

انجیل عیسی مسیح از طریق دلو توسط لای- کتاب

انجیل دلو عیسی مسیح

توسط لوی اچ داو لینگ (1844-1911)

مبانی فلسفی و عملی دین

عصر دلو در جهان

کلیسای جهانی

رونویسی شده از

کتاب یاد خدا

شناخته شده به عنوان

سوابق آکاتیک

کتاب

دامنه عمومی - انتشار اطلاعات - کلیه حقوق محفوظ است

بررسی اجمالی

فهرست مطالب

مقدمه

انجیل دلو – فهرست مطالب – بخش ها و فصل ها

- فهرست قسمت 1: عیسی ناصری - بخش های اول تا دوازدهم - (فصل 1 تا 60) - تولد تا 30 سالگی
- فهرست قسمت 2: عیسی مسیح - بخش سیزدهم تا هفدهم - (فصل 61 - 158) - عیسی 30 تا 33 ساله
- فهرست قسمت 3: محاکمه / اعدام / رستاخیز / عروج / کلیسا - بخش هجدهم تا بیست و دوم - (فصل 159 - 182)

فهرست تمثیل

متون انجیل برج دلو (کتاب)

- قسمت 1: عیسی ناصری - بخش I تا XII - (فصل 1 - 60) - متن
- قسمت 2: عیسی مسیح - بخش سیزدهم تا هفدهم - (فصل 61 - 158) - متن
- موعظه روی کوه (فصل 94 تا 101)
- قسمت 3: محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا - بخش هجدهم تا بیست و دوم - (فصل 159 - 182) - متن

شاخص های مرجع عددی سریع

دامنه عمومی - انتشار اطلاعات

محتویات مقدمه1. سن چیست؟2. عصر حیوان چیست؟3. عصر دلو چیست؟**CUSP OF THE AGES**4. منظور از مسیح در این کتاب چیست؟**مسیح**5. چه رابطه ای بین عیسی ناصری و مسیح وجود داشت؟**عیسی ناصری****شهادت ناصری**6. لاوی رونویس کننده این کتاب کیست؟**کمسیون لوی****لاوی در نبوت****مرد**7. سوابق آکاشیک چیست؟

انجیل دلو - فهرست مطالب**کتاب****قطعات (ONE-دو-سه) بخش ها فصل ها****فهرست - قسمت 1****عیسی ناصری****بخش I تا XII****(فصل 1-60)****از تولد تا 30 سالگی****بخش - I - ALEPH - (فصل 1)**

تولد و اوایل زندگی مریم، مادر عیسی

فصل 1 - فلسطین. تولد مریم، جشن یواخیم. مریم توسط کاهنان برکت داده می شود. پیشگویی یک کشیش مریم در معبد می ماند. نامزد یوسف است.

بخش - II - BETH - (فصل 2 - 6)

تولد و کودکی جان منادی (بپتیست و عیسی)

فصل 2 - زکریا و الیزابت. پیام های نبوی جبرئیل به زکریا، الیزابت و مریم. تولد جان. نبوت زکریا.

فصل 3 - ولادت عیسی مسیح. استادان به کودک احترام می گذارند. چوپان ها شاد می شوند. زکریا و الیزابت به دیدار مریم می روند. عیسی ختنه شده است.

فصل 4 - تقدیس عیسی. مریم قربانی می دهد. شمعون و آنا پیشگویی می کنند. آنا به خاطر پرستش کودک مورد سرزنش قرار می گیرد. خانواده به بیت لحم باز می گردند.

فصل 5 - سه کاهن جادوگر عیسی را گرامی می دارند. هیروдіس نگران است. شورای یهودیان را فرا می خواند. گفته می شود که پیامبران آمدن یک پادشاه را پیشگویی کرده بودند. هیروдіس تصمیم گرفت کودک را بکشد. مریم و یوسف عیسی را می گیرند و به مصر می گریزند.

فصل 6 - هیروдіس از مأموریت یوحنا مطلع می شود. نوزادان بیت لحم به دستور هیروдіس قتل عام می شوند. الیزابت با جان فرار می کند. از آنجا که زکریا نمی تواند بگوید پسرش در کجا پنهان شده است، او به قتل می رسد. هرود می میرد.

بازگشت به نمای کلی

بخش - III - GIMEL - (فصل 7 - 12)

تحصیل الیزابت و مریم در زوان، مصر

فصل 7 - ار کلانوس سلطنت می کند. مریم و الیزابت با پسرانشان در زوان هستند و الیهو و سالومه آنها را آموزش می دهند. درس مقدماتی الیهو. از یک رونویس می گوید.

فصل 8 - درس های الیهو. وحدت زندگی. دو خود. شیطان. عشق - نجات دهنده مردان داوود نور. جالوت تاریکی

فصل 9 - درس های سالومه. مرد و زن. فلسفه خلق و خوی انسان. خدای سه گانه سینونات. خدای تانو

فصل 10 - درس های الیهو. دین بر همی زندگی ایرام کتب مقدس یهود دین یارسی.

فصل 11 - درس های الیهو. بودیسم و احکام بودا. اسرار مصر

فصل 12 - درس های سالومه. دعا درس های پایانی الیهو. دوره سه ساله تحصیل را خلاصه می کند. دانش آموزان به خانه های خود باز می گردند.

بازگشت به نمای کلی

بخش - IV - DALETH - (فصل 13 - 15)

دوران کودکی و آموزش اولیه جان منادی

فصل 13 - الیزابت در انگدی. به پسرش باد می دهد. جان شاگرد ماتتو می شود که معنای گناه و قانون بخشش را برای او آشکار می کند.
فصل 14 - درس های ماتتو. دکترین حقوق جهانی. قدرت انتخاب و دستیابی انسان. فواید تضادها. کتب مقدس باستانی جایگاه یوحنا و عیسی در تاریخ جهان.
فصل 15 - مرگ و دفن الیزابت. درس های ماتتو وزارت مرگ ماموریت جان. نهاد آیین غسل تعمید. ماتتو جان را به مصر می برد و او را در معبد ساکارا می گذارد، جایی که هجده سال در آنجا می ماند.

بازگشت به نمای کلی

بخش - V - HE - (فصل 16 - 20)

دوران کودکی و آموزش اولیه عیسی

فصل 16 - خانه یوسف. مریم به پسرش آموزش می دهد. هفتمین تولد عیسی در مورد خواب خود می گوید: تعبیر مادر بزرگش هدیه تولدش.
فصل 17 - عیسی با خاخام کنیسه ناصره صحبت می کند. وی از تنگ نظری و تنگ نظری یهودیان انتقاد می کند.
فصل 18 - عیسی در جشنی در اورشلیم. از ظلم های فداکاران غمگین است. به هیلال متوسل می شود که با او همدردی می کند. او یک سال در معبد می ماند.
فصل 19 - عیسی در سن دوازده سالگی در معبد. اختلاف با پزشکان قانون. از کتاب نبوت می خواند. به درخواست هیلال پیشگویی ها را تفسیر می کند.
فصل 20 - بعد از عید. سفر به وطن عیسی گمشده جستجو برای او پدر و مادرش او را در معبد پیدا می کنند. او با آنها به ناصره می رود. معنای نمادین ابزار نجار.

بازگشت به نمای کلی

بخش - VI - VAU - (فصل 21 - 35)

زندگی و آثار عیسی در هند

فصل 21 - راوانا عیسی را در معبد می بیند و اسیر می شود. هیلال در مورد پسر به او می گوید. راوانا عیسی را در ناصره می یابد و به افتخار او ضیافتی ترتیب می دهد. راوانا حامی عیسی می شود و او را به هند می برد تا دین برهمی را مطالعه کند.
فصل 22 - دوستی عیسی و لماس. عیسی به لماس معنای حقیقت، انسان، قدرت، فهم، حکمت، نجات و ایمان را توضیح می دهد.
فصل 23 - عیسی و لماس در میان سُدراها و ویسیاها. در بنارس، عیسی شاگرد او در اکا می شود. درس های او در اکا
فصل 24 - آموزه برهمی درباره کاست ها. عیسی آن را رد می کند و برابری انسان را می آموزد. کاهنان آزاده می شوند و او را از معبد بیرون می کنند. او با سودراها می ماند و به آنها آموزش می دهد.
فصل 25 - عیسی به سودراها و کشاورزان آموزش می دهد. مثالی از نجیب زاده و پسران ظالمش نقل می کند. امکانات همه مردان را می شناسد.
فصل 26 - عیسی در کاتک. ماشین جاگانات. عیسی تهی بودن مناسب برهمی و چگونه دیدن خدا را در انسان به مردم نشان می دهد. قانون الهی قربانی را به آنها می آموزد.
فصل 27 - عیسی در جشنی در بحار شرکت می کند. موعظه انقلابی در مورد برابری انسانی. مثل تیغه های شکسته را بیان می کند.
فصل 28 - Udraka جشنی به افتخار عیسی می دهد. عیسی درباره وحدت خدا و برادری زندگی صحبت می کند. از روحانیت انتقاد می کند. مهمان یک کشاورز می شود.
فصل 29 - آجینین، کشیشی از لاهور، برای دیدن عیسی به بنارس می آید و در معبد می ماند. عیسی دعوت برای بازدید از معبد را رد کرد. آجینین شبانه در خانه کشاورز او را ملاقات می کند و فلسفه او را می پذیرد.
فصل 30 - عیسی خبر مرگ پدرش را دریافت کرد. او برای مادرش نامه می نویسد. نامه توسط تاجری آن را در راه می فرستد.
فصل 31 - کاهنان برهمی به دلیل تعلیم و عزم عیسی برای بیرون راندن او از هند خشمگین هستند. لماس برای او التماس می کند. کشیش ها یک قاتل را استخدام می کنند تا او را بکشند. لماس به او هشدار می دهد و او به نیال می گریزد.

فصل 32 - عیسی و باراتا. آنها با هم کتب مقدس را می خوانند. عیسی از آموزه تکامل بودایی مستثنی است و منشاء واقعی انسان را آشکار می کند. ویدیوایاتی را ملاقات می کند که همکار او می شود.

فصل 33 - عیسی در کنار چشمه به مردم عادی آموزش می دهد. به آنها می گوید چگونه به خوشبختی برسند. مثل صخره و گنج پنهان را بیان می کند.

فصل 34 - جشن در کاپیوستو. عیسی در میدان تدریس می کند و مردم شگفت زده می شوند. او مثل تانگستان نیرداخته و تاکفروش را نقل می کند. کشیش ها از سخنان او عصبانی می شوند.

فصل 35 - عیسی و ویدیوایاتی نیازهای عصر آینده جهان را در نظر می گیرند.

بازگشت به نمای کلی

بخش - VII - ZAIN - (فصل 36 - 37)

زندگی و آثار عیسی در تبت و غرب هند

فصل 36 - عیسی در لاسا. او با منگ تسه ملاقات می کند که به او در خواندن دست نوشته های باستانی کمک می کند. او به لاداخ می رود. کودک را شفا می دهد. مثل پسر پادشاه را نقل می کند.

فصل 37 - عیسی با یک شتر ارائه می شود. او به لاهور می رود و در آنجا با آجینین که به او آموزش می دهد می ماند. درس نوازندگان سرگردان عیسی سفر خود را از سر می گیرد.

بازگشت به نمای کلی

بخش - VIII - CHET - (فصل 38 - 41)

زندگی و آثار عیسی در ایران

فصل 38 - عیسی از ایران عبور می کند. در بسیاری از جاها آموزش می دهد و شفا می دهد. سه کشیش شعبده باز در نزدیکی تخت جمشید با او ملاقات می کنند. کاسیاری و دو استاد پارسی دیگر او را در تخت جمشید ملاقات می کنند. هفت استاد هفت روز در سکوت می نشینند.

فصل 39 - عیسی در جشنی در تخت جمشید شرکت می کند. با مردم صحبت می کند و فلسفه جانو را مرور می کند. منشأ شر را توضیح می دهد. شب را به نماز می گذراند.

فصل 40 - عیسی به جادوگران تعلیم می دهد. سکوت و نحوه ورود به آن را توضیح می دهد. کاسیاری حکمت عیسی را ستایش می کند. عیسی در نخلستان های کوروش تدریس می کند.

فصل 41 - عیسی در کنار یک چشمه شفا ایستاده است. این واقعیت را آشکار می کند که ایمان عامل قوی در شفا است و بسیاری از آنها با ایمان شفا می یابند. یک کودک کوچک در س بزرگ ایمان می دهد.

بازگشت به نمای کلی

بخش - IX - TETH - (فصل 42 - 43)

زندگی و آثار عیسی در آشور

فصل 42 - عیسی با جادوگران خداحافظی می کند. به آشور می رود. به مردم اور کلدی می آموزد. اشبینا را ملاقات می کند که با او از شهرها و شهرها دیدن می کند و به آموزش و شفای بیماران می پردازد.

فصل 43 - عیسی و اشبینا از بابل بازدید می کنند و از ویران شدن آن یاد می کنند. دو استاد هفت روز در شرکت می مانند. سپس عیسی سفر بازگشت خود را از سر می گیرد. به ناصره می رسد. مادرش به افتخار او ضیافتی می دهد. برادرانش ناراضی هستند. عیسی داستان سفر خود را به مادر و عمه خود می گوید.

بازگشت به نمای کلی

بخش JOD - X - (فصل 44 - 46)

زندگی و آثار عیسی مسیح در یونان

فصل 44 - عیسی از یونان بازدید می کند و آنتی ها از او استقبال می کنند. با آیولو ملاقات می کند. خطاب به استادان یونانی در آملی تئاتر. آدرس.

فصل 45 - عیسی به استادان یونانی آموزش می دهد. با آیولو به دلفی می رود و صحبت های او را اکل را می شنود. برای او شهادت می دهد. او با آیولو می ماند و به عنوان او را اکل زنده خدا شناخته می شود. به آیولو پدیده گفتار گوینده را توضیح می دهد.

فصل 46 - طوفان در دریا. عیسی بسیاری از غرق شدگان را نجات می دهد. آنتی ها برای بت ها دعا می کنند. عیسی بت پرستی آنها را سرزنش می کند و می گوید که خدا چگونه کمک می کند. آخرین دیدار او با یونانیان. بادبان در کشتی مریخ.

بازگشت به نمای کلی

بخش CAPH - XI - (فصل 47 - 55)

زندگی و آثار عیسی در مصر - عیسی 7 آزمون برادری را پشت سر گذاشت

فصل 47 - عیسی با الیهو و سالومه در مصر. داستان سفرهای خود را بیان می کند. الیهو و سالومه خدا را ستایش می کنند. عیسی به معبد هلیوپولیس می رود و به عنوان شاگرد پذیرفته می شود.

فصل 48 - عیسی از هیروفونت نام و شماره عرفانی خود را دریافت می کند. اولین آزمون برادری را سپری می کند و اولین مدرک خود را، یعنی SINCERITY دریافت می کند.

فصل 49 - عیسی در آزمون دوم برادری موفق شد و درجه دوم، عدالت را دریافت کرد.

فصل 50 - عیسی سومین آزمون برادری را پشت سر گذاشت و درجه سوم یعنی ایمان را دریافت کرد.

فصل 51 - عیسی چهارمین آزمون برادری را پشت سر گذاشت و درجه چهارم را دریافت کرد، انسان دوستی.

فصل 52 - عیسی چهل روز را در بیشه های معبد می گذراند. پنجمین آزمون برادری را می گذراند و درجه پنجم قهرمانی را دریافت می کند.

فصل 53 - عیسی ششمین آزمون برادری را پشت سر گذاشت و درجه ششم را دریافت کرد، عشق الهی.

فصل 54 - عیسی شاگرد خصوصی هیروفونت می شود و اسرار مصر به او آموزش داده می شود. در قبولی در آزمون هفتم در مجلس مردگان مشغول به کار است.

فصل 55 - عیسی پس از گذراندن هفتمین آزمون برادری، هفتمین و بالاترین درجه، مسیح را دریافت کرد. او معبد را فاتح ترک می کند.

بازگشت به نمای کلی

بخش LAMED - XII - (فصل 56 - 60)

شورای هفت حکیم جهان

فصل 56 - هفت حکیم جهان در اسکندریه ملاقات می کنند. اهداف جلسه. آدرس های افتتاحیه

فصل 57 - جلسه حکما، ادامه یافت. باز کردن آدرس ها عیسی می رسد. هفت روز سکوت

فصل 58 - جلسه حکما، ادامه یافت. ارائه هفت اصل جهانی.

فصل 59 - جلسه حکما، ادامه یافت. فرضیه های باقی مانده حکیمان عیسی را برکت می دهند. هفت روز سکوت

فصل 60 - عیسی به هفت حکیم خطاب می کند. آدرس. عیسی به جلیل می رود.

فهرست - قسمت 2**عیسی مسیح****خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری****بخش سیزدهم تا هفدهم****(فصل 61-158)****عیسی 30 تا 33 ساله****بخش - XIII - MEM - (فصل 61 - 64)**

وزارت جان منادی

فصل 61 - یوحنا، منادی، به الخلیل باز می گردد. به عنوان یک گوشه نشین در طبیعت زندگی می کند. از اورشلیم باز دید می کند و با مردم صحبت می کند.

فصل 62 - یوحنا، منادی، دوباره از اورشلیم باز دید می کند. با مردم صحبت می کند. قول می دهد تا هفت روز دیگر با آنها در گیلگال ملاقات کند. به بتانی می رود و در یک جشن شرکت می کند.

فصل 63 - جان، منادی، از اریحا باز دید می کند. با مردم در گیلگال ملاقات می کند. مأموریت خود را اعلام می کند. آیین غسل تعمید را معرفی می کند. بسیاری از مردم را غسل تعمید می دهد. به بتانی برمی گردد و تدریس می کند. به اردن برمی گردد.

فصل 64 - عیسی به جلیل می آید و توسط یوحنا تعمید می یابد. نفس مقدس مسیحیت او را تأیید می کند.

بازگشت به نمای کلی

بخش - XIV - NUN - (فصل 65 - 71)

وزارت کریستین عیسی - دوره مقدماتی

فصل 65 - عیسی برای معاینه خود به بیابان می رود و در آنجا چهل روز می ماند. در معرض سه وسوسه است. او غلبه می کند. به اردوگاه های جان باز می گردد و تدریس را آغاز می کند.

فصل 66 - شش تن از شاگردان یوحنا از عیسی پیروی می کنند و شاگردان او می شوند. او به آنها آموزش می دهد. در سکوت می نشینند.

فصل 67 - عیسی از یوحنا در اردن باز دید می کند. اولین سخنرانی کریستین خود را به مردم ارائه می دهد. آدرس. او با شاگردانش به بیت عنیا می رود.

فصل 68 - عیسی با مردم در بیت عنیا صحبت می کند. به آنها می گوید که چگونه دلشان پاک شود. به اورشلیم می رود و در معبد از یک کتاب نبوی می خواند. به ناصره می رود.

فصل 69 - عیسی و حاکم کنیسه ناصره. عیسی در ملاء عام تعلیم نمی دهد و مردم شگفت زده می شوند.

فصل 70 - عیسی و شاگردانش در جشن ازدواج در قنا. عیسی درباره ازدواج صحبت می کند. او آب را به شراب تبدیل می کند. مردم شگفت زده می شوند.

فصل 71 - عیسی، شش شاگرد و مادرش، به کفر ناحوم می روند. عیسی به مردم تعلیم می دهد و تفاوت بین پادشاهان زمین و پادشاهان آسمان را آشکار می کند.

بازگشت به نمای کلی

بخش - XV - SAMECH - (فصل 72 - 90)

اولین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 72 - عیسی در اورشلیم بازارگانان را از معبد بیرون می کند. کشیش ها عصبانی می شوند و او از موضع یک یهودی وفادار از خود دفاع می کند. او با مردم صحبت می کند.

فصل 73 - عیسی دوباره از معبد بازدید می کند و مورد استقبال مردم قرار می گیرد. مثل یک پادشاه و پسرانش را می گوید. مسیحیت را تعریف می کند.

فصل 74 - عیسی در روز سبت شفا می دهد و فریسیان او را محکوم می کنند. کودک غرق شده را ترمیم می کند. سگ زخمی را نجات می دهد. از کودک بی سرپرست مراقبت می کند. در مورد قانون مهربانی صحبت می کند.

فصل 75 - نیکودیموس در شب از عیسی دیدن می کند. عیسی معنای تولد جدید و ملکوت آسمان را برای او آشکار می کند.

فصل 76 - عیسی در بیت لحم. امیراتوری صلح را برای جویان ها توضیح می دهد. یک نور غیر معمول ظاهر می شود. شبانان عیسی را به عنوان مسیح می شناسند.

فصل 77 - عیسی در الخلیل. به بتانی می رود. در مورد مشکلات خانوادگی خاص به روت توصیه می کند.

فصل 78 - عیسی در اریحا. یک خدمتکار اثر را شفا می دهد. به اردن می رود و با مردم صحبت می کند. تعمیم را به عنوان تعهد شاگردی تثبیت می کند. شش شاگرد را غسل تعمید می دهد که به نوبه خود افراد زیادی را تعمید می دهند.

فصل 79 - جان، منادی، در سلیم. وکیلی در مورد عیسی پرس و جو می کند. یوحنا مأموریت عیسی را برای جمعیت توضیح می دهد.

فصل 80 - لاماس از هند برای دیدن عیسی می آید. او به تعالیم جان در سلیم گوش می دهد. یوحنا به او از مأموریت الهی عیسی می گوید. لاماس عیسی را در اردن می یابد. استادان یکدیگر را می شناسند.

فصل 81 - سفر کریستین ها به سمت جلیل. مدتی در جاه یعقوب می مانند و عیسی به زنی از سامره تعلیم می دهد.

فصل 82 - در حالی که عیسی در حال تعلیم است، شاگردان او می آیند و تعجب می کنند زیرا او با یک سامری صحبت می کند. بسیاری از مردم سیخار برای دیدن عیسی می آیند. با آنها صحبت می کند. با شاگردانش به سیخار می رود و روزهای معینی می ماند.

فصل 83 - عیسی به مردم سیخار تعلیم می دهد. روح شیطانی را از یک وسواس بیرون می اندازد. روح را به جای خودش می فرستد. بسیاری از افراد را شفا می دهد. کاهنان از حضور عیسی در سیخار ناراحت می شوند، اما او با آنها صحبت می کند و لطف آنها را جلب می کند.

فصل 84 - کریستین ها سفر خود را از سر می گیرند. مدتی در شهر سامره درنگ می کنند. عیسی در کنیسه صحبت می کند. با نیروی ذهنی زن را شفا می دهد. او ناپدید می شود، اما بعداً به شاگردانش می پیوندد که به سمت ناصره می روند.

فصل 85 - یوحنا، منادی، هیرودیس را به خاطر شرارت او سرزنش می کند. هیرودیس او را به زندان مآخائروس می فرستد. عیسی می گوید که چرا خداوند اجازه زندانی شدن یوحنا را داد.

فصل 86 - کریستین ها در ناصره هستند. عیسی در کنیسه صحبت می کند. او به مردم توهین می کند و آنها قصد کشتن او را دارند. او به طور مرموزی ناپدید می شود و به کنیسه باز می گردد.

فصل 87 - کریستین ها به کانا می روند. عیسی فرزند یک نجیب زاده را شفا می دهد. کریستین ها به کیرناحوم می روند. عیسی خانه بزرگی برای مادرش فراهم می کند. او قصد خود را برای انتخاب دوازده حواری اعلام می کند.

فصل 88 - عیسی در کنار دریا قدم می زند. در قایق ماهیگیری می ایستد و با مردم صحبت می کند. تحت هدایت او، ماهیگیران صید بزرگی از ماهی را تضمین می کنند. او دوازده حواری خود را برمیگزیند و می خواند.

فصل 89 - دوازده رسول در خانه عیسی هستند و به کار خود وقف می شوند. عیسی به آنها دستور می دهد. او در روز سبت به کنیسه می رود و تدریس می کند. او روح ناپاک را از یک وسواس بیرون می اندازد. او مادرشوهر بیتر را شفا می دهد.

فصل 90 - عیسی به تنهایی به کوهی می رود تا دعا کند. شاگردانش او را پیدا می کنند. او دوازده نفر را فرا می خواند و آنها در جلیل به تعلیم و شفا می پردازند. در تیریبوس عیسی یک جذامی را شفا می دهد. کریستین ها به کیرناحوم باز می گردند. عیسی در خانه خود یک مرد فلج را شفا می دهد و فلسفه شفا و بخشش گناهان را می شناسد.

بازگشت به نمای کلی

بخش - AIN - XVI - (فصل 91 - 123)

دومین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 91 - عیسی در عید در اورشلیم. مرد ناتوان را شفا می دهد. یک درس عملی در شفا می دهد. تأیید می کند که همه انسان ها فرزندان خدا هستند.

فصل 92 - کریستین ها در یک جشن در خانه لازاروس. آتش سوزی در این شهر در حال وقوع است. عیسی کودکی را از شعله های آتش نجات می دهد و با کلام در آتش باقی می ماند. او یک درس عملی می دهد که چگونه یک مرد مست را نجات دهد.

فصل 93 - مسیحیان از مزرعه گندم رسیده عبور می کنند و شاگردان از گندمی می خورند که عیسی آنها را تیرنه می کند. کریستین ها به کیر ناحوم باز می گردند. عیسی یک دست خشک شده را در روز سبت شفا می دهد و از عمل خود دفاع می کند.

موعظه روی کوه (فصل 94 تا 101)

فصل 94 - خطبه در کوه. عیسی راز دعا را برای دوازده نفر فاش می کند. دعای نمونه. قانون بخشش. روزه مقدس. شر فریب. انفاق.

فصل 95 - خطبه در کوه، ادامه یافت. عیسی هشت سعادت و هشت مصیبت را بیان می کند. کلمات تشویق کننده به زبان می آورد. بر شخصیت متعالی اثر رسولی تأکید می کند.

فصل 96 - خطبه در کوه، ادامه یافت. عیسی به ده فرمان می پردازد. فلسفه مسیح. روح احکام. عیسی جنبه های روحانی چهار فرمان اول را آشکار می کند.

فصل 97 - خطبه در کوه، ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان پنجم و ششم را برای دوازده نفر باز می کند.

فصل 98 - خطبه در کوه، ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان های هفتم، هشتم و نهم را برای دوازده نفر آشکار می کند.

فصل 99 - موعظه روی کوه، ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان نهم را برای دوازده نفر باز می کند.

فصل 100 - موعظه روی کوه، ادامه یافت. عیسی یک کد عملی از اخلاق معنوی را تدوین و به دوازده نفر ارائه می کند.

فصل 101 - موعظه روی کوه، پایان یافت. بخش پایانی منشور اخلاقی. کریستین ها به کیر ناحوم باز می گردند.

پایان: خطبه بر کوه

فصل 102 - مسیحیان در خانه عیسی. عیسی آموزه پنهانی را برای آنها آشکار می کند. آنها از سراسر جلیل عبور می کنند و تعلیم می دهند و شفا می دهند. عیسی پسر یک بیوه را در نابین زنده کرد. آنها به کیر ناحوم باز می گردند.

فصل 103 - مسیحیان در خانه عیسی. عیسی هر روز صبح به دوازده نفر و استادان خارجی آموزش می دهد. عیسی رسولانی را از جانب یوحنا، منادی، دریافت می کند و برای او سخنان دلگرمی می فرستد. او از شخصیت جان تمجید می کند.

فصل 104 - عیسی به مردم تعلیم می دهد. در یک مهمانی در خانه سیمون شرکت می کند. یک جلیقه زن ثروتمند او را با مرهم گرانبها مسح می کند. سیمون او را سرزنش می کند و او خطبه ای در مورد احترام کاذب موعظه می کند.

فصل 105 - تحت حمایت تعدادی از زنان ثروتمند، کریستین ها یک تور بزرگ میسونری انجام می دهند. عیسی در تعلیم خود صداقت را می ستاید و ریاکاری را سرزنش می کند. او در مورد گناه علیه نفس مقدس صحبت می کند.

فصل 106 - کریستین ها در ماگدالا هستند. عیسی مردی را شفا می دهد که نابینا، گنگ و وسواس بود. او به مردم آموزش می دهد. در حالی که او صحبت می کند، مادر، برادران و میریام نزد او می آیند. او در مورد روابط خانوادگی درس می دهد. او میریام را به مردم معرفی می کند و او ترانه های بیروزی او را می خواند.

فصل 107 - فریسی از عیسی علائم مسیحیت خود را می خواهد. عیسی او را سرزنش می کند، زیرا او نشانه هایی را که دائماً داده می شوند، تشخیص نمی دهد. عیسی مردم را تشویق می کند که نور را دریافت کنند تا نور شوند.

فصل 108 - عیسی مردم را به خاطر خودخواهی سرزنش می کند. مسیحیان در یک جشن شرکت می کنند و عیسی توسط فریسیان مورد سرزنش قرار می گیرد زیرا او قبل از غذا نشوید. عیسی ریاکاری طبقات حاکم را بر ملا می کند و مصیبت های فراوانی را بر آنها اعلام می کند.

فصل 109 - کریستین ها برای دعا به مکانی جدا از هم می روند. عیسی آنها را از خمیرمایه فریسیان برحذر می دارد و این حقیقت را آشکار می کند که همه افکار و اعمال در کتاب ذکر خدا ثبت شده است. مسئولیت انسان و عنایت خداوند.

فصل 110 - میریام آواز پیروزی می خواند. آهنگ. عیسی شخصیت نمادین سفر اسرائیل از مصر به کنعان را آشکار می کند.

فصل 111 - عیسی تعلیم می دهد. مردی از او می خواهد که برادرش را وادار به رفتار عادلانه کند. عیسی قانون الهی، قدرت حقیقت و جهانی بودن دارایی ها را آشکار می کند. مثل مرد ثروتمند و محصول فراوان او را بیان می کند.

فصل 112 - کریستین ها در خانه مریم ماگدالا. عیسی شاگردان خود را «گله کوچک» می نامد و به آنها دستور می دهد که محبت خود را به چیزهای الهی نشان دهند. او در مورد زندگی درونی به آنها آموزش می دهد.

فصل 113 - عیسی در پاسخ به سؤالی از لاماس، درسی در مورد سلطنت صلح و راه رسیدن به آن از طریق تضادها می آموزد. نشانه های روزگار. هدایت نفس القدس. کریستین ها به بیتسایدا می روند.

فصل 114 - طوفان بزرگ در دریا زندگی بسیاری را از بین می برد. عیسی درخواست کمک می کند و مردم با دست سخاوتمندانه می دهند. عیسی در پاسخ به سوال یک حقوقدان، فلسفه بلایا را بیان می کند.

فصل 115 - عیسی در کنار دریا تعلیم می دهد. او مثل بذریاش را نقل می کند. می گوید که چرا در مثل ها تدریس می کند. مثل بذریاش را توضیح می دهد. مثل گندم و گز را نقل می کند.

فصل 116 - کریستین ها در خانه فیلیپ هستند. عیسی مثل گندم و گز را تفسیر می کند. او آشکار شدن پادشاهی را با تمثیل توضیح می دهد: بذر خوب. رشد درخت؛ خمیر مایه گنج پنهان او به کوه می رود تا

فصل 117 - یک جشن سلطنتی در ماخانروس برگزار می شود. جان، منادی، سر بریده می شود. جسد او در الخلیل به خاک سپرده شده است. شاگرد دانش عزادارند. کریستین ها در شب از دریا عبور می کنند. عیسی طوفان خشمگین را آرام می کند.

فصل 118 - کریستین ها در گادارا هستند. عیسی لژیونی از ارواح ناپاک را از مردی بیرون می کند. ارواح به حیوانات شرور می روند که به دریا می ریزند و غرق می شوند. مردم در ترس هستند و از عیسی می خواهند که ساحل آنها را ترک کند. او با شاگردانش به کفر ناحوم باز می گردد.

فصل 119 - مردم کفر ناحوم از عیسی استقبال می کنند. متی ضیافتی می دهد. فریسیان عیسی را به خاطر غذا خوردن با گناهکاران سرزنش می کنند. او به آنها می گوید که برای نجات گناهکاران فرستاده شده است. او در مورد روزه و فلسفه خیر و شر درس می دهد.

فصل 120 - نیتوقو دیموس در عید است. او از عیسی می پرسد، آیا نمی توان دین مسیحی را با اصلاح خدمت یهودی با موفقیت بیشتری معرفی کرد؟ عیسی پاسخ منفی می دهد و دلایل خود را بیان می کند. عیسی یک زن مبتلا به خونریزی را شفا می دهد. دختر یایروس را شفا می دهد. هنگامی که مردم او را می پرستیدند ناپدید می شود.

فصل 121 - کریستین ها در ناصره هستند. میریام ترانه ستایش کریستین را می خواند. عیسی در کنیسه تدریس می کند. او مرد خنگی را شفا می دهد که وسواس دارد. مردم به او اعتقاد ندارند. فریسیان او را ایزار بلز یوب می نامند. کریستین ها به کانا می روند.

فصل 122 - مسیحیان هفت روز را به دعا می گذرانند. عیسی مسئولیت خود را به دوازده نفر می دهد و آنها را به خدمت رسولی خود می فرستد و دستور ملاقات با او را در کفر ناحوم می دهد.

فصل 123 - عیسی آخرین مأموریت خود را به اربابان خارجی می دهد و آنها را به عنوان رسولی به جهان می فرستد. او به تنهایی به صورت می رود و در خانه راحیل اقامت می کند. کودک وسواسی را شفا می دهد. به صیدا و سپس به کوه های لبنان می رود. از کوه هر مون، قیصریه فیلیپی، دکابولیس، گادارا بازدید می کند و به کفر ناحوم باز می گردد. دوازده نفر را می پذیرد که حساب کار خود را می دهند.

بازگشت به نمای کلی

بخش XVII - PE - (فصل 124 - 158)

سومین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 124 - کریستین ها از دریا عبور می کنند. عیسی به شاگردانش درس هایی درباره آموزه های مخفی می دهد. به مردم یاد می دهد. پنج هزار را تغذیه می کند. شاگردان شروع به عبور از دریا می کنند. طوفانی برمی خیزد. عیسی که بر روی آب ها راه می رود، به سوی آنها می آید. محاکمه ایمان بینر. آنها در Gennesaret فرود می آیند.

فصل 125 - کریستین ها در Gennesaret مورد استقبال قرار می گیرند. بسیاری از عیسی برای نان و ماهی پیروی می کنند. او از نان زندگی به آنها می گوید. از گوشت و خون خود به عنوان نمادی از نان و آب زندگی صحبت می کند. مردم آزرده خاطر شده اند و بسیاری از شاگردانش دیگر از او پیروی نمی کنند.

فصل 126 - کاتبان و فریسیان از عیسی دیدن می کنند. او را به خاطر غذا خوردن با دستان نشویده سرزنش می کنند. از اعمال خود دفاع می کند و درس نفاق می دهد. به طور خصوصی تعالیم عمومی خود را برای دوازده نفر توضیح می دهد.

فصل 127 - کریستین ها از دریا به دکاپولیس می گذرند. عیسی یک مکان بازنشسته پیدا می کند که در آن به طور خصوصی به دوازده نفر آموزش می دهد. آنها سه روز می مانند، سپس به روستایی در کنار دریا می روند.

فصل 128 - عیسی شبانه برای دعا به کوهی می رود. شاگردانش و اهالی روستا او را می یابند و سه روز به آنها آموزش می دهد. چهار هزار نفر را تغذیه می کند. کریستین ها به قیصریه فیلیپی می روند. آنها شخصیت مسیح را در نظر می گیرند. پطرس به عنوان رهبر رسولی انتخاب می شود.

فصل 129 - عیسی به مردم تعلیم می دهد. او پطرس، یعقوب و یوحنا را می گیرد و به کوهی بلند می رود و در برابر آنها مسخ می شود.

فصل 130 - عیسی و سه شاگرد به قیصریه فیلیپی بازگشتند. این 9 نفر نتوانستند یک کودک صرعی را درمان کنند. عیسی کودک را شفا می دهد و شاگردانش را به خاطر عدم اعتمادشان به خدا سرزنش می کند. کریستین ها به کیرناحوم باز می گردند.

فصل 131 - عیسی و پطرس مالیات نیم مثقال را می بردارند. شاگردان برای برتری رقابت می کنند. عیسی آنها را سرزنش می کند. درس های عملی زیادی به آنها می آموزد. تمثیل شبان خوب.

فصل 132 - عیسی از مردی دفاع می کند که به دزدی نان محکوم شده است. حکم برعکس شده است. مرد آزاد می شود و مردم نیازهای خانواده گرسنه او را تامین می کنند.

فصل 133 - دوازده نفر به عید در اورشلیم می روند، اما عیسی در کفرناحوم می ماند. او هفتاد شاگرد را برمی گزیند و برای تعلیم و شفا می فرستد. به تنهایی به عید می رود و در راه ده جذامی را شفا می دهد. او در معبد تدریس می کند.

فصل 134 - عیسی در معبد تعلیم می دهد. سخنان او باعث خشم حاکمان می شود. نیکودیموس از او دفاع می کند. او شب را در کوه زیتون به نماز می گذراند. روز بعد او دوباره در معبد تدریس می کند. زن زناکاری را برای قضاوت پیش او می آورند.

فصل 135 - عیسی در معبد تعلیم می دهد. او برخی از معانی عمیق تر خدمت کریستین را آشکار می کند. حاکمان به شدت خشمگین می شوند و سعی می کنند او را سنگسار کنند، اما او ناپدید می شود.

فصل 136 - عیسی در معبد تعلیم می دهد. مثل سامری نیکو را نقل می کند. به بتانی می رود. در خانه لازاروس تدریس می کند. مارتا را به خاطر نگرانی اش در مورد چیزهای این زندگی سرزنش می کند.

فصل 137 - عیسی و شاگردانش برای دعا به یک مکان بازنشسته می روند. عیسی به ایلعازار می آموزد که چگونه دعا کند. دعای نمونه. ارزش دعای مهم تمثیل زن خانه دار مهم.

فصل 138 - مسیحیان در اورشلیم. آنها با مردی نابینا از بدو تولد آشنا می شوند. عیسی درسی درباره علت بیماری و بلایا می دهد. او مرد نابینا را شفا می دهد.

فصل 139 - عیسی با مردی که نابینا بود ملاقات کرد و به او آموزش داد. اسرار پادشاهی را آشکار می کند. گوسفندان. خود را جویان اعلام می کند. به خانه ماسالیان می رود و روزهای معینی را در آنجا می گذراند.

فصل 140 - عیسی و سه شاگرد به کفرناحوم بازگشتند. عیسی گزارش هفتاد نفر را دریافت می کند. او با شاگردان خود از سراسر جلیل عبور می کند و مؤمنان را تشویق می کند. او یک زن را شفا می دهد. مثل دانه کوچک و درخت بزرگ را نقل می کند.

فصل 141 - عیسی سخنان تشویق کننده می گوید. یک فریسی بدجنس را سرزنش می کند. در جشن عروسی شرکت می کند. مرد قطره چکان را شفا می دهد. مهمانانی را که به دنبال صندلی اصلی هستند سرزنش می کند. حکایتی از جشن عروسی را بیان می کند.
فصل 142 - راه شاگردی، دشواری های آن. صلیب و معنای آن خطر ثروت. مرد جوانی که ثروت را بیشتر از مسیح دوست داشت. مثل مرد ثروتمند و ایلعازر.
باب 143 - انصاف در ثواب. عیسی مثل کشاورز و کارگران را نقل می کند. قانون الهی طلاق را می شناسد. رمز و راز ازدواج.
فصل 144 - کریستین ها در تیربوس. عیسی درباره زندگی درونی صحبت می کند. مثل پسر ولخرج را نقل می کند. کینه برادر بزرگتر.
فصل 145 - عیسی در مورد تأسیس پادشاهی کریستین و آمدن آینده خداوند به قدرت صحبت می کند. به وفاداری توصیه می کند. مثل قاضی ظالم. مثل فریسی و باجگیر.
فصل 146 - آخرین ملاقات عیسی با شاگردانش در جلیل. میریام ترانه ستایش می خواند. آهنگ. کریستین ها سفر خود را به اورشلیم آغاز می کنند. آنها در Enon Springs استراحت می کنند. درخواست خودخواهانه مادر جیمز و جان. مسیحیان به اورشلیم می رسند.
فصل 147 - عیسی با مردم معبد در مورد مسیحیت صحبت می کند. یهودیان را به خاطر خیانت سرزنش می کند. یهودیان سعی کردند او را سنگسار کنند اما یوسف مانع آنها شد. کریستین ها به جریکو می روند و بعداً به بتابارا می روند.
فصل 148 - ایلعازر می میرد و عیسی و دوازده نفر به بیت عنیا باز می گردند. رستاخیز ایلعازر که حاکمان اورشلیم را به شدت هیجان زده می کند. مسیحیان به تپه های افرایم می روند و در آنجا می مانند.
فصل 149 - یهودیان برای شرکت در جشن در اورشلیم جمع می شوند. کریستین ها به جریکو می روند. عیسی با زکیوس شام می خورد. او مثل ده استعداد را نقل می کند.
فصل 150 - عیسی بارتیمانوس نابینا را شفا می دهد. با دوازده نفر به بیت عنی می رود. انبوه مردم به استقبال او می آیند و با ایلعازر صحبت می کنند.
فصل 151 - عیسی در کنیسه تدریس می کند. باعث ورود پیروزمندانه خود به اورشلیم می شود. انبوه مردم، همراه با بچه ها، او را ستایش می کنند و می گویند: حسنا به پادشاه! کریستین ها به بتانی باز می گردند.
فصل 152 - عیسی درخت انجیر بی ثمر را سرزنش می کند. بازرگانان را از معبد بیرون می کند. به مردم یاد می دهد. به بتانی باز می گردد.
فصل 153 - مسیحیان به اورشلیم می روند. آنها به درخت انجیر پژمرده توجه می کنند. معنای نمادین آن عیسی در معبد تعلیم می دهد. توسط کشیشان محکوم شده است. مثالی از ضیافت یک مرد ثروتمند را نقل می کند.
فصل 154 - عیسی در صحن معبد تعلیم می دهد. مثل صاحبخانه و کشاورزان بدکار. تمثیل جشن عقد و مهمان بدون ردای عروسی.
فصل 155 - عیسی عدالت پرداخت مالیات سکولار را به رسمیت می شناسد. او درسی در مورد روابط خانوادگی در زندگی فراتر می دهد. بزرگترین احکام در عشق است. او شاگردان خود را از ریاکاری کاتبان و فریسیان برحذر می دارد.
فصل 156 - کاتبان و فریسیان خشمگین شدند. عیسی آنها را به خاطر نفاقشان سرزنش می کند. او بر اورشلیم ناله می کند. کنه بیوه. عیسی سخنرانی خداحافظی خود را برای مردم معبد ایراد می کند.
فصل 157 - کریستین ها در کوه زیتون. عیسی نابودی اورشلیم و بلایای وحشتناکی را که پایان عصر را رقم خواهد زد، پیشگویی می کند. او شاگردانش را به وفاداری تشویق می کند.
فصل 158 - عیسی و دوازده نفر در نماز در زیتون. عیسی معانی عمیق تر آموزه های مخفی را برای شاگردانش آشکار می کند. او به آنها می گوید که چه چیزی به مردم بیاموزند. تعدادی مثل را بیان می کند. آنها به بتانی باز می گردند.
بازگشت به نمای کلی

محاکمه / اعدام / رستاخیز / کلیسابخش های هجدهم تا بیست و دوم

(فصل 159-182)

عیسی 33 ساله**بخش - XVIII - TZADDI - (فصل 159 - 164)**

خیانت و دستگیری عیسی

فصل 159 - کریستین ها در یک جشن در خانه سیمون شرکت می کنند. مریم ارباب را با مرهم گران قیمتی مسح می کند و یهودا و دیگران او را به خاطر ولخرجی سرزنش می کنند. عیسی از او دفاع می کند. حاکمان یهودیان حنانیا را برای دستگیری عیسی استخدام می کنند. حنانیا برای کمک به یهودا رشوه می دهد.

فصل 160 - عیسی و دوازده نفر عید فصح را به تنهایی در خانه نیکودیموس می خورند. عیسی پای شاگردان را می شوید. یهودا میز را ترک کرد و برای تسلیم به خداوند بیرون رفت. عیسی به یازده نفر تعلیم می دهد. او عشای ربانی را برپا می کند.

فصل 161 - عیسی به یازده نفر آموزش می دهد. به آنها می گوید که همه از او بیگانه خواهند شد و پطرس سه بار قبل از صبح او را انکار خواهد کرد. او آخرین کلمات تشویق کننده را بیان می کند.

به تسلی دهنده قول می دهد

فصل 162 - عیسی رسالت نفس مقدس را به طور کامل آشکار می کند. به شاگردانش صریحاً می گوید که در شرف مرگ است و آنها غمگین هستند. برای آنها و همه عالم مؤمنان دعا می کند. سالن ضیافت را ترک می کنند.

فصل 163 - عیسی پیلطس را ملاقات می کند و او را ترغیب می کند که برای نجات جان خود از کشور فرار کند. عیسی از انجام این کار خودداری می کند. او در باغ ماسالیان با شاگردانش ملاقات می کند. صحنه در جستجوی گروه یهودی به رهبری یهودا نزدیک است.

فصل 164 - یهودا با یک بوسه به پروردگار خود خیانت می کند. عیسی توسط او با ش دستگیر می شود و شاگردان برای نجات جان خود فرار می کنند. عیسی به اورشلیم برده می شود. پیتر و جان به دنبال او با ش هستند.

بازگشت به نمای کلی

بخش XIX - KOPH - (فصل 165 - 171)

محاکمه و اعدام عیسی

فصل 165 - عیسی در برابر قیافا. پیتر سه بار پروردگارش را انکار می کند. این کیفرخواست توسط هفت یهودی حاکم امضا شده است. صد شاهد شهادت دروغ بر صحت اتهامات شهادت می دهند.

فصل 166 - عیسی در برابر سنهدرین. نیکودیموس برای عدالت خواهان است. او بی کفایتی شاهدان را نشان می دهد. شورا نتوانست عیسی را مجرم اعلام کند، اما قیافا، رئیس قاضی، او را مجرم اعلام کرد. او با ش عیسی بدرفتاری می کنند. او را به دربار پیلطس می برند.

فصل 167 - عیسی در برابر پیلطس. بی گناه اعلام می شود. عیسی در برابر هیرودیس و شکنجه می شود و نزد پیلطس بازگردانده می شود که دوباره او را بی گناه اعلام می کند. یهودیان خواهان مرگ او هستند. زن پیلطس از شوهرش می خواهد که کاری به مجازات عیسی نداشته باشد. پیلطس گریه می کند.

فصل 168 - تلاش نهایی پیلطس برای آزادی عیسی با شکست مواجه شد. او دست هایش را به صورت ظاهری بی گناه می شست. عیسی را برای اعدام به یهودیان تحویل می دهد. سربازان یهودی او را به کالواری می برند.

فصل 169 - یهودا پر از پشیمانی است. با عجله به معبد می رود و سی تکه نقره را به پای کاهنان می اندازد که آن را می گیرند و مزرعه سفالگری می خرند. یهودا خود را حلق آویز کرد. جسد او در مزرعه سفالگر دفن شده است.

فصل 170 - مصلوب شدن. عیسی برای قاتلان خود دعا می کند. بیلاطس بالای صلیب کتیبه ای می گذارد. عیسی به دزد توبه‌کار سخنان تشویق کننده می گوید. مراقبت از مادر و میریام را به جان متعهد می کند. سربازان لباس های او را بین خود تقسیم می کنند.

فصل 171 - صحنه های پایانی مصلوب شدن. یوسف و نیکودیموس با رضایت بیلاطس جسد عیسی را از صلیب می گیرند و در قبر یوسف می گذارند. نگهبانی متشکل از صد سرباز یهودی در اطراف مقبره قرار داده شده است.

بازگشت به نمای کلی

بخش XX-RESH - (فصل 172)

رستاخیز عیسی

فصل 172 - بیلاطس مهر رومی را بر در سنگی مقبره می گذارد. در نیمه شب گروهی از برادران ساکت در اطراف مقبره راهپیمایی می کنند. سربازها نگران هستند. عیسی به ارواح در زندان موعظه می کند. او صبح یکشنبه از قبر برمی خیزد. سربازان توسط کشیشان رشوه می گیرند تا بگویند شاگردان جسد را دزدیده اند.

بخش XXI-SCHIN - (فصل 173 - 180)

مادی شدن بدن روحانی عیسی

فصل 173 - عیسی به طور کامل به مادرش، مریم، مریم مجدلیه و پطرس، یعقوب و یوحنا ظاهر می شود.

فصل 174 - عیسی در حالی که به امانوس سفر می کنند، به طور کامل به زاخوس و کلئوفاس ظاهر می شود، اما آنها او را نمی شناسند. او چیزهای زیادی در مورد مسیح به آنها می گوید. عصرانه را با آنها می خورد و خود را به آنها نشان می دهد. به اورشلیم می روند و می گویند

فصل 175 - عیسی ظاهر می شود، به طور کامل برای ده حواری در خانه شمعون، و ایلعازر و خواهرانش ظاهر می شود.

فصل 176 - عیسی به حکمای شرقی در کاخ شاهزاده راوانا در هندوستان ظاهر می شود. به کاهنان جادوگر در ایران. این سه مرد خردمند در ستایش شخصیت ناصری صحبت می کنند.

فصل 177 - عیسی به طور کامل در معبد اورشلیم ظاهر می شود. حاکمان یهود را به خاطر ریاکاری سرزنش می کند. خود را به آنها نشان می دهد و آنها از ترس عقب می افتند. او در خانه شمعون به رسولان ظاهر می شود. توماس متقاعد شده است.

فصل 178 - عیسی به طور کامل در مقابل آیولو و اخوان المسلمین در یونان ظاهر می شود. به کلوداس و ژولیت در تیبیر نزدیک رم ظاهر می شود. در معبد مصری در هلیوپولیس برای کاهنان ظاهر می شود.

فصل 179 - عیسی در دریای جلیل به طور کامل به رسولان ظاهر می شود. برای تعداد زیادی از مردم ظاهر می شود. به رسولان خود می گوید که دوباره به اورشلیم بروند و او در آنجا با آنها ملاقات خواهد کرد.

فصل 180 - عیسی به رسولان در اورشلیم ظاهر شد، به طور کامل تحقق یافت. دستور اتش را به آنها می دهد. به آنها وعده وقف ویژه برای کارشان در روز پنطیکاست می دهد. به کوه زیتون می رود و در مقابل بسیاری از شاگردان به آسمان صعود می کند. شاگردان به اورشلیم بازگشتند.

بازگشت به نمای کلی

بخش XXII-TAU - (فصل 181 - 182)

تأسیس کلیسای کریستین

فصل 181 - یازده حواری ماتیاس را برای پر کردن مکان خالی که به دلیل فرار یهودا خالی شده بود، انتخاب می کنند. کریستین ها خوشحال هستند. میریام ترانه ستایش می خواند. فهرست حواری.

فصل 182 - وقایع روز پنطیکاست. وقف رسولان. کلیسای کریستین تأسیس شد. پیتر خطبه مقدماتی را موعظه می کند. خطبه سه هزار نفر غسل تعمید می گیرند و عضو کلیسا می شوند.

فهرست تمثیل

تمثیل - اشراف و پسران ظالم او (فصل 25)
تمثیل - تیغه های شکسته (فصل 27)
تمثیل - میدان راکی و گنج پنهان (فصل 33)
مثل - تاکستان بر حفظ و انگور (فصل 34)
مثل - پادشاه عادل و یگانه پسرش (فصل 36)
تمثیل - یک پادشاه و دامنه های وسیع (فصل 73)
تمثیل - مرد ثروتمند و برداشت فراوان (فصل 111)
تمثیل - بذرکار (فصل 115)
عیسی می گوید چرا در مثل ها تعلیم می دهد (فصل 115)
عیسی مثل بذرکار را توضیح می دهد (فصل 115)
مثل - گندم و گز (فصل 115)
عیسی آشکار شدن پادشاهی را با تمثیل توضیح می دهد: پادشاهی درونی و بیرونی (فصل 116)
عیسی آشکار شدن ملکوت را با تمثیل توضیح می دهد: پادشاهی بیرونی (فصل 116)
تمثیل - گندم و گز: دانه خوب (فصل 116)
عیسی آشکار شدن ملکوت را با تمثیل توضیح می دهد: آتش یک کننده (فصل 116)
عیسی آشکار شدن ملکوت را با تمثیل توضیح می دهد: رشد درخت (فصل 116)
عیسی آشکار شدن پادشاهی را با تمثیل توضیح می دهد: خمیرمایه (فصل 116)
عیسی آشکار شدن پادشاهی را با تمثیل توضیح می دهد: گنج پنهان (فصل 116)
تمثیل - نان و آب زندگی: عیسی نمادی از گوشت و خون اوست (فصل 125)
تمثیل - شبان خوب و گوسفند گمشده (فصل 131)
تمثیل - سامری خوب (فصل 136)
تمثیل - زن خانه دار مهم (فصل 137)
عیسی شبان و گوسفندان (فصل 139)
تمثیل - دانه کوچک و درخت بزرگ (فصل 140)
تمثیل - مرد ثروتمند و جشن او (فصل 141)
تمثیل - مرد ثروتمند و لازاروس (فصل 142)
تمثیل - شوهر و کارگران (فصل 143)
تمثیل - پسر ولگرد (فصل 144)
تمثیل - قاضی ظالم (فصل 145)
مثل - فریسی و باجگیر (فصل 145)
تمثیل - ده استعداد (فصل 149)
تمثیل - صاحب خانه و شوهران شرور (فصل 154)
تمثیل - جشن ازدواج و مهمان بدون لباس عروسی (فصل 154)
مثل - صاحب خانه و خدمتگزاران (فصل 158)
تمثیل - ده باکره (فصل 158)
مثل - گوسفند و یز (فصل 158)

مقدمه

توسط Ph.D ،EVA S. DOWLING

- برای پیام رسان مکتوب کنید -

عنوان کامل این کتاب «انجیل عیسی، مسیح عصر حوت، عصر دلو» است و خواننده منتقد می‌تواند سؤالات مرتبیطی را در مورد آن بپرسد. در میان بسیاری از سؤالات پیش بینی شده، اینها شاید مهمترین آنها باشند:

1. سن چیست؟ ستاره شناسان به ما می‌گویند که خورشید ما و خانواده سیارات او به دور خورشید مرکزی می‌چرخند که میلیون‌ها مایل از آن فاصله دارد و برای انجام یک چرخش به چیزی کمتر از 26000 سال نیاز است. مدار او را زودیاک می‌نامند که به دوازده نشانه تقسیم می‌شود که با نام‌های برج حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، ترازو، عقرب، قوس، برج جدی، دلو و حوت شناخته می‌شوند. برای عبور از یکی از این نشانه‌ها به منظومه شمسی ما کمی بیش از 2100 سال نیاز است و این زمان اندازه‌گیری یک عصر یا دوره است. به دلیل آنچه که ستاره شناسان آن را "تقبل اعتدال‌ها" می‌نامند، حرکت خورشید از طریق نشانه‌های زودیاک به ترتیب معکوس از آنچه در بالا ذکر شد است.

زمان دقیق آغاز یک عصر

در این مورد بین منجمان اختلاف نظر وجود دارد. اما در این مقدمه از ما خواسته نشده است که دلایل پژوهشگران مختلف را برای نظرات آنها بیان کنیم. برای مقاصد کنونی ما حقایق به اندازه کافی معتبر وجود دارد. همه دانش‌آموزان منتقد قبول دارند که خورشید در روزگار آدم تاریخی ما، زمانی که عصر ثوری آغاز شد، وارد علامت زودیاکال ثور شد. که ابراهیم نه چندان دور از آغاز عصر آریان، زمانی که خورشید وارد علامت برج حمل شد، زندگی می‌کرد. در زمان طلوع امپراتوری روم، خورشید وارد علامت ماهی‌ها، ماهی‌ها و عصر حوت شد، به طوری که در اوایل این عصر، عیسی ناصری زندگی می‌کرد.

2. عصر حیوان چیست؟ این سوال مستلزم بررسی بیشتر است. عصر حوت با دوره مسیحیت یکسان است. کلمه ماهی به معنای ماهی است. این علامت به عنوان علامت آب شناخته می‌شود و عصر حوت مشخصاً سن ماهی و عنصر آن یعنی آب بوده است. در تأسیس مؤسسات بزرگ خود، جان منادی و عیسی، هر دو آیین غسل تعمید در آب را معرفی کردند، که به شکلی در همه کلیساها و فرقه‌های مسیحی به اصطلاح، حتی تا زمان حاضر به کار رفته است. آب نماد واقعی پاکسازی است. خود عیسی قبل از تعمید به منادی گفت:

"همه انسانها باید شسته شوند، نمادی از پاکسازی روح --". انجیل دلو 64:7

ماهی یک نماد مسیحی بود.

در قرون اولیه دوره مسیحیت، ماهی در همه جا به عنوان نماد استفاده می‌شد. دیدرون در کتاب قابل توجه خود به نام "شکل نگاری مسیحی" می‌گوید: "ماهی، به عقیده عتیقه شناسان عموماً، نماد عیسی مسیح است. این ماهی بر روی تعدادی از بناهای تاریخی مسیحی، و به ویژه بر روی تابوت‌های باستانی مجسمه سازی شده است. همچنین بر روی مدال‌هایی که نام منجی ما را دارند و همچنین بر روی سنگ‌های حکاکی شده، کامتوها و خاتم‌ها.

این ماهی همچنین باید به تعویذهایی که کودکان از گردن آویزان می‌کردند و عینک‌های باستانی و لامپ‌های مجسمه‌سازی شده اشاره کرد.

فواره‌های غسل تعمید بیشتر با ماهی تزئین شده‌اند. ماهی در شام آخر، در میان نان‌ها، چاقوها و فنجان‌هایی که در ضیافت استفاده می‌شود، دائماً روی ظرفی در وسط میز قرار می‌گیرد.

در نوشته‌های ترتولیان این جمله را می‌یابیم: "ما ماهی‌های کوچک در مسیح ماهی بزرگ خود هستیم". در دو هزار سال اخیر که عصر حکیمان را شامل می‌شود، مسلماً عصر آب بوده و استفاده‌های فراوان از آن عنصر مورد تأکید قرار گرفته است و دریانوردی دریا و دریاچه و رودخانه به درجه بالایی از کارایی رسیده است.

3. عصر دلو چیست؟ نسل بشر امروز در آستانه اعصار حوت - دلو ایستاده است. دلو یک علامت هوا است و عصر جدید قبلاً برای اختراعات قابل توجه برای استفاده از هوا، الکتریسیته، مغناطیس و غیره مورد توجه قرار گرفته است. مردان مانند ماهی‌ها در دریا در هوا حرکت می‌کنند و افکار خود را با سرعت رعد و برق به سراسر جهان می‌فرستند. کلمه Aquarius از کلمه لاتین aqua به معنی آب گرفته شده است. اما دلو حامل آب است و نماد علامت که یازدهمین علامت زودیاک است، مردی است که در دست راست خود پارچ آب حمل می‌کند. عیسی به آغاز عصر دلو در این کلمات اشاره کرد:

و آنگاه مردی که پارچ را حمل می کند، از طاق بهشت عبور خواهد کرد. علامت و نشان پسر انسان در آسمان شرقی خواهد بود. پس خردمندان سرهای خود را برافراشته و خواهند دانست که رستگاری زمین نزدیک است. — انجیل دلو 157:29، 30

عصر دلو عمدتاً یک عصر روحانی است، و جنبه معنوی درس های بزرگی که عیسی به جهان داد، اکنون ممکن است توسط افراد زیادی درک شود، زیرا بسیاری اکنون به مرحله پیشرفته ای از آگاهی معنوی می رسند. بنابراین با اقتضای بسیار این کتاب "انجیل دلو" یا روحانی (عیسی مسیح نامیده می شود. یک رویداد مهم

انتقال فرمانروایی از عصری به عصر دیگر یک رویداد مهم در جهان کروبیان و سرافیم است. در میان نسخه های خطی لایو، ما یک مقاله قابل توجه پیدا کرده ایم که انتقال سلطه از عصر ماهی ها به عصر دلو را توصیف می کند، اما تعیین اینکه آیا این بیانیه ای از حقایق است یا یک بیانیه نبوی دشوار است. ما کاغذ را به طور کامل تکثیر می کنیم.

CUSP OF THE AGES

در روح من در قلمروهای آگاشا گرفتار شدم. من تنها در دایره خورشید ایستادم.

و آنجا چشمه رازی را یافتم که دریاچه ای را به سوی خرد و دلی فهمیده می گشاید.

وارد شدم و بعد فهمیدم.

من چهار و بیست کروبی و سرافیم را دیدم که از دایره خورشید محافظت می کنند، قدرتمندانی که مدت ها پیش توسط استادان «بیست و چهار باستانی» اعلام شده بودند.

من نام هر کروبی و سرافیم را شنیدم و فهمیدم که هر علامت در تمام زودیاک توسط دو نفر اداره می شود - یک کروبی و سرافیم. و سپس روی لبه ای که عصرها به هم می رسند، ایستادم. عصر ماهی ها گذشته بود. عصر دلو تازه شروع شده بود.

من ارواح نگهبان عصر ماهی را دیدم. راماسا کروبی است. واکابیل سرافیم است.

من ارواح نگهبان عصر دلو را دیدم و آرچر کروبی است. ساکماکیل سرافیم است.

این چهار روح بزرگ خدای سه گانه نزدیک به هم بر روی قله ایستادند، و در حضور سه مقدس - خدای توانا، خدای خرد، و خدای عشق - عصای قلمرو، قدرت، حکمت. و عشق به آنجا منتقل شد.

من اتهامات خدای سه گانه را شنیدم. اما ممکن است اینها را اکنون فاش نکنم.

من تاریخ عصر حوت را از کروبیان و سرافیم ماهی ها شنیدم و وقتی قلمم را برداشتم تا راماسا بنویسم گفت:

نه الان پسر، نه الان. اما زمانی که مردم قوانین مقدس برادری، صلح روی زمین و حسن نیت برای هر موجود زنده را آموخته اند، می توانید آن را برای مردان بنویسید.

و سپس شنیدم که کروبیان دلو و سرافیم انجیل عصر آینده، عصر حکمت، پسر انسان را اعلام می کردند.

و هنگامی که تاج از سر راماسا برداشته شد و بر سر کماندار عصر دلو گذاشته شد. و هنگامی که عصای سلطنتی از سرافیم واکابیل به سرافیم ساکماکیل منتقل شد، سکوت عمیقی در بارگاه های بهشت حاکم شد.

و سپس الهه حکمت صحبت کرد و با دستان دراز، نیایش های نفس مقدس را بر حاکمان دلو ریخت.

من ممکن است کلماتی را که او گفت ننویسم، اما ممکن است انجیل عصر آینده را که آرچر هنگام دریافت تاج گفت، بگویم.

و من می توانم آهنگ ستایشی را که سرافیم ساکماکیل در هنگام دریافت عصای سلطنتی دوران نوزادی خواند، برای مردان تنفس کنم.

این انجیل را خواهم گفت و این سرود را در هر سرزمینی برای همه مردم و قبایل و زبانهای زمین خواهم خواند.

4. منظور از «مسیح» که کلمه در این کتاب به کار رفته است چیست؟ کلمه مسیح از کلمه یونانی Kristos گرفته شده و به معنای مسح شده است. با کلمه عبری مسیح یکسان است. کلمه مسیح فی نفسه به شخص خاصی اشاره نمی کند. هر فرد مسح شده ای مسیحی است. وقتی حرف معین «the» قبل از کلمه مسیح قرار می گیرد، یک شخصیت مشخص نشان داده می شود، و این شخصیت کسی نیست جز عضوی از تثلیث، پسری که پیش از شکل گیری جهان ها نزد پدر-مادر جلال داشت. طبق تعالیم همه اساتید باستانی، این پسر عشق است. پس مسیح عشق است و عشق خداست زیرا خدا عشق است. نسخه خطی قابل توجه دیگری که در نمونه کارنامه آکاشیک لوی یافت شده است، روشن ترین ایده آل ممکن از مسیح یا عشق خدا را ارائه می دهد.

مسیح

قبل از خلقت، مسیح با خدای پدر و خدای مادر در آکاشا راه می رفت.

مسیح پسر است، تنها پسری که از خدای قادر متعال، خدای نیرو و خدای دانای کل، خدای اندیشه به دنیا آمده است. و مسیح خدا، خدای عشق است.

بدون مسیح هیچ نوری وجود نداشت. از طریق مسیح تمام زندگی آشکار شد. و به این ترتیب همه چیز به وسیله او انجام شد، و هیچ چیز در شکل گیری جهان ها یا جهان های مردمی بدون مسیح انجام نشد.

مسیح لوگوس بی نهایت ها است و تنها از طریق کلمه، فکر و نیرو آشکار می شوند.

پسر مسیح نامیده می شود، زیرا پسر، عشق، عشق جهانی، جدا شد، مقرر شد خالق، خداوند، حافظ و نجات دهنده همه چیز باشد، هر آنچه هست یا همیشه خواهد بود.

از طریق مسیح، پروتوپلاست، زمین، گیاه، وحش، انسان، فرشته و کروبیان جایگاه خود را در سطوح زندگی خود گرفتند.

از طریق مسیح آنها حفظ می شوند. و اگر بیفتند، مسیح است که آنها را بلند می کند. و اگر خود را به گناه بفروشد، مسیح فدی می دهد.

اکنون مسیح، عشق جهانی، همه فضاهای بی نهایت را فرا می گیرد و بنابراین عشق پایانی ندارد.

از دل بزرگ عشق ارواح بی شماری بیرون فرستاده شدند تا ارتفاع، عمق، عرض، بی کرانی عشق را نشان دهند.

به هر جهان و ستاره و ماه و خورشید روح استاد این عشق الهی فرستاده شد. و همه با روغن کمک مسح کامل شدند و هر یک مسیحی شدند.

با شکوه تمام در عظمت او مسیح است که جامه سفید ناب عشق را در تمام صفحات زمین - مسیح زمین، آسمان آن، قبرهایش - گسترانید.

با گذشت زمان، پروتوپلاست، زمین، گیاه، جانور، انسان حق تولد خود را به گناه فروختند. اما مسیح برای بازخرید حضور داشت.

در مقدس ترین مکان در تمام بی نهایت ها طوماری که شرح اهداف خدا، خدای سه گانه را در خود دارد، قفل شده است و در آنجا می خوانیم:

کمال، نهایت زندگی است. یک دانه در زندگی جنینی خود کامل است، اما مقدر است که باز شود، رشد کند.

این دانه ها که اندیشه های خدا بودند، در خاک هر صفحه ریخته شدند - بذرها پروتوپلاست، زمین، گیاه، حیوان، انسان، فرشته و کروبیان، و آنها که بذرها را از طریق کاشتند. مسیح مقرر کرد که آنها رشد کنند و سرانجام با تلاش سالهای بی شمار به انبار بزرگ فکر بازگردند و هر یک در نوع خود کمال باشند.

و در برکت بی کران عشق، انسان پروردگار پروتوپلاست، زمین، گیاه، حیوان شد. و مسیح اعلام کرد: انسان بر هر چیزی که در این سطوح زندگی است تسلط کامل خواهد داشت. و اینطور بود

و کسی که ربوبیت را به انسان داد، اعلام کرد که باید با عشق حکومت کند.

اما انسانها ظالم شدند و قدرت خود را برای حکومت از دست دادند و پروتوپلاست و زمین و گیاه و حیوان با انسان دشمنی کردند. او میراث خود را از دست داد. اما مسیح برای بازخرید حضور داشت.

اما انسان آگاهی خود را از حق از دست داده بود. او دیگر نمی توانست بی حد و مرز عشق را درک کند. او چیزی جز خود و چیزهای خود نمی دید. اما مسیح آنجا بود تا گمشده را بجوید و نجات دهد.

به طوری که او در تمام راه های زندگی به انسان نزدیک باشد، تا انسان بتواند روح قدرتمند عشق را درک کند، مسیح زمینی که با اقامت در شخص پاکی که توسط بسیاری آماده شده است، به چشم و گوش انسان آشکار شد. زندگی می کند تا مکان مناسبی برای عشق باشد.

بدین ترتیب قدرت مسیح نجات عشق را آشکار ساخت. اما مردم خیلی زود فراموش کردند، و بنابراین مسیح باید دوباره ظاهر شود، و سپس دوباره.

و از زمانی که انسان به شکل جسم جای خود را گرفت، مسیح در ابتدا در هر عصر در جسم ظاهر شد.

5. چه رابطه ای بین عیسی ناصری و مسیح وجود داشت؟ کلیساهای مسیحی ارتدکس به ما می گویند که عیسی ناصری و مسیح یکی بودند. که نام واقعی این شخص برجسته عیسی مسیح بود. آنها به ما می گویند که این مرد جلیلی همان خدای ابدی بود که لباسی از بدن انسان پوشیده بود تا مردم جلال او را ببینند.

البته این آموزه کاملاً با تعالیم خود عیسی و رسولانش مغایرت دارد. استادان Aquarian در شورا پاسخی به این سوال فرموله کرده اند که به خوبی تمام اطلاعات مورد نیاز را پوشش می دهد که ما آن را به طور کامل ارائه می دهیم:

عیسی ناصری

عیسی یک یهودی ایده آل بود که در بیت لحم یهودیه به دنیا آمد. مادرش یک دختر زیبای یهودی به نام مریم بود. عیسی در دوران کودکی با سایر کودکان تفاوت چندانی نداشت و تنها به این دلیل بود که در زندگی های گذشته به حدی بر تمایلات جسمانی غلبه کرده بود که می توانست مانند دیگران وسوسه شود و تسلیم نشود. وقتی پولس به عبرانیان گفت:

او در همه موارد مانند ما وسوسه شد، اما بدون گناه — — عبرانیان. 4:15

عیسی مانند سایر انسانها رنج کشید و از طریق رنج کامل شد. زیرا این تنها راه رسیدن به کمال است. زندگی او نمونه ای از موفقیت از راه صلیب و رفتار ظالمانه بود. باز هم حق با پولس بود که گفت:

او که همه چیز برای اوست و همه چیز توسط اوست، پسران بسیاری را به جلال رساند تا فرمانده نجات آنها را از طریق رنج کامل کند — — عبرانیان. ۱۰:۲

عیسی از بسیاری جهات کودکی قابل توجه بود، زیرا در سنین آماده سازی سخت او واجد شرایط تبدیل شدن به یک آواتار، نجات دهنده جهان بود و از کودکی دارای خرد برتر بود و از این واقعیت آگاه بود که او شایستگی رهبری را دارد. مسابقه دادن به راه های عالی زندگی معنوی اما او همچنین از این واقعیت آگاه بود که باید با آزمایش، ضربه زدن، وسوسه ها و رنج ها به تسلط دست یابد. و تمام عمرش صرف دستیابی شد. پس از مرگ، دفن و رستاخیز، به شکل مادی در برابر برادران خاموش در معبد هلیوپولیس در مصر ظاهر شد و گفت:

زندگی انسانی من به طور کامل به این منظور داده شد که اراده من را با اراده خدایی هماهنگ کنم. وقتی این کار انجام شد همه کارهای زمینی من انجام شد.

شما می دانید که تمام زندگی من یک درام عالی برای پسران مردان بود: الگویی برای پسران مردان. من زندگی کردم تا امکانات انسان را نشان دهم.

کاری که من انجام داده ام همه انسان ها می توانند انجام دهند و آنچه من هستم همه انسان ها خواهند بود.

— — انجیل دلو 43:178، 45، 46

عیسی نام آن مرد بود و تنها نام مناسب برای این نوع مرد بود. این کلمه به معنای نجات دهنده است و عیسی در معانی بیشتر از یک منجی بود.

کلمه مسیح به معنای "مسح شده" است و پس از آن یک عنوان رسمی است. یعنی استاد عشق وقتی می گوئیم «عیسی مسیح» به مرد و مقام او اشاره می کنیم. درست همانطور که وقتی می گوئیم ادوارد، پادشاه، یا لینکن، رئیس جمهور، انجام می دهیم. ادوارد همیشه پادشاه نبود و لینکن همیشه رئیس جمهور نبود و عیسی همیشه مسیح نبود. عیسی مسیحیت خود را با یک زندگی سخت به دست آورد، و در انجیل آکواریا، فصل 55، ما گزارشی از رویدادهای مسیحیت یا دریافت درجه مسیح او داریم. اینجا جایی است که او توسط بالاترین مقامات زمینی به عنوان مسیح-پادشاه تاجگذاری شد. به

درستی، «استاد عشق»؛ و پس از انجام این کار، او بلافاصله وارد خدمت خود در یهودیه و جلیل شد. ما حقایق را می شناسیم که عیسی انسان بود و مسیح خدا بود،

شهادت ناصری

خود عیسی موضوع را روشن کرد. یک بار وقتی او در بیت عنیا برای جماعتی صحبت می کرد، مردم او را پادشاه خواندند و او ایستاد و گفت: من فرستاده نشده‌ام که بر تختی بنشینم تا مانند سزار حکومت کنم. و ممکن است به حاکم یهودیان بگویید که من مدعی تاج و تخت او نیستم. مردم مرا مسیح می نامند و خدا این نام را تشخیص داده است. اما مسیح مرد نیست. مسیح عشق جهانی است و عشق پادشاه است. این عیسی تنها انسانی است که توسط وسوسه‌های غلبه‌شده، با آزمایش‌های چندشکل، مناسب شده است تا معبدی باشد که مسیح از طریق آن می تواند بر مردم ظاهر شود.

پس بشنو، ای مردان اسرائیل، بشنو! به گوش‌تالان نگاه نکن که پادشاه نیست. به مسیح درون بنگرید که در هر یک از شما شکل خواهد گرفت، همانطور که در من شکل می گیرد.

هنگامی که دل‌های خود را با ایمان پاک کردید، پادشاه وارد می شود و چهره او را خواهید دید.

—انجیل دلو 14-10:68

مطمئناً به این سوال پاسخ داده شده است. عیسی انسان بود. مسیح عشق الهی است - عشق خدا، و پس از سی سال زندگی پر مشقت، مرد بدن خود را به معبد نفس مقدس تبدیل کرد و عشق کاملاً تسخیر شد، و یوحنا (به خودی گفت):

و کلمه جسم شد و در میان ما ساکن شد و ما جلال یگانه زاده پدر را دیدیم که سرشار از فیض و حقیقت بود -- یوحنا 1:14

6. لای رونویس کننده این کتاب چه کسی بود؟ در مورد شخصیت لوی ما اجازه داریم بنویسیم اما اندک. همین بس که او یک شهروند آمریکایی است و از دوران کودکی شاگرد نزدیک ادیان جهان بوده است. زمانی که پسری بود تحت تأثیر حساسیت اترهای ظریف قرار گرفت و معتقد بود که آنها به نوعی صفحات حساسی هستند که صداها و حتی افکار روی آنها ضبط می شود. او با اشتیاق وارد مطالعات عمیق تر ارتعاشات اتری شد و مصمم بود که اسرار بزرگ آسمان‌ها را برای خود حل کند. او چهل سال را در مطالعه و مراقبه خاموش گذراند و سپس خود را در آن مرحله از آگاهی معنوی یافت که به او اجازه داد وارد حوزه این اترهای فوق العاده ظریف شود و با اسرار آنها آشنا شود. سپس متوجه شد که تصورات دوران کودکی او بر اساس حقایق واقعی استوار است.

در دست‌نوشته‌اش با عنوان «کاسپ اعصار» که بخشی از آن را قبلاً در این مقدمه بازتولید کرده‌ایم، نسخه زیر از کمیسیون را می‌یابیم که لوی آن را از ویزل، الهه خرد، یا نفس مقدس دریافت کرده است.

کمیسیون لوی

و سپس ویزل مقدس برخاست و گفت:

ای لای، پسر انسان، بنگر، زیرا تو فرا خوانده شده‌ای تا پیام آور عصر آینده، یعنی عصر برکت روح.

ای پسر انسان، توجه کن، زیرا مردم باید مسیح، عشق خدا را بشناسند. زیرا عشق مرهمی مطلق برای تمام زخم‌های انسان است، دواي هر بیماری است.

و انسان باید دارای حکمت و قدرت و دل فهم باشد.

بین آکاشا! به گالری‌های رکورد ویزل بنگرید که در آن هر فکر و گفتار و کردار هر موجود زنده نوشته شده است.

نیازهای مردان چندگانه است و مردان باید نیازهای خود را بدانند.

اکنون، لوی، به سخنان من گوش کن: به این گالری‌های عرفانی برو و بخوان. در آنجا پيامی برای جهان خواهید یافت. برای هر مرد؛ برای هر موجود زنده

اکنون نفس مقدس را بر تو می دمم. شما تبعیض قائل خواهید شد و درس هایی را که این کتاب های ثبت خدا اکنون برای مردان این عصر جدید نگه می دارند، خواهید دانست.

این عصر، عصر شکوه و نور خواهد بود، زیرا عصر خانه نفس مقدس است. و نفس مقدس دوباره برای مسیح، لوگوس عشق ابدی شهادت خواهد داد.

در ابتدا این لوگوس در جسم آشکار می شود تا انسان بتواند عشقی را ببیند و بشناسد و درک کند که محدود و محدود نیست.

دوازده بار در هر چرخش خورشید، این عشق مسیحی خدا به طور کامل در سطوح زمین آشکار می شود، و شما می توانید در آکاشا درس های شگفت انگیزی را که این مسیحیان به انسان ها آموخته اند، بخوانید. اما درسهای مسیحیان دوران باستان را برای مردم منتشر نکنید.

اکنون، لاوی، حامل پیام عصر روح، قلم خود را بردارید و بنویس.

داستان مسیحی را که بر صخره جامد آن دایره خورشید بنا کرد - مسیحی که مردم او را خنوخ آغازگر می شناسند، کامل بنویسید.

از آثار او به عنوان پیامبر، کاهن و پیشگو بنویسید. از زندگی پاک و عشق او بنویسید، و اینکه چگونه بدن جسمانی خود را بدون فرود آمدن از دروازه های مرگ به جسم الهی تبدیل کرد.

و ممکن است داستان ملکیمصدق را بنویسید، مسیحی که در زمان حیات ابرام زندگی کرد و راه زندگی را از طریق قربانی به مردم نشان داد. که جان خود را برای مردان قربانی کرد.

و شما می توانید داستان شاهزاده صلح، مسیحی را بنویسید که در کودکی به بیت لحم آمد و به هر راهی از زندگی که انسان باید قدم بگذارد سفر کرد.

او مورد تحقیر، طرد و آزار قرار گرفت. تف بر او به صلیب کشیده شد، در مقبره ای دفن شد. اما او زنده شد و یک فاتح بر مرگ برانگیخت تا بتواند امکانات انسان را نشان دهد.

هزار بار به مردان گفت:

آدمم تا امکانات انسان را نشان دهم. کاری که من انجام داده ام، همه مردم می توانند انجام دهند، و آنچه من هستم، همه مردم خواهند بود.

این داستان های مسیح کافی است، زیرا حاوی فلسفه واقعی زندگی، مرگ و رستاخیز مردگان است.

آنها سفر ماریچ روح را نشان می دهند تا زمانی که انسان زمین و خدا برای همیشه یکی شوند.

لای در نبوت

حدود دو هزار سال پیش البهوه، که مکتب انبیا را در زوعان مصر اداره می کرد، به لای چنین اشاره کرد:

این عصر جز کمی از آثار خلوص پاکی و عشق را درک خواهد کرد. اما کلمه ای گم نمی شود، زیرا در کتاب یاد خدا ثبیتی از هر فکر و گفتار و کرداری است.

و هنگامی که جهان برای دریافت آماده شد، خداوند رسولی می فرستد تا کتاب را بگشاید و تمام پیام های پاکی و عشق را از صفحات مقدس آن کپی کند.

آنگاه هر انسان زمینی کلمات زندگی را به زبان سرزمین مادری خود خواهد خواند و مردم نور را خواهند دید.

و انسان دوباره با خدا یکی خواهد شد.

— انجیل دلو. 28-7:25

ارجاعات بیشتر به شخصیت لوی ظاهراً غیر ضروری است. مهم نیست که او کیست. کار او در رونویسی انجیل دلو عیسی مسیح، غیرقابل استیضاح است. درس های این کتاب همگی مهر ناصری را دارد، زیرا هیچ انسانی جز بزرگترین استاد جهان نمی توانست تارهای بلند عشق و حکمت الهی را که ویژگی صفحات این کتاب شگفت انگیز است لمس کند.

7. سوابق آکاشیک چیست؟ آکاشا یک کلمه سانسکریت است و به معنای "جوهر اولیه" است که همه چیز از آن تشکیل می شود. طبق فلسفه دلو، این اولین مرحله از تبلور روح است. این فلسفه این واقعیت را می شناسد که همه جوهرهای اولیه روح هستند. این ماده روحی است که با سرعت کمتری از ارتعاش حرکت می کند و همانطور که یکی از استادان بیان کرده است به یک منعقد تبدیل می شود. کیهان تأثیری غیرقابل پاک شدن بر آن ثبت می کند. این ماده اولیه به هیچ بخش خاصی از کیهان منتقل نمی شود، بلکه در همه جا حاضر است. در واقع این «ذهن جهانی» است که متافیزیک دانان ما از آن صحبت می کنند.

هنگامی که ذهن انسان دقیقاً با ذهن جهانی مطابقت دارد، انسان وارد یک شناخت آگاهانه از این تأثیرات آکاشیک می شود و ممکن است آنها را جمع آوری کند و به هر زبانی از زمین که با آن آشنا باشد ترجمه کند. در مانیفست یگانه نامتناهی ما به صفات نیرو، هوش و عشق اشاره می کنیم و ممکن است شخص با یکی از این صفات مطابقت کامل داشته باشد نه با سایر صفات. شخص ممکن است به طور کامل وارد روح خدای نیرو شود و با روح هوش آغشته نشود. یا ممکن است کاملاً غرق روح عشق الهی باشد و از عقل و نیرو دور باشد. علاوه بر این، یک شخص ممکن است به طور کامل وارد آگاهی نفس القدس یا هوش عالی شود و اصلاً با عشق یا نیرو در ارتباط نباشد. دانش از طریق روح نیرو یا عشق به دست نمی آید.

آگاهی: سه مرحله از آن را یادداشت می کنیم:

1. آگاهی از قدرت مطلق خدا و انسان.

2. آگاهی مسیح، یا آگاهی از عشق الهی.

3. شعور نفس مقدس یا هوش عالی.

ما باید در نظر داشته باشیم که یکی از این مراحل آگاهی لزوماً متضمن هیچ یک از مراحل دیگر نیست. غالباً افرادی یافت می شوند که کاملاً مملو از عشق خدا هستند و در علم آگاهی مسیح بسیار پیشرفته هستند و کاملاً نادان هستند. کوچکترین تصویری از قوانین چیزهای طبیعی یا معنوی ندارند. با معلم بزرگ که روح القدس است در ارتباط نیستند. سوابق آکاشیک، سوابق فنا ناپذیر زندگی، که به عنوان سوابق آکاشیک شناخته می شوند، کاملاً در حوزه هوش عالی یا ذهن جهانی هستند و خواننده رکورد آکاشیک باید مانند استادان باستانی با روح القدس یا نفس القدس ارتباط نزدیک داشته باشد. این را روح هوش عالی بنامید که هر ارتعاش فکری فوراً در تمام رشته های وجود او احساس می شود. تفکیک.

هر فردی ارتعاش متمایز خود را دارد و وقتی خواننده قانون تبعیض را کاملاً درک می کند تمام وجودش برای دریافت یک لحن و ریتم خاص تنظیم می شود، ممیزی غیرممکن است که هیچ لحن یا ریتم دیگری کوچکترین تأثیری بر او بگذارد.

این اصل در تلگراف بی سیم نشان داده شده است.

سال‌های زیادی لازم بود تا لاوی قانون تمایز را بیاموزد و با آهنگ‌ها و آهنگ‌های عیسی ناصری، خونخ و ملکی صدک و همکارانشان در ارتباط باشد. اما تحت هدایت روح اعلی شعور به این موفقیت دست یافته است و اکنون در تمام وجودش کوچکترین ارتعاشاتی را که از هر یک از این مراکز بزرگ سرچشمه می‌گیرد و البته تمام رونویسی‌هایش صادق است. نامه

مرد

انسان چیست که به او توجه کنی یا پسر انسان که او را ملاقات کنی؟

این سؤال جدی داوود، مزمور سرای عبری بود، و مزمور هشتم به طور کامل به تأمل در انسان، تاج کاری آفرینش آشکار، داده شده است. در میان بسیاری از درس‌های بزرگی که به لوی اجازه داده شده است از سوابق آکاشیک یا ذهن جهانی جمع‌آوری کند، درس‌هایی را درباره انسان می‌یابیم که در آن نزول او به ماده فیزیکی و صعود نهایی او به یگانگی ابدی با خدا به قدری تصویری توصیف شده است که مطمئناً در این مقدمه جا دارد و ما آن را به طور کامل بیان می‌کنیم:

زمان هرگز زمانی نبود که انسان نبود.

اگر زندگی انسان در هر زمانی آغاز می‌شد، زمانی فرا می‌رسید که پایان می‌یافت.

افکار خدا را نمی‌توان محدود کرد. هیچ ذهن محدودی نمی‌تواند چیزهای نامحدود را درک کند.

همه چیزهای متناهی در معرض تغییر هستند. همه چیزهای متناهی از بین خواهند رفت، زیرا زمانی نبودند.

بدن و روح انسانها چیزهای محدودی هستند، و تغییر خواهند کرد، بله، از نقطه نظر محدود زمانی فرا خواهد رسید که دیگر وجود نداشته باشند.

اما خود انسان نه جسم است و نه روح. او یک روح است و بخشی از خداست.

فیات خلاق به انسان، به انسان روح، روحی داد تا بتواند در سطح روح عمل کند. بدنی از جنس بدن به او داد تا در سطح چیزهای آشکار شده عمل کند.

چرا فیات خلاق به انسان روحی داد تا بتواند در سطح روح عمل کند؟

چرا فیات خلاق بدنی از جسم به روح بخشید تا بتواند در سطح چیزهایی که آشکار می‌شوند عمل کند؟

بشنو، ای دنیاها، سلطه‌ها، قدرت‌ها و تاج و تخت‌ها!

اکنون بشنوید ای کروبیان، ای سرافیم‌ها، ای فرشتگان و ای مردان!

بشنو، ای پروتوپلاست، و زمین، و گیاه و جانور!

بشنو، ای خزنده‌های زمین، ای ماهیانی که شنا می‌کنی، ای پرندگانی که پرواز می‌کنی!

بشنو، ای بادهایی که می‌وزند، ای رعد و برق و ای برق‌های آسمان!

بشنو، ای ارواح آتش، آب، زمین و هوا!

بشنو، ای هر آنچه هست، یا بود، یا همیشه خواهد بود، زیرا حکمت از بالاترین سطح زندگی روح سخن می‌گوید:

انسان اندیشه خداست. تمام افکار خدا بی‌نهایت است. آنها با زمان اندازه‌گیری نمی‌شوند، زیرا چیزهایی که مربوط به زمان هستند شروع می‌شوند و پایان می‌یابند.

افکار خدا از ابدیت گذشته تا روزهای بی‌پایان آینده است - و انسان، انسان روح، نیز همینطور است.

اما انسان، مانند هر تفکر دیگری درباره خدا، فقط یک بذر بود، بذری که قدرت های خدا را در خود نگه می داشت، همانطور که بذر هر گیاهی از زمین ویژگی های هر قسمت از آن گیاه خاص را در اعماق خود نگه می دارد.

بنابراین انسان روحی، به عنوان بذر خدا، صفات هر جزء خدا را در اعماق خود نگه می داشت.

اکنون، دانه ها کامل هستند، بله، به همان اندازه کامل هستند که منبعی که از آن آمده اند. اما آنها در زندگی آشکار شده آشکار نمی شوند. کودک در رحم مانند مادر کامل است.

پس انسان، بذر، باید در خاکی عمیق کاشته شود تا رشد کند، باز شود، همانطور که جوانه برای نشان دادن گل باز می شود.

بذر انسانی که از قلب خدا بیرون آمد، به طور کامل مقرر شد که خداوند صفحه روح و سطح چیزهای آشکار شده باشد.

پس خداوند، کشاورز هر چه هست، این بذر انسان را در خاک روح افکند. به سرعت رشد کرد و انسان تبدیل به یک روح زنده شد. و او رب النوع تمام ملکوت روح شد.

هارک، حالا بگذار هر موجودی بشنود،

صفحه روح فقط اتر صفحه روح است که نه چندان سریع می لرزد و در آهنگ کندتر این صفحه جوهرهای زندگی آشکار می شود. عطرها و بوها، احساسات واقعی و تمام عشق آشکار است. و این صفات روح به جسم زیبایی تبدیل می شود.

انبوهی از درس ها انسان باید در سطح روح بیاموزد. و در اینجا او سنهای زیادی را به تعویق می اندازد تا اینکه همه درس هایش آموخته شود.

در مرز سطح روح، اتر شروع به ارتعاش کندتر کرد، و سپس جوهرها لباسی به خود گرفتند. عطرها و بوها و احساسات واقعی و تمام عشق به تن پوشیده شدند. و انسان لباس گوشت پوشید.

انسان کامل باید از تمام راه های زندگی بگذرد، و بنابراین یک طبیعت جسمانی کاملاً آشکار شد، ماهیتی که از چیزهای جسمانی سرچشمه می گرفت. بدون دشمن، یک سرباز هرگز قدرت خود را نمی شناسد، و فکر باید با تمرین قدرت توسعه یابد.

و بنابراین این طبیعت جسمانی به زودی تبدیل به دشمنی شد که انسان باید با آن بجنگد تا بتواند قدرت آشکار خدا شود.

بگذار هر موجود زنده ای بایستد و بشنود!

انسان ارباب همه شئون است. از پروتوپلاست، از مواد معدنی، از گیاه، از جانور؛ اما او از حق مادری خود صرف نظر کرده است، فقط برای ارضای خویشتن پایین خود، نفس نفسانی خود.

اما انسان به طور کامل دارایی از دست رفته خود، میراث خود را به دست خواهد آورد. اما او باید این کار را در کشمکش انجام دهد که با کلمات قابل گفتن نیست.

بله، او باید از آزمایشات و وسوسه های متعدد رنج ببرد. اما بگذارید بدانند که کروبیان و سرافیمها که بر ایستگاههای خورشید حکومت می کنند، و ارواح خدای توانا که بر ستارگان خورشیدی حکومت می کنند، حافظان و راهنمایان او هستند و به پیروزی می رسند.

انسان با چیزهایی که در سطح جسم و در سطح روح رنج می برد، کاملاً نجات می یابد، رستگار می شود، به کمال می رسد.

هنگامی که انسان بر چیزهای نفسانی غلبه کرد، لباس بدن او به خوبی به هدف خود رسید و سقوط کرد، دیگر نخواهد بود.

سپس او بدون غلبه بر سطح روح خواهد ایستاد، جایی که باید پیروزی های خود را کامل کند.

دشمنان بی شمار در برابر انسان در سطح روح خواهند ایستاد. در آنجا او باید بر آنها غلبه کند، بله، بر همه آنها غلبه کند.

بنابراین امید همیشه چراغ راه او خواهد بود. هیچ شکستی برای روح انسان وجود ندارد، زیرا خداوند پیشرو است و پیروزی قطعی است.

انسان نمی تواند بمیرد. انسان روح با خدا یکی است و تا زمانی که خدا زنده است انسان نمی تواند بمیرد.

هنگامی که انسان بر هر دشمنی در سطح روح غلبه کرد، بذر کاملاً باز می شود و در نفس مقدس آشکار می شود. جامه روح در آن صورت به خوبی به هدف خود رسیده است و انسان دیگر هرگز به آن نیاز نخواهد داشت و می گذرد و دیگر وجود نخواهد داشت. و انسان در آن صورت به نعمت کمال می رسد و با خدا یکی می شود.

کتابقسمت 1/بخش اولعیسی ناصریعیسی از تولد تا 30 سالگیبخش I(فصل 1)ALEPHتولد و اوایل زندگی مریم، مادر عیسیفصل 1

فلسطین. تولد مریم، جشن یواخیم. مریم توسط کاهنان برکت داده می شود. پیشگویی یک کشیش مریم در معبد می ماند. نامزد یوسف است. آگوستوس سزار سلطنت کرد و هرود آنتیپاس فرمانروای اورشلیم بود.

(2) سرزمین فلسطین را سه استان یهودیه، سامره و جلیل تشکیل می دادند.

(3) یواخیم استاد شریعت یهود، مردی ثروتمند بود. او در ناصره جلیل زندگی می کرد. و آنا از قبیله یهودا همسر او بود.

(4) برای آنها فرزندی به دنیا آمد، دختری نیکو، و خوشحال شدند. و مریم نامی بود که آن کودک را گذاشتند.

(5) یواخیم به افتخار کودک ضیافتی ترتیب داد. اما او ثروتمندان، شرافتمندان و بزرگان را دعوت نکرد. فقیر، معتاد، لنگ، نابینا را صدا می کرد و به هر یک لباس، غذا یا چیزهای ضروری دیگر هدیه می داد.

(6) گفت: خداوند این مال را به من داده است. من به لطف او مباشر او هستم و اگر در هنگام نیاز به فرزندانش نبخشم، این مال را لعنت می کند.

(7) اکنون هنگامی که کودک سه ساله بود والدینش او را به اورشلیم بردند و در معبد برکات کاهنان را دریافت کردند.

(8) کاهن اعظم نبی و بینا بود و چون طفل را دید گفت:

(9) بنگرید، این فرزند، مادر پیامبر گرامی و صاحب شریعت خواهد بود. او در این معبد مقدس خداوند خواهد ماند.

(10) مریم در معبد خداوند ساکن شد. و هیلیل، رئیس سنهدرین، تمام احکام یهودیان را به او آموخت و او از شریعت خدا خوشحال شد.

(11) هنگامی که مریم به سن زن رسید، با یوسف پسر یعقوب و نجار ناصری نامزد شد.

(12) یوسف مردی درستکار و اسنی فداکار بود.

قسمت 1/بخش دوم**عیسی ناصری****بخش دوم
(فصل 2-6)****BETH****تولد و طفولیت یوحنا، منادی، و عیسی****فصل 2**

زکریا و الیزابت پیام های نبوی جبرئیل به زکریا، الیزابت و مریم، تولد جان، نبوت زکریا، در نزدیکی حبرون در تپه های یهودا، زکریا و الیزابت ساکن شدند.

- 2) آنها عابد و عادل بودند، و هر روز شریعت، انبیا و مزامیر را می خواندند که از آمدن یک نفر، قوی برای فدیة می خواندند. و منتظر شاه بودند.
- 3) اکنون زکریا یک کشیش بود و به نوبه خود خدمات معبد اورشلیم را رهبری می کرد.
- 4) هنگامی که زکریا در حضور خداوند ایستاده بود و در مکان مقدس بخور می سوزاند، جبرئیل آمد و در برابر او ایستاد.
- 5) و زکریا ترسید. او فکر می کرد که شری بزرگی بر سر یهودیان خواهد آمد.
- 6) اما جبرئیل گفت: ای مرد خدا نترس. من برای شما و همه جهان پیامی از حسن نیت و صلح در زمین می آورم.
- 7) اینک شاهزاده صلح، پادشاهی که شما به دنبال آن هستید، به سرعت خواهد آمد.
- 8) همسرت برای تو پسری خواهد آورد، پسر مقدسی که پیامبر درباره او نوشته است.
- 9) اینک، الیاس را دوباره پیش از آمدن خداوند نزد شما می فرستم. و تپه ها را هموار می کند و دره ها را پر می کند و راه را برای کسی که فدیة می دهد هموار می کند.
- 10) پسرت از آغاز عصر، نام یحیی رحمت خداوند را یدک می کشد. اسمش جان است.
- 11) او نزد خدا شرافتمند خواهد بود و شراب نخواهد نوشید و از بدو تولد از نفس مقدس پر خواهد شد.
- 12) و جبرئیل در حالی که الیزابت در سکوت خانه اش بود، ایستاد و تمام سخنانی را که به زکریا در اورشلیم گفته بود به او گفت.
- 13) هنگامی که او خدمت دوره خود را انجام داد، کشیش به خانه رفت و با الیزابت شادی کرد.
- 14) پنج ماه گذشت و جبرئیل نزد مریم در خانه او در ناصره آمد و گفت:
- 15) سلام مریم، تگرگ! یک بار به نام خدا مبارک؛ دو بار متبرک به نام نفس مقدس؛ سه بار برکت به نام مسیح؛ زیرا تو لایق هستی و پسری خواهی آورد که عمانوئیل نام خواهد داشت.
- 16) نام او عیسی است، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات می دهد.
- 17) هنگامی که کار یوسف تمام شد، آمد و مریم تمام سخنانی را که جبرئیل به او گفت، به او گفت و آنها خوشحال شدند. زیرا آنها معتقد بودند که او، مرد خدا، سخنان راست گفته است.
- 18) و مریم با عجله رفت تا وعده های جبرئیل را به الیزابت بگوید. با هم شادی کردند
- 19) و مریم در خانه زکریا و الیزابت نود روز درنگ کرد. سپس به ناصره بازگشت.
- 20) برای زکریا و الیزابت پسری به دنیا آمد و زکریا گفت:

- (21) مبارک باد نام خدا، زیرا او چشمه برکت را بر قوم خود اسرائیل گشود.
- (22) وعده های او ثابت می شود؛ زیرا او سخنانی را که انبیای مقدس در زمانهای قدیم بیان می کردند، تحقق بخشیده است.
- (23) و زکریا به یحیی شیرخوار نگاه کرد و گفت:
- (24) شما پیامبر قدسی خوانده خواهید شد. و پیش روی او خواهی رفت و راه او را آماده خواهی کرد.
- (25) و به اسرائیل معرفت نجات خواهی داد. و انجیل توبه و پاک کردن گناهان را موعظه خواهی کرد.
- (26) بنگر، زیرا به زودی ستاره روز از بالا به دیدار ما خواهد آمد تا راه را برای کسانی که در تاریکی سایه نشسته اند روشن کند و پاهای ما را به راه های صلح هدایت کند.

فصل 3

- تولد حضرت عیسی. استادان به کودک احترام می گذارند. چوپان ها شاد می شوند. زکریا و الیزابت به دیدار مریم می روند. عیسی ختنه شده است.
- نزدیک بود که عیسی به دنیا بیاید و مریم مشتاق دیدن الیزابت بود و او و یوسف روی خود را به سمت تپه های یهودیه برگرداندند.
- (2) و چون در راه خود به بیت لحم آمدند، روز تمام شد و باید شب درنگ کنند.
- (3) اما بیت لحم مملو از مردی بود که به اورشلیم می رفتند. مسافرخانه ها و خانه ها مملو از مهمانان بود و یوسف و همسرش جایی برای استراحت پیدا نمی کردند مگر در غاری که حیوانات در آن نگهداری می شدند. و آنجا خوابیدند.
- (4) نیمه شب فریاد آمد، بچه ای در غار آن طرف در میان جانوران متولد می شود. و اینک پسر موعود انسان به دنیا آمد.
- (5) و غریبه ها کوچک را گرفتند و در جامه های خوش رنگی که مریم آماده کرده بود پیچیدند و او را در طاقی گذاشتند که حیوانات باربر از آن تغذیه می کردند.
- (6) سه نفر که جامه های سفید برفی پوشیده بودند وارد شدند و در مقابل کودک ایستادند و گفتند:
- (7) تمام قدرت، تمام خرد و همه عشق از آن تو باشد، امانوئل.
- (8) اکنون، بر روی تپه های بیت لحم، گله های گوسفندان فراوانی بودند که شبانانی از آنها محافظت می کردند.
- (9) شبانان عابد بودند، اهل دعا بودند و منتظر آمدن نجات دهنده ای قوی بودند.
- (10) و چون فرزند موعود آمد، مردی در جامه سفید برفی بر آنان ظاهر شد و از ترس به عقب افتادند. مرد جلو ایستاد و گفت:
- (11) نترس! اینک من به شما خبرهای شادی می دهم. در نیمه شب در غاری در بیت لحم پیامبر و پادشاهی که مدتها منتظرش بودید به دنیا آمد.
- (12) و سپس شبانان همه خوشحال شدند. آنها احساس کردند که تمام تپه ها پر از رسولان نور است که می گفتند:
- (13) جلال و جلال از آن خداوند متعال است. صلح، صلح روی زمین، حسن نیت برای مردم.
- (14) و سپس شبانان با عجله به بیت لحم و غار آمدند تا او را که مردم عمانوئیل نامیده بودند ببینند و احترام کنند.
- (15) و چون صبح شد، چوپانی که خانه اش نزدیک بود، اتاقی برای مریم، یوسف و کودک آماده کرد. و در اینجا روزها درنگ کردند.
- (16) و یوسف رسولی با عجله نزد زکریا و الیزابت فرستاد تا بگوید: فرزند در بیت لحم متولد شد.
- (17) و زکریا و الیزابت یحیی را گرفتند و با شادی به بیت لحم آمدند.
- (18) و مریم و الیزابت همه چیزهای شگفت انگیزی را که اتفاق افتاده بود بازگو کردند. مردم با آنها در حمد و ستایش خداوند همراهی کردند.

(19) طبق رسم یهودیان، طفل را ختنه می کردند؛ و هنگامی که پرسیدند کودک را چه می نامی؟ مادر گفت: همانطور که مرد خدا اعلام کرد نام او عیسی است.

فصل 4

تقدیس عیسی. مریم قربانی می دهد. شمعون و آنا پیشگویی می کنند. آنا به خاطر پرستش کودک مورد سرزنش قرار می گیرد. خانواده به بیت لحم باز می گردند.

اکنون مریم پسرش را در چهل روزگی به معبد اورشلیم برد و توسط کاهن تقدیس شد.

(2) و سپس طبق رسم یهودیان برای خود قربانیهای پاکیزه کرد. یک بره و دو لاک پشت جوان.

(3) یک یهودی وارسته به نام شمعون در معبد خدا را خدمت می کرد.

(4) از همان اوایل جوانی به دنبال آمدن عمانوئیل بود و به درگاه خدا دعا می کرد که تا زمانی که چشمانش مسیح را در جسم نبیند، از آنجا خارج نشود.

(5) و چون عیسی شیرخوار را دید خوشحال شد و گفت: اکنون آماده ام که با آرامش حرکت کنم، زیرا پادشاه را دیده ام.

(6) و سپس طفل شیرخوار را در آغوش گرفت و گفت: اینک این طفل بر قوم من و اسرائیل و تمام جهان شمشیر خواهد آورد. اما او شمشیر را خواهد شکست و آنگاه ملتها دیگر جنگ را نخواهند آموخت.

(7) صلیب اریاب را بر پیشانی این کودک می بینم و با این علامت فتح می کند.

(8) و در معبد بیوه زنی هشتاد و چهار ساله بود که بیرون نمی آمد، بلکه شب و روز خدا را می پرستید.

(9) و چون عیسی شیرخوار را دید فریاد زد: اینک عمانوئیل! صلیب مهر و موم شده مسیح را روی پیشانی او بنگرید!

(10) و سپس زن زانو زد تا او را بپرستد، چنانکه خدا با ما، عمانوئیل. اما یکی، استادی که لباس سفید پوشیده بود، ظاهر شد و گفت:

(11) زن خوب، بمان. به کاری که انجام می دهی توجه کن؛ شما ممکن است انسان را پرستید. این بت پرستی است

(12) این فرزند انسان است، پسر انسان و شایسته هر ستایش. خدا را پرستید و عبادت کنید. فقط به او خدمت کن

(13) زن برخاست و به شکرانه سر به زیر انداخت و خدا را عبادت کرد.

(14) و مریم عیسی نوزاد را گرفت و به بیت لحم بازگشت.

فصل 5

سه کاهن جادوگر عیسی را گرامی می دارند. هیرودیس نگران است. شورای یهودیان را فرا می خواند. گفته می شود که پیامبران آمدن یک پادشاه را پیشگویی کرده بودند. هیرودیس تصمیم گرفت کودک را بکشد. مریم و یوسف عیسی را می گیرند و به مصر می گریزند.

فراتر از رود فرات، جادوگران زندگی می کردند. و آنها عاقل بودند، می توانستند زبان ستارگان را بخوانند، و آنها پیش بینی کردند که یک روح استاد متولد شده است. ستاره او را بر فراز اورشلیم دیدند.

(2) و در میان کاهنان جادوگر سه نفر بودند که آرزوی دیدار اریاب عصر آینده را داشتند. و هدایای گرانبها گرفتند و در جستجوی او، پادشاه تازه متولد شده، به غرب شتافتند تا او را گرامی بدارند.

(3) و یکی طلا را که نماد اشراف است گرفت. مری دیگر، نماد سلطه و قدرت. صمغ - بنابراین دیگری نماد خرد حکیم را گرفت.

(4) اکنون هنگامی که مغان به اورشلیم رسیدند، مردم متحیر شدند و متحیر شدند که آنها کیستند و چرا آمده اند.

(5) و چون پرسیدند فرزندی که پادشاه شده کجاست؟ به نظر می رسید که تاج و تخت هیرودیس می لرزد.

(6) و هیرودیس درباری را فرستاد تا جادوگران را به دربار او بیاورد.

- 7) و چون آمدند دوباره پرسیدند پادشاه تازه متولد شده کجاست؟ و سپس گفتند: هنوز در آن سوی فرات، دیدیم که ستاره او طلوع کرده و آمده ایم تا او را گرامی بداریم.
- 8) و هیرودیس از ترس سفید شد. او فکر کرد شاید کاهنان در حال نقشه کشیدن برای بازگرداندن پادشاهی یهودیان هستند و بنابراین در درون خود گفت: من در مورد این کودک که پادشاه به دنیا آمده است بیشتر خواهم دانست.
- 9) و به این ترتیب به کاهنان مجوس گفت که مدتی در شهر بمانند و او همه را در مورد پادشاه به آنها بگوید.
- 10) و تمام صاحبان شریعت یهودی را به جلسه دعوت کرد و پرسید: انبیای یهود در مورد چنین شخصی چه گفته اند؟
- 11) اربابان یهود به او پاسخ دادند و گفتند: «پيامبران مدتها پیش پیشگویی کرده بودند که کسی برای حکومت قبایل اسرائیل خواهد آمد. که این مسیحا در بیت لحم متولد خواهد شد.
- 12) گفتند، میکاه نبی نوشت، ای بیت لحم یهودا، مکانی کوچک در میان تپه‌های یهود، اما از تو یکی بیرون خواهد آمد تا بر قوم من، اسرائیل حکومت کند. آری، کسی که در دوران قدیم زندگی می کرد، در روزهای بسیار باستانی.
- 13) سپس هیرودیس کاهنان مجوس را دوباره فرا خواند و آنچه را که صاحبان شریعت یهود گفته بودند به آنها گفت و سپس آنها را به سوی بیت لحم فرستاد.
- 14) گفت: برو جستجو کن و اگر فرزند پادشاهی را یافتی، برگرد و همه را به من بگو تا بروم و او را گرامی بدارم.
- 15) جادوگران به راه خود رفتند و کودک را با مریم در خانه چوپان یافتند.
- 16) او را گرامی داشتند؛ هدایای گرانبهایی به او بخشید و طلا و صمغ و مر را به او بخشید.
- 17) این کاهنان جادوگر می توانستند قلب انسان ها را بخوانند. آنها شرارت قلب هیرودیس را خواندند و دانستند که او قسم خورده است که پادشاه تازه متولد شده را بکشد.
- 18) و لذا راز را به پدر و مادر فرزند گفتند و آنها را فراتر از دسترسی بگریختند.
- 19) و سپس کاهنان به سوی خانه خود رفتند. از اورشلیم عبور نکردند.
- 20) و یوسف شبانه عیسی شیرخوار و مادرش را گرفت و به سرزمین مصر گریخت و با الیهو و سالومه در صوعان باستان ماندند.

قتل عام بیگناهان

فصل 6

- هیرودیس از مأموریت یوحنا با خبر می شود. نوزادان بیت لحم به دستور هیرودیس قتل عام می شوند. الیزابت با جان فرار می کند. از آنجا که زکریا نمی تواند بگوید پسرش در کجا پنهان شده است، او به قتل می رسد. هرود می میرد.
- در حال حاضر، هنگامی که کاهنان جادوگر بازنگشتند تا درباره کودکی که پادشاه زاده شده بود به او بگویند، هیرودیس پادشاه خشمگین شد.
- 2) و سپس درباریان او در مورد فرزند دیگری در بیت لحم به او گفتند، فرزندی که به دنیا آمده بود تا پیشاپیش برود و مردم را برای پذیرایی از پادشاه آماده کند.
- 3) این امر خشم پادشاه را بیشتر و بیشتر کرد. او نگهبانان خود را فراخواند و از آنها خواست که به بیت لحم بروند و یحیی شیرخوار و همچنین عیسی را که برای پادشاهی به دنیا آمده بود، بکشند.
- 4) گفت: اشتباه نشود و برای اینکه این مدعیان تاج و تخت من را حتما بکشید، همه بچه های ذکور شهر را که هنوز دوساله نشده اند بکشید.
- 5) نگهبانان بیرون رفتند و همانطور که هیرودیس به آنها دستور داد انجام دادند.

- (6) الیزابت نمی دانست که هیرودیس می خواهد پسرش را بکشد و او و یوحنا هنوز در بیت لحم بودند. اما وقتی فهمید، جان شیرخوار را گرفت و به سمت تپه ها رفت.
- (7) نگهبانان قاتل نزدیک بودند. سخت بر او فشار آوردند. اما پس از آن او غارهای مخفی تمام تپه ها را شناخت، و در یکی دوید و خود و جان را پنهان کرد تا نگهبانان رفتند.
- (8) وظیفه ظالمانه آنها انجام شد. نگهبانان برگشتند و ماجرا را به شاه گفتند.
- (9) گفتند: می دانیم که شاه شیرخواره را کشته ایم. اما جان منادی او، ما نتوانستیم پیدا کنیم.
- (10) پادشاه با نگهبانان خود خشمگین بود زیرا آنها نتوانستند جان نوزاد را بکشند. آنها را با زنجیر به برج فرستاد.
- (11) و نگهبانان دیگری نزد زکریا، پدر منادی، در حالی که در مکان مقدس خدمت می کرد، فرستاده شدند تا بگویند: پادشاه می خواهد بگوید پسر ت کجاست.
- (12) اما زکریا ندانست و پاسخ داد: من وزیر خدا هستم و در مکان مقدس خدمتگزارم. چگونه می توانستم بدانم او را کجا برده اند؟
- (13) و چون نگهبانان بازگشتند و سخنان زکریا را به پادشاه گفتند، خشمگین شد و گفت:
- (14) نگهبانان من، برگردید و به آن کشیش زیرک بگویید که او در دستان من است. که اگر راست نگوید، مخفیگاه پسرش یحیی را فاش نکند، می میرد.
- (15) نگهبانان برگشتند و آنچه را که پادشاه گفته بود به کشیش گفتند.
- (16) و زکریا گفت: من می توانم جان خود را در راه حقیقت ببخشم. و اگر پادشاه خون مرا بریزد، خداوند جان مرا نجات خواهد داد.
- (17) نگهبانان دوباره برگشتند و آنچه زکریا گفت به پادشاه گفتند.
- (18) اکنون، زکریا در مقابل مذبح در مکان مقدس ایستاده و مشغول دعا بود.
- (19) نگهبانی نزدیک شد و با خنجر او را وارد کرد. در مقابل پرده قدس خداوند افتاد و درگذشت.
- (20) و چون ساعت سلام فرا رسید، زیرا زکریا هر روز بر کاهنان برکت می داد، نیامد.
- (21) و پس از مدتها انتظار، کاهنان به مکان مقدس رفتند و جسد مرده را یافتند.
- (22) و غم و اندوه عمیق در تمام زمین بود.
- (23) و هیرودیس بر تخت خود نشست. به نظر نمی رسید حرکت کند. درباریان او آمدند. شاه مرده بود پسرانش به جای او سلطنت کردند.

قسمت 1/بخش سوم

عیسی ناصری

بخش III

(فصل 7 تا 12)

GIMEL

تحصیل مریم و الیزابت در زوآن

فصل 7

آرکلائوس سلطنت می کند. مریم و الیزابت با پسرانشان در زوآن هستند و الیهو و سالومه آنها را آموزش می دهند. درس مقدماتی الیهو. از یک رونویس می گوید.

پسر هیرودیس، آرکلائوس، در اورشلیم سلطنت کرد. او پادشاهی خودخواه و ظالم بود. او تمام کسانی را که به او احترام نمی گذاشتند، کشت.

(2) همه دانایان را به مجلس دعوت کرد و از نوزاد مدعی تاج و تختش پرسید.

(3) شورا گفتند که یحیی و عیسی هر دو مرده بودند. سپس او راضی شد.

(4) یوسف، مریم و پسرشان در مصر در صوعان بودند و یوحنا با مادرش در تپه‌های یهودا بود.

(5) الیهو و سالومه برای یافتن الیزابت و جان رسولانی با عجله فرستادند. آنها را پیدا کردند و به زوآن آوردند.

(6) اکنون، مریم و الیزابت به خاطر رهایی خود بسیار شگفت زده شده بودند.

(7) الیهو گفت: عجیب نیست. هیچ اتفاقی (تصادفی) وجود ندارد. قانون بر همه وقایع حاکم است

(8) از قدیم مقرر شده بود که با ما باشید و در این مکتب مقدس تدریس کنید.

(9) الیهو و سالومه مریم و الیزابت را به بیشه مقدس در آن نزدیکی بردند، جایی که عادت داشتند در آنجا تدریس کنند.

(10) الیهو به مریم و الیزابت گفت: ممکن است خود را سه بار نیکو بدانید، زیرا شما مادران برگزیده پسران موعود هستید.

(11) کسانی که مقرر شده‌اند که در صخره‌ای محکم، سنگ بنای مطمئنی بگذارند که معبد انسان کامل روی آن قرار گیرد - معبدی که هرگز ویران نخواهد شد.

(12) ما زمان را با سنین چرخه اندازه گیری می کنیم و دروازه هر عصری را نقطه عطفی در سفر نژاد) انسان (می دانیم.

(13) یک سن گذشته است. دروازه به عصر دیگر با لمس زمان باز می شود. این عصر آماده سازی روح، پادشاهی عمانوئیل، خدا در انسان است.

(14) و اینها، پسران شما، اولین کسانی خواهند بود که اخبار را اعلام می کنند، و انجیل حسن نیت را به مردم موعظه می کنند، و صلح را بر روی زمین.

(15) کار بزرگی از آن آنهاست. زیرا انسانهای نفسانی نور را نمی خواهند، تاریکی را دوست دارند و هنگامی که نور در تاریکی می تابد، آن را درک نمی کنند.

(16) ما این پسران را افشاگران نور می نامیم. اما قبل از اینکه بتوانند نور را آشکار کنند باید نور داشته باشند.

(17) و باید به فرزندان خود تعلیم دهید و روح آنها را با عشق و غیرت مقدس به آتش بکشید و آنها را به رسالت خود نسبت به فرزندان انسان آگاه کنید.

(18) به آنها بیاموزید که خدا و انسان یکی بودند. اما انسان با افکار و گفتار و کردار نفسانی خود را از خدا جدا کرد. خود را تحقیر کرد

(19) بیاموزید که نفس مقدس آنها را دوباره یکی می کند و هماهنگی و آرامش را باز می گرداند.

(20) چیزی جز عشق نمی تواند آنها را یکی کند. که خدا آنقدر دنیا را دوست داشت که پسرش را لباس تن پوشاند تا انسان بفهمد.

- (21) تنها نجات دهنده جهان عشق است و عیسی بن مریم این عشق را به مردم نشان می دهد.
- (22) اینک عشق تا راهش مهیا نشود آشکار نمی شود و هیچ چیز نمی تواند صخره ها را بشکند و تپه های بلند را پایین بیاورد و دره ها را به بالا پر کند و در نتیجه راه را آماده کند، مگر پاکی.
- (23) اما پاکی در زندگی، مردان درک نمی کنند و بنابراین، آن نیز باید در جسم بیاید.
- (24) و تو، الیزابت، خوشبختی زیرا پسر تپاکی ساخته شده است، و او راه را برای عشق هموار خواهد کرد.
- (25) این عصر جز کمی از آثار پاکی و عشق را درک خواهد کرد. اما کلمه ای گم نمی شود، زیرا در کتاب یاد خدا ثبتي از هر پندار و گفتار و کرداری نوشته شده است.
- (26) و هنگامي که جهان برای دریافت آماده شد، خداوند رسولی می فرستد تا کتاب را بگشاید و تمام پیام های پاکی و عشق را از صفحات مقدس آن کپی کند.
- (27) آنگاه هر انسان زمینی کلمات زندگی را به زبان سرزمین مادری خود خواهد خواند و انسانها نور را خواهند دید، در نور راه خواهند رفت و نور خواهند بود.
- (28) و انسان دوباره با خدا یکی خواهد شد.

فصل 8

- درس های الیهو وحدت زندگی. دو خود. شیطان. عشق - نجات دهنده مردان داوود نور. جالوت تاریکی دوباره الیهو شاگردانش را در بیشه مقدس ملاقات کرد و گفت:
- (2) هیچ کس برای خودش زندگی نمی کند. زیرا هر موجود زنده ای با طناب به هر موجود زنده دیگری بسته شده است.
- (3) خوشا به حال پاک دلان. زیرا آنها عاشق خواهند شد و در ازای آن محبت نمی خواهند.
- (4) کاری را با مردان دیگر انجام نمی دهند که نمی خواهند دیگران با آنها انجام دهند.
- (5) دو خود وجود دارد؛ خود بالاتر و پایین تر
- (6) من برتر روح انسانی ملبس به روح است که به صورت خدا ساخته شده است.
- (7) من پایینی، نفس نفسانی، بدن امیال، بازتابی از خود برتر است که توسط اترهای تیره بدن تحریف شده است.
- (8) خود فروتر یک توهم است و از بین خواهد رفت. خود برتر خدا در انسان است و از بین نخواهد رفت.
- (9) خود برتر مظهر حقیقت است؛ خود پایینی حقیقت معکوس است و باطل نیز آشکار می شود.
- (10) خود برتر عدل، رحمت، محبت و حق است. خود پایینی چیزی است که خود برتر نیست.
- (11) خود فروتر، نفرت، تهمت، فحشا، قتل، دزدی و هر چیزی که به آن آسیب می رساند، ایجاد می کند. خود برتر مادر فضایل و هماهنگی های زندگی است.
- (12) خود فروتر در وعده ها غنی است، اما در برکت و آرامش فقیر است. لذت، شادی و دستاوردهای رضایت بخش را ارائه می دهد. اما نا آرامی و بدبختی و مرگ می دهد.
- (13) به انسان سیب هایی می دهد که چشم دوست داشتنی و بوی آن خوشایند است. هسته آنها پر از تلخی و صفر است.
- (14) اگر از من پرسید که چه چیزی را مطالعه کنم، می گویم خود شما. و هنگامي که شما آنها را به خوبی مطالعه کردید، و سپس از من پرسیدید که بعداً چه چیزی را مطالعه کنید، من به خودتان پاسخ می دهم.

- (15) آن که پست خود را خوب می شناسد، توهمات دنیا را می شناسد، از چیزهایی که می گذرد، می داند. و هر که خود برتر خود را بشناسد، خدا را شناخته است. چیزهایی را که نمی تواند بگذرد خوب می داند.
- (16) سه بار خوشا به حال کسی که پاکی و عشق را از آن خود ساخته است. او از خطرات نفس پایی رهایی یافته و خود برتر اوست.
- (17) مردم به دنبال نجات از شری هستند که آن را هیولای زنده دنیای پایین می دانند. و آنها خدایانی دارند که جز شیاطین در لباس مبدل نیستند. همه قدرتمند، در عین حال پر از حسادت، نفرت و شهوت؛
- (18) نعمت های او را باید با قربانی های گران قیمت میوه ها و جان پرندگان و حیوانات و نوع انسان خرید.
- (19) با این حال این خدایان نه گوش برای شنیدن، نه چشم برای دیدن، نه قلبی برای همدردی، نه قدرتی برای نجات دارند.
- (20) این شر افسانه است؛ این خدایان از هوا ساخته شده اند و سایه های فکری پوشیده شده اند.
- (21) تنها شیطانی که انسانها باید از آن رهایی یابند، نفس است، خود فروتر. اگر انسان شیطان خود را پیدا کند باید به درون خود نگاه کند. نام او خود است
- (22) اگر انسان نجات دهنده خود را پیدا کند باید به درون خود بنگرد. و هنگامی که خود شیطان از تخت خلع شود، ناجی، عشق، تا تخت قدرت شادمان خواهد شد.
- (23) داوود نور پاکی است که جالوت قوی تاریکی را می کشد و ناجی عشق را بر تخت می نشاند.

فصل 9

- درس های سالومه مرد و زن. فلسفه خلق و خوی انسان. خدای سه گانه سپتونات. خدای تائو
- سالومه درس روز را آموزش داد. او گفت: همه زمانها شبیه هم نیستند. امروزه سخنان انسان ممکن است بیشترین قدرت را داشته باشد. زن فردا بهترین آموزش را می دهد.
- (2) زن و مرد باید در تمام راههای زندگی دست در دست هم قدم بردارند. یکی بدون دیگری فقط نصف است. هر کدام کاری برای انجام دادن دارند
- (3) اما همه چیز تعلیم می دهد. هر کدام یک زمان و فصلی برای خود دارند. خورشید و ماه برای مردان درس هایی دارند. اما هر کدام در زمان مقرر تدریس می کنند.
- (4) درس های خورشید اگر در فصل ماه داده شود، مانند برگ های خشکیده بر جویبار بر دل انسان فرود می آید. و همینطور با درس های ماه و همه ستارگان.
- (5) امروز آدم در غم و اندوه، دلگیر و مظلوم راه می رود. فردا همان یکی پر از شادی است.
- (6) امروز آسمان پر از برکت و امید به نظر می رسد. امید فردا فرار کرده است و هر نقشه و هدفی نقش بر آب می شود.
- (7) امروز انسان می خواهد همان زمینی را که روی آن پا می گذارد نفرین کند. فردا پر از عشق و ستایش است.
- (8) امروز انسان نسبت به کودکی که دوست دارد متنفر است و تحقیر می کند و حسادت می کند و حسادت می کند. فردا از نفس نفسانی خود برخاسته و شادی و حسن نیت دمیده است.
- (9) هزاران بار انسان تعجب می کند که چرا این بلندی ها و عمق ها، این دل های سبک و این غمگین ها در هر زندگی پیدا می شود.
- (10) آنها نمی دانند که همه جا معلمانی هستند که هرکدام به وظیفه ای که خدا تعیین کرده مشغول هستند و حقیقت را به قلب انسان ها می رسانند.
- (11) اما این درست است و هرکس درس هایی را که نیاز دارد دریافت می کند.
- (12) مریم گفت: « امروز در تعالی بزرگ هستم. به نظر می رسد افکارم و تمام زندگی من بالا رفته است. چرا من اینطور الهام گرفته ام؟
- (13) سالومه پاسخ داد: این روز تعالی است. روز عبادت و ستایش؛ روزی که تا حدودی بتوانیم پدر-خدای خود را درک کنیم.

14) سپس خدای یکتا، سه، هفت را مطالعه کنیم.

15) قبل از تشکیل جهان ها همه چیز یکی بود. فقط روح، نفس جهانی.

16) و روح دمید، و آنچه آشکار نبود، آتش و اندیشه بهشت، پدر-خدا، مادر-خدا شد.

17) و چون آتش و اندیشه بهشت در اتحاد دمید، پسرشان، تنها پسرشان به دنیا آمد. این پسر عشقی است که مردم او را مسیح نامیده اند.

18) مردم اندیشه بهشت را نفس مقدس می نامند.

19) و هنگامی که خدای سه گانه دمید، اینک هفت روح در برابر تخت ایستادند. اینها الوهیم، ارواح خلاق جهان هستند.

20) و اینان هستند که گفتند انسان را بسازیم. و در تصویر آنها انسان ساخته شد.

21) در اعصار اولیه جهان ساکنان شرق دورتر می گفتند، تائو نام نفس جهانی است. و در کتابهای باستانی که می خوانیم،

22) تائو کبیر هیچ صورت آشکاری ندارد و با این حال آسمانها و زمین را ساخته و نگه می دارد.

23) تائو بزرگ ما هیچ علاقه ای ندارد، و با این حال او باعث طلوع و غروب خورشید و ماه و همه ستارگان می شود.

24) هیچ نامی تائو بزرگ ندارد، اما او همه چیز را رشد می دهد. او هم زمان بذر و هم زمان برداشت را در فصل می آورد.

25) و تائو بزرگ یکی بود. یکی دو شد. دو به سه تبدیل شدند، سه، هفت را تکامل دادند، که جهان را پر از جلوه ها کرد.

26) و تائو بزرگ به همه، بد و خوب، باران، شبنم، آفتاب و گل می دهد. از فروشگاه های ثروتمند خود به همه آنها غذا می دهد.

27) و در همان کتاب قدیمی درباره انسان می خوانیم: او روحی به تائو بزرگ دارد. روحی که در هفت نفس تائو بزرگ زندگی می کند. بدنه ای از آرزوها که از خاک گوشت سرچشمه می گیرد.

28) اکنون روح پاک، نیکو، راست را دوست دارد. بدن امیال خود خودخواه را تمجید می کند. روح به میدان نبرد بین این دو تبدیل می شود.

29) و خوشا به حال مردی که روحش پیروز و پائین او پاک است. روح او پاک می شود و شایسته می شود تا افاق شورای مظاهر تائو بزرگ باشد.

30) به این ترتیب درس سالومه بسته شد.

فصل 10

درس های الیهو دین برهمی زندگی ابرام کتب مقدس یهود دین پارسی.

ELIHU تدریس کرد. او گفت: در زمان های قدیم مردمی در شرق خدای یگانه را می پرستند که او را براهم می نامیدند.

2) قوانین آنها عادلانه بود. آنها در صلح زندگی می کردند. آنها نور را در درون دیدند. آنها در راه های حکمت قدم برداشتند.

3) اما کاهنانی با اهداف جسمانی برخاستند که قوانین را مطابق با ذهن جسمانی تغییر دادند. بارهای سنگین بر فقرا می بست و احکام حق را تحقیر می کرد. و بنابراین برامها فاسد شدند.

4) اما در تاریکی عصر چند استاد بزرگ بی حرکت ایستادند. آنها نام برام را دوست داشتند. آنها قبل از جهان چراغ های بزرگی بودند.

5) و آنها حکمت براهم مقدس خود را نقض کردند و شما ممکن است این حکمت را در کتابهای مقدس آنها بخوانید.

6) و در کلد براهم شناخته شده بود. برهم وارسته ای به نام تارا در اور زندگی می کرد. پسرش چنان به ایمان برهمی پایبند بود که او را براهم نامیدند. و او به عنوان پدر نژاد عبری جدا شد.

7) اکنون تارا همسر و پسران و تمام گله ها و گله های خود را به هاران در غرب برد. اینجا ترا درگذشت.

8) و ابرام گله ها و گله ها را گرفت و با اقوام خود به سمت غرب رفت.

- (9) و چون به بلوط مورا در سرزمین کنعان رسید، خیمه های خود را برپا کرد و در آنجا اقامت گزید.
- (10) قحطی زمین را فرا گرفت و ابرام اقوام و گله ها و گله های خود را گرفت و به مصر آمد و در این دشت های حاصلخیز صوعان خیمه زد و در اینجا اقامت گزید.
- (11) و مردان هنوز هم مکانی را که ابرام در آن زندگی می کرد - آن سوی دشت - علامت گذاری می کنند.
- (12) می پرسید چرا ابرام به سرزمین مصر آمد؟ اینجا گهواره آغازگر است. همه چیزهای مخفی متعلق به سرزمین مصر است. و به همین دلیل است که استادان می آیند.
- (13) در زوآن، ابرام علم خود را دربار ستارگان آموخت و در آن معبد مقدس در آنجا حکمت خردمندان را آموخت.
- (14) و چون همه دروس او آموخته شد، اقوام و گله ها و گله های خود را گرفت و به کنعان بازگشت و در دشت ممره خیمه زد و در آنجا زندگی کرد و در آنجا مرد.
- (15) و سوابق زندگی و آثار او و پسرانش و قبایل اسرائیل به خوبی در کتب مقدس یهود محفوظ است.
- (16) در ایران برهم را می شناختند و می ترسیدند. مردم او را به عنوان یگانه، علت بی علت همه آنچه هست می دیدند، و او برای آنها مقدس بود، مانند تائو برای ساکنان شرق دورتر.
- (17) مردم در صلح زندگی کردند و عدالت حاکم شد.
- (18) اما، مانند سایر سرزمین ها، در ایران نیز کشیشان آغشته به خود و خواسته های خود برخاستند که نیرو، هوش و عشق را خشمگین کردند.
- (19) دین فاسد شد و پرندگان و جانوران و خزنده ها به عنوان خدایان جدا شدند.
- (20) با گذشت زمان روح بلندی که مردم او را زرتشت می نامیدند، در بدن آمد.
- (21) روح بی علت را دید که بلند و بلند شده بود. او ضعف همه خدایان منصوب شده توسط انسان را دید.
- (22) او سخن گفت و تمام فارس شنیدند. و چون گفت: خدای واحد و قوم واحد و حرم واحد، قربانگاه بتها سقوط کرد و پارس نجات یافت.
- (23) اما انسانها باید خدایان خود را به چشم انسان ببینند و زرتشت گفت:
- (24) بزرگترین ارواح که نزدیک تخت ایستاده است، اهورامزدا است که در روشنایی خورشید ظاهر می شود.
- (25) و همه مردم اهورامزدا را در آفتاب دیدند و به زمین افتادند و در معابد خورشید او را پرستش کردند.
- (26) و پارس سرزمین جادویی است که در آن کهنانی زندگی می کنند که ستاره را دیدند تا محل تولد پسر مریم را مشخص کنند و اولین کسانی بودند که به عنوان شاهزاده صلح به او سلام کردند.
- (27) احکام و قوانین زرتشت در اوستا محفوظ است که می توانید آن را بخوانید و خودتان بسازید.
- (28) اما باید بدانید که کلمات تا زمانی که زنده نشوند هیچ نیستند. تا دروسی که در آنها وجود دارد جزئی از سر و دل شود.
- (29) حال حقیقت یکی است؛ اما هیچ کس حقیقت را نمی داند تا زمانی که حقیقت داشته باشد. در کتابی باستانی ثبت شده است.
- (30) حق، قدرت خمیرمایه خداوند است؛ می تواند تمام زندگی را به خود تبدیل کند. و هنگامی که تمام زندگی حقیقت باشد، انسان حقیقت است.

فصل 11

درس های الیهو بودیسم و احکام بودا. اسرار مصر

دوباره الیهو تعلیم داد. او گفت: کشیشان هندی فاسد شدند. برام در خیابان ها فراموش شد. حقوق مردم در خاک پایمال شد.

- (2) و سپس استاد توانا آمد، بودای روشنگری، که از ثروت و تمام افتخارات جهان روی گردانید و سکوت را در بیشه زارها و غارهای آرام یافت. و او خوشبخت بود
- (3) و انجیلی از زندگی برتر را موعظه کرد و به انسان آموخت که چگونه انسان را گرامی بدارد.
- (4) و هیچ آموزه ای از خدایان نداشت که تعلیم دهد. او فقط انسان را می شناخت و بنابراین مرام او عدالت، عشق و درستی بود.
- (5) من چند مورد از بسیاری از کلمات مفیدی را که بودا بیان کرد برای شما نقل می کنم:
- (6) نفرت کلمه بی رحمانه ای است. اگر مردان از شما متنفرند به آن توجه نکنید. و می توانی نفرت انسانها را به محبت و رحمت و نیکی تبدیل کنی و رحمت به اندازه تمام آسمانهاست.
- (7) و به اندازه کافی برای همه خوب است. با خوب، بد را نابود کن؛ با اعمال سخاوتمندانه، بخل را شرمنده کن. با حقیقت، خطوط کجی را که خطا ترسیم می کند، درست کنید، زیرا خطا جز حقیقت تحریف شده، گمراه شده است.
- (8) و درد به دنبال کسی که با افکار شیطانی سخن می گوید یا عمل می کند، خواهد آمد، همچنان که چرخ پای کسی که گاری می کشد.
- (9) و مردی بزرگتر است که بر خود غلبه می کند تا کسی که هزار نفر را در جنگ می کشد.
- (10) و مرد بزرگواری است که خودش همان چیزی است که دیگران باید باشند.
- (11) به سوی کسی بازگرد که به پاکترین محبت تو ستم می کند و او از ظلم دست بر می دارد. زیرا عشق همانقدر قلب کسی را که محبوب است پاک می کند، همانطور که قلب کسی را که دوست دارد پاک می کند.
- (12) سخنان بودا در کتب مقدس هند ثبت شده است. به آنها توجه کنید، زیرا آنها بخشی از دستورات نفس مقدس هستند.
- (13) سرزمین مصر سرزمین چیزهای پنهانی است.
- (14) اسرار اعصاب در معابد و درخشش های ما قفل شده است.
- (15) استادان همه زمان ها و اقلیم برای یادگیری به اینجا می آیند. و هنگامی که پسران شما به مردانگی رسیدند، تمام تحصیلات خود را در مدارس مصر به پایان خواهند رساند.
- (16) اما من به اندازه کافی گفته ام. فردا در طلوع خورشید دوباره همدیگر را ملاقات می کنیم.

فصل 12

- درس های سالومه دعا درس های پایانی البهو. دوره سه ساله تحصیل را خلاصه می کند. دانش آموزان به خانه های خود باز می گردند.
- اکنون، وقتی آفتاب صبح طلوع کرد، استادان و شاگردانشان همه در بیشه مقدس بودند.
- (2) سالومه اولین کسی بود که صحبت کرد. او گفت: ببین خورشید! این قدرت خدایی را که از طریق خورشید و ماه و ستارگان با ما صحبت می کند آشکار می کند.
- (3) از طریق کوه، تپه و دره؛ از طریق گل و گیاه و درخت
- (4) خدا از طریق پرند و هارپسیکورد و صدای انسان برای ما آواز می خواند. او از طریق باد و باران و رعد و برق با ما صحبت می کند. چرا زیر پای او سجده نکنیم و عبادت نکنیم؟
- (5) خداوند با دلها جدا صحبت می کند. و دلهای جدا از هم باید با او صحبت کنند. و این دعاست
- (6) این دعا نیست که خدا را فریاد بزنیم، بایستیم، بنشینیم، یا زانو بزنیم و همه چیز را از گناهان انسان به او بگوییم.
- (7) این دعا نیست که به مقدس بگوییم او چقدر بزرگ است، چقدر خوب است، چقدر قوی و چقدر دلسوز است.

(8) خدا انسان نیست که با ستایش انسان خریده شود.

(9) دعا آرزوی آتشین است که هر راه زندگی سبک باشد. تا هر کاری تاج نیکی داشته باشد. که هر موجود زنده ای به وسیله وزارت ما رونق یابد.

(10) عمل شریف، سخن مفید، دعاست. یک دعای پرشور و مؤثر.

(11) سرچشمه دعا در دل است؛ با فکر، نه با گفتار، دل به سوی خدا می‌رود، جایی که برکت دارد، پس دعا کنیم.

(12) نماز خواندند، اما سخنی گفته نشد؛ اما در آن سکوت مقدس، همه قلبها خوشبخت بودند.

(13) و سپس الیهو صحبت کرد. او به مریم و الیزابت گفت: سخنان ما گفته شده است. در اینجا لازم نیست بیشتر معطل شوید. تماس رسیده است؛ راه روشن است، ممکن است به سرزمین مادری خود بازگردید.

(14) کار بزرگی به شما داده می‌شود تا انجام دهید. شما باید ذهن‌هایی را هدایت کنید که جهان را هدایت خواهند کرد.

(15) پسران شما برای هدایت مردم به افکار و گفتار و کردار درست جدا شده‌اند.

(16) برای اینکه مردم گناهکار بودن گناه را بشناسند. تا آنها را از پرستش خود فروتر و همه چیزهای واهی هدایت کند و آنها را از خودی که با مسیح در خدا زندگی می‌کند آگاه سازد.

(17) پسران شما برای آماده شدن برای کار خود باید در بسیاری از مسیرهای خاردار قدم بردارند.

(18) آزمایش‌ها و وسوسه‌های سختی که آنها مانند سایر مردان با آنها روبرو خواهند شد. بار آنها سبک نخواهد شد و خسته و بهوش خواهند شد.

(19) درد گرسنگی و تشنگی را خواهند شناخت. و بدون دلیل مورد تمسخر، زندان و تازیانه قرار خواهند گرفت.

(20) به بسیاری از کشورها خواهند رفت، و پای استادان بسیاری خواهند نشست، زیرا آنها باید مانند سایر مردان بیاموزند.

(21) اما به اندازه کافی گفتیم. برکات آن سه و آن هفت نفر که در برابر تخت می‌ایستند، مطمئناً همیشه بر شما خواهد بود.

(22) بدین ترتیب درس الیهو و سالومه بسته شد. سه سال در نخلستان مقدس به شاگردان خود تعلیم دادند و اگر همه دروس آنها در کتابی نوشته می‌شد، این کتاب بزرگی بود. از آنچه گفتند ما مجموع آن را داریم.

(23) اکنون مریم، یوسف و الیزابت با عیسی و منادی او به سوی خانه خود حرکت کردند. از اورشلیم نرفتند، زیرا آرکلائوس سلطنت کرد.

(24) آنها در کنار دریای تلخ سفر کردند و چون به تپه‌های انگدی رسیدند در خانه یوشع از نزدیکانشان آرام گرفتند. و الیزابت و جان در اینجا اقامت داشتند.

(25) اما یوسف و مریم و پسرشان از راه اردن رفتند و پس از چند روز به خانه خود در ناصره رسیدند.

قسمت 1/بخش چهارم

عیسی ناصری

بخش IV

(فصل 13 تا 15)

DALETH

دوران کودکی و آموزش اولیه جان، منادی

فصل 13

الیزابت در انگدی به پسرش یاد می دهد. جان شاگرد ماتنو می شود که معنای گناه و قانون بخشش را برای او آشکار می کند.

الیزابت خوشبخت بود. او وقت خود را با جان گذراند و دروسی را که الیهو و سالومه به او داده بودند به او داد.

2) و یوحنا از وحشی خانه خود و از درسهایی که آموخت خوشحال شد.

3) اکنون در تپه ها غارهای زیادی وجود داشت. غار داوود نزدیکی بود که زاهد انگدی در آن زندگی می کرد.

4) این گوشه نشین ماتنو، کشیش مصر، استاد معبد ساکارا بود.

5) هنگامی که یوحنا هفت ساله بود ماتنو او را به بیابان برد و در غار داوود ساکن شدند.

6) ماتنو تدریس کرد و جان از سخنان استاد به وجد آمد و روز به روز ماتنو رازهای زندگی را به روی او باز کرد.

7) یحیی بیابان را دوست داشت. او عاشق استادش و کرایه ساده اش بود. غذای آنها میوه و آجیل و عسل وحشی و نان خرنوب بود.

8) ماتنو یک اسرائیلی بود و در تمام اعیاد یهودیان شرکت می کرد.

9) هنگامی که جان نه ساله بود، ماتنو او را به یک جشن بزرگ در اورشلیم برد.

10) آرکلائوس شریر به دلیل خودخواهی و ظلم به سرزمینی دور تبعید شده بود و جان ترسی نداشت.

11) یوحنا از دیدار خود از اورشلیم خوشحال شد. ماتنو همه چیز را در مورد خدمات یهودیان به او گفت. معنای قربانی ها و آیین های آنها.

12) یحیی نمی توانست بفهمد چگونه می توان با کشتن حیوانات و پرندگان و سوزاندن آنها در حضور خداوند گناه را بخشید.

13) ماتنو گفت: خدای آسمان و زمین نیازی به قربانی ندارد. این رسم با آداب ظالمانه اش از بت پرستان سرزمین های دیگر به عاریت گرفته شده است.

14) هیچ گناهی هرگز با قربانی کردن حیوان، پرنده یا انسان پاک نشد.

15) گناه هجوم انسان به حصار شرارت است. اگر کسی می خواهد از گناه دور شود، باید گام های خود را بازگرداند و راه خود را از حصارهای شرارت بپاید.

16) بازگردید و دل های خود را با محبت و درستی پاکسازی کنید تا آمرزیده شوید.

17) این بار پیامی است که منادی برای مردم خواهد آورد.

18) بخشش چیست؟ جان پرسید.

19) ماتنو گفت: ادا بدی است. کسی که به دیگری ظلم می کند هرگز نمی توان بخشید تا زمانی که اشتباهش را اصلاح کند.

20) وداها می گویند که هیچ کس نمی تواند اشتباه را اصلاح کند، مگر کسی که اشتباه می کند.

- 21) یحیی گفت: اگر این درست باشد، قدرت بخشش کجاست جز نیرویی که در خود انسان است؟ آیا انسان می تواند خود را ببخشد؟
 22) متنو گفت: در باز است. راه بازگشت انسان به حق و آموزش گناهان او را می بینی.

فصل 14

- درس های ماتنو دکترین حقوق جهانی. قدرت انتخاب و دستیابی انسان. فواید تضادها. کتب مقدس باستانی جایگاه یوحنا و عیسی در تاریخ جهان.
 متنو و شاگردش، جان، از کتاب های مقدس دوران قدیم و احکام طلایی که در آنها وجود داشت صحبت می کردند، و جان فریاد زد:
 2) این احکام طلایی عالی هستند؛ ما چه نیازی به کتابهای مقدس دیگر داریم؟
 3) متنو گفت: ارواح قدوس باعث می شوند که هر چیز در زمان مناسب بیاید و برود.
 4) خورشید زمان خود را برای غروب دارد، ماه برای طلوع، موم شدن و زوال، ستارگان برای آمدن و رفتن، باران برای باریدن، بادها برای وزیدن.
 5) زمان بذر و زمان برداشت در آینده. انسان به دنیا بیاید و انسان بمیرد.
 6) این ارواح قدرتمند باعث تولد ملتها می شوند. آنها را در گهواره هایشان تکان می دهند، آنها را به بیشترین قدرت می پروراند، و وقتی وظایفشان تمام شد آنها را در ملحفه های پیچ در پیچ خود می پیچند و در آرامگاهشان می گذارند.
 7) وقایع در زندگی یک ملت و در زندگی انسان بسیار است که خوشایند زمانه نیست. اما در نهایت حقیقت ظاهر می شود: هر چه می آید برای بهترین است.
 8) انسان برای بخش بزرگی آفریده شده است. اما او را نمی توان مردی آزاد و پر از خرد، حقیقت و قدرت ساخت،
 9) اگر او را پرچین می کردند، در تنگه هایی محبوس می شد که نمی توانست از آن عبور کند، یک اسباب بازی، یک ماشین صرف می شد.
 10) ارواح خلاق به انسان اراده دادند؛ و بنابراین او قدرت انتخاب دارد.
 11) او ممکن است به بزرگترین ارتفاعات برسد یا به عمیق ترین اعماق فرو رود. زیرا آنچه را که بخواهد به دست آورد، قدرت به دست آوردن آن را دارد.
 12) اگر خواهان قدرت باشد، قدرت بدست آوردن آن قدرت را دارد. اما برای رسیدن به هدف باید بر مقاومت ها غلبه کند. هیچ وقت در بطالت قدرتی به دست نمی آید.
 13) پس انسان در گرداب درگیری های چند جانبه در جایی قرار می گیرد که باید برای رهایی از خود تلاش کند.
 14) در هر درگیری، انسان نیرومند می شود. با هر فتح به ارتفاعات بیشتری می رسد. با هر روز او وظایف جدید و مراقبت های جدید پیدا می کند.
 15) انسان از چاله های خطرناک عبور نمی کند و برای غلبه بر دشمنانش به او کمک نمی شود. او خود ارتش و شمشیر و سپر اوست. و او کاپیتان میزبانان خود است.
 16) مقدسین فقط راه او را روشن می کنند. انسان هرگز بدون چراغ راهنما رها نشده است.
 17) و همیشه چراغی روشن در دست داشته است تا صخره های خطرناک و جویبارهای کدر و گودال های خائن را ببیند.
 18) و مقدسین چنین قضاوت کرده اند؛ وقتی انسانها به نور اضافه نیاز داشته باشند روح استادی به زمین آمده تا نور بدهد.
 19) قبل از دوران ودایی، جهان کتابهای مقدس بسیاری برای روشن کردن راه داشت. و هنگامی که انسان به نور بیشتری نیاز داشت وداها، اوستا و کتابهای تائو کبیر به نظر می رسید که راه را به ارتفاعات بزرگ نشان می دهد.
 20) و در جای مناسب، کتاب مقدس عبری، با شریعت، پیامبران و مزامیر آن، برای روشنگری انسان ظاهر شد.
 21) اما سالها گذشته است و انسانها به نور بیشتری نیاز دارند.

22) و اکنون ستاره روز از بالا شروع به درخشش می کند. و عیسی پیام آور بدن است تا آن نور را به مردم نشان دهد.

23) و تو ای شاگرد من، تو مقرر شده ای که روز آینده را منادی بدانی.

24) اما شما باید آن صفای قلبی را که اکنون دارید حفظ کنید. و چراغ خود را مستقیماً از زغال‌هایی که بر قریانگاه مقدسین می‌سوزند روشن کنید.

25) و آنگاه چراغ تو به شعله‌ای بی‌کران مبدل می‌شود و تو مشعل زنده‌ای خواهی بود که نورش در هر کجا که انسان بماند خواهد درخشید.

26) اما در اعصار آینده، انسان به ارتفاعات بیشتری خواهد رسید و نورهای شدیدتر خواهند آمد.

27) و سرانجام، یک روح ارباب توانا به زمین خواهد آمد تا راه رسیدن به تاج و تخت انسان کامل را روشن کند.

فصل 15

مرگ و دفن الیزابت. درس‌های ماتنو وزارت مرگ ماموریت جان. نهاد آیین غسل تعمید. ماتنو جان را به مصر می‌برد و او را در معبد ساکارا می‌گذارد، جایی که هجده سال در آنجا می‌ماند.

هنگامی که یحیی دوازده ساله بود، مادرش درگذشت، و همسایگان جسد او را در مقبره‌ای در میان خویشاوندانش در محل دفن الخلیل و نزدیک قبر زکریا گذاشتند.

2) و جان سخت اندوهگین شد. گریه کرد ماتنو گفت: برای مرگ گریه کردن خوب نیست.

3) مرگ دشمن انسان نیست. دوستی است که وقتی کار زندگی تمام می‌شود، فقط بند ناف قایق انسان را به زمین می‌برد تا در دریاها هموارتر حرکت کند.

4) هیچ زبانی نمی‌تواند ارزش یک مادر را توصیف کند، و شما امتحان شده و درست است. اما از این رو او را فراخوانی نکردند تا اینکه وظایفش انجام شد.

5) ندای مرگ همیشه برای بهترین است، زیرا ما در آنجا و اینجا مشکلات را حل می‌کنیم. و شخص مطمئناً خودش را پیدا می‌کند که بتواند مشکلاتش را به بهترین شکل حل کند.

6) فقط خودخواهی است که انسان را وادار می‌کند که روح‌های درگذشته را دوباره به زمین بخواند.

7) سپس بگذار مادرت در آرامش باشد. فقط بگذارید زندگی شریف او برای شما قدرت و الهام باشد.

8) یک بحران در زندگی شما پیش آمده است و باید تصور روشنی از کاری که برای انجام آن فراخوانده شده اید داشته باشید.

9) حکمای اعصار تو را منادی می‌گویند. پیامبران به تو نگاه می‌کنند و می‌گویند او الیاس است که دوباره بیا.

10) ماموریت شما در اینجا منادی است. زیرا شما پیش روی مسیح خواهید رفت تا راه او را هموار کنید و مردم را برای پذیرایی از پادشاه خود آماده کنید.

11) این آمادگی، صفای دل است؛ هیچ کس جز پاک دل نمی‌تواند پادشاه را بشناسد.

12) برای اینکه به مردان بیاموزید که دلشان پاک باشد، باید خودتان در قلب و گفتار و کردار پاک باشید.

13) در طفولیت برای تو نذر شد و نذری شدی. تیغ به صورت و سر تو نخواهد خورد و شراب و نوشیدنی‌های آتشین را نخواهی چشید.

14) مردان به الگوی زندگی خود نیاز دارند. آنها عاشق پیروی هستند، نه رهبری.

15) کسی که در گوشه و کنار راه‌ها می‌ایستد و راه را نشان می‌دهد، اما نمی‌رود، فقط یک اشاره است. و یک بلوک چوبی می‌تواند همین کار را انجام دهد.

16) معلم راه را می‌پیماید. در هر دهانه زمین، او رد پای خود را به وضوح بریده می‌گذارد، که همه می‌توانند ببینند و مطمئن باشند که او، اربابشان به آن راه رفته است.

- (17) مردها با آنچه می بینند و انجام می دهند زندگی درونی را درک می کنند. آنها از طریق تشریفات و اشکال به خدا می آیند.
- (18) و بنابراین وقتی به مردم بفهمانید که گناهان با پاکی در زندگی شسته می شوند، ممکن است مراسمی نمادین معرفی شود.
- (19) بدن افرادی را که از گناه دور می شوند و برای پاکی در زندگی تلاش می کنند، در آب بشوید.
- (20) این آیین پاکسازی یک مراسم آماده سازی است و کسانی که بدین ترتیب پاک می شوند کلیسای طهارت را تشکیل می دهند.
- (21) و خواهید گفت: ای مردان اسرائیل بشنوید. اصلاح و شستشو؛ فرزندان پاکی شوید و بخشیده خواهید شد
- (22) این آیین پاکسازی و این کلیسا فقط نمادی از پاکسازی روح با خلوص در زندگی و ملکوت روح است که با نمایش ظاهری نمی آید، بلکه کلیسا درون است.
- (23) اکنون، شما هرگز ممکن است راه را نشان ندهید و به مردم بگویید کاری را انجام دهند که هرگز انجام نداده اید. اما شما باید قبل از آن بروید و راه را نشان دهید.
- (24) شما باید بیاموزید که مردان باید شستشو دهند. بنابراین شما باید راه را رهبری کنید، بدن شما باید شسته شود، نمادی از پاکسازی روح.
- (25) یحیی گفت: چرا باید صبر کنم؟ آیا نمی توانم یکباره بروم و بشورم؟
- (26) متینو گفت: "خوب است، و سپس به تنگه اردن و در شرق اریحا فرود آمدند، درست از جایی که لشکریان اسرائیل در اولین ورود به کنعان از آنجا عبور کردند و مدتی درنگ کردند.
- (27) ماتنو به منادی تعلیم داد و او معنای درونی آیین پاکسازی و چگونگی شستن خود و نحوه شستن انبوه را برای او توضیح داد.
- (28) و در رود اردن یحیی شسته شد. سپس به بیابان بازگشتند.
- (29) اکنون در تپه های Engedi کار ماتنو انجام شد و او و جان به مصر رفتند. آنها استراحت نکردند تا اینکه به معبد ساکارا در دره نیل رسیدند.
- (30) ماتنو سالها در این معبد اخوان استاد بود و هنگامی که از زندگی جان و مأموریت او برای پسران انسان می گفت، هیرووفانت با خوشحالی منادی دریافت کرد و او را برادر نازاری نامیدند.
- (31) یحیی هجده سال در این دروازه های معبد زندگی و کار کرد. و در اینجا او خود را تسخیر کرد، به یک ذهن استاد تبدیل شد و وظایف منادی را آموخت.

قسمت 1/بخش پنجم

عیسی ناصری

بخش V

(فصل 16 تا 20)

HE

دوران کودکی و آموزش اولیه عیسی

فصل 16

- خانه یوسف. مریم به پسرش آموزش می دهد. هفتمین تولد عیسی در مورد خواب خود می گوید; تعبیر مادر بزرگش هدیه تولدش.
- خانه یوسف در راه مارمیون در ناصره بود. در اینجا مریم به پسرش درس الیهو و سالومه را آموخت.
- 2) و عیسی سرودهای ودایی و اوستا را بسیار دوست داشت. اما بیش از همه عاشق خواندن مزامیر داوود و سخنان تند سلیمان بود.
- 3) کتابهای نبوت یهود مایه لذت او بود. و هنگامی که به سال هفتم رسید، برای خواندن نیازی به کتاب نداشت، زیرا هر کلمه را در حافظه ثابت کرده بود.
- 4) یواخیم و همسرش که پدر بزرگ و مادر بزرگ عیسی بودند، به افتخار کودک ضیافتی برپا کردند و تمام نزدیکانشان مهمان بودند.
- 5) و عیسی در برابر مهمانان ایستاد و گفت: خوابی دیدم و در خواب در برابر دریا در ساحل شنی ایستادم.
- 6) امواج روی دریا بلند بود. طوفانی در اعماق موج می زد.
- 7) یکی از بالا به من چوبدستی داد. عصا را گرفتم و شن را لمس کردم و هر دانه شن به موجودی زنده تبدیل شد. ساحل تماماً توده ای از زیبایی و آهنگ بود.
- 8) آبهای پای خود را لمس کردم و به درختان و گلهای و پرندگان آوازخوان تبدیل شدند و همه چیز خدا را ستایش می کردند.
- 9) و شخصی سخن گفت، من سخنگو را ندیدم، صدایی را شنیدم که گفت: مرگ نیست.
- 10) مادر بزرگ آنها بچه را دوست داشت. دستش را بر سر عیسی گذاشت و گفت: دیدم تو در کنار دریا ایستاده ای. دیدم که شن و امواج را لمس کردی. دیدم آنها به موجودات زنده روی می آورند و بعد معنی خواب را فهمیدم.
- 11) دریای زندگی به بلندی می غلند. طوفان ها عالی هستند انبوه مردان بیکار، بی حال، منتظرند، مانند شن های مرده در ساحل.
- 12) عصای شما حقیقت است. با این کار تو انبوه مردم را لمس می کنی و هر انسانی پیام آور نور مقدس و حیات می شود.
- 13) امواج را بر دریای زندگی لمس می کنی. آشفتگی آنها متوقف می شود. همین بادها به آهنگ ستایش تبدیل می شوند.
- 14) مرگ وجود ندارد، زیرا عصای حقیقت می تواند خشک ترین استخوان ها را به موجودات زنده تبدیل کند و دوست داشتنی ترین گل ها را از برکه های راکد بیاورد و ناهماهنگ ترین نت ها را به هارمونی و ستایش تبدیل کند.
- 15) یواخیم گفت: پسر، امروز هفتمین نقطه عطف زندگی خود را پشت سر می گذاری، زیرا هفت ساله هستی، و هر چه بخواهی به یاد این روز به تو می دهیم. چیزی را انتخاب کنی که بیشترین لذت را برای شما به همراه داشته باشد.
- 16) و عیسی گفت، من هدیه نمی خواهم، زیرا راضی هستم. اگر بتوانم تعداد زیادی از کودکان را در این روز خوشحال کنم، بسیار خوشحال خواهم شد.
- 17) اکنون، پسران و دختران گرسنه زیادی در ناصره هستند که خوشحال می شوند با ما در این جشن غذا بخورند و لذت های این روز را با ما شریک شوند.

- 18) غنی ترین هدیه ای که می توانی به من بدهی این است که اجازه بدهی بیرون برویم و این نیازمندان را بیایم و به اینجا بیاورم تا با ما جشن بگیرند.
- 19) یواخیم گفت: «خوب است. برو بیرون و دختران و پسران نیازمند را پیدا کن و به اینجا بیاور. ما به اندازه کافی برای همه آماده خواهیم شد.
- 20) عیسی منتظر نشد. او فرار کرد؛ او وارد تمام کلبه ها و کلبه های کثیف شهر شد. او سخنان خود را هدر نداد. او همه جا رسالت خود را گفت.
- 21) او در مدت کوتاهی صد و سه دختر و پسر خوشحال و ژنده پوش او را در راه مارمیون دنبال می کردند.
- 22) مهمانان راه افتادند. تالار ضیافت مملو از مهمانان عیسی بود و عیسی و مادرش برای خدمت کمک کردند.
- 23) برای همه غذا کافی بود و همه خوشحال شدند. و بنابراین هدیه تولد عیسی تاجی از عدالت بود.

فصل 17

- عیسی با خاخام کنیسه ناصره صحبت می کند. وی از تنگ نظری و تنگ نظری یهودیان انتقاد می کند.
- اکنون، خاخام باراخیا از کنیسه ناصره، در تعلیم پسرش به مریم کمک کرد.
- 2) یک روز صبح پس از خدمت در کنیسه، خاخام در حالی که عیسی در سکوت نشسته بود، به او گفت: بزرگترین ده فرمان کدام است؟
- 3) و عیسی گفت: من بزرگترین ده فرمان را نمی بینم. من طناب طلاپی را می بینم که از میان تمام ده فرمان می گذرد و آنها را به سرعت می بندد و یکی می کند.
- 4) این بند ناف عشق است و به هر کلمه از ده فرمان تعلق دارد.
- 5) اگر کسی سرشار از محبت باشد جز عبادت خدا کاری نمی تواند بکند. زیرا خدا عشق است
- 6) اگر کسی پر از عشق باشد، نمی تواند بکشد. او نمی تواند به دروغ شهادت دهد. او نمی تواند طمع کند؛ کاری جز احترام به خدا و انسان نمی تواند انجام دهد.
- 7) اگر کسی سرشار از عشق باشد به هیچ نوع دستوری نیاز ندارد.
- 8) خاخام باراخیا گفت: سخنان شما با نمک حکمت از بالا چاشنی شده است. معلمی که این حقیقت را به روی شما باز کرده کیست؟
- 9) عیسی گفت: من نمی دانم که هیچ معلمی این حقیقت را برای من باز کرده است. به نظر من حقیقت هرگز بسته نشد. که همیشه باز بود، زیرا حقیقت یکی است و همه جا هست.
- 10) و اگر دریچه های ذهن خود را بگشاییم، حقیقت وارد می شود و خود را در خانه می سازد. زیرا حقیقت می تواند راه خود را از هر شکافی، از هر پنجره ای، هر دری باز پیدا کند.
- 11) خاخام گفت: چه دستی آنقدر قوی است که پنجره ها و درهای ذهن را بگشاید تا حقیقت وارد شود؟
- 12) و عیسی گفت: به نظر من عشق، طناب طلاپی که ده فرمان را در یک می بندد، آنقدر قوی است که در هر انسانی را بگشاید تا حقیقت بتواند وارد شود و دل را بفهمد.
- 13) در شب عیسی و مادرش تنها نشستند و عیسی گفت:
- 14) به نظر می رسد خاخام فکر می کند که خدا در رفتارش با پسران انسان جانبدار است. که یهودیان مورد لطف و خوشبختی قرار دارند و از همه افراد دیگر خوشبخت هستند.
- 15) نمی دانم چگونه خدا می تواند محبوب خود را داشته باشد و عادل باشد.
- 16) آیا سامریان و یونانیان و رومیان به همان اندازه یهودیان فرزندان خدا نیستند؟
- 17) من فکر می کنم یهودیان دیواری در مورد خود ساخته اند و آن طرف آن چیزی نمی بینند.

18) آنها نمی دانند که گله‌ها در آنجا شکوفا می شوند. زمان کاشت و زمان درو متعلق به هر کس جز یهودیان است.

19) مطمئناً خوب خواهد بود که بتوانیم این موانع را از بین ببریم تا یهودیان ببینند که خدا فرزندان دیگری دارد که به همان اندازه برکت دارند.

20) من می خواهم از سرزمین یهود بروم و با خویشاوندان خود در کشورهای دیگر سرزمین مادری ام ملاقات کنم.

فصل 18

عیسی در جشنی در اورشلیم، از ظلم های فداکاران غمگین است. به هیلل متوسل می شود که با او همدردی می کند. او یک سال در معبد می ماند.

عید بزرگ یهودیان بود و یوسف، مریم و پسرشان و بسیاری از خویشاوندانشان به اورشلیم رفتند. بچه ده ساله بود.

2) و عیسی قصابان را تماشا کرد که بره ها و پرندگان را کشتند و به نام خدا در قربانگاه سوزاندند.

3) قلب مهربان او از این نمایش ظلم شوکه شد. او از کاهنان خدمتگزار پرسید: هدف از این کشتار حیوانات و پرندگان چیست؟ چرا گوشت آنها را در حضور خداوند می سوزانید؟

4) کشیش پاسخ داد: این قربانی ما برای گناه است. خداوند ما را به این کارها امر کرده و گفته است که در این قربانی ها همه گناهان ما پاک می شود.

5) و عیسی گفت: آیا به اندازه کافی مهربان خواهید بود که بگویید چه زمانی خدا اعلام کرد که گناهان با هر نوع قربانی پاک می شوند؟

6) آیا داوود نگفته است که خداوند برای گناه قربانی نمی خواهد؟ اینکه قربانی های سوختنی را به عنوان قربانی گناه به حضور او بیاوریم گناه است؟ آیا اشعیا هم همین را نگفت؟

7) کشیش پاسخ داد: فرزندم تو در کنار خودت هستی. آیا از همه کاهنان اسرائیل از قوانین خدا بیشتر می دانید؟ اینجا جایی نیست که پسرها شوخ طبعی خود را نشان دهند.

8) اما عیسی به تمسخرهای او توجهی نکرد. او نزد هیلل، رئیس سنهدرین رفت و به او گفت:

Rabboni (9)، من می خواهم با شما صحبت کنم. من از این سرویس جشن پاسکال ناراحتم. فکر می کردم معبد خانه خداست که در آن عشق و مهربانی ساکن است.

10) آیا صدای نفخ آن بره ها، التماس آن کبوترانی را که مردان در آنجا می کشند، نمی شنوی؟ آیا بوی بدی که از سوزاندن گوشت می آید را حس نمی کنید؟

11) آیا انسان می تواند مهربان و عادل باشد و همچنان پر از ظلم باشد؟

12) خدایی که از قربانی، خون و گوشت سوزان لذت می برد، خدای پدر من نیست.

13) من می خواهم خدای عشق پیدا کنم و تو مولای من تو عاقل هستی و حتماً میتوانی به من بگویی خدای عشق را کجا پیدا کنم.

14) اما هیلل نتوانست جوابی به کودک بدهد. دلش از همدردی متلاطم شد. کودک را نزد خود خواند؛ دستش را روی سرش گذاشت و گریست.

15) گفت: خدای عشق هست و تو با من خواهی آمد. و دست در دست هم خواهیم رفت و خدای عشق را خواهیم یافت.

16) و عیسی گفت: چرا باید برویم؟ فکر کردم خدا همه جا هست. آیا نمی توانیم دل هایمان را پاک کنیم و ظلم و هر اندیشه پلید را بیرون کنیم و از درون معبدی بسازیم که خدای عشق در آن ساکن شود؟

17) ارباب سنهدرین بزرگ احساس می کرد که خود کودک است و در مقابل او رابونی، استاد شریعت عالی، ایستاده است.

18) درون خود گفت: این کودک قطعاً پیامبری از جانب خداوند است.

19) سپس هیلل والدین کودک را جستجو کرد و از عیسی خواست که با آنها بماند و احکام شریعت و تمام درسهای کاهنان معبد را بیاموزد.

20) والدین او رضایت دادند و عیسی در معبد مقدس اورشلیم ماند و هیلل هر روز به او آموزش می داد.

21) و استاد هر روز از عیسی درسهای زیادی از زندگی برتر آموخت.

22) کودک یک سال نزد هیلل در معبد ماند و سپس به خانه خود در ناصره بازگشت. و در آنجا با یوسف به عنوان نجار کار کرد.

فصل 19

عیسی در سن دوازده سالگی در معبد. اختلاف با پزشکان قانون. از کتاب نبوت می خواند. به درخواست هیلل پیشگویی ها را تفسیر می کند.

دوباره عید بزرگ در اورشلیم بود و یوسف، مریم و پسرشان در آنجا بودند. بچه دوازده ساله بود.

2) و یهودیان و مسیحیان از بسیاری از کشورها در اورشلیم بودند.

3) و عیسی در میان کاهنان و پزشکان در تالار معبد نشست.

4) و عیسی کتاب نبوت را باز کرد و خواند:

5) وای، وای بر آریل، شهری که داوود در آن زندگی می کرد! من آریل را از بین خواهم برد و او ناله خواهد کرد و گریه خواهد کرد:

6) و من در اطراف او با پست های خصمانه اردو خواهم زد.

7) و او را پایین خواهم آورد و او از زمین سخن خواهد گفت. با صدایی خفه مانند روح آشنا صحبت خواهد کرد. بله، او فقط باید سخنان خود را زمزمه کند.

8) و دشمنان بی شمار، مانند دانه های خاک، ناگهان بر او خواهند آمد.

9) و پروردگار صباوت او را با رعد و برق و طوفان و طوفان ملاقات خواهد کرد. با زلزله و با شعله های سوزان.

10) اینها همه مرا ترک کرده اند. با گفتار به سوی من می کشند و با لب های خود مرا گرامی می دارند. دل آنها از من دور است. ترس آنها برای من الهام گرفته از انسان است.

11) و من بر قوم خود، اسرائیل، نفس بدی خواهم دمید. خرد حکیمانشان از بین خواهد رفت. درک مردان عاقل آنها پیدا نخواهد شد.

12) قوم من می خواهند نصایح خود را از خداوند پنهان کنند تا اعمالشان دیده نشود. غش می کردند کارهای خود را با تاریکی شب می پوشانند و می گفتند حالا کی ما را می بیند؟ حالا کی ما رو میشناسه؟

13) مردان فقیر، احمق! آیا آنچه گفته شده درباره سازنده آن می گویند: او چیزی نیست، من خودم را ساخته ام؟

14) یا دیگ سخن بگوید و به کسی که دیگ را ساخته بگوید تو مهارتی نداری. تو نمی دانی؟

15) اما این برای همیشه نخواهد بود. زمانی فرا خواهد رسید که لبنان مزرعه ای پر بار خواهد شد و مزارع پر بار به نخلستان تبدیل خواهد شد.

16) و در آن روز ناشنوایان سخنان خدا را می شنوند؛ نابینایان کتاب یاد خدا را خواهند خواند.

17) و رنج بردگان تسکین خواهند یافت و شادی فراوان خواهند داشت. و هر کس که نیاز داشته باشد تامین خواهد شد. و این اتفاق خواهد افتاد که همه نادانان عاقل خواهند بود.

18) مردم برمی گردند و مقدس را تقدیس می کنند و در دل خود به او احترام می گذارند.

19) وقتی عیسی چنین خواند، کتاب را کنار گذاشت و گفت: ای صاحبان شریعت، آیا سخنان نبی را برای ما روشن می کنید؟

20) اکنون هیلل در میان صاحبان شریعت نشست و برخاست و گفت: شاید ربونی جوان ما که این کلمه را خوانده است مترجم شود.

21) و عیسی گفت: آریل نبی اورشلیم خود ماست.

22) این قوم با خودخواهی و ظلم بوی تعفن الهی شده است.

(23) پیامبر این روزها را از دور دید و از این زمانها نوشت.

(24) پزشکان، وکلا، کشیشان و کاتبان ما به فقرا ظلم می کنند، در حالی که خودشان در عیش و نوش زندگی می کنند.

(25) قربانی ها و هدایای اسرائیل نزد خدا مکروه است. تنها فداکاری که خدا می خواهد خود است.

(26) به خاطر این ظلم و این ظلم انسان به انسان، حضرت از این جماعت سخن گفته است:

(27) اینک من واژگون می شوم، آری واژگون می شوم، واژگون می شود و دیگر نخواهد بود تا آنکه بیاید حقش است و آن را به او بدهم.

(28) در تمام دنیا یک قانون حق وجود دارد، و کسی که آن قانون را زیر پا بگذارد غمگین خواهد شد. زیرا خدا عادل است

(29) و اسرائیل به گمراهی بسیار رفته است. نه عدالت و نه حقوق انسان را در نظر نگرفته است و خداوند از اسرائیل می خواهد که اصلاح شود و دوباره به راه های قدوس روی آورد.

(30) و اگر قوم ما صدای خدا را نشنوند، اینک امتها از دور خواهند آمد و اورشلیم را غارت خواهند کرد و معبد ما را ویران خواهند کرد و قوم ما را به اسارت به سرزمینهای بیگانه خواهند برد.

(31) اما این برای همیشه نخواهد بود. هر چند که پراکنده باشند و در میان امت های زمین، مانند گوسفندانی که راهنما ندارند، این جا و آنجا سرگردان باشند.

(32) زمانی فرا خواهد رسید که خداوند لشکرهای اسیر را باز خواهد آورد. زیرا اسرائیل باز خواهد گشت و در صلح ساکن خواهد شد.

(33) و پس از سالهای بسیار، معبد ما دوباره ساخته خواهد شد، و کسی که خدا او را گرامی خواهد داشت، کسی که پاکدلان از او لذت می برند، خواهند آمد و خانه خدا را جلال خواهند داد و به عدالت سلطنت خواهد کرد.

(34) چون عیسی چنین گفت، کنار رفت و همه مردم در شگفت بودند و گفتند: این همان مسیح است.

فصل 20

بعد از جشن. سفر به وطن عیسی گمشده جستجو برای او پدر و مادرش او را در معبد پیدا می کنند. او با آنها به ناصره می رود. معنای نمادین ابزار نجار.

عید بزرگ عید پایان یافت و ناصریان به سوی خانه های خود حرکت کردند.

(2) و در سامره بودند و مریم گفت: پسر کجاست؟ هیچ کس پسر را ندیده بود.

(3) و یوسف در میان اقوام ایشان که در راه جلیل بودند جستجو کرد. اما او را ندیده بودند.

(4) سپس یوسف و مریم و پسر زبیدی برگشتند و در تمام اورشلیم جستجو کردند، اما او را نیافتند.

(5) و سپس به صحن معبد رفتند و از نگهبانان پرسیدند: آیا عیسی، پسری با موهای روشن، با چشمان آبی تیره، دوازده ساله، در مورد این صحن ها دیده اید؟

(6) نگهبانان پاسخ دادند، بله، او اکنون در معبد است و با پزشکان قانون بحث می کند.

(7) و وارد شدند و او را همانطور که نگهبانان گفته بودند یافتند.

(8) مریم گفت: چرا عیسی، چرا با پدر و مادرت چنین رفتار می کنی؟ بین ما دو روز دنبالت گشتیم. ترسیدیم که آسیب بزرگی به شما رسیده باشد.

(9) عیسی گفت: آیا نمی دانید که من باید در مورد کار پدرم باشم؟

(10) اما او دور زد و دست هر دکتر حقوقی را فشار داد و گفت: من اطمینان دارم که ممکن است دوباره ملاقات کنیم.

(11) و سپس با پدر و مادر خود به سوی ناصره رفت. و چون به خانه خود رسیدند، با یوسف به نجار پرداخت.

(12) روزی که وسایل کار را بیرون می آورد گفت:

- (13) این ابزارها مرا به یاد ابزارهایی می اندازند که در کارگاه ذهن به کار می گیریم، جایی که چیزها از فکر ساخته شده اند و در آنجا شخصیت می سازیم.
- (14) از مربع برای اندازه گیری تمام خطوط خود استفاده می کنیم تا نقاط کج راه را صاف کنیم و گوشه های رفتار خود را مربع کنیم.
- (15) ما از قطب نما برای ترسیم دایره هایی به دور احساسات و خواسته های خود استفاده می کنیم تا آنها را در محدوده عدالت نگه داریم.
- (16) از تیر برای بریدن قسمت های گره دار، بی مصرف و نامناسب استفاده می کنیم و کاراکتر را متقارن می کنیم.
- (17) ما از چکش استفاده می کنیم تا حقیقت را به خانه برسانیم و آن را تا جایی می کوبیم که بخشی از هر قسمت شود.
- (18) ما از هواپیما برای صاف کردن سطوح ناصاف و ناهموار مفصل و بلوک و تخته ای که برای ساختن معبد برای حقیقت می رود استفاده می کنیم.
- (19) اسکنه، خط، پلمنت و اره همه در کارگاه ذهن کاربرد دارند.
- (20) سپس این نردبان با تثلیث پله ها، ایمان، امید و عشق. روی آن تا گنبد خلوص زندگی بالا می رویم.
- (21) و بر روی نردبان دوازده پله ای بالا می رویم تا به قله چیزی که عمر برای ساختن آن صرف شده است - معبد انسان کامل - می رسیم.

قسمت 1/بخش ششم

عیسی ناصری

بخش ششم
(فصل 21-35)VAU

زندگی و آثار عیسی در هند

فصل 21

- راوانا عیسی را در معبد می بیند و اسیر می شود. هیلل در مورد پسر به او می گوید. راوانا عیسی را در ناصره می یابد و به افتخار او ضیافتی ترتیب می دهد. راوانا حامی عیسی می شود و او را به هند می برد تا دین برهمی را مطالعه کند.
- یک شاهزاده سلطنتی هند، راوانا از اورپسا در جنوب، در جشن یهودیان بود.
- (2) راوانا مردی ثروتمند بود. و او عادل بود و با گروهی از کشیشان برهمی در جستجوی حکمت در غرب بود.
- (3) هنگامی که عیسی در میان کاهنان یهودی ایستاد و خواند و صحبت کرد، راوانا شنید و شگفت زده شد.
- (4) چون عیسی پرسید که کیست، از کجا آمده و چیست، رئیس هلیل گفت:
- (5) ما این کودک را ستاره روز از بالا می گوئیم، زیرا او آمده است تا نوری، نور زندگی را برای مردم بیاورد. تا راه مردم را سبک کند و قوم خود اسرائیل را فدیه دهد.
- (6) و هیلل همه چیز را در مورد کودک به راوانا گفت. درباره پیشگویی های مربوط به او؛ در مورد شگفتی های شب هنگام تولد. درباره دیدار کاهنان جادوگر؛
- (7) در مورد روشی که او از خشم افراد شرور در امان ماند. در مورد پرواز خود به سرزمین مصر، و اینکه چگونه در آن زمان با پدرش به عنوان نجار در ناصره خدمت می کرد.
- (8) راوانا متحیر شد و از او خواست راه ناصره را بداند تا برود و چنین کسی را به عنوان پسر خدا گرامی بدارد.
- (9) او با قطار باشکوه خود در راه سفر کرد و به ناصره جلیل رسید.
- (10) او مورد جستجوی خود را یافت که مشغول ساختن خانه برای پسران انسان بود.
- (11) و هنگامی که عیسی را برای اولین بار دید از نردبان دوازده پله ای بالا می رفت و قطب نما و مربع و تیر را در دست داشت.
- (12) راوانا گفت: درود بر شما ای عزیزترین پسر آسمان!
- (13) و در مسافرخانه راوانا برای همه مردم شهر ضیافتی ترتیب داد. و عیسی و پدر و مادرش مهمانان محترم بودند.
- (14) روزهای معینی راوانا در خانه یوسف در Marmion Way مهمان بود. او به دنبال آموختن راز خرد پسر بود. اما همه چیز برای او خیلی عالی بود.
- (15) و سپس خواست که او حامی فرزند باشد. ممکن است او را به شرق ببرد، جایی که بتواند حکمت برامس را بیاموزد.
- (16) و عیسی مشتاق رفتن بود تا بیاموزد. و بعد از روزها پدر و مادرش رضایت دادند.
- (17) سپس راوانا با دلی مغرور با قطار خود سفر به سمت طلوع خورشید را آغاز کرد. و پس از روزهای بسیار از سند گذشتند و به استان اورپسا و قصر شاهزاده رسیدند.
- (18) کاهنان برهمی از استقبال از شاهزاده خوشحال بودند. آنها پسر یهودی را پذیرفتند.

19) و عیسی در معبد جاگانات به عنوان شاگرد پذیرفته شد. و در اینجا وادها و قوانین شیدایی را آموختند.

20) استادان برهمنی از تصورات واضح کودک تعجب می کردند و اغلب وقتی معنای قوانین را برای آنها توضیح می داد شگفت زده می شدند.

فصل 22

دوستی عیسی و لاماس. عیسی به لاماس معنای حقیقت، انسان، قدرت، فهم، حکمت، نجات و ایمان را توضیح می دهد.

در میان کشیشان جاگانات یکی بود که پسر یهودی را دوست داشت Lamaas Bramas. نامی بود که کشیش را با آن می شناختند.

2) یک روز که عیسی و لاماس به تنهایی در میدان جاگانات قدم می زدند، لاماس گفت، استاد یهودی من، حقیقت چیست؟

3) و عیسی گفت: حقیقت تنها چیزی است که تغییر نمی کند.

4) در تمام دنیا دو چیز وجود دارد. یکی حقیقت است باطل دیگر این است؛ و حق آن چیزی است که هست و باطل آن چیزی است که به نظر می رسد.

5) اکنون حقیقت هیچ است و علت ندارد و با این حال علت هر چیزی است.

6) باطل چیزی نیست و با این حال آشکار چیزی است.

7) آنچه ساخته شده است، ساخته نشده خواهد بود. چیزی که شروع می شود باید تمام شود

8) همه چیزهایی که به چشم انسان دیده می شود، مظهر هیچ است، هیچ است و بنابراین باید از بین برود.

9) چیزهایی که می بینیم فقط بازتاب هایی هستند که تازه ظاهر می شوند، در حالی که اترها فلان و فلان ارتعاش می کنند و وقتی شرایط تغییر می کند ناپدید می شوند.

10) نفس القدس حقیقت است. آن چیزی است که بود و هست و همیشه خواهد بود. نه می تواند تغییر کند و نه از بین برود.

11) لاماس گفت: خوب جواب می دهی. حال، انسان چیست؟

12) و عیسی گفت: انسان حق و باطل به طرز عجیبی در هم آمیخته است.

13) انسان نفسی است که جسم ساخته شده است. پس حق و باطل در او به هم پیوسته است. و مجاهدت می کنند و چیزی فرو نمی نشینند و انسان مانند حقیقت می ماند.

14) دوباره لاماس پرسید، در مورد قدرت چه می گویند؟

15) و عیسی گفت: آشکار است. نتیجه زور است؛ چیزی نیست. این یک توهم است، نه چیزی بیشتر. نیرو تغییر نمی کند، اما قدرت با تغییر اترها تغییر می کند.

16) نیرو اراده خداوند است و قادر مطلق است و قدرت همان اراده آشکار است که توسط نفس هدایت می شود.

17) قدرتی در بادها، قدرتی در امواج، قدرتی در ضربات صاعقه، قدرتی در بازوی انسان، قدرتی در چشم.

18) اترها باعث می شوند که این قدرت ها وجود داشته باشند، و فکر الهی، فرشته، انسان یا چیزهای متفکر دیگر، نیرو را هدایت می کند. وقتی کارش را انجام داد دیگر قدرت وجود ندارد.

19) دوباره لاماس پرسید، از اینکه بفهمی چه می خواهی بگویی؟

20) و عیسی گفت: این صخره ای است که انسان خود را بر آن می سازد. این معرفت از هیچ و از باطل و از حق است.

21) معرفت به ذات پایین است؛ احساس قوای خود انسان

22) دوباره لماس پرسید، از عقل چه می خواهی بگویی؟

23) عیسی گفت: این آگاهی است که انسان چیزی نیست. که خدا و انسان یکی هستند;

24) آن هیچ چیزی نیست؛ که قدرت توهم است. که بهشت و زمین و جهنم بالا، اطراف، پایین نیستند، بلکه در داخل هستند. که در پرتو هیچ چیز باطل می شود و خداوند همه چیز است.

25) لماس پرسید دعا کنید ایمان چیست؟

26) عیسی گفت: ایمان ضامن قدرت مطلق خدا و انسان است. یقین به اینکه انسان به حیات خدایی خواهد رسید.

27) رستگاری نردبانی است که از قلب انسان به قلب خدا می رسد.

28) سه مرحله دارد؛ اعتقاد اول است و این چیزی است که انسان فکر می کند شاید حقیقت باشد.

29) و ایمان بعدی است و این همان چیزی است که انسان حق می داند.

30) نمره آخر است و این خود انسان حقیقت است.

31) ایمان در ایمان گم می شود؛ و در ثمره از دست می رود؛ و انسان زمانی نجات می یابد که به حیات خدایی رسیده باشد. وقتی او و خدا یکی هستند

فصل 23

عیسی و لماس در میان سودراها و ویسیها. در بنارس، عیسی شاگرد اودراکا می شود. درس های اودراکا

اکنون عیسی با دوستش لاماس از تمام مناطق اورپسا و دره گنگ گذشت و از سودراها و ویسیها و اربابان حکمت طلبید.

2) بنارس از گنگ شهری غنی از فرهنگ و دانش بود. در اینجا دو رابونی روزهای زیادی درنگ کردند.

3) عیسی به دنبال آموختن هنر شفابخش هندو بود و شاگرد اودراکا، بزرگترین شفا دهندگان هندو شد.

Udraka 4) استفاده از آب، گیاهان و زمین را آموزش داد. گرما و سرما؛ آفتاب و سایه؛ از نور و تاریکی

5) گفت: قوانین طبیعت قوانین سلامتی است و کسی که بر اساس این قوانین زندگی کند هرگز بیمار نیست.

6) تخطی از این قوانین گناه است و کسی که گناه می کند بیمار است.

7) کسی که از قوانین پیروی می کند، تعادل را در تمام اجزای خود حفظ می کند و در نتیجه هماهنگی واقعی را تضمین می کند. و هماهنگی سلامت است، در حالی که اختلاف بیماری است.

8) آنچه در همه اجزای انسان ایجاد هماهنگی می کند، دارو است و سلامتی را تضمین می کند.

9) بدن هارپسیکورد است و چون تارهای آن خیلی شل باشد یا بسیار تنش باشد، ساز از کوک خارج شود، مرد بیمار است.

10) اکنون همه چیز در طبیعت برای رفع خواسته های انسان ساخته شده است. بنابراین، همه چیز در مخازن پزشکی یافت می شود.

11) و هنگامی که هارپسیکورد انسان ناسازگار است، گستره وسیع طبیعت را می توان برای چاره جستجو کرد. برای هر بیماری جسمی درمانی وجود دارد.

12) البته اراده انسان برترین علاج است. و با تمرین شدید اراده، انسان به شیوه ای تنش می کند که آرام است، یا ممکن است آن را که بیش از حد متشنج است شل کند، و در نتیجه ممکن است خود را درمان کند.

13) وقتی انسان به جایی رسید که به خدا، به طبیعت و خود ایمان آورد، کلام قدرت را می شناسد. کلام او مرهم هر زخمی است و شفای تمام دردهای زندگی است.

14) شفا دهنده مردی است که بتواند ایمان را القا کند. زبان ممکن است با گوش انسان صحبت کند، اما ارواح با روح صحبت می کنند.

- 15) او انسان نیرومندی است که روحش بزرگ است و می تواند وارد جان ها شود و به کسانی که امیدی ندارند امید ایجاد کند و به کسانی که به خدا و طبیعت و انسان ایمان ندارند ایمان بیاورد.
- 16) هیچ مرهم جهانی برای کسانی که در طبقات معمول زندگی قدم می گذارند وجود ندارد.
- 17) هزار چیز باعث ناهماهنگی می شود و انسان را بیمار می کند. هزار چیز ممکن است هارپسیکورد را کوک کند و انسان را خوب کند.
- 18) آنچه برای یکی دارو است برای دیگری سم است. بنابراین یکی با چیزی شفا می یابد که دیگری را بکشد.
- 19) یک گیاه ممکن است یکی را شفا دهد. نوشیدن آب ممکن است یکی دیگر را بازگرداند. نسیم کوهستانی ممکن است کسی را زنده کند که به نظر می رسد از همه کمک ها گذشته است.
- 20) ذغال آتش یا ذره ای از خاک ممکن است دیگری را درمان کند. و ممکن است در نهرها یا حوض های معینی شسته شود و کامل شود.
- 21) فضیلت دست یا نفس هزاران دیگر را شفا دهد. اما عشق ملکه است اندیشه که با عشق تقویت می شود، مرهم بزرگ خداوند است.
- 22) اما بسیاری از وترهای شکسته در زندگی، و اختلافاتی که روح را بسیار آزاردهنده می کند، ناشی از ارواح شیطانی هوا است که انسان نمی بیند. که انسان را از طریق جهل به شکستن قوانین طبیعت و خدا سوق می دهد.
- 23) این نیروها مانند شیاطین عمل می کنند و صحبت می کنند. آنها مرد را می شکافند. او را به ناامیدی سوق می دهند.
- 24) اما کسی که شفا دهنده است، راستگو، ارباب روح است و می تواند به زور این شرورها را کنترل کند.
- 25) برخی از ارواح هوا ارواح مسلط هستند و قوی هستند و برای نیروی انسانی به تنهایی بسیار قوی هستند. اما انسان در قلمروهای بالاتر یاورانی دارد که ممکن است وارد شوند و به بیرون راندن شیاطین کمک خواهند کرد.
- 26) آنچه این طبیب بزرگ گفته جمع این است. و عیسی به نشانه قدردانی از حکمت این روح استاد سرش را خم کرد و به راه خود رفت.

فصل 24

- دکترین برهمی کاست ها. عیسی آن را رد می کند و برابری انسان را می آموزد. کاهنان آزاده می شوند و او را از معبد بیرون می کنند. او با سودراها می ماند و به آنها آموزش می دهد.
- پسر یهودی چهار سال در معبد جاگانات اقامت گزید.
- 2) روزی در میان کاهنان نشست و به آنها گفت: دعا کنید، همه نظرات خود را درباره کاستها به من بگویید. چرا می گوید همه انسان ها در نزد خدا یکسان نیستند؟
- 3) یکی از ارباب شریعت آنها برخاست و گفت: آن مقدسی که ما او را براهم می نامیم، مردانی را به اقتضای خود ساخته است و مردم نباید شکایت کنند.
- 4) در روزهای آغازین زندگی انسان، براهم صحبت کرد و چهار مرد در برابر او ایستادند.
- 5) اینک از دهان پارابراهم اولین انسان بیرون آمد. و او سفید پوست بود، مانند خود براهم بود. او را برهمن نامیدند.
- 6) او بلند شد و بلند شد. بالاتر از همه می خواهم او ایستاد. نیازی به زحمت نداشت.
- 7) او را کاهن براهم می نامیدند، مقدسی که برای براهم در تمام امور زمین عمل می کرد.
- 8) مرد دوم سرخ بود و از دست پارابراهم آمد؛ و او را شاطریه می نامیدند.
- 9) او به عنوان پادشاه، فرمانروا و جنگجو ساخته شد که بالاترین وظیفه او محافظت از کشیش بود.
- 10) او از باطن پارابراهم مرد سوم آمد؛ و او را ویسیا نامیدند.

11) او مردی زرد بود و کارش کار کشتن خاک و نگهداری گله و گله بود.

12) او از پاهای پارابراهم مرد چهارم بیرون آمد. او سیاه پوست بود. او را سُدراها می نامیدند که یکی از اقشار ضعیف بود.

13) سودراها خادم نژاد مردان است؛ او هیچ حقوقی ندارد که دیگران به آن احترام بگذارند. او ممکن است خواندن وداها را نشنود، و برای او به معنای مرگ است که به چهره کشیش یا پادشاه نگاه کند، و چیزی جز مرگ نمی تواند او را از حالت بندگی خود رها کند.

14) عیسی گفت: پس پارابراهم خدای عدل و راست نیست. زیرا با دست نیرومند خود یکی را بالا برد و دیگری را پایین آورد.

15) عیسی دیگر به آنها نگفت، بلکه به آسمان نگاه کرد و گفت:

16) پدر-خدای من که بود و هست و همیشه خواهد بود. که ترازوی عدالت و حق را در دستان تو دارد.

17) که در بیکرانی عشق همه انسانها را برابر ساخته است. سفید، سیاه، زرد و قرمز می توانند به صورت تو نگاه کنند و بگویند، پدر ما، خدایا.

18) ای پدر نسل بشر، من نام تو را می ستایم.

19) و همه کاهنان از سخنانی که عیسی گفت خشمگین شدند. بر او هجوم آوردند و او را گرفتند و به او آسیب رساندند.

20) اما سپس لاماس دست خود را بلند کرد و گفت: ای کاهنان براهم، مراقب باشید! شما نمی دانید چه می کنید؛ صبر کن تا خدایی را که این جوان می پرستد را بشناسی.

21) این پسر را هنگام نماز دیدم که نور بالای نور خورشید او را احاطه کرد. برحذر بودن! شاید خدای او از برام قدرتمندتر باشد.

22) اگر عیسی راست می گوید، اگر راست می گوید، نمی توانید او را مجبور به دست کشیدن کنید. اگر او باطل باشد و تو بر حق، سخنش باطل می شود، زیرا حق، قدرت است و سرانجام پیروز می شود.

23) و سپس کاهنان از آسیب رساندن به عیسی خودداری کردند. اما یکی صحبت کرد و گفت:

24) آیا این جوان بی پروا در این مکان مقدس به پارابراهم خشونت نکرده است؟ قانون واضح است؛ می گوید: کسی که نام براهم را دشنام دهد خواهد مرد.

25) لاماس برای جان عیسی دعا کرد. و سپس کاهنان فقط یک تازیانه از طناب گرفتند و او را از محل بیرون کردند.

26) و عیسی به راه خود رفت و نزد مردان سیاه و زرد و غلامان و کشاورزان خاک پناه گرفت.

27) او ابتدا انجیل برابری را به آنها اطلاع داد. او به آنها از برادری انسان، پدری خدا گفت.

28) مردم عادی با خوشحالی او را شنیدند و یاد گرفتند که دعا کنند، ای پدر ما، خدای ما که در آسمانی.

فصل 25

عیسی به سودراها و کشاورزان آموزش می دهد. مثلی از نجیب زاده و پسران ظالمش نقل می کند. امکانات همه مردان را می شناسد.

وقتی عیسی دید که سودراها و کشاورزان در چنین انبوهی برای شنیدن سخنان او نزدیک می شوند، برای آنها مثلی گفت. او گفت:

مثلی نجیب زاده و پسران ظالم او

2) اشرافی دارای اموال بزرگی بود؛ او چهار پسر داشت، و او می خواست که همه آنها با ایستادن و استفاده از تمام استعدادهایی که دارند، قوی شوند.

3) و به هر کدام از اموال فراوان خود سهمی بخشید و به آنها دستور داد که راه خود را بروند.

4) پسر بزرگ پر از خود بود؛ او جاه طلب، زیرک و زود فکر بود.

5) در درون خود گفت من پسر بزرگم و اینها برادران من باید خدمتگزار پای من باشند.

- 6) و سپس برادران خود را فرا خواند؛ و یکی را پادشاه عروسی ساخت. شمشیری به او داد و از او خواست که از کل املاک دفاع کند.
- 7) به یکی از زمین‌ها و چاه‌های روان و گله‌ها و گله‌ها بهره‌برداری کرد و به او دستور داد تا خاک را بکارد و گله‌ها و گله‌ها را پرورش دهد و برگزیده‌هایش را برای او بیاورد.
- 8) و به دیگری گفت: تو کوچکترین پسری. املاک وسیع واگذار شده است. شما در هر چیزی که هست هیچ سهمی ندارید.
- 9) و زنجیر را گرفت و برادرش را به صخره‌ای برهنه در دشت بیابانی بست و به او گفت:
- 10) برده به دنیا آمده‌ای. شما هیچ حقی ندارید و باید به سهم خود راضی باشید، زیرا تا زمانی که بمیرید و از آنجا نروید هیچ رهایی برای شما وجود ندارد.
- 11) اکنون پس از گذشت سالها روز حساب فرا رسید. آن بزرگوار پسرانش را فراخواند تا حسابشان را بدهند.
- 12) و چون دانست که پسر بزرگش تمام ملک را تصرف کرده و برادرانش را برده قرار داده است.
- 13) او را گرفت و ردای کشیشی او را پاره کرد و در بند زندان گذاشت و مجبور شد در آنجا بماند تا تمام گناهانی را که مرتکب شده بود جبران کند.
- 14) و سپس، گویی که آنها فقط یک اسباب بازی بودند، تاج و تخت و زره شاه دست نشانده را به هوا پرتاب کرد. شمشیر خود را شکست و او را در سلول زندان گذاشت.
- 15) و سپس پسر کشاورز خود را صدا زد و از او پرسید که چرا برادرش را در دشت‌های صحرایی از زنجیر طاقت فرسا نجات ندادی؟
- 16) و چون پسر جواب نداد، پدر گله‌ها و مزارع و چاه‌های روان را به خود گرفت.
- 17) و پسر کشاورز خود را فرستاد تا در شن‌های صحرا زندگی کند تا اینکه تمام گناهانی را که مرتکب شده بود جبران کند.
- 18) و سپس پدر رفت و کوچکترین پسر خود را در زنجیر بی رحمانه یافت. با دستان خود زنجیر را پاره کرد و به پسرش دستور داد که با آرامش برود.
- 19) اکنون، هنگامی که پسران همه بدهی‌های خود را پرداخت کردند، دوباره آمدند و در برابر میله حق ایستادند.
- 20) همه آنها درس‌های خود را آموخته بودند، آنها را به خوبی آموخته بودند. و سپس پدر یک بار دیگر دارایی را تقسیم کرد.
- 21) به هر یک سهم مساوی داد و به آنها دستور داد که قانون انصاف و حق را بشناسند و در صلح زندگی کنند.

پایان - مثل یک نجیب زاده و پسران ظالم او

- 22) و یکی، سودرا، سخن گفت و گفت: آیا ما که برده‌ایم، که برای ارضای هوس‌های کاهنان مانند جانوران قطع می‌شویم، آیا می‌توانیم امید داشته باشیم که یکی بیاید تا زنجیرهای ما را بشکند و ما را آزاد کند؟
- 23) و عیسی گفت: قدوس گفته است که همه فرزندانش آزاد خواهند شد. و هر نفسی فرزند خداست.
- 24) سودراها به عنوان کشیش آزاد خواهند بود. کشاورز باید دست در دست پادشاه راه برود. زیرا همه جهان صاحب برادری انسان خواهند شد.
- 25) ای مردان برخیزید! از قدرت خود آگاه باش، زیرا کسی که می‌خواهد، لازم نیست برده بماند.
- 26) همانطور که دوست دارید برادران زندگی کند زندگی کنید. هر روز مانند گل باز شود. زیرا زمین از آن شماسست و آسمان از آن شماسست و خداوند شما را به مال خود خواهد رساند.
- 27) و همه مردم فریاد زدند: راهی را به ما نشان دهید تا مانند گل باز شویم و به سمت خود بیاویم.

فصل 26

عیسی در کاتاک ماشین جاگانات. عیسی تهی بودن مناسک برهمی و چگونگی دیدن خدا را در انسان به مردم نشان می‌دهد. قانون الهی قربانی را به آنها می‌آموزد.

- عیسی در تمام شهرهای اوریسا تدریس می کرد. در کاتک، کنار رودخانه، تدریس می کرد و هزاران نفر از مردم به دنبال او رفتند.
- (2) روزی ماشینی از جاگانات توسط تعداد زیادی مرد دیوانه به همراه آوردند و عیسی گفت:
- (3) اینک شکلی بدون روح می گذرد. بدنی بدون روح؛ معبدی بدون آتش محراب
- (4) این ماشین کریشنا یک چیز خالی است، زیرا کریشنا آنجا نیست.
- (5) این ماشین جز بت قومی است که مست از شراب نفسانی است.
- (6) خداوند در هیاهوی زبانها زندگی نمی کند. از هیچ زیارتگاه بت راهی به سوی او نیست.
- (7) محل ملاقات خدا با انسان در دل است و با صدای آرام سخن می گوید. و کسی که می شنود ساکن است.
- (8) و همه مردم گفتند: به ما بیاموز تا قدوسی را که در دل سخن می گوید، خدای صدای آرام را بشناسیم.
- (9) و عیسی گفت: نفس مقدس را نمی توان با چشمان فانی دید. و مردم نمی توانند ارواح مقدس را ببینند.
- (10) اما انسان به صورت آنها آفریده شد و هر که به صورت انسان می نگرد، به تصویر خدایی که در درون سخن می گوید می نگرد.
- (11) و هنگامی که انسان انسان را گرمی می دارد خدا را گرمی می دارد و آنچه را که انسان برای انسان انجام می دهد برای خدا انجام می دهد.
- (12) و باید در نظر داشته باشید که وقتی انسان در فکر، گفتار یا کردار به دیگری آسیب می رساند، به خدا ظلم می کند.
- (13) اگر می خواهید خدایی را که در دل سخن می گوید، خدمت کنید، فقط به خویشاوندان نزدیک خود خدمت کنید، و به کسانی که خویشاوند نیستند، غریبی که در دروازه های شماسست، دشمنی که می خواهد به شما آسیب برساند.
- (14) به فقرا کمک کنید و به ضعیفان کمک کنید. به هیچ کس بدی نکن و به چیزی که مال تو نیست طمع مکن.
- (15) آنگاه قدوس با زبان تو سخن خواهد گفت. و او پشت اشکهای شما لبخند می زند، چهره شما را از شادی روشن می کند و قلب شما را پر از آرامش می کند.
- (16) سپس مردم پرسیدند: برای چه کسی هدیه بیاوریم؟ کجا قربانی کنیم؟
- (17) و عیسی گفت: « پدر ما، خدای ما، ضایعات بیهوده گیاه، غلات، کبوتر و بره را نمی خواهد.
- (18) آنچه را که بر هر ضریحی که دور بریزید بسوزانید. کسی که غذا را از دهان گرسنه بگیرد تا در آتش از بین برود هیچ نعمتی نمی تواند باشد.
- (19) هنگامی که برای خدای ما قربانی می کنید، فقط غله یا گوشت هدیه خود را بردارید و روی سفره فقرا بگذارید.
- (20) از آن بخوری به بهشت برمی خیزد که با برکت به سوی شما باز می گردد.
- (21) بت های خود را درهم بشکنید. آنها نمی توانند صدای شما را بشنوند. تمام قربانگاه های قربانی خود را به سوختی برای شعله های آتش تبدیل کنید.
- (22) دل انسانها را قربانگاه خود قرار ده و قربانیها را به آتش عشق بسوزان.
- (23) و همه مردم مجذوب شدند و می خواستند عیسی را به عنوان خدا پرستش کنند. اما عیسی گفت:
- (24) من برادر شما هستم، فقط آمده تا راه را به خدا نشان دهم. انسان را نپرستید. خدای قدوس را ستایش کن.

فصل 27

عیسی در جشنی در بهار شرکت می کند. موعظه انقلابی در مورد برابری انسانی. مثل تیغه های شکسته را بیان می کند. شهرت عیسی به عنوان یک معلم در سراسر سرزمین گسترش یافت و مردم از دور و نزدیک برای شنیدن سخنان راستین او آمدند.

- (2) در بهار، در رودخانه مقدس برامس، روزهای زیادی تدریس کرد.
- (3) و آخ، ثروتمند بهار، به افتخار مهمان خود ضیافتی کرد و همه را به آمدن دعوت کرد.
- (4) و بسیاری آمدند؛ در میان آنها دزدان، زورگیران، و جلیقه داران. و عیسی با آنها نشست و تعلیم داد. اما کسانی که از او پیروی کردند، بسیار ناراحت شدند، زیرا او با دزدان و زنان اجباری می نشست.
- (5) و او را سرزنش کردند؛ گفتند: ربونی ای سرور خردمندان، این روز برای تو روز بدی خواهد بود.
- (6) این خبر منتشر می شود که با زنان و دزدان ازدواج می کنی و مردان نیز از شما دوری می ورزند.
- (7) و عیسی به آنها پاسخ داد و گفت: یک استاد هرگز به خاطر شهرت یا شهرت خود را محک نمی زند.
- (8) اینها چیزهای بی ارزش روز هستند. آنها مانند بطری های خالی روی یک جویبار بالا می روند و غرق می شوند. آنها توهم هستند و خواهند گذشت.
- (9) آنها شاخصی هستند برای آنچه افراد بی فکر می اندیشند. آنها سر و صدایی هستند که مردم ایجاد می کنند. و افراد کم عمق شایستگی را با سر و صدا قضاوت می کنند.
- (10) خدا و همه ارباب انسانها را بر اساس آنچه هستند قضاوت می کنند نه بر اساس آنچه به نظر می رسند. نه به اعتبار و شهرتشان.
- (11) این زنان عابد و دزد فرزندان پدر خدای من هستند. روح آنها در نظر او به اندازه روح شما یا کاهنان برهمنی ارزشمند است.
- (12) و آنها همان مبالغ زندگی را انجام می دهند که شما که به احترام و ارزش اخلاقی خود افتخار می کنید، در حال انجام آن هستید.
- (13) و برخی از آنها مبالغ بسیار سخت تری از آنچه شما حل کرده اید، حل کرده اند، ای مردانی که با تمسخر به آنها نگاه می کنید.
- (14) بله، آنها گناهکار هستند و به گناه خود اعتراف می کنند، در حالی که شما مجرم هستید، اما آنقدر زیرک هستید که یک کت صیقلی برای پوشاندن گناه شما داشته باشید.
- (15) فرض کنید شما مردانی که این اجدادها، این مستها و این دزدها را تحقیر می کنید، و می دانید که شما از نظر دل و جان پاک هستید و از آنها بهتر هستید، بایستید تا مردم بدانند شما کی هستید.
- (16) گناه در آرزوست، در آرزو نه در عمل.
- (17) به ثروت دیگران طمع دارید. شما به اشکال جذاب نگاه می کنید، و در اعماق قلب خود به آنها هوس می کنید.
- (18) فریب را هر روز تمرین می کنید و فقط برای خودخواه خود آرزوی طلا، افتخار و شهرت دارید.
- (19) مردی که طمع می کند دزد است و آن که شهوت می ورزد نجیب است. شما که هیچکدام از اینها نیستید صحبت کنید.
- (20) کسی صحبت نکرد. متهمان سکوت کردند.
- (21) و عیسی گفت: حجت امروز همه بر علیه کسانی است که متهم می کنند.
- (22) پاک دلها متهم نمی کنند. افراد پست دل که می خواهند گناه خود را با دود مقدس تقوا بپوشانند، همیشه از مست، دزد و نجیب بیزارند.
- (23) این بیزاری و این تحقیر، تمسخر است، زیرا اگر می شد کت آویزان آبرو را پاره کرد، استاد پر سر و صدا پیدا می شد که از شهوت، نیرنگ و بسیاری از انواع گناه پنهانی خود لذت می برد.
- (24) مردی که وقتش را صرف کشیدن علف های هرز دیگران می کند، نمی تواند زمانی برای کشیدن علف های هرز خود نداشته باشد، و همه بهترین گل های زندگی به زودی خفه می شوند و می میرند و چیزی جز خار، خار و فرز باقی نمی ماند.

تمثیل تیغه های شکسته

(25) و عیسی مَثَلی زد، گفت: اینک کشاورز مزارع بزرگی از غلات رسیده داشت و چون نگاه کرد دید که تیغه های بسیاری از ساقه های گندم خم شده و شکسته شده است.

(26) و چون دروگران خود را بیرون فرستاد، گفت: ما ساقه های گندم را که تیغ هایش شکسته است نجات نمی دهیم.

(27) بیرون بروید و ساقه ها را با تیغه های شکسته برش دهید و بسوزانید.

(28) و بعد از روزهای بسیار رفت تا غلات خود را بسنجد، اما هسته ای پیدا نکرد.

(29) و سپس درو کنندگان را فرا خواند و به آنها گفت: غلات من کجاست؟

(30) جواب او را دادند و گفتند: به قول تو عمل کردیم. ما جمع شدیم و ساقه ها را با تیغه های شکسته سوزاندیم و ساقه ای باقی نمانده بود که به انبار ببریم.

(31) و عیسی گفت: اگر خدا فقط کسانی را نجات دهد که تیغه هایشان شکسته نیست و در نظر او کامل بوده اند، چه کسی نجات خواهد یافت؟

پایان - تمثیل تیغه های شکسته

(32) و شاکیان سرهای خود را از شرم آویزان کردند. و عیسی به راه خود رفت.

فصل 28

اودراکا به افتخار عیسی ضیافت می دهد. عیسی درباره وحدت خدا و برادری زندگی صحبت می کند. از روحانیت انتقاد می کند. مهمان یک کشاورز می شود.

BENARES شهر مقدس برامس است و در بنارس عیسی تعلیم داد. اودراکا میزبان او بود.

(2) اودراکا به افتخار میهمانش جشنی برپا کرد و بسیاری از کشیشان و کاتبان هندو قدیم در آنجا بودند.

(3) و عیسی به آنها گفت: با خوشحالی در مورد زندگی - برادری زندگی - با شما صحبت می کنم.

(4) خدای جهانی یکی است، اما او بیش از یک است. همه چیز خداست. همه چیز یکی است

(5) با نفس های شیرین خداوند همه زندگی در یک بسته است. بنابراین، اگر فیبر یک موجود زنده را لمس کنید، هیچانی را از مرکز به مرزهای بیرونی زندگی می فرستید.

(6) چون کرم خوارترین را در زیر پای خود له کنی، عرش خدا را به لرزه درآوری و شمشیر حق را در غلافش به لرزه درآوری.

(7) پرنده آواز خود را برای مردان می خواند و مردان همصدا می لرزند تا به آواز خواندن او کمک کنند.

(8) مورچه خانه اش را می سازد، زنبور، شانهاش را می سازد، عنکبوت تار او را می بافد، و گل ها روحی را در عطرها شیرینشان نفس می کشند که به آنها قدرت تلاش می دهد.

(9) اکنون انسانها و پرندگان و وحوش و خزنده خدایان هستند که جسم ساخته شده اند. و چگونه مردان جرات کشتن چیزی را دارند؟

(10) این ظلم و ستم است که دنیا را به انحراف می کشاند. وقتی مردم بدانند که وقتی به موجود زنده ای آسیب می رسانند، به خود آسیب می رسانند، قطعاً چیزی را که خدا قرار داده است، نمی کشند و رنج نمی برند.

(11) و کیلی گفت: از تو می خواهم ای عیسی، بگو این خدایی که در موردش صحبت می کنی کیست. کاهنان، معابد و زیارتگاه های او کجا هستند؟

(12) و عیسی گفت: خدایی که من درباره اش صحبت می کنم همه جا هست. او را نمی توان با دیوارها احاطه کرد و با هیچ گونه مرزی نمی توان اطرافش را پر کرد.

(13) همه مردم خدای یگانه را می پرستند. اما همه مردم او را یکسان نمی بینند.

14) این خدای جهانی حکمت، اراده و عشق است.

15) همه انسانها خدای سه گانه را نمی بینند. شخص او را خدای قدرت می بیند. دیگری به عنوان خدای اندیشه؛ دیگری به عنوان خدای عشق

16) آرمان یک انسان، خدای اوست، و همینطور که انسان آشکار می شود. خدای انسان امروز، فردا خدا نیست.

17) ملل روی زمین خدا را از منظرهای مختلف می بینند و بنابراین او در نظر همه یکسان به نظر نمی رسد.

18) انسان بخشی از خدا را که می بیند نام می برد و این برای او همه خداست. و هر قومی پاره ای از خدا را می بیند و هر قومی برای خدا نامی دارد.

19) شما برهنه ها او را پارابراهیم می خوانید؛ در مصر او توت است. و زئوس نام او در یونان است. یهوه نام عبری اوست. اما در همه جا او علت بی علت است، ریشه بی ریشه ای که همه چیز از آن رشد کرده است.

20) هنگامی که مردم از خدا می ترسند و او را دشمن می گیرند، مردان دیگر را لباس های شیک می پوشانند و آنها را کشیش می نامند.

21) و آنان را امر کن که با نماز خشم خدا را فرو گیرند. و چون با دعای خود لطف او را جلب نکنند، او را با قربانی حیوان یا پرنده بخزند.

22) هنگامی که انسان خدا را با خود یکی می بیند، به عنوان پدر-خدا، نیازی به واسطه و کشیشی برای شفاعت ندارد.

23) او مستقیماً نزد او می رود و می گوید: «پدر من، خدای من! و سپس دست خود را در دست خود خدا می گذارد و همه چیز خوب است.

24) و این خداست. شما هر کدام یک کشیش هستید، فقط برای خودتان. و قربانی خون خدا نمی خواهد.

25) فقط جان خود را در خدمت فداکاری به همه زندگی بدهید و خداوند راضی است.

26) وقتی عیسی چنین گفت، کنار ایستاد. مردم شگفت زده شدند، اما در میان خود مبارزه کردند.

27) برخی گفتند: او از برهنه مقدس الهام شده است. و دیگران گفتند: او دیوانه است. و دیگران گفتند: او وسواس دارد. او همانطور که شیاطین صحبت می کنند صحبت می کند.

28) اما عیسی درنگ نکرد. در میان میهمانان یکی بود، زارع خاک، روحی سخاوتمند، جویای حقیقت، که عاشق سخنانی بود که عیسی گفت و عیسی با او رفت و در خانه اش رفت.

فصل 29

آجینین، کشیشی از لاهور، برای دیدن عیسی به بنارس می آید و در معبد می ماند. عیسی دعوت برای بازدید از معبد را رد کرد. آجینین شبانه در خانه کشاورز او را ملاقات می کند و فلسفه او را می پذیرد.

در میان کشیشان معبد بنارس، یک مهمان، آجینین، از لاهور بود.

2) توسط بازرگان آجینین درباره پسر یهودی، از سخنان حکیمانه او شنید، و به خود گرفت و از لاهور به راه افتاد تا پسر را ببیند و سخنان او را بشنود.

3) کاهنان برهمی حقیقتی را که عیسی آورده بود نپذیرفتند و از سخنان او در جشن اودراکا بسیار خشمگین شدند.

4) اما آنها هرگز پسر را ندیده بودند و خیلی آرزو داشتند که صحبت های او را بشنوند و او را به مهمان معبد دعوت کردند.

5) اما عیسی به آنها گفت: نور بسیار زیاد است و برای همه می درخشد. اگر دیدی که نور به سوی نور آمد.

6) اگر پبای را می شنوید که خداوند به من داده است تا به مردم بدهم، نزد من بیایید.

7) اکنون، وقتی به کاهنان گفته شد که عیسی چه گفت، آنها خشمگین شدند.

8) عجینین در خشم آنها شریک نشدند و رسول دیگری را با هدایای گرانقیمت برای عیسی در خانه کشاورز فرستاد. او این پیام را همراه با هدایا فرستاد:

- (9) از شما می خواهم استاد، به سخنان من گوش دهید. شریعت برهمی از رفتن هر کشیش به خانه هر یک از افراد کم دارایی منع می کند. اما شما می توانید به ما مراجعه کنید.
- (10) من مطمئن هستم که این کشیش ها با خوشحالی صحبت شما را خواهند شنید. من دعا می کنم که شما بیایید و در این روز با ما ناهار بخورید.
- (11) و عیسی گفت: قدوس همه مردم را یکسان می داند. خانه میزبان من برای هر مجلسی از پسران انسان کافی است.
- (12) اگر غرور بازیگران شما را دور نگه می دارد، لایق نور نیستید. پدر-خدای من به قوانین انسان توجهی نمی کند.
- (13) هدایای شما را برمی گردم. شما نمی توانید معرفت خداوند را با طلا یا هدایای گرانبها بخرید.
- (14) این سخنان عیسی خشم بیشتر و بیشتر کاهنان را برانگیخت و آنها شروع کردند به طرح ریزی و نقشه کشیدن که چگونه او را از زمین بیرون کنند.
- (15) آجینین در طرح و نقشه با آنها همراه نشد. او در شب معبد را ترک کرد و خانه ای را که عیسی در آن زندگی می کرد جستجو کرد.
- (16) و عیسی گفت: هیچ شبی نیست که خورشید در آن بتابد. من هیچ پیام مخفی برای دادن ندارم. در نور همه رازها آشکار می شود.
- (17) آجینین گفت من از لاهور دور آمده ام تا از این حکمت کهن و این پادشاهی قدسی که تو از آن سخن می گوئی بیاموزم.
- (18) پادشاهی کجاست؟ پادشاه کجا سوژه ها چه کسانی هستند؟ قوانین آن چیست؟
- (19) و عیسی گفت: این پادشاهی دور نیست، اما انسان با چشمان فانی نمی تواند آن را ببیند. در دل است
- (20) لازم نیست پادشاه را در زمین یا دریا یا آسمان جستجو کنید. او آنجا نیست و با این حال همه جا هست. او مسیح خداست. عشق جهانی است
- (21) دروازه این فرمانروایی بلند نیست و کسی که وارد آن می شود باید به زانو در آید. پهن نیست و هیچ کس نمی تواند بسته های جسمانی را از میان بردارد.
- (22) خود پابینی باید به روح-خود تبدیل شود. بدن باید در جریان های زنده پاکی شسته شود.
- (23) آجینین پرسید آیا می توانم تابع این پادشاه شوم؟
- (24) و عیسی گفت: تو خود پادشاهی و می توانی از دروازه وارد شوی و تابع پادشاه پادشاهان باشی.
- (25) اما شما باید لباس های کشیش خود را کنار بگذارید. باید از خدمت به مقدس برای طلا دست بکشد. باید جان خود و تمام آنچه را که دارید در خدمت فرزندان انسانها ببخشید.
- (26) و عیسی دیگر نگفت. آجینین راه خود را رفت. و در حالی که او نمی توانست حقیقتی را که عیسی می گفت، درک کند، چیزی را دید که قبلاً هرگز ندیده بود.
- (27) قلمرو ایمانی که او هرگز کشف نکرده بود. اما در دل او بذر ایمان و برادری جهانی خاک خوبی یافته بود.
- (28) و هنگامی که به خانه خود می رفت، به نظر می رسید که خوابیده است، از تاریک ترین شب می گذرد، و چون بیدار شد خورشید عدالت طلوع کرده بود. او پادشاه را پیدا کرده بود.
- (29) اکنون عیسی در بنارس روزهای زیادی درنگ کرد و تدریس کرد.

فصل 30

- عیسی خبر مرگ پدرش را دریافت می کند. او برای مادرش نامه می نویسد. نامه. توسط تاجری آن را در راه می فرستد.
- یک روز که عیسی در کنار رود گنگ مشغول کار خود ایستاده بود، کاروانی که از غرب برمی گشت نزدیک شد.
- (2) و یکی در حالی که به عیسی نزدیک شد، گفت: ما فقط از سرزمین مادری شما نزد شما می آییم و خبر ناخوشایندی می آوریم.

(3) پدرت دیگر روی زمین نیست. مادرت غمگین است و هیچ کس نمی تواند او را آرام کند. او تعجب می کند که آیا تو هنوز زنده ای یا نه. او مشتاق است یک بار دیگر شما را ببیند.

(4) عیسی سر خود را در اندیشه خاموش خم کرد. و بعد نوشت مجموع آنچه او نوشته این است:

(5) مادر، نجیب ترین زن. مردی از سرزمین مادری من به من خبر داد که دیگر پدر در جسم نیست و شما غمگین هستید و دلجوپی می کنید.

(6) مادر، همه چیز خوب است. برای پدر خوب است و برای شما خوب است.

(7) کار او در این زمین گرد انجام می شود و شریف انجام می شود.

(8) در تمام شئون زندگی، انسانها نمی توانند او را به نیرنگ، نادرستی یا قصد نادرست متهم کنند.

(9) در این دور او بسیاری از کارهای سنگین را به پایان رساند و از آنجا برای حل مشکلات دور روح آماده شده است.

(10) پدر-خدای ما در آنجا با اوست، همانطور که در اینجا با او بود. و فرشته او در آنجا مراقب قدم های اوست که مبادا گمراه شود.

(11) چرا باید گریه کرد؟ اشک نمی تواند بر اندوه غلبه کند. هیچ قدرتی در غم و اندوه برای ترمیم یک قلب شکسته وجود ندارد.

(12) صفحه غم، بطالت است؛ روح مشغول هرگز نمی تواند غمگین شود. زمانی برای غم و اندوه ندارد.

(13) هنگامی که غم و اندوه در قلب شما نفوذ می کند، فقط خود را گم کنید. غوطه ور شدن در اعماق وزارت عشق، و اندوه نیست.

(14) مال شما خدمت عشق است و تمام جهان برای عشق صدا می زند.

(15) سپس گذشته را با گذشته رها کنید؛ از دغدغه های نفسانی برخیز و جان را برای کسانی که زندگی می کنند بده.

(16) و اگر جان خود را در خدمت به زندگی از دست بدهید، مطمئناً در آن آفتاب صبح، شب های عصر، در آواز پرندگان، در گل ها و در ستارگان شب خواهید یافت.

(17) در مدت کوتاهی مشکلات شما در این زمین حل خواهد شد. و هنگامی که مبالغ شما تمام شد، برای شما لذتی خواهد بود که وارد حوزه های سودمندی گسترده تر شوید تا مشکلات بزرگ تر روح را حل کنید.

(18) پس برای راضی بودن تلاش کن تا روزی نزد تو می آیم و هدایایی غنی تر از طلا یا سنگ های قیمتی برایت می آورم.

(19) من مطمئن هستم که جان از شما مراقبت می کند و تمام نیازهای شما را تامین می کند. و من در تمام راه با تو هستم، بهوشا.

(20) و به دست یکی از بازرگانان که به اورشلیم می رفت این نامه را در راه فرستاد.

فصل 31

کاهنان برهمنی به دلیل تعلیم و عزم عیسی برای بیرون راندن او از هند، خشمگین هستند. لاماس برای او التماس می کند. کشیش ها یک قاتل را استخدام می کنند تا او را بکشند. لاماس به او هشدار می دهد و او به نپال می گریزد.

سخنان و کارهای عیسی باعث ناآرامی در سراسر سرزمین شد.

(2) عوام از دوستان او بودند و به او ایمان داشتند و در بند بند از او پیروی می کردند.

(3) کاهنان و حاکمان از او می ترسیدند، نام او باعث وحشت در دل آنها می شد.

(4) برادری زندگی، درستی حقوق برابر را موعظه می کرد و بی فایده بودن کاهنان و آداب قربانی را آموزش می داد.

(5) او همان شن هایی را که سیستم برهمنی روی آن قرار داشت تکان داد. او بت های برهمنی را آنقدر کوچک جلوه داد و قربانی را چنان مملو از گناه کرد که زیارتگاهها و چرخ های نماز همه فراموش شدند.

- 6) کاهنان اعلام کردند که اگر این پسر یهودی بیشتر در زمین بماند، انقلابی رخ خواهد داد. مردم عادی برمی خیزند و کشیش ها را می کشند و معابد را خراب می کنند.
- 7) و به این ترتیب به خارج ندا دادند و کاهنان از هر استان آمدند. بنارس با غیرت برهمی در آتش بود.
- 8) لاماس از معبد جاگانات، که زندگی درونی عیسی را به خوبی می شناخت، در میان آنها بود و ناله های کاهنان را می شنید.
- 9) و او برخاست و گفت: «ای برادران کاهن من، مراقب باشید که چه می کنید. این یک روز رکورددار است.
- 10) دنیا نگاه می کند. حیات اندیشه برهمی اکنون در حال محاکمه است.
- 11) اگر عقل کور باشیم؛ اگر تعصب امروز پادشاه باشد اگر به زور وحشی متوسل شویم و دستان خود را به خون بپوشانیم که در نظر براهم بی گناه و پاک باشد،
- 12) انتقام او ممکن است بر ما نازل شود. همان سنگی که روی آن ایستاده ایم ممکن است زیر پای ما بترکد. و کاهنیت عزیز ما و قوانین و زیارتگاه های ما رو به زوال خواهند رفت.
- 13) اما دیگر اجازه نمی دادند صحبت کند. کاهنان خشمگین هجوم آوردند و او را کتک زدند، تف بر او انداختند، او را خیانتکار خواندند، در حالی که خونریزی داشت به خیابان انداختند.
- 14) و سپس سردرگمی حاکم شد؛ کشیش ها تبدیل به یک اوباش شدند. مشاهده خون انسان منجر به اعمال شیطانی شد و خواستار بیشتر شد.
- 15) حاکمان از ترس جنگ به دنبال عیسی رفتند و او را دیدند که با آرامش در بازار تدریس می کند.
- 16) از او خواستند که برود تا جان خود را نجات دهد. اما او حاضر به رفتن نشد.
- 17) و سپس کاهنان به دنبال دلیلی برای دستگیری او بودند. اما او هیچ جرمی مرتکب نشده بود.
- 18) و سپس اتهامات نادرست ترجیح داده شد؛ اما وقتی سربازان رفتند تا او را به دادگاه بیاورند، ترسیدند، زیرا مردم در دفاع از او ایستاده بودند.
- 19) کاهنان متحیر شدند و تصمیم گرفتند که جان او را مخفیانه بگیرند.
- 20) مردی را یافتند که قاتل تجارقی بود و او را شبانه بیرون فرستادند تا مورد غضبشان را بکشد.
- 21) لباس از توطئه و نقشه آنها باخبر شد و فرستاده ای فرستاد تا دوستش را هشدار دهد. و عیسی به سرعت رفت.
- 22) شبانه او بنارس را ترک کرد و با عجله به سمت شمال حرکت کرد. و در همه جا، کشاورزان، بازرگانان و سودراها او را در راه کمک کردند.
- 23) و پس از روزهای بسیار به هیمالیاها عظیم رسید و در شهر کاپوستو اقامت گزید.
- 24) کاهنان بودا درهای معبد خود را به روی او باز کردند.

فصل 32

- عیسی و باراتا آنها با هم کتب مقدس را می خوانند. عیسی از آموزه تکامل بودایی مستثنی است و منشاء واقعی انسان را آشکار می کند. ویدیاپاتی را ملاقات می کند که همکار او می شود.
- در میان کشیشان بودایی یکی بود که در سخنانی که عیسی بیان کرد، حکمت والایی می دید. باراتا آرابو بود.
- 2) عیسی و براتا با هم مزامیر و پیامبران یهودی را خواندند. وداها، اوستا و حکمت گوتاما را بخوانید.
- 3) و در حالی که آنها می خواندند و در مورد امکانات انسان صحبت می کردند، براتا گفت:
- 4) انسان شگفتی عالم است. او بخشی از همه چیز است، زیرا او موجود زنده ای در تمام سطوح زندگی بوده است.

- 5) زمان زمانی بود که انسان نبود؛ و او کمی جوهر بی شکل در قالب زمان بود. و سپس یک پروتوپلاست.
- 6) طبق قانون جهانی، همه چیز به سمت بالا به سمت کمال گرایش دارد. پروتوپلاست تکامل یافت و تبدیل به کرم شد، سپس به خزنده، پرنده و جانور تبدیل شد و سرانجام به شکل انسان رسید.
- 7) حال انسان خود عقل است و عقل در اینجاست تا با تجربه به کمال برسد. و ذهن اغلب به شکل گوشتی و به شکلی که برای رشد آن مناسبتر است ظاهر می‌شود. بنابراین، ذهن ممکن است به صورت کرم، یا پرنده، یا حیوان یا انسان ظاهر شود.
- 8) زمانی فرا می‌رسد که همه چیز در زندگی به حالت انسان کامل تبدیل می‌شود.
- 9) و بعد از اینکه انسان در کمال انسان شد، به اشکال بالاتر زندگی تکامل می‌یابد.
- 10) و عیسی گفت: باراتا عربی، چه کسی این را به شما آموخت، که ذهن، یعنی انسان، ممکن است در گوشت وحش، یا پرنده، یا خزنده ظاهر شود؟
- 11) باراتا گفت: از زمان هایی که انسان به یاد نمی‌آورد، کاهنان ما به ما چنین گفته‌اند و ما می‌دانیم.
- 12) و عیسی گفت: عربی روشن‌فکر، آیا تو یک ذهن مسلط هستی و نمی‌دانی که انسان با گفتن چیزی نمی‌داند؟
- 13) انسان ممکن است به آنچه دیگران می‌گویند باور کند؛ اما بنابراین او هرگز نمی‌داند. اگر انسان بداند، باید خودش همان چیزی باشد که می‌داند.
- 14) آرابو یادت هست وقتی میمون بودی یا پرنده یا کرم؟
- 15) حال، اگر دلیلی بهتر از این که کاهنان به شما گفته‌اند، دلیلی برای ادعای خود ندارید، نمی‌دانید. شما به سادگی حدس می‌زنید
- 16) پس به آنچه کسی گفته است توجه نکنید. بیایید بدن را فراموش کنیم و با فکر به سرزمین چیزهای بی گوشت برویم. ذهن هرگز فراموش نمی‌کند
- 17) و پس از گذشت اعصار، ذهن‌های استاد می‌توانند خود را ردیابی کنند. و بنابراین آنها می‌دانند.
- 18) زمان هرگز زمانی نبود که انسان نبود.
- 19) آنچه آغاز می‌شود پایانی خواهد داشت. اگر انسان نبود، زمانی می‌رسد که وجود نخواهد داشت.
- 20) از کتاب ثبت خود خدا می‌خوانیم: خدای سه‌گانه دمید و هفت روح در برابر چهره او ایستادند. عبرانیان این هفت روح را الوهیم می‌نامند.
- 21) و اینها کسانی هستند که با قدرت بیکران خود هر چیزی را که هست یا بود آفریدند.
- 22) این ارواح خدای سه‌گانه بر روی فضای بی‌کران و هفت اتر حرکت می‌کردند و هر اتری شکل زندگی خود را داشت.
- 23) این اشکال زندگی جز افکار خدا بودند که در جوهر صفحات اتری خود پوشیده شده بودند.
- 24) (مردم این صفحات اتری را صفحات پروتوپلاست، زمین، گیاه، جانور، انسان، فرشته و کروی می‌نامند).
- 25) این هواپیماها با تمام افکار پرآشوبشان درباره خدا، هرگز به چشم انسان در گوشت دیده نمی‌شوند. آنها از جوهری بسیار ریز تشکیل شده‌اند که چشم‌های جسمانی نمی‌توانند آن را ببینند، و هنوز هم روح چیزها را تشکیل می‌دهند.
- 26) و همه مخلوقات با چشم روح این صفحات اتری و همه اشکال حیات را می‌بینند.
- 27) از آنجا که همه اشکال زندگی در هر سطحی افکار خداست، همه مخلوقات می‌اندیشند و هر موجودی دارای اراده است و به اندازه خود قدرت انتخاب دارد.
- 28) و در هواپیماهای بومی خود همه موجودات از اترهای هواپیماهای خود تغذیه می‌شوند.
- 29) و همینطور برای هر موجود زنده‌ای بود تا اینکه اراده به اراده‌ای سست تبدیل شد و سپس اترهای پروتوپلاست، زمین، گیاه، جانور، انسان بسیار آهسته شروع به ارتعاش کردند.

- (30) اترها همگی متراکم‌تر شدند و همه موجودات این هواپیماها با لباس‌های درشت‌تر پوشیده شدند، لباس‌های گوشتی که انسان‌ها می‌توانند آن را ببینند. و بدین ترتیب این آشکارتر درشت‌تر، که مردم آن را فیزیکی می‌نامند، ظاهر شد.
- (31) و این همان است که سقوط انسان نامیده می‌شود؛ اما انسان به تنهایی سقوط نکرد، زیرا پروتوپلاست، زمین، گیاه و جانور همه در سقوط گنجانده شدند.
- (32) فرشتگان و کروبیان سقوط نکردند. اراده آنها همیشه قوی بود، و بنابراین آنها اترهای هواپیماهای خود را در هماهنگی با خدا نگه داشتند.
- (33) اکنون که اترها به میزان جو رسیدند و همه موجودات این هواپیماها باید غذای خود را از جو بگیرند، درگیری پیش آمد. و سپس آنچه را که انسان محدود آن را بقای بهترین نامیده است، تبدیل به قانون شد.
- (34) قوی‌تر بدن‌های ضعیف‌تر را می‌خورد. و اینجاست که قانون جسمانی تکامل ظهور کرد.
- (35) و اکنون انسان در کمال بی‌شرمی خود جانوران را می‌زند و می‌خورد، وحش گیاه را می‌خورد، گیاه روی زمین رشد می‌کند، زمین پروتوپلاست را جذب می‌کند.
- (36) در ملکوت روح، این تکامل جسمانی شناخته نشده است، و کار بزرگ ذهن‌های استاد این است که میراث انسان را بازگردانند، تا او را به ملکی که از دست داده است بازگردانند، زمانی که او دوباره بر روی اترها زندگی کند. هواپیمای مادری اش
- (37) افکار خدا تغییر نمی‌کند. مظاهر زندگی در هر سطحی به کمال در نوع خود آشکار می‌شود. و از آنجایی که افکار خدا هرگز نمی‌توانند بمیرند، هیچ موجودی از هفت اتر از هفت روح خدای سه‌گانه مرگ ندارد.
- (38) و زمین هرگز گیاه نیست. حیوان یا پرنده یا خزنده هرگز انسان نیست و انسان حیوان یا پرنده یا خزنده نیست و نمی‌تواند باشد.
- (39) زمانی خواهد رسید که همه این هفت مظهر جذب خواهند شد و انسان و حیوان و گیاه و زمین و پروتوپلاست رستگار خواهند شد.
- (40) باراتا شگفت زده شد. حکمت حکیم یهودی برای او وحی بود.
- (41) حال، ویدیایاتی، خردمندترین حکیمان هندی، رئیس معبد کاپیواستو، شنید که باراتا با عیسی در مورد منشأ انسان صحبت می‌کرد و پاسخ پیامبر عبری را شنید و او گفت:
- (42) ای کاهنان کاپیواستو، سخنان من را بشنوید: ما امروز بر روی تاج زمان ایستاده ایم. شش بار پیش روح استادی متولد شد که به انسان نور شکوه بخشید، و اکنون یک حکیم استاد اینجا در معبد کاپیواستو ایستاده است.
- (43) این پیامبر عبری ستاره طلوع خرد است که خدایی شده است. او به ما علم اسرار خدا را می‌دهد. و تمام جهان سخنان او را خواهند شنید، به سخنان او توجه خواهند کرد و نام او را جلال خواهند داد.
- (44) ای کاهنان معبد کاپیواستو، بمانید! آرام باش و هنگام صحبت گوش کن. او اوراکل زنده خداست.
- (45) و همه کاهنان تشکر کردند و بودای روشنگری را ستایش کردند.

فصل 33

- عیسی در کنار چشمه به مردم عادی آموزش می‌دهد. به آنها می‌گوید چگونه به خوشبختی برسند. مثل صخره و گنج پنهان را بیان می‌کند.
- عیسی در مراقبه ای بی صدا در کنار چشمه ای روان نشست. آن روز یک روز مقدس بود و بسیاری از افراد طبقه خدمتکار در نزدیکی آن مکان بودند.
- (2) و عیسی خطوط سخت کشیده شده از زحمت را در هر ابرو، در هر دست دید. شادی در هیچ چهره ای دیده نمی‌شد. هیچ یک از همه گروه نمی‌توانست به چیزی جز زحمت فکر کند.
- (3) و عیسی با یکی صحبت کرد و گفت: «چرا این همه غمگین هستید؟ آیا در زندگی شادی ندارید؟»
- (4) آن مرد پاسخ داد: ما معنای آن کلمه را به سختی می‌دانیم. ما برای زندگی کردن زحمت می‌کشیم و به هیچ چیز جز زحمت امیدوار نیستیم و روزی را برکت می‌دهیم که بتوانیم زحمت خود را کنار بگذاریم و در شهر مردگان بودا آرام بگیریم.

- 5) و قلب عیسی از ترحم و محبت نسبت به این زحمتکش بیچاره برانگیخته شد و گفت:
- 6) زحمت انسان را غمگین نکند؛ مردها وقتی زحمت می کشند باید شادترین باشند. وقتی امید و عشق به زحمت بازگشته است، آنگاه تمام زندگی پر از شادی و آرامش می شود و این بهشت است. آیا نمی دانی که چنین بهشتی برای توست؟
- 7) مرد پاسخ داد: از بهشت شنیده ایم. اما پس از آن بسیار دور است، و ما باید زندگی های زیادی را قبل از رسیدن به آن مکان داشته باشیم!
- 8) و عیسی گفت: ای برادرم، ای مرد، افکار تو نادرست است. بهشت شما دور نیست؛ و آن مکان حد و مرز نیست، کشوری نیست که بتوان به آن رسید. این یک حالت ذهنی است.
- 9) خداوند هرگز برای انسان بهشتی نساخت. او هرگز جهنم درست نکرد. ما خالق هستیم و خودمان را می سازیم.
- 10) اکنون، دست از جستجوی بهشت در آسمان بردارید. فقط پنجره های قلبت را باز کن، و مانند سیل نور، بهشتی خواهد آمد و شادی بی حد و حصری را به ارمان خواهد آورد. در این صورت زحمت هیچ کار ظالمانه ای نخواهد بود.
- 11) مردم شگفت زده شدند و برای شنیدن سخنان این استاد جوان عجیب و غریب جمع شدند.
- 12) التماس از او که در مورد پدر-خدا بیشتر به آنها بگوید. در مورد بهشتی که انسانها می توانند روی زمین بسازند. در مورد شادی بی حد و حصر

تمثیل میدان صخره ای و گنج پنهان

- 13) و عیسی مثلی گفت. گفت: مردی مزرعه ای داشت. خاک سخت و فقیر بود.
- 14) با زحمت مداوم به ندرت می توانست غذای کافی برای جلوگیری از فقر خانواده اش فراهم کند.
- 15) روزی معدنچی که زیر خاک را می دید، در گذر از راه خود، این فقیر و مزرعه بی ثمر او را دید.
- 16) او زحمتکش خسته را صدا زد و گفت: برادر من، آیا نمی دانی که در زیر سطح زمین بایر تو، گنج های غنی پنهان شده است؟
- 17) شخم می زنی و می کاری و درو می کنی و روز به روز معدن طلا و سنگ های قیمتی را زیر پا می گذاری.
- 18) این ثروت در سطح زمین نیست. اما اگر خاک صخره ای را حفر کنی و در اعماق زمین غوطه ور شوی، دیگر نیازی به کشت و کار نداری.
- 19) آن مرد ایمان آورد. معدنچی مطمئناً می داند؛ او گفت، و من گنج های نهفته در مزرعه خود را خواهم یافت.
- 20) و سپس خاک سنگی را کند و در اعماق زمین معدن طلا یافت.
- 21) و عیسی گفت: پسران انسان در دشت های بیابانی و شن های سوزان و خاک های سنگی زحمت می کشند. همان کاری را می کنند که پدرانشان انجام می دادند، در خواب نمی بینند که می توانند کار دیگری انجام دهند.
- 22) اینک استادی می آید و از ثروتی پنهان به آنها خبر می دهد. که در زیر خاک صخره ای چیزهای نفسانی گنجینه هایی وجود دارد که هیچ کس نمی تواند آنها را بشمارد.
- 23) که در دل غنی ترین گوهرها فراوان است. تا هر که می خواهد در را باز کند و همه را بیابد.

پایان - تمثیل میدان صخره ای و گنج پنهان

- 24) سپس مردم گفتند: راه را به ما بشناسان تا ثروتی را که در دل نهفته است بیابیم.
- 25) و عیسی راه را باز کرد. زحمتکش روی دیگری از زندگی را دیدند و زحمت تبدیل به شادی شد.

فصل 34

جشن در کاپوستو. عیسی در میدان تدریس می کند و مردم شگفت زده می شوند. او مثل تاکستان نپرداخته و تاکفروش را نقل می کند. کشیش ها از سخنان او عصبانی می شوند.

- آن یک روز جشن در کاپیواستوی مقدس بود. انبوهی از عبادت کنندگان بودایی برای جشن گرفتن یک جوبیل گرد هم آمده بودند.
- (2) و کاهنان و اربابان از تمام نقاط هند آنجا بودند. تدریس کردند؛ اما حقیقت اندک را با کلمات بسیار آراستند.
- (3) و عیسی به میدان باستانی رفت و تعلیم داد. او از پدر-مادر-خدا صحبت کرد. او از برادری زندگی گفت.
- (4) کاهنان و همه مردم از سخنان او متحیر شدند و گفتند: آیا این بودا دوباره در جسم نیامده است؟ هیچ کس دیگری نمی توانست به این سادگی و قدرت صحبت کند.

تمثیل تاکستان ناپاک و انگور کمد

- (5) و عیسی مثلی گفت. او گفت: «در آنجا تاکستانی بود که تماماً نگهداری نشده بود. انگورها بلند بودند، رشد برگها و شاخه ها عالی بود.
- (6) برگها پهن بودند و نور خورشید را از درختان انگور می بستند. انگور ترش و کم و کوچک بود.
- (7) هرس آمد؛ با چاقوی تیزش هر شاخه را قطع کرد و برگی از آن باقی نماند. فقط ریشه و ساقه و نه بیشتر.
- (8) همسایه های پرمشغله یک صدا آمدند و متحیر شدند و به هرس کننده گفتند: ای مرد نادان! تاکستان ویران شده است.
- (9) چنین ویرانی! هیچ زیبایی باقی نمانده است، و هنگامی که زمان برداشت فرا می رسد، جمع آوری ها میوه ای پیدا نمی کنند.
- (10) هرس گفت: به آنچه می اندیشید قانع باشید و در زمان درو دوباره بیابید و ببینید.
- (11) و هنگامی که زمان درو فرا رسید، همسایگان مشغول دوباره آمدند. آنها شگفت زده شدند.
- (12) ساقه های برهنه شاخه و برگ بیرون آورده بودند و خوشه های سنگین انگور لذیذ هر شاخه را به زمین وزن می کردند.
- (13) گردآورندگان شادی کردند، زیرا روز به روز میوه های غنی را به مطبوعات می بردند.
- (14) تاکستان خداوند را بنگرید! زمین با درختان انگور انسانی گسترده شده است.
- (15) صورتها و آداب زرق و برق مردان شاخه است و کلماتشان برگ. و اینها آنقدر بزرگ شده اند که نور خورشید دیگر نمی تواند به قلب برسد. میوه ای وجود ندارد
- (16) اینک هرس کننده می آید و با چاقویی دو لبه شاخه ها و برگ های کلمات را می کند.
- (17) و چیزی جز ساقه های بی لباس از زندگی انسان باقی نمانده است.
- (18) کاهنان و آنها با شکوه هرس را سرزنش می کنند و او را در کارش می مانند.
- (19) آنها هیچ زیبایی در ساقه زندگی انسان نمی بینند: هیچ وعده میوه.
- (20) زمان درو فرا خواهد رسید و کسانی که هرس را تحقیر کردند، دوباره نگاه خواهند کرد و شگفت زده خواهند شد، زیرا ساقه های انسانی را خواهند دید که بسیار بی جان به نظر می رسد و با میوه های گرانبها خم می شوند.
- (21) و شادی دروگران را خواهند شنید زیرا برداشت بسیار زیاد است.

پایان - مَثَل تاکستان ناپاک و انگور کمد

- (22) کاهنان از سخنان عیسی راضی نبودند. اما آنها او را سرزنش نکردند. آنها از جمعیت می ترسیدند.

فصل 35

عیسی و ویدیایاتی نیازهای عصر آینده جهان را در نظر می گیرند.

حکیم هندی و عیسی اغلب ملاقات می‌کردند و درباره نیازهای ملت‌ها و انسان‌ها صحبت می‌کردند. در مورد آموزه‌های مقدس، اشکال و مناسک مناسب برای عصر آینده.

(2) روزی در گذرگاه کوهستانی با هم نشستند و عیسی گفت: عصر آینده مطمئناً نیازی به کاهن و زیارتگاه و قربانی جان نخواهد داشت.

(3) هیچ قدرتی در قربانی کردن حیوان یا پرنده برای کمک به انسان در زندگی مقدس وجود ندارد.

(4) ویدیپاتی گفت: همه اشکال و مناسک نماد کارهایی هستند که انسان باید در معبد روح انجام دهد.

(5) حضرت از انسان می‌خواهد که جان خود را در راه فداکاری برای مردان ببخشد، و همه هدایایی که در قربانگاه‌ها و زیارتگاه‌ها از زمان آغاز شده است، برای این بود که به انسان بیاموزد که چگونه خود را برای نجات برادرش ببخشد. مرد؛ زیرا انسان هرگز نمی‌تواند خود را نجات دهد مگر اینکه جان خود را در نجات سایر افراد از دست بدهد.

(6) سن کامل نیازی به اشکال و مناسک و قربانی‌های نفسانی نخواهد داشت. عصر آینده، سن کاملی نیست و مردان برای درس‌های شیء و مناسک نمادین فرا خواهند خواند.

(7) و در دین بزرگی که به مردان معرفی خواهید کرد، شستن و ذکر ساده‌ای لازم است. اما خدایان نیازی به قربانی کردن بی‌رحمانه حیوانات و پرندگان ندارند.

(8) عیسی گفت: خدای ما باید از نمایش رقیق کاهنان و چیزهای کاهن متنفر باشد.

(9) هنگامی که مردان به دلیل تقوا یا هر چیز دیگری، لباسهای خود را به رخ می‌کشند تا نشان دهند که آنها بندگان خدایان هستند و مانند پرندگانی زرق و برق دار می‌چرخند تا مورد تحسین مردم قرار گیرند، به دلیل تقوا یا هر چیز دیگری، قطعاً خداوند مقدس باید با انزجار محض روی برگرداند.

(10) همه مردم به طور یکسان بندگان پدر خدای ما هستند، پادشاهان و کاهنان هستند.

(11) آیا عصر آینده مستلزم نابودی کامل طبقه کاهنان و همچنین هر طبقه دیگر و نابرابری در بین پسران نخواهد بود؟

(12) ویدیپاتی گفت: عصر آینده، عصر زندگی روحی نیست و مردان به پوشیدن لباس روحانیت و سر دادن سرودهای پرهیزگار برای تبلیغ خود به عنوان قدیس افتخار خواهند کرد.

(13) آداب ساده‌ای که معرفی خواهید کرد توسط کسانی که از شما پیروی می‌کنند تجلیل خواهد شد، تا زمانی که خدمت مقدس عصر به مراتب از خدمات کشیشی عصر برهمی بسیار زیباتر خواهد بود.

(14) این مشکلی است که مردان باید حل کنند.

(15) عصر کامل فرا خواهد رسید که هر مردی کشیش شود و مردان برای تبلیغ تقوای خود لباس خاصی به تن نکنند.

قسمت 1/بخش VII

عیسی ناصری

**بخش VII
(فصل 36-37)****ZAIN**

زندگی و آثار عیسی در تبت و غرب هند

فصل 36

عیسی در لاسا. او با منگ تسه ملاقات می کند که به او در خواندن دست نوشته های باستانی کمک می کند. او به لاداخ می رود. کودک را شفا می دهد. مَثَل پسر پادشاه را نقل می کند.

در لاسا تبت معبد استادی وجود داشت که مملو از نسخ خطی باستانی بود.

(2) حکیم هندی این دست نوشته ها را خوانده بود و بسیاری از درس های پنهانی را که در آنها وجود داشت به عیسی فاش کرد. اما عیسی می خواست آنها را برای خود بخواند.

(3) اکنون منگ تسه، بزرگترین حکیم خاور دورتر، در این معبد تبت بود.

(4) مسیر عبور از ارتفاعات Emodus دشوار بود. اما عیسی راه خود را آغاز کرد و ویدیپاتی یک راهنمای مورد اعتماد را با او فرستاد.

(5) ویدیپاتی پیامی به منگ تسه فرستاد که در آن درباره حکیم عبری صحبت کرد و کاهنان معبد از او استقبال کردند.

(6) اکنون پس از روزهای بسیار و خطرات بزرگ، راهنما و عیسی به معبد لاسا در تبت رسیدند.

(7) و منگ تسه درهای معبد را باز کرد و همه کاهنان و اربابان از حکیم عبری استقبال کردند.

(8) و عیسی به تمام نسخه های خطی مقدس دسترسی داشت و با کمک منگ تسه همه آنها را خواند.

(9) و منگ تسه اغلب با عیسی مربوط به عصر آینده صحبت می کرد، و در مورد خدمات مقدسی که به بهترین وجه با مردم عصر سازگار بود.

(10) در لاسا عیسی تعلیم نداد. هنگامی که او تمام تحصیلات خود را در مدارس معبد به پایان رساند، به سمت غرب سفر کرد. در بسیاری از روستاها مدتی درنگ کرد و به تدریس پرداخت.

(11) سرانجام به گردنه رسید و در شهر لداخ، له، مورد لطف راهبان و بازرگانان و افراد پست قرار گرفت.

(12) و در صومعه ساکن شد و تعلیم داد. و سپس مردم عادی را در بازارهای تجارت جستجو کرد. و در آنجا تدریس کرد.

(13) نه چندان دور زنی زندگی می کرد که پسر شیرخوارش نزدیک به مرگ بیمار بود. پزشکان اعلام کرده بودند، امیدی نیست. بچه باید بمیره

(14) زن شنید که عیسی معلمی است که از جانب خدا فرستاده شده است و معتقد بود که او قدرت شفای پسرش را دارد.

(15) و به این ترتیب نوزاد در حال مرگ را در آغوش خود بست و با عجله دوید و خواست تا مرد خدا را ببیند.

(16) وقتی عیسی ایمان او را دید چشمان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

(17) پدر-خدای من، بگذار قدرت الهی بر من سایه افکند و نفس مقدس این کودک را پر کند تا زنده بماند.

(18) و در حضور جمعیت دست خود را بر کودک گذاشت و گفت:

(19) زن خوب تو خوشبختی. ایمان تو پسر را نجات داده است. و بعد بچه خوب شد.

20) مردم شگفت زده شدند و گفتند: این قدوس است که گوشت آفریده شده است، زیرا انسان به تنهایی نمی تواند تب را این گونه سرزنش کند و کودک را از مرگ نجات دهد.

21) سپس بسیاری از مردم بیماران خود را آوردند و عیسی کلام را گفت و آنها شفا یافتند.

22) در میان لاداخ ها عیسی روزهای زیادی درنگ کرد. او به آنها یاد داد که چگونه شفا دهند. چگونه گناهان پاک می شوند و چگونه می توان روی زمین بهشت شادی ساخت.

23) مردم او را به خاطر گفتار و کارهایش دوست داشتند و وقتی باید برود غمگین می شدند همانطور که کودکان از رفتن مادر غمگین می شوند.

24) و صبح که به راه افتاد، جماعتی بودند تا دست او را فشار دهند.

مَثَل پادشاه عادل و یگانه پسرش

25) برای آنها مثلی گفت. او گفت: «پادشاهی آنقدر مردم سرزمین خود را دوست داشت که تنها پسر خود را با هدایای گرانبها برای همه فرستاد.

26) پسر همه جا رفت و هدایا را با دست تجملاتی پراکنده کرد.

27) اما کاهنایی بودند که در زیارتگاه های خدایان بیگانه خدمت می کردند، که خوشنود نبودند زیرا پادشاه از طریق آنها هدایا را نداد.

28) و از این رو آنها در صدد برآمدند که همه مردم از پسر متنفر شوند. گفتند: این هدایا ارزشی ندارد. آنها تقلبی هستند.

29) و مردم جواهرات گرانبها و طلا و نقره را در کوچه ها انداختند. پسر را گرفتند و کتک زدند و تف بر او انداختند و از میان خود بیرون کردند.

30) پسر از توهین و ظلم آنها ناراضی نبود. اما به این ترتیب او دعا کرد، پدر من، خدای من، این موجودات دست خود را ببخش. آنها فقط برده اند. آنها نمی دانند چه می کنند.

31) و در حالی که هنوز او را می زدند، او به آنها غذا داد و با عشقی بی حد و حصر به آنها برکت داد.

32) در برخی از شهرها، پسر با شادی پذیرفته شد، و او با کمال میل می ماند تا خانه ها را برکت دهد. اما او نمی توانست درنگ کند، زیرا باید برای همه در تمام قلمرو پادشاه هدایایی ببرد.

پایان - مَثَل پادشاه عادل و یگانه پسرش

33) عیسی گفت: «پدر-خدای من پادشاه همه بشریت است، و او مرا با تمام نعمت های عشق بی همتا و ثروت بی پایان خود فرستاده است.

34) برای همه مردم همه سرزمین ها، اینک من باید این هدایا را داشته باشم - این آب و این نان زندگی.

35) من به راه خود می روم، اما ما دوباره ملاقات خواهیم کرد. زیرا در سرزمین پدری من برای همه جا است. یه جایی برات آماده میکنم

36) و عیسی دست خود را در سکوت بلند کرد. سپس به راه خود رفت.

فصل 37

عیسی با یک شتر تقدیم می شود. او به لاهور می رود و در آنجا با آجینین که به او آموزش می دهد می ماند. درس نوازندگان سرگردان عیسی سفر خود را از سر می گیرد.

کاروانی از بازرگانان در حال عبور از دره کشمیر بودند که عیسی از آن راه می گذشت و به لاهور، شهر دست، سرزمین پنج نهر می رفتند.

2) بازرگانان سخنان پیامبر را شنیده بودند، کارهای عظیم او را در له دیده بودند و از دیدن او یک بار دیگر خوشحال شدند.

3) و چون دانستند که او از ایران و غرب دورتر به لاهور و سپس از طریق سند می رود و هیچ حیوانی ندارد که بر آن سوار شود.

4) آنها جانور باختری نجیب را که به خوبی زین شده و مجهز بود به رایگان به او دادند و عیسی با کاروان به راه افتاد.

5) و هنگامی که به لاهور رسید، آجینین و برخی دیگر از کاهنان برهمی از او استقبال کردند.

- (6) آجینین کشیشی بود که ماهها قبل شبانه در بنارس نزد عیسی آمد و سخنان راستین او را شنید.
- (7) و عیسی مهمان عجینین بود. او به آجینین چیزهای زیادی آموخت. اسرار هنر شفا را برای او آشکار کرد.
- (8) به او آموخت که چگونه می تواند ارواح هوا، آتش، آب و زمین را کنترل کند؛ و آموزه پنهان بخشش و پاک کردن گناهان را برای او توضیح داد.
- (9) روزی عجینین با عیسی در ایوان معبد نشست. گروهی از خوانندگان و نوازندگان سرگردان در مقابل دادگاه برای خواندن و نواختن مکتب کردند.
- (10) موسیقی آنها بسیار غنی و لطیف بود، و عیسی گفت: در میان مردمان بزرگ این سرزمین، ما هیچ موسیقی شیرین تر از آن بچه های نازک بیابان برای ما نمی شنویم.
- (11) این استعداد و این قدرت از کجاست؟ آنها مطمئناً در یک زندگی کوتاه نتوانستند چنین ظرافت صدا، چنین دانشی از قوانین هماهنگی و لحن را به دست آورند.
- (12) مردان به آنها اعجوبه می گویند. هیچ اعجوبه ای وجود ندارد. همه چیز ناشی از قانون طبیعی است.
- (13) این افراد جوان نیستند. هزار سال برای دادن چنین بیان الهی و خلوص صدا و لمس به آنها کافی نیست.
- (14) ده هزار سال پیش این مردم بر هارمونی تسلط داشتند. در روزگاران قدیم در معابر شلوغ زندگی قدم می زدند و آهنگ پرندگان را می شنیدند و بر چنگهایی با فرم عالی می نواختند.
- (15) و دوباره آمده اند تا از نت های متنوع مانیفست ها درس های دیگری بیاموزند.
- (16) این مردم سرگردان بخشی از ارکستر بهشت را تشکیل می دهند و در سرزمین چیزهای کامل، فرشتگان از شنیدن نوازندگی و آواز آنها لذت خواهند برد.
- (17) و عیسی به مردم عادی لاهور تعلیم داد. او بیماران آنها را شفا داد و راه رسیدن به چیزهای بهتر را با کمک به آنها نشان داد.
- (18) گفت: ما از آنچه به دست می آوریم و داریم ثروتمند نیستیم. تنها چیزهایی که نگه می داریم آنهاپی هستند که می دهیم.
- (19) اگر می خواهید زندگی کاملی داشته باشید، جان خود را در خدمت هموعان خود و برای شکلهایی از زندگی که انسانها به اشکال پایین تر زندگی احترام می گذارند، ببخشید.
- (20) اما عیسی نتوانست بیشتر از این در لاهور درنگ کند. او با کشیشان و دیگر دوستانش خداحافظی کرد. و سپس شتر خود را گرفت و به سوی سند رفت.

قسمت 1/بخش هشتم

عیسی ناصری

بخش هشتم
(فصل 38-41)CHETH

زندگی و آثار عیسی در ایران

فصل 38

عیسی از ایران عبور می کند. در بسیاری از جاها آموزش می دهد و شفا می دهد. سه کشیش شعبده باز در نزدیکی تخت جمشید با او ملاقات می کنند. کاسپار و دو استاد پارسی دیگر او را در تخت جمشید ملاقات می کنند. هفت استاد هفت روز در سکوت می نشینند.

عیسی چهار و بیست ساله بود که در راه خانه خود وارد ایران شد.

(2) در بسیاری از دهکده ها، شهرها و محله ها مدتی مکث کرد و تدریس کرد و شفا داد.

(3) کاهنان و طبقات حاکم از او استقبال نکردند، زیرا او آنها را به خاطر ظلم و ستم نسبت به افراد پست مورد انتقاد قرار داد.

(4) مردم عادی دسته جمعی از او پیروی کردند.

(5) در مواقعی سران با جرأت می کوشند مانع او شوند و او را از تعلیم یا شفای بیماران منع می کنند. اما او به تهدیدهای عصبانی آنها توجهی نکرد. او آموزش می داد و بیماران را شفا می داد.

(6) به مرور زمان به تخت جمشید، شهری که پادشاهان ایران در آن مدفون بودند، رسید. شهر مجوس دانشمند، هور، و لون، و مر، سه مرد خردمند.

(7) که چهار و بیست سال پیش ستاره موعود را بر فراز اورشلیم دیده بود و به غرب سفر کرده بود تا پادشاه تازه متولد شده را بیابد.

(8) و اولین کسانی بودند که عیسی را به عنوان ارباب عصر گرامی داشتند و به او هدایایی از طلا و صمغ و مرم دادند.

(9) این مغان، از راه هایی که استادان همیشه می دانند، می دانستند که عیسی به تخت جمشید نزدیک شد. و سپس خود را بستند و در راه به استقبال او رفتند.

(10) چون به هم رسیدند، نوری بسیار روشن تر از روشنائی روز آنها را احاطه کرد، و مردانی که آن چهار نفر را دیدند که در راه ایستاده اند، اعلام کردند که مسخ شده اند. بیشتر شبیه خداها به نظر می رسند تا انسان ها.

(11) حال، حور و لون پیرمرد بودند و عیسی آنها را بر جانور خود گذاشت تا به تخت جمشید بروند. در حالی که او و مر در راه بودند.

(12) چون به خانه مجوس رسیدند همه شادی کردند. و عیسی داستان هیجان انگیز زندگی خود را گفت و هور و لون و مر صحبت نکردند. آنها فقط به بهشت می نگریستند و در دل خود خدا را ستایش می کردند.

(13) سه عاقل شمالی در تخت جمشید بودند. و آنها کاسپار، زارا و ملزون بودند. و کاسپار خردمندترین استاد سرزمین مجوس بود. وقتی عیسی آمد، این سه نفر در خانه هور و لون و مر بودند.

(14) هفت روز این هفت مرد صحبت نکردند. آنها در سکوت در سالن شورا در ارتباط نزدیک با اخوان ساکت نشستند.

(15) به دنبال نور، وحی و قدرت بودند. قوانین و دستورات عصر آینده نیاز به تمام خرد اربابان جهان داشت.

فصل 39

عیسی در یک جشن در تخت جمشید شرکت می کند. با مردم صحبت می کند و فلسفه جادو را مرور می کند. منشأ شر را توضیح می دهد. شب را به نماز می گذرانند.

- جشنی به افتخار خدای جادو برگزار می شد و مردان زیادی در تخت جمشید جمع شده بودند.
- (2) و در روز بزرگ عید، استاد شعبده باز گفت: آزادی در این دیوارهای مقدس است. هر که می خواهد صحبت کند می تواند صحبت کند.
- (3) و عیسی در میان تمام مردم ایستاده گفت: برادران، خواهران من، فرزندان پدر خدای ما.
- (4) شما در میان فرزندان انسان امروزی بهترین هستید، زیرا شما چنین تصوراتی درست از مقدس و انسان دارید.
- (5) شما در عبادت و زندگی مورد رضایت خداوند است. و سرور تو زرتشت سزاوار ستایش است.
- (6) خوب بگویید، یک خدا وجود دارد که از وجود بزرگ او هفت روح که آسمان و زمین را آفریند بیرون آمد. و این ارواح بزرگ در خورشید و ماه و ستارگان برای پسران انسان آشکار است.
- (7) اما در کتب مقدس شما می خوانیم که دو نفر از این هفت نفر از قوت برتر هستند. که یکی از اینها همه خوبی ها را آفرید؛ دیگری هر چه بد است را آفرید.
- (8) از شما استادان ارجمند دعا می کنم، به من بگویید که چگونه می توان آن شر را از آنچه همه خیر است زایید؟
- (9) مجوسی برخاست و گفت اگر جواب مرا بدهی مشکلات حل می شود.
- (10) همه ما به این واقعیت پی می بریم که شر است. هر چه هست، باید علتی داشته باشد، اگر خدای یگانه این شر را ایجاد نکرده، پس خدایی که این کار را کرده کجاست؟
- (11) و عیسی گفت، هر چه خدای یگانه آفریده، نیکو است، و مانند علت بزرگ اول، هفت روح همگی خوب هستند، و هرچه از دست خلاق آنها می آید، نیکو است.
- (12) اکنون، همه چیزهای آفریده شده دارای رنگ، تن و شکل خاص خود هستند. اما برخی از صدهاها، هر چند خود خوب و خالص هستند، هنگامی که مخلوط می شوند، ناهماهنگی و زنگ های ناهماهنگ ایجاد می کنند.
- (13) و بعضی چیزها، هر چند خوب و پاک باشند، وقتی با هم مخلوط شوند، چیزهای ناسازگاری ایجاد می کنند، آری، چیزهای سمی که مردم آن را چیزهای بد می نامند.
- (14) پس بد، آمیختگی ناهماهنگ رنگ ها، تن ها یا اشکال خوب است.
- (15) حال، انسان عاقل نیست، اما اراده خود را دارد. او این قدرت را دارد و از آن استفاده می کند تا چیزهای خوب خدا را به طرق مختلف در هم آمیزد و هر روز صدهای ناسازگار و چیزهای شیطانی در می آورد.
- (16) و هر لحن و شکلی، چه خوب باشد و چه بیمار، به موجودی زنده، دیو، جن، یا روح از نوع خوب یا بد تبدیل می شود.
- (17) انسان شر خود را این گونه می سازد؛ و سپس از او می ترسد و می گریزد؛ شیطان او جسور شده، او را تعقیب می کند و او را در آتش شکنجه می اندازد.
- (18) شیطان و آتش سوزان هر دو کار انسان است و هیچ کس نمی تواند آتش را خاموش و شیطان را از بین ببرد، مگر انسانی که هر دو را ساخته است.
- (19) سپس عیسی کنار ایستاد و مجوسی به او پاسخ نداد.
- (20) و از جمعیت خارج شد و برای دعا به مکانی مخفی رفت.

فصل 40

عیسی به جادوگران تعلیم می دهد. سکوت و نحوه ورود به آن را توضیح می دهد. کاسپار حکمت عیسی را ستایش می کند. عیسی در نخلستان های کوروش تدریس می کند.

اکنون، در صبح زود، عیسی دوباره برای تعلیم و شفا آمد. نوری که درک نمی شود نشان داده شده است، گوپی روح قدرتمندی بر او سایه افکنده است.

- 2) مجوسی به این نکته توجه کرد و به طور خصوصی از او خواست که بگوید حکمت او از کجا آمده است و معنای نور چیست.
- 3) و عیسی گفت: سکوتی وجود دارد که در آن روح ممکن است خدای خود را ملاقات کند، و آنجا چشمه حکمت است، و همه کسانی که وارد می شوند در نور غوطه ور می شوند و پر از حکمت، عشق و قدرت می شوند.
- 4) مجوس گفت: از این سکوت و این نور به من بگو تا بروم و در آنجا بمانم.
- 5) و عیسی گفت: «سکوت محدود نیست. جایی نیست که با دیوار یا شیب‌های صخره‌ای بسته شده باشد و با شمشیر انسان محافظت نشود.
- 6) مردم همیشه با خود مکان مخفی را حمل می کنند که ممکن است با خدای خود ملاقات کنند.
- 7) فرقی نمی کند که انسان‌ها کجا می مانند، در بالای کوه، در عمیق‌ترین دره‌ها، در بازارهای تجارت، یا در خانه‌های آرام. آنها ممکن است فوراً، در هر زمان، در را باز کنند، و سکوت را بیابند، خانه خدا را بیابند. درون روح است
- 8) اگر به تنهایی به دره یا گردنه کوه برود، ممکن است از سروصدای تجارت و سخنان و افکار مردم آنقدر ادیت نشود.
- 9) و هنگامی که بار سنگین زندگی به شدت فشار می آورد، به مراتب بهتر است که بیرون بروید و مکانی آرام را برای دعا و مراقبه جستجو کنید.
- 10) سکوت ملکوت روح است که با چشم انسان دیده نمی شود.
- 11) هنگامی که در سکوت هستید، شکل‌های شبی در مقابل ذهن قرار می گیرند. اما همه آنها تابع اراده هستند. روح استاد ممکن است صحبت کند و آنها رفته اند.
- 12) اگر این سکوت روح را پیدا کردید باید خودتان راه را آماده کنید. هیچ کس جز پاک دل نمی تواند وارد اینجا شود.
- 13) و باید تمام تنش‌های ذهنی، همه نگرانی‌های تجاری، همه ترس‌ها، همه شک‌ها و افکار پریشان را کنار بگذارید.
- 14) اراده انسانی شما باید جذب الهی شود؛ آنگاه به آگاهی قدوسیت خواهید رسید.
- 15) شما در مکان مقدس هستید و بر زیارتگاهی زنده شمع خداوند را شعله ور خواهید دید.
- 16) و وقتی دیدید که آنجا می سوزد، به اعماق شقیقه مغز خود نگاه کنید، همه آن را می درخشید.
- 17) در هر قسمت، از سر تا پا، شمع‌ها سر جای خود قرار دارند و فقط منتظرند تا مشعل فروزان عشق روشن شوند.
- 18) و هنگامی که شمع‌ها را همه شعله ور دیدی، فقط نگاه کن، و با چشمان روح، آب چشمه حکمت را خواهی دید. و می توانید بنوشید و در آنجا بمانید.
- 19) و آنگاه پرده‌ها از هم جدا می شوند و تو در مقدس‌تر از همه هستی، جایی که تابوت خدا در آنجا قرار دارد که پوشش آن کرسی رحمت است.
- 20) از بلند نکردن تخته مقدس بترسید؛ جداول شریعت در صندوقچه پنهان است.
- 21) آنها را بگیرد و خوب بخوانید؛ زیرا آنها حاوی تمام احکام و دستوراتی هستند که انسانها همیشه به آنها نیاز خواهند داشت.
- 22) و در کشتی، عصای جادویی نبوت در انتظار دست توست. این کلید تمام معانی پنهان حال، آینده، گذشته است.
- 23) و سپس، نان پنهان زندگی را ببینید. و کسی که بخورد هرگز نخواهد مرد.
- 24) کروبیان برای هر جانی از این صندوق گنج به خوبی محافظت کرده‌اند، و هر که بخواهد وارد شود و گنج خود را بیابد.
- 25) اکنون کاسپار سخنان استاد عبری را شنید و فریاد زد: اینک حکمت خدایان به مردم رسیده است!
- 26) و عیسی به راه خود رفت و در بیشه‌های مقدس کوروش، جایی که انبوه مردم ملاقات می کردند، به تعلیم و شفای بیماران پرداخت.

عیسی در کنار یک چشمه شفا ایستاده است. این واقعیت را آشکار می کند که ایمان عامل قوی در شفا است و بسیاری از آنها با ایمان شفا می یابند. یک کودک کوچک درس بزرگ ایمان می دهد.

چشمه ای روان که مردم آن را چشمه شفا می نامیدند نزدیک تخت جمشید بود.

2) و همه مردم گمان می کردند که در فلان زمان از سال خدایشان نازل می شود و به آب چشمه فضیلت می بخشد و بیمارانی که در آن چشمه فرو می روند و شسته می شوند شفا می یابند.

3) در اطراف چشمه، انبوهی از مردم منتظر بودند تا حضرت مقدس بیاید و آب آن چشمه را تقویت کند.

4) کور و لنگ و کر و لال و وسواسی آنجا بودند.

5) و عیسی که در میان آنها ایستاده بود، فریاد زد: بهار حیات را بنگر! این آبهایی که از بین می روند، به عنوان نعمت خاص خدای تو مورد احترام هستند.

6) فضایل شفابخش از کجا آمده است؟ چرا خدای شما نسبت به عطایای خود اینقدر جانبدار است؟ چرا امروز این بهار را برکت می دهد و فردا همه برکاتش را می گیرد؟

7) خدای قدرت می تواند هر روز این آب های پر از فضیلت شفابخش را پر کند.

8) ای مریض مرا بشنو، دلجویی کن: فضیلت این چشمه عطای خاص خداوند نیست.

9) ایمان شفابخش هر قطره از تمام آب های این چشمه است.

10) کسی که با تمام وجود ایمان دارد که با شستن در این چشمه شفا می یابد، هنگامی که شسته شود، شفا می یابد. و او می تواند در هر زمان شستشو دهد.

11) هرکسی که این ایمان به خدا و خودش را دارد همین حالا در این آبها فرو برود و بشوید.

12) و بسیاری از مردم در چشمه بلورین فرو رفتند. و شفا یافتند.

13) و سپس عجله شد، زیرا همه مردم به ایمان الهام شده بودند و هر یک می کوشید که از اولین کسانی باشد که شستشو می دهند، مبدا تمام فضیلت ها جذب شود.

14) و عیسی کودکی را دید که ضعیف و درمانده بود که به تنهایی در آن سوی جمعیت نشسته بود. و کسی نبود که به او کمک کند تا به چشمه برسد.

15) و عیسی گفت: کوچک من، چرا می نشینی و منتظر می مانی؟ چرا برخیز و به سوی چشمه شتاب نکنی و شسته شوی و خوب شوی؟

16) کودک پاسخ داد: من نیازی به عجله ندارم. برکات پدر من در آسمان در جام های کوچک سنجیده نمی شود. آنها هرگز شکست نمی خورند. فضایل آنها برای همیشه یکسان است.

17) وقتی اینها که ایمانشان ضعیف است و از ترس اینکه ایمانشان از بین برود باید شست و شو کنند، همه شفا یافته باشند، این آبها برای من به همان اندازه نیرومند خواهد بود.

18) سپس می توانم بروم و مدت طولانی در میان آب های پر برکت چشمه بمانم.

19) و عیسی گفت: اینک روح استاد! او به زمین آمد تا قدرت ایمان را به مردان بیاموزد.

20) و سپس کودک را بلند کرد و گفت: چرا منتظر چیزی باشیم؟ همان هوایی که تنفس می کنیم مملو از مرهم زندگی است. با ایمان در این مرهم زندگی نفس بکش و کامل شو.

21) کودک با ایمان در مرهم زندگی دمید و حالش خوب شد.

22) مردم از آنچه شنیدند و دیدند بسیار شگفت زده شدند. آنها گفتند: این مرد قطعاً خدای سلامتی است که از گوشت ساخته شده است.

(23) و عیسی گفت: چشمه حیات حوض کوچکی نیست. وسعت آن به اندازه فضاهاى آسمان است.

(24) آب چشمه عشق است. قدرت ایمان است و هر که در اعماق چشمه های زنده در ایمان زنده فرو رود، ممکن است گناه خود را بشوید و سالم شود و از گناه رهایی یابد.

قسمت 1/بخش نهم

عیسی ناصری

بخش نهم
(فصل 42-43)**TETH**

زندگی و آثار عیسی در آشور

فصل 42

- عیسی با جادوگران خداحافظی می کند. به آشور می رود. به مردم اور کلدی می آموزد. اشبینا را ملاقات می کند که با او از شهرها و شهرها دیدن می کند و به آموزش و شفای بیماران می پردازد.
- در ایران کار عیسی انجام شد و او سفر خود را به سمت سرزمین مادری خود از سر گرفت.
- (2) حکیم ایرانی با او به فرات رفت؛ سپس اربابان با تعهد به ملاقات مجدد در سرزمین مصر گفتند: خداحافظ.
- (3) و کاسپار به خانه خود در کنار دریای خزر رفت. و عیسی به زودی در کلدی، سرزمین گهواره اسرائیل بود.
- (4) در اور، جایی که ابراهیم در آنجا متولد شد، مدتی درنگ کرد. و چون به مردم گفت که کیست و چرا آمده است، از دور و نزدیک آمدند تا با او صحبت کنند.
- (5) به آنها گفت: ما همه خویشاوندیم. دو هزار سال و بیشتر پیش، پدر ما ابراهیم در اینجا در اور زندگی می کرد و سپس خدای یکتا را پرستش کرد و به مردم در این نخلستان های مقدس آموزش داد.
- (6) او بسیار برکت یافت. پدر لشکرهای قدرتمند اسرائیل شد.
- (7) اگرچه سالها از زمانی که ابراهیم و سارا این راهها را طی کردند، می گذرد، بازماندهای از خویشاوندان آنها هنوز در اور می ماندند.
- (8) در دلها هنوز خدای ابراهیم مورد ستایش است و ایمان و عدالت سنگهایی است که بر آن بنا می کنند.
- (9) این سرزمین را ببینید! دیگر آن سرزمین پرباری نیست که ابراهیم آنقدر دوست داشت. باران مانند زمان های گذشته نمی آید. انگور اکنون مولد نیست و انجیر خشک شده است.
- (10) اما این برای همیشه نخواهد بود. زمانی خواهد آمد که تمام بیابان های شما شادی خواهند کرد. چه زمانی گلها شکوفا خواهند شد آنگاه که همه انگورهای تو سرهای خود را با میوه های خوش طعم خم کنند. شبانان شما دوباره خوشحال خواهند شد.
- (11) و عیسی انجیل حسن نیت و صلح روی زمین را به آنها موعظه کرد. او به آنها از برادری زندگی، و از قدرت های ذاتی انسان، و از پادشاهی روح گفت.
- (12) و همانطور که او صحبت می کرد، اشبینا، بزرگترین حکیم تمام آشور، در برابر او ایستاد.
- (13) مردم حکیم را می شناختند، زیرا او اغلب در تالارها و نخلستان های مقدسشان به آنها آموزش می داد و از دیدن چهره او خوشحال می شدند.
- (14) اشبینا گفت: فرزندان من کلدی بشنو! اینک، زیرا شما امروز بسیار خوشبخت هستید، زیرا پیامبری از خدای زنده نزد شما آمده است.
- (15) به آنچه این استاد می گوید توجه کنید، زیرا او کلماتی را که خداوند به او داده است، بیان می کند.
- (16) و عیسی و حکیم از شهرها و شهرهای کلدی و سرزمینهای بین دجله و فرات گذشتند.
- (17) و عیسی بسیاری از بیماران را شفا داد.

فصل 43

عیسی و اشبينا از بابل دیدن کردند و از ویران شدن آن یاد کردند. دو استاد هفت روز در شرکت می مانند. سپس عیسی سفر بازگشت خود را از سر می گیرد. به ناصره می رسد. مادرش به افتخار او ضیافتی می دهد. برادرانش ناراضی هستند. عیسی داستان سفر خود را به مادر و عمه خود می گوید.

بابل ویران نزدیک بود، و عیسی و حکیم از دروازه های او گذشتند و در میان کاخ های ویران شده او قدم زدند.

(2) خیابان هایی را که زمانی اسرائیل در آن اسارت بود، زیر پا گذاشتند.

(3) آنها دیدند که پسران و دختران یهودا چنگ خود را بر بیدها آویزان کردند و از آواز خواندن خودداری کردند.

(4) آنها دیدند که دانیال و بچه های عبری کجا به عنوان شاهدان زنده ایمان ایستاده اند.

(5) عیسی دستهای خود را بلند کرد و گفت: عظمت اعمال انسان را ببینید!

(6) پادشاه بابل معبد خداوند را در اورشلیم قدیم ویران کرد. او شهر مقدس را سوزاند و قوم و خویشاوندم را به زنجیر بست و آنها را به عنوان برده به اینجا آورد.

(7) اما قصاص می آید؛ زیرا هر آنچه را که مردم با دیگران انجام دهند، قاضی عادل با آنها خواهد کرد.

(8) خورشید بابل غروب کرده است. آوازه های لذت دیگر در دیوارهای او شنیده نخواهد شد.

(9) هر گونه خزنده و پرنده ناپاک در این خرابه ها خانه های خود را خواهند یافت.

(10) در معبد بلوس، عیسی و اشبينا در اندیشه خاموش ایستادند.

(11) سپس عیسی سخن گفت و گفت: این یادگار حماقت و شرم را ببینید.

(12) انسان سعی کرد عرش خدا را به لرزه درآورد و برجی ساخت تا به بهشت برسد، در حالی که نطق او را ریوندند، زیرا با سخنان بلند به قدرت خود می بالید.

(13) و بر این بلندی ها بعل بت پرست ایستاده بود - خدایی که به دست انسان ساخته شده بود.

(14) بر روی مذبح، پرندگان، وحوش، و انسانها، کودکان را در قربانی هولناکی برای بعل سوزانده اند.

(15) اما اکنون کاهنان غمگین مرده اند. صخره ها به لرزه افتاده اند و سقوط کرده اند. مکان متروک است.

(16) اکنون، عیسی در دشت های شینار، هفت روز درنگ کرد، و با اشبينا، مدت ها در مورد نیازهای انسان ها و اینکه چگونه حکیمان می توانند به بهترین نحو به عصر آینده خدمت کنند، تأمل کرد.

(17) سپس عیسی به راه خود رفت و پس از چند روز از اردن به سرزمین مادری خود گذشت. بلافاصله به دنبال خانه خود در ناصره رفت.

(18) قلب مادرش پر از شادی شد. او برای او جشنی ترتیب داد و همه اقوام و دوستانش را دعوت کرد.

(19) اما برادران عیسی راضی نبودند که چنین توجهی به کسی شود که آنها را یک ماجراجوی محض می دانستند و به جشن نرفتند.

(20) به ادعای برادرشان به تمسخر می خندیدند. آنها او را بی حال، جاه طلب، بیهوده نامیدند. یک شکارچی ثروت بی ارزش؛ جویای شهرت دنیا که بعد از سالها نه با طلا و نه هیچ ثروت دیگری به خانه مادری باز می گردد.

(21) عیسی مادر و خواهرش مریم را کنار زد و از سفر خود به مشرق خبر داد.

(22) او از درسهایی که آموخته بود و از کارهایی که انجام داده بود به آنها گفت. او برای دیگران داستان زندگی خود را تعریف نکرد.

قسمت 1/بخش X

عیسی ناصری

بخش X

(فصل 44-46)

JOD

زندگی و آثار عیسی مسیح در یونان

فصل 44

- عیسی از یونان بازدید می کند و آتی ها از او استقبال می کنند. با آپولو ملاقات می کند. خطاب به استادان یونانی در آمفی تئاتر، آدرس. فلسفه یونان پر از حقیقت تند بود و عیسی مشتاق بود تا نزد استادان در مدارس یونان درس بخواند.
- 2) و به این ترتیب خانه خود را در ناصره ترک کرد و از تپه های کرمل گذشت و در بندر کشتی گرفت و به زودی در پایتخت یونان بود.
- 3) اکنون آنتیان از او به عنوان معلم و فیلسوف شنیده بودند و خوشحال بودند که او نزد آنها آمد تا سخنان راستین او را بشنوند.
- 4) در میان استادان یونانی یکی به نام آپولو بود که او را مدافع اوراکل می نامیدند و در بسیاری از کشورها به عنوان حکیم یونانی شناخته می شد.
- 5) آپولون تمام درهای علوم یونانی را به روی عیسی باز کرد و در آرثوپاگوس سخنان خردمندترین استادان را شنید.
- 6) اما عیسی برای آنها حکمتی بسیار بزرگتر از آنها آورد. و بنابراین او تدریس کرد.
- 7) یک بار در آمفی تئاتر ایستاد، و هنگامی که آپولو به او دستور داد صحبت کند، گفت:
- 8) استادان آتن، بشنوید! در اعصار بسیار پیش، مردانی که در قوانین طبیعت عاقل بودند، مکانی را که شهر شما در آن قرار دارد را جستجو کردند و پیدا کردند.
- 9) به خوبی می دانید که قسمت هایی از زمین وجود دارد که قلب تپنده آن امواج اتری را به سوی آسمان پرتاب می کند که از بالا با اترها ملاقات می کند:
- 10) جایی که نور روح و درک مانند ستارگان شب می درخشد.
- 11) در میان تمام نقاط زمین، هیچ مکانی حساس تر، واقعاً روح بخش تر از جایی که آتن در آن قرار دارد، وجود ندارد.
- 12) بله، تمام یونان خوشبخت است. هیچ سرزمین دیگری به اندازه طومارهای شهرت شما، وطن چنین مردان قدرتمندی نبوده است.
- 13) انبوهی از غولهای استوار فلسفه، شعر، علم و هنر، بر خاک یونان متولد شدند و در مهد اندیشه ناب شما به مردانگی تکان خوردند.
- 14) من به اینجا نمی آیم که از علم، فلسفه یا هنر صحبت کنم. از اینها شما اکنون بهترین استادان جهان هستید.
- 15) اما همه دستاوردهای عالی شما تنها پله هایی به سوی جهان های فراتر از قلمرو حس هستند. جز سایه های وهم آمیزی هستند که بر دیوارهای زمان می چرخند.
- 16) اما من به شما از زندگی فراتر از درون می گویم. یک زندگی واقعی که نمی تواند بگذرد.
- 17) در علم و فلسفه هیچ قدرتی وجود ندارد که بتواند روح را بشناسد یا با خدا ارتباط برقرار کند.
- 18) من نمی خواهم در جریان جریان های فکری بزرگ شما باقی بمانم. اما من آنها را به کانال های روح تبدیل می کردم.
- 19) بدون کمک نفس روح، کار عقل به حل مشکلات چیزهایی که می بینیم تمایل دارد، و نه بیشتر.
- 20) حواس برای آوردن تصاویر صرف از چیزهایی که می گذرند مقرر شده است. آنها با چیزهای واقعی سروکار ندارند. آنها قانون ابدی را درک نمی کنند.

- (21) اما انسان چیزی در روح خود دارد، چیزی که پرده را پاره می کند تا بتواند دنیای واقعیات را ببیند.
- (22) ما به این چیزی می گوئیم، آگاهی روح. در هر روحی می خوابد و نمی توان آن را بیدار کرد تا زمانی که نفس مقدس مهمان خوش آمدنی شود.
- (23) این نفس مقدس در هر روحی را می زند، اما نمی تواند وارد شود تا زمانی که اراده انسان در را گسترده کند.
- (24) در عقل قوه ای برای کلید زدن نیست؛ فلسفه و علم هر دو زحمت کشیده اند تا نگاهی اجمالی به حجاب بیندازند. اما آنها شکست خورده اند.
- (25) چشمه پنهانی که در روح را باز می اندازد، چیزی جز پاکی در زندگی، دعا و اندیشه مقدس لمس نمی کند.
- (26) ای جریان عارف اندیشه یونانی بازگرد و آبهای زلال خود را با سیل حیات روح درآمیزی. و آنگاه آگاهی روح دیگر نخواهد خوابید و انسان خواهد دانست و خداوند برکت خواهد داد.
- (27) وقتی عیسی چنین گفت، کنار رفت. استادان یونانی از حکمت سخنان او شگفت زده شدند. جواب ندادند

فصل 45

- عیسی به استادان یونانی آموزش می دهد. با آپولو به دلفی می رود و صحبت های اوراکل را می شنود. برای او شهادت می دهد. او با آپولو می ماند و به عنوان اوراکل زنده خدا شناخته می شود. به آپولو پدیده گفتار گوینده را توضیح می دهد.
- استادان یونانی برای روزهای زیادی به سخنان واضح عیسی گوش می دادند، و در حالی که نمی توانستند سخنان او را کاملاً درک کنند، خوشحال شدند و فلسفه او را پذیرفتند.
- (2) روزی که عیسی و آپولون در کنار دریا قدم می زدند، پیک دلفی با عجله آمد و گفت: آپولو، استاد، بیا. اوراکل با شما صحبت می کند.
- (3) آپولون به عیسی گفت: آقا، اگر اوراکل دلفی را ببینید و صحبت آن را بشنوید، می توانید با من همراهی کنید. و عیسی او را همراهی کرد.
- (4) اربابان با عجله رفتند؛ و هنگامی که آنها به دلفی آمدند، هیجان زیادی حاکم شد.
- (5) و هنگامی که آپولو در مقابل اوراکل ایستاد، سخن گفت و گفت:
- (6) آپولون، حکیم یونانی، زنگ دوازده نفر را می زند. اکنون نیمه شب اعصار فرا رسیده است.
- (7) در بطن طبیعت اعصار آستن می شوند. آنها حامله می شوند و با طلوع خورشید در شکوه به دنیا می آیند و هنگامی که خورشید جادو غروب می کند، عصر متلاشی می شود و می میرد.
- (8) عصر دلفی عصر شکوه و شهرت بوده است. خدایان از طریق سخنان چوب و طلا و سنگ های قیمتی با پسران انسان صحبت کرده اند.
- (9) خورشید دلفی غروب کرده است. اوراکل رو به زوال خواهد رفت. زمانی نزدیک است که مردم دیگر صدای آن را نخواهند شنید.
- (10) خدایان با انسان به انسان صحبت خواهند کرد. اوراکل زنده اکنون در درون این بیسه های مقدس قرار دارد. آرم از بالا آمده است.
- (11) از این پس از خرد و قدرت من کاسته خواهد شد. از این پس بر حکمت و قدرت او عمانوئیل خواهد افزود.
- (12) بگذارید همه اربابان بمانند. هر موجودی او را بشنوند و به او احترام بگذارند، عمانوئیل.
- (13) و سپس اوراکل تا چهل روز دیگر سخنی نگفت و کاهنان و مردم شگفت زده شدند. آنها از دور و نزدیک آمدند تا اوراکل زنده را بشنوند که حکمت خدایان را بیان می کند.
- (14) و عیسی و حکیم یونانی بازگشتند و در خانه آپولون اوراکل زنده به مدت چهل روز سخن گفت.
- (15) روزی آپولون در حالی که تنها نشسته بودند به عیسی گفت: این اوراکل مقدس دلفی کلمات مفیدی برای یونان بیان کرده است.
- (16) دعا کنید به من بگوئید چه چیزی صحبت می کند. آیا این یک فرشته، انسان یا خدای زنده است؟

17) و عیسی گفت: این فرشته و انسان و خدا نیست که سخن می گوید. این حکمت بی همتای ذهن های اصلی یونان است که در یک ذهن استاد متحد شده اند.

18) این ذهن غول پیکر مواد روح را به خود گرفته و می اندیشد و می شنود و صحبت می کند.

19) روح زنده خواهد ماند در حالی که ذهن های استاد آن را با فکر، با خرد و با ایمان و امید تغذیه می کنند.

20) اما زمانی که مغزهای اصلی یونان از خشکی نابود شوند، این ذهن غول پیکر دیگر وجود نخواهد داشت و آنگاه اوراکل دلفی دیگر سخن نخواهد گفت.

فصل 46

طوفان در دریا. عیسی بسیاری از غرق شدگان را نجات می دهد. آنتی ها برای بت ها دعا می کنند. عیسی بت پرستی آنها را سرزنش می کند و می گوید که خدا چگونه کمک می کند. آخرین دیدار او با یونانیان. بادبان در کشتی مریخ.

آن روز یک روز مقدس بود و عیسی در ساحل آتن قدم زد.

2) طوفانی در راه بود و کشتی ها مانند اسباب بازی روی سینه دریا پرتاب می شدند.

3) ملوانان و ماهیگیران به قبرهای پرآب می رفتند. سواحل پر از اجساد مردگان بود.

4) و عیسی متوقف نشد، بلکه با قدرتی عظیم، بسیاری از افراد بی پناه را نجات داد و اغلب مردگان ظاهری را زنده می کرد.

5) اکنون در این سواحل محراب هایی وجود داشت که برای خدایان که قرار بود بر دریاها حکومت کنند مقدس بود.

6) و مردان و زنان، غافل از فریاد غرق شدگان، همه اطراف این محراب ها را ازدحام می کردند و خدایان خود را به یاری می خواندند.

7) طوفان به پایان رسید و تمام دریا آرام بود و مردم می توانستند دوباره فکر کنند. و عیسی گفت:

8) ای خدایان چوبین، چگونه با دعاها پر شور شما از خشم این طوفان کاسته شده است؟

9) قدرت این خدایان فقیر و آب و هوا زده با شمشیرها و تاج های نقاشی شده کجاست؟

10) خدایی که بتواند در چنین خانه کوچکی بماند، به سختی می تواند مگس دیوانه را نگه دارد، و چه کسی می تواند امیدوار باشد که بتواند اربابان بادها و امواج را در خلیج خود نگه دارد؟

11) تا زمانی که انسانها بهترین کار را انجام نداده اند، قدرتهای قدرتمند جهانهای غیبی کمک خود را نمی کنند. آنها فقط زمانی کمک می کنند که مردان نتوانند بیشتر از این انجام دهند.

12) و شما در اطراف این زیارتگاه ها عذاب کشیدید و دعا کردید، و اجازه دادید افرادی که به کمک شما نجات پیدا می کردند غرق شوند.

13) خدای نجات دهنده در جان شما ساکن است و با استفاده از پاها و پاها و بازوها و دستان شما ظاهر می شود.

14) قدرت هرگز از بطالت به دست نمی آید. نه از طریق انتظار برای دیگری برای تحمل بارهای شما، یا انجام کاری که شما برای انجام آن فرا خوانده شده اید.

15) اما هنگامی که تمام تلاش خود را برای تحمل بارهای خود انجام می دهید و کار خود را انجام می دهید، برای خدا قربانی می کنید که در نظر او پسندیده باشد.

16) و سپس خدای قدسی بر ذغال های قربانی درخشان شما دمیده و آنها را به آتش می کشد تا روح شما را پر از نور و نیرو و کمک کند.

17) کارآمدترین دعایی که انسان می تواند به خدایی از هر نوعی بخواند، کمک به کسانی است که به کمک نیاز دارند. برای آنچه برای مردان دیگر انجام می دهید، قدوس برای شما انجام خواهد داد.

18) و بدین ترتیب خداوند کمک می کند.

- (19) کار او در یونان انجام شد، و عیسی باید در مسیر خود به مصر در جنوب برود. آپولو، با بالاترین اربابان زمین و بسیاری از افراد از طبقات مختلف، در ساحل ایستاد تا حکیم عبری را ببیند. و عیسی گفت:
- (20) پسر انسان در سرزمین های بسیاری بوده است. در معابد انبوهی از خدایان بیگانه ایستاده است. انجیل حسن نیت و صلح روی زمین را به بسیاری از مردم، قبایل و زبان ها موعظه کرده است.
- (21) در بسیاری از خانه ها مورد استقبال قرار گرفته است. اما یونان در میان همه آنها میزبان سلطنتی است.
- (22) وسعت اندیشه یونانی. عمق فلسفه او؛ اوج آرزوهای غیر خودخواهانه او به خوبی او را به عنوان قهرمان آرمان آزادی و حق بشری مناسب ساخته است.
- (23) سرنوشت جنگ یونان را تحت انقیاد خود درآورده است زیرا او به قوت گوشت و استخوان و عقل اعتماد داشت و زندگی روحی را که ملتی را به منبع قدرت خود می بندد فراموش کرد.
- (24) اما یونان برای همیشه در تاریکی سرزمین سایه به عنوان رعیت یک پادشاه خارجی نخواهد نشست.
- (25) ای مردان یونانی، سرهای خود را بلند کنید. زمانی فرا خواهد رسید که یونان از اترهای نفس مقدس تنفس خواهد کرد و منبع اصلی قدرت روح زمین خواهد بود.
- (26) اما خدا باید سپر، سپر و برج قدرت شما باشد.
- (27) و سپس گفت: خداحافظ. آپولون دستش را به نشانه ی شادی بی صدا بلند کرد و مردم گریستند.
- (28) حکیم عبری بر روی کشتی کرت، مریخ، از بندر یونان حرکت کرد.

قسمت 1/ بخش یازدهم

عیسی ناصری

بخش یازدهم

(فصل 47-55)

CAPH

زندگی و آثار عیسی مسیح در مصر

فصل 47

عیسی با الیهو و سالومه در مصر. داستان سفرهای خود را بیان می کند. الیهو و سالومه خدا را ستایش می کنند. عیسی به معبد هلیوپولیس می رود و به عنوان شاگرد پذیرفته می شود.

و عیسی به سرزمین مصر آمد و همه چیز خوب بود. او در ساحل درنگ نکرد. او بلافاصله به زوان، خانه الیهو و سالومه رفت، که بیست و پنج سال قبل در مدرسه مقدس خود به مادرش آموزش داده بود.

(2) و هنگام ملاقات با این سه، شادی بود. آخرین باری که پسر مریم این نخلستان های مقدس را دید، نوزاد بود.

(3) و اینک مردی با هر نوع ضربات قوی شده است. معلمی که بسیاری از مردم را در بسیاری از کشورها برانگیخته بود.

(4) و عیسی همه چیز را در مورد زندگی خود به معلمان سالخورده گفت. درباره سفرهایش در سرزمین های خارجی؛ در مورد ملاقات با استادان و در مورد استقبال مهربانانه او توسط انبوه.

(5) الیهو و سالومه داستان او را با خوشحالی شنیدند. چشمان خود را به سوی آسمان بلند کردند و گفتند:

(6) ای پدر ما، اکنون بندگان را به سلامتی رها کن، زیرا ما جلال خداوند را دیدیم.

(7) و ما با او، فرستاده محبت، و عهد صلح در زمین، به نیکی برای مردم گفتگو کردیم.

(8) به وسیله او همه امتهای زمین برکت خواهند یافت. از طریق او، امانوئل.

(9) و عیسی روزهای زیادی در صوعان ماند. و سپس به شهر خورشید که مردم آن را هلیوپولیس می نامند، رفت و به معبد برادری مقدس راه یافت.

(10) شورای برادری تشکیل شد و عیسی در برابر هیروفونت ایستاد. به تمام سوالاتی که پرسیده شد با صراحت و با قدرت پاسخ داد.

(11) هیروفونت فریاد زد، ربونی خاخام، چرا به اینجا آمدی؟ حکمت تو حکمت خدایان است. چرا در تالارهای مردم به دنبال حکمت هستید؟

(12) و عیسی گفت: در تمام راههای زندگی زمینی قدم خواهم زد. در هر سالن آموزشی می نشستم. ارتفاعاتی را که هر انسانی به دست آورده است، من به آن خواهم رسید.

(13) آنچه را که کسی متحمل شده است ملاقات خواهم کرد تا غمها، ناامیدی ها و وسوسه های دردناک برادرم را بدانم. تا بدانم چگونه به نیازمندان کمک کنم.

(14) برادران، از شما می خواهم، اجازه دهید به دخمه های بد شما بروم. و من در سخت ترین آزمون های شما موفق می شوم.

(15) ارباب گفت: پس نذر برادری پنهانی را بگیر. و عیسی عهد برادری مخفیانه گرفت.

(16) دوباره استاد صحبت کرد؛ او گفت: بزرگترین ارتفاعها را کسانی به دست می آورند که به اعماق بزرگ می رسند. و شما به بزرگترین اعماق خواهید رسید.

(17) سپس راهنما به راه افتاد و عیسی در چشمه غسل کرد. و هنگامی که لباس مناسب پوشید، دوباره در برابر هیروفونت ایستاد.

فصل 48

عیسی نام و شماره عرفانی خود را از هیرووفانت دریافت می کند. اولین آزمون برادری را سپری می کند و اولین مدرک خود را، یعنی SINCERITY دریافت می کند.

- استاد طوماری را از دیوار پایین آورد که روی آن شماره و نام هر صفت و کاراکتری نوشته شده بود. او گفت،
- (2) دایره نماد انسان کامل و هفت عدد انسان کامل است.
- (3) لوگوس کلمه کامل است. آنچه ایجاد می کند؛ آن چیزی که نابود می کند و آن چیزی که نجات می دهد.
- (4) این استاد عبری لوگوس قدوس، دایره نسل بشر، هفت زمان است.
- (5) و کاتب در کتاب ثبت نوشته است: The Logos-Circle-Seven; و بدین ترتیب عیسی شناخته شد.
- (6) استاد گفت: لوگوس به آنچه من می گویم توجه خواهد کرد: هیچ کس نمی تواند وارد نور شود تا زمانی که خود را پیدا کند. برو و جستجو کن تا روحت را پیدا کنی و سپس برگرد.
- (7) راهنما عیسی را به اتاقی هدایت کرد که در آن نور ضعیف و ملایم بود، مانند نور سحرگاه.
- (8) دیوارهای اتاق با نشانه های عرفانی، با هیروگلیف و متون مقدس مشخص شده بود. و عیسی خود را در این اتاق تنها یافت و روزهای زیادی در آنجا ماند.
- (9) متون مقدس را می خواند؛ معنی هیروگلیف ها را اندیشید و به دنبال واردات شارژ استاد برای یافتن خود بود.
- (10) وحی آمد؛ با روح او آشنا شد؛ خودش را پیدا کرد؛ سپس او تنها نبود.
- (11) یک شب خوابید و در ساعت نیمه شب دری را که مشاهده نکرده بود باز کردند و کشیشی در لباس غم انگیز وارد شد و گفت:
- (12) برادرم، مرا ببخش که در این ساعت ناخوشایند وارد شدم. اما من آمده ام تا جان شما را نجات دهم.
- (13) شما قربانی یک نقشه ظالمانه هستید. کاهنان هلیوپولیس به شهرت تو حسادت می کنند و گفته اند که هرگز این دخمه های غمگین را زنده نخواهی گذاشت.
- (14) کاهنان بالاتر برای تعلیم به جهان بیرون نمی آیند و شما محکوم به بندگی معبد هستید.
- (15) حال، اگر می خواهید آزاد باشید، باید این کشیشان را فریب دهید. باید به آنها بگویید که اینجا هستید تا مادام العمر بمانید.
- (16) و پس از آن که هر آنچه را که می خواهید به دست آورید، من برمی گردم و شما را از راه پنهانی بیرون می آورم تا با آرامش بروید.
- (17) عیسی گفت: «ای برادر من، آیا برای آموزش نیرنگ به اینجا می آیی؟ آیا من در این دیوارهای مقدس هستم تا مکرهای نفاق پست را بیاموزم؟»
- (18) نه، ای مرد، پدر من فریب را تحقیر می کند، و من اینجا هستم تا اراده او را انجام دهم.
- (19) این کشیش ها را فریب دهید! نه تا زمانی که خورشید بدرخشد. آنچه گفته ام، که گفته ام؛ من با آنها، با خدا و خودم صادق خواهم بود.
- (20) سپس وسوسه کننده رفت و عیسی دوباره تنها بود. اما کمی بعد کشیشی با لباس سفید ظاهر شد و گفت:
- (21) آفرین! آرم غالب شده است. اینجا دادگاه نفاق است. و سپس او راه را رهبری کرد و عیسی در برابر صندلی داوری ایستاد.
- (22) و همه برادران ایستادند. هیرووفانت بیرون آمد و دست خود را بر سر عیسی گذاشت و طوماری را در دستان او گذاشت که فقط یک کلمه روی آن نوشته شده بود، صداقت. و هیچ کلمه ای گفته نشد.
- (23) راهنما دوباره ظاهر شد، و راه را هدایت کرد، و در اتاقی بزرگ مملو از همه چیزهایی که یک دانش آموز هوس می کند، عیسی به او دستور داد تا استراحت کند و منتظر بماند.

- عیسی در دومین آزمون برادری موفق شد و درجه دوم یعنی عدالت را دریافت کرد.
- لوگوها به استراحت اهمیت نمی دادند. او گفت: چرا در این اتاق مجلل منتظر بمانیم؟ من نیازی به استراحت ندارم؛ کار پدرم بر من سخت است.
- (2) ادامه می دادم و همه درس هایم را یاد می گرفتم. اگر آزمایش هایی وجود دارد، بگذارید بیايند، زیرا هر پیروزی بر خود، قدرت بیشتری می بخشد.
- (3) و سپس راهنما پیش رفت و عیسی را در اتاقی تاریک مانند شب گذاشتند و تنها گذاشتند. و روزها در این تنهایی عمیق سپری شد.
- (4) و عیسی خوابید و در تاریکی شب دری مخفی باز شد و دو مرد در لباس کاهن وارد شدند. هر کدام یک چراغ سوسوزن کوچک در دست داشتند.
- (5) هنگامی که به عیسی نزدیک شد، سخن گفت: ای جوان، دل ما به خاطر رنجی که در این لانه های ترسناک می کشی، اندوهگین است، و ما به عنوان دوستان آمده ایم تا به تو نور بیاوریم و راه آزادی را نشان دهیم.
- (6) ما هم مثل شما زمانی در این لانه های محصور بودیم و فکر می کردیم که از طریق این راه های عجیب و غریب می توانیم به برکت و قدرت برسیم.
- (7) اما در یک لحظه بخت و اقبال فریب نخوردیم و با استفاده از تمام توان خود زنجیرهای خود را گسستیم و سپس فهمیدیم که همه این خدمات فساد است در مبدل. این کشیش ها جنایتکار هستند که فقط پنهان شده اند.
- (8) آنها به مراسم قربانی می بالند. آنها به خدایان خود تقدیم می کنند و پزندگان و حیوانات فقیر را زنده می سوزانند. بله، کودکان، زنان، مردان.
- (9) و اکنون شما را در اینجا نگه می دارند و در زمان معینی ممکن است شما را قربانی کنند.
- (10) برادر، از تو می خواهیم که زنجیرهایش را بشکن. بیا، با ما برو؛ تا می توانید آزادی را بپذیرید.
- (11) و عیسی گفت: تپیرهای کوچک شما نوری را که می آورید نشان می دهد. دعا کن تو کی هستی ارزش سخنان انسان بیشتر از خود انسان نیست.
- (12) این دیوارهای معبد محکم و بلند هستند. چگونه توانستید وارد این مکان شوید؟
- (13) مردان پاسخ دادند: زیر این دیوارها راه های پنهان زیادی وجود دارد و ما که کشیش بوده ایم و ماه ها و سال ها را در این لانه ها گذرانده ایم، همه آنها را می شناسیم.
- (14) پس شما خائن هستید، عیسی گفت: خائن شیطان است. کسی که به دیگری خیانت می کند، هرگز قابل اعتماد نیست.
- (15) اگر فقط به سطح خیانت رسیده باشد، دوستدار نیرنگ است و به دوست خود خیانت می کند تا به خودخواهی خود خدمت کند.
- (16) ببینید، ای مردان، یا هر چه که هستید، سخنان شما به آرامی در گوش من می افتد،
- (17) آیا می توانم این صد کشیش را پیش داوری کنم، به خاطر آنچه که هنگام اعتراف به خیانت خود می گوید، به خودم و آنها خائن شوم؟
- (18) هیچ کس نمی تواند به جای من قضاوت کند. و اگر تا زمانی که شهادت تمام شود قضاوت کنم، ممکن است درست قضاوت نکنم.
- (19) نه مردان. از هر راهی که آمدی برگرد روح من تاریکی قبر را به نورهای کوچک سوسوزن مانند اینهایی که می آوری ترجیح می دهد.
- (20) وجدان من حکومت می کند. اینها، برادران من، چه باید بگویند، من می شنوم، و وقتی همه شهادت تمام شد، تصمیم خواهم گرفت. شما نمی توانید به جای من قضاوت کنید، نه من برای شما،
- (21) بروید، ای مردان، بروید و مرا به این نور جذاب بسپارید. زیرا در حالی که خورشید نمی تابد، در روح من نوری فراتر از خورشید یا ماه وجود دارد.
- (22) سپس با تهدید خشمگینانه مبنی بر اینکه به او آسیب می رسانند، و سوسه گران زیرک آنجا را ترک کردند و عیسی دوباره تنها شد.
- (23) دوباره کاهن جامه سفید ظاهر شد و راه را هدایت کرد و عیسی دوباره در برابر هیروفونت ایستاد.
- (24) و کلمه ای گفته نشد، اما استاد طوماری را در دستان خود قرار داد که بر روی آن کلمه انصاف، عدالت نوشته شده بود.
- (25) و عیسی استاد اشکال شیخ تعصب و خیانت بود.

فصل 50

- عیسی سومین آزمون برادری را پشت سر گذاشت و درجه سوم یعنی ایمان را دریافت کرد.
- لوگوس هفت روز منتظر ماند، و سپس به تالار مشاهیر، اتاقی سرشار از وسایل، برده شد و با چراغ‌های طلا و نقره روشن شد.
- (2) رنگ سقف، تزئینات، وسایل و دیوارهای آن آبی و طلایی بود.
- (3) قفسه‌های آن پر از کتاب‌های ذهن استاد بود. نقاشی‌ها و مجسمه‌ها آثار عالی‌ترین هنر بودند.
- (4) و عیسی با این همه ظرافت و این مظاهر اندیشه مجذوب شد. او کتب مقدس را می‌خواند و معانی نمادها و هیروگلیف‌ها را جستجو می‌کرد.
- (5) و هنگامی که در عمیق‌ترین فکر فرو رفت، کشیشی نزدیک شد و گفت:
- (6) شکوه این مکان را ببینید! برادر من تو خیلی خوشبختی تعداد کمی از مردان زمین، به این جوان، به چنین اوج شهرت رسیده‌اند.
- (7) حال، اگر عمر خود را در جستجوی چیزهای پنهانی که مردم هرگز نمی‌توانند آن را درک کنند، تلف نکنید، ممکن است مکتبی فکری را پایه‌گذاری کنید که شهرت بی‌پایان شما را تضمین می‌کند.
- (8) زیرا فلسفه شما عمیق‌تر از فلسفه افلاطون است و آموزه‌های شما مردم عادی را بیشتر از آموزه‌های سقراط خشنود می‌کند.
- (9) چرا در این لانه‌های کهنه به دنبال نور عرفانی باشیم؟ برو و با مردان راه برو و با مردان فکر کن تا تو را گرامی بدارند.
- (10) و به هر حال، این آغازهای عجیب ممکن است افسانه باشند، و مسیح شما امیدوار است جز توهمات پست آن ساعت.
- (11) من به شما توصیه می‌کنم که از چیزهای نامشخص چشم‌پوشی کنید و راهی را انتخاب کنید که منجر به شهرت خاص می‌شود.
- (12) و به این ترتیب کشیش، یک دیو در لباس مبدل، آوازه‌های آژیر ناباوری را خواند. و عیسی به خوبی در مورد آنچه گفت تأمل کرد،
- (13) درگیری تلخ بود، زیرا پادشاه آمبیشن دشمنی سرسخت برای جنگیدن است.
- (14) چهل روز بالاتر با خود پایین کشتی گرفت و سپس مبارزه پیروز شد.
- (15) ایمان پیروز شد. بی‌ایمانی نبود جاه طلبی صورت خود را پوشانده و فرار کرد و عیسی گفت:
- (16) مال و عزت و آوازه زمین جز گلوله‌های یک ساعت نیست.
- (17) هنگامی که این مدت کوتاه زندگی زمینی اندازه‌گیری شد، گیلان‌های ترکانده انسان با استخوان‌های او دفن خواهند شد.
- (18) آری، کاری که انسان برای خودخواهی خود انجام می‌دهد، هیچ نشانه‌ای در جنبه اعتباری زندگی ایجاد نمی‌کند.
- (19) نیکی‌هایی که انسان‌ها برای دیگران انجام می‌دهند، نردبانی محکم می‌شود که روح می‌تواند از آن به ثروت صعود کند، و قدرت و شهرت هم نوع خود خدا، که نمی‌تواند از بین برود.
- (20) فقر مردانه، وظیفه محبت آمیز، رضایت خدای من را به من عطا کن و راضی خواهم شد.
- (21) و سپس چشمان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
- (22) پدر-خدای من، من از تو برای این ساعت سپاسگزارم. من جلال خود را نمی‌خواهم. دوست دارم نگاهبان دروازه‌های معبد تو باشم و به برادرم خدمت کنم.
- (23) عیسی دوباره فراخوانده شد تا در برابر هیروفونت بایستد. باز هم سخنی گفته نشد، اما استاد طوماری را در دستان خود گذاشت که روی آن نوشته شده بود ایمان.
- (24) و عیسی سر خود را به نشانه شکر فروتنی خم کرد. سپس راه خود را رفت

فصل 51

- عیسی چهارمین آزمون برادری را پشت سر می گذارد و درجه چهارم را دریافت می کند، انسان دوستی.
- هنگامی که روزهای معینی سپری شد، راهنما عیسی را به تالار میرت هدایت کرد، سالی که بسیار مبله بود و مملو از هر آنچه که یک قلب جسمانی می توانست آرزو کند.
- 2) برگزیده ترین نوشیدنی ها و خوشمزه ترین شراب ها روی تخته ها بود. و خدمتکاران، در لباس همجنس گریان، همه را با خوشرویی و خوشرویی خدمت می کردند.
- 3) و مردان و زنانی با لباسهای گرانها در آنجا بودند. و آنها از شادی وحشی بودند. آنها از هر فنجان شادی می نوشیدند.
- 4) و عیسی مدتی در سکوت جمعیت شاد را تماشا کرد و مردی در جامه حکیم آمد و گفت: خوشا به حال کسی که مانند زنبور از هر گلی شیرینی جمع کند.
- 5) خردمند کسی است که در جستجوی لذت است و آن را همه جا می یابد.
- 6) در بهترین حالت، عمر انسان روی زمین کوتاه است و بعد می میرد و می رود، نمی داند کجا.
- 7) سپس بخوریم و بنوشیم و برقصیم و آواز بخوانیم و از شادی های زندگی بهره مند شویم، زیرا مرگ زود فرا می رسد.
- 8) صرف یک عمر برای مردان دیگر حماقت است. اینک همه می میرند و با هم در قبر دراز می کشند، جایی که هیچ کس نمی تواند بداند و هیچ کس نمی تواند شکرگزاری کند.
- 9) اما عیسی جواب نداد. او در فکری خاموش به مهمانان رقیق شده در تمام دور شادی خود خیره شد.
- 10) سپس در میان مهمانان مردی را دید که لباسهایش درشت بود. که در صورت و دست خطوط زحمت و تنگدستی را نشان داد.
- 11) انبوه گیج از آزار او لذت می بردند. آنها او را به دیوار چسبانند و به ناراحتی او خندیدند.
- 12) سپس زنی فقیر و ضعیف آمد، که در صورت خود آثار گناه و شرم را به همراه داشت. و بدون ترحم بر او تف انداخته شد و مورد تمسخر قرار گرفت و از سالن رانده شد.
- 13) و سپس کودک کوچکی با رفتارهای ترسو و روحی گرسنه وارد شد و فقط لقمه ای از غذای آنها را خواست.
- 14) اما او بدون مراقبت و مورد بی مهری رانده شد. و همچنان رقص شاد ادامه داشت.
- 15) و هنگامی که لذت جویان اصرار کردند که عیسی در شادی به آنها ملحق شود، گفت:
- 16) چگونه می توانم برای خودم لذت ببرم در حالی که دیگران در تنگنا هستند؟ چگونه می توانید فکر کنید که در حالی که بچه ها برای نان گریه می کنند، در حالی که در پناهگاه های گناه صدای همدردی و عشق می کنند، من می توانم خودم را از چیزهای خوب زندگی سیر کنم؟
- 17) من به شما می گویم، نه. همه ما خوبشاوند هستیم، هر کدام بخشی از قلب بزرگ انسان.
- 18) من نمی توانم خودم را جدا از آن مرد فقیر ببینم که تو آنقدر تحقیر کردی و به دیوار شلوغ شدی.
- 19) و نه از آن کسی که لباس زنانه به تن داشت که از پناهگاه های رذیلت برای طلب همدردی و محبت بیرون آمد، که توسط تو چنان بی رحمانه به لانه گناهِش رانده شد.
- 20) و نه از آن کودک کوچکی که از میان خود رانندید تا در بادهای سرد و تاریک شب رنج بکشد.
- 21) ای مردان به شما می گویم که با اینها چه کردید، اقوام من، با من کردید.
- 22) تو در خانه خود به من توهین کردی. نمیتونم بمونم من بیرون می روم و آن بچه، آن زن و آن مرد را پیدا می کنم و به آنها کمک می کنم تا زمانی که خون جانم تمام شود.

- (23) وقتی به بی پناهان کمک می کنم، به گرسنگان غذا می دهم، برهنه ها را می پوشم، مریض ها را شفا می دهم، و به کسانی که دوست ندارند، دلسرد و افسرده شده اند، کلمات خوشایند و خوشایند می گویم، آن را لذت می نامم.
- (24) و این که شما آن را شادی می نامید، شبیه شب نیست. اما جرقه های آتش شور، نقاشی روی دیوارهای زمان.
- (25) و در حالی که لوگوس صحبت می کرد، کاهن جامه سفید وارد شد و به او گفت: شورا منتظر توست.
- (26) سپس عیسی دوباره در مقابل میله ایستاد. باز هم حرفی زده نشد؛ هیرووفانت طوماری را در دستان خود قرار داد که روی آن نوشته شده بود: انسان دوستی.
- (27) و عیسی بر نفس خود پیروز بود.

فصل 52

- عیسی چهل روز را در بیسه های معبد می گذراند. پنجمین آزمون برادری را می گذراند و درجه پنجم قهرمانی را دریافت می کند.
- نخلستان های معبد مقدس سرشار از مجسمه ها، بناهای تاریخی و زیارتگاه ها بودند. در اینجا عیسی عاشق راه رفتن و مراقبه بود.
- (2) و پس از تسخیر خود، چهل روز در این نخلستان ها با طبیعت گفتگو کرد.
- (3) سپس راهنما زنجیر را گرفت و دست و پای او را بست. و سپس او را به لانه حیوانات گرسنه، پرنده ناپاک و خزنده بیندازید.
- (4) لانه مثل شب تاریک بود. جانوران وحشی زوزه کشیدند. پرنده های خشمگین فریاد زدند. خزندگان هیس کشیدند
- (5) و عیسی گفت: چه کسی مرا به این ترتیب بند آورد؟ چرا فروتنانه نشستم تا با زنجیر ببندم؟
- (6) به شما می گویم؛ هیچ کس قدرتی ندارد که روح انسان را ببندد. بند از چه چیزی ساخته شده است؟
- (7) و با قدرتش برخاست، و آنچه را که زنجیر می پنداشت تنها تارهای بی ارزشی بودند که با لمس او از هم جدا می شدند.
- (8) سپس خندید و گفت: زنجیرهایی که انسانها را به لاشه های خاک می بندند در مغازه ی فانتزی جعل می شوند. از هوا ساخته شده اند و در آتش های توهم جوش داده می شوند.
- (9) اگر انسان راست بایستد و از قدرت اراده استفاده کند، زنجیر او مانند پارچه های بی ارزش می افتد. زیرا اراده و ایمان از محکم ترین زنجیرهایی که انسانها ساخته اند قوی تر است.
- (10) و عیسی در میان حیوانات گرسنه و پرنده های ایستاده، گفت: این تاریکی چیست که مرا فرا گرفته است؟
- " (11) تنها غیبت نور است. و نور چیست؟ " این جز نفس خداست که در آهنگ اندیشه تند می لرزد.
- (12) و سپس گفت: بگذار نور باشد. و با اراده ای نیرومند، اترها را برانگیخت و ارتعاشات آنها به صفحه نور رسید. و نور بود
- (13) تاریکی آن لانه شب، روشنایی یک روز تازه متولد شد.
- (14) و سپس نگاه کرد تا جانوران و پرنده ها و خزندگان را ببیند. آنها نبودند.
- (15) و عیسی گفت: ارواح از چه می ترسند؟ ترس ارابه ای است که انسان بر آن سوار می شود تا بمیرد.
- (16) و چون خود را در حجره مردگان می بیند، می فهمد که فریب خورده است. ارابه او یک اسطوره بود و مرگ یک کودک شیک.
- (17) اما روزی همه درس های انسان آموخته می شود و از لانه ی حیوانات ناپاک و پرنده ها و خزنده ها برمی خیزد تا در نور راه برود.
- (18) و عیسی نردبانی از طلا دید که از آن بالا رفت و در بالای آن کاهن جامه سفید در انتظار او بود.
- (19) دوباره جلوی میله شورا ایستاد. باز هم حرفی زده نشد؛ دوباره هیرووفانت دستش را برای برکت دراز کرد.

20) طومار دیگری را در دست عیسی قرار داد و روی آن نوشته شده بود: قهرمانی.

21) لوگوس با ترس و تمام میزبان فانتوم خود مواجه شده بود و در درگیری به پیروزی رسید.

فصل 53

عیسی ششمین آزمون برادری را پشت سر گذاشت و درجه ششم را دریافت کرد، عشق الهی.

در تمام زمین هیچ مکانی با شکوه تر از سالن های زیبای معبد خورشید وجود نداشت.

2) تعداد کمی از دانش آموزان وارد این اتاق های غنی شده اند. کاهنان آنها را با هیبت می نگرستند و آنها را تالارهای اسرار می نامیدند.

3) هنگامی که عیسی بر ترس به پیروزی رسید، حق ورود به اینجا را به دست آورد.

4) راهنما در راه بود و پس از گذراندن بسیاری از اتاق های مبله به سالن هارمونی رسیدند. و اینجا عیسی تنها ماند.

5) در میان آلات موسیقی یک هارپسیکورد بود، و عیسی با حالتی متفکر نشسته بود و آن را بررسی می کرد، هنگامی که در آرامی، دوشیزه ای با زیبایی خیره کننده وارد سالن شد.

6) به نظر می رسید که او وقتی عیسی نشسته بود و به فکر فرو می رفت، توجهی نمی کرد، زیرا درگیر افکارش بود.

7) او جای خود را در کنار هارپسیکورد پیدا کرد. او آکوردها را به آرامی لمس کرد و آوازهای اسرائیل را خواند.

8) عیسی شیفته شد. چنین زیبایی را هرگز ندیده بود. چنین موسیقی هایی را که هرگز نشنیده بود.

9) دوشیزه آوازهای او را خواند. به نظر نمی رسید که او نمی دانست کسی نزدیک است. او راه خود را رفت

10) و عیسی با خود گفت: منظور از این واقعه چیست؟ نمی دانستم چنین زیبایی خیره کننده و چنین زیبایی ملکه مانند هرگز در میان پسران انسان یافت می شود.

11) من نمی دانستم که صدای فرشته تا به حال شکل انسان را زیبا کرده است یا اینکه موسیقی سرافی از لبان انسان بیرون آمده است.

12) روزها متحیر نشسته بود. جریان افکار او تغییر کرد. او به هیچ چیز جز خواننده و آهنگ هایش فکر نمی کرد.

13) او مشتاق دیدن او بود. و پس از چند روز او آمد. صحبت کرد و دستش را روی سرش گذاشت.

14) لمس او تمام روح او را به وجد آورد، و برای آن زمان، کاری که او برای انجام آن فرستاده شده بود فراموش شده بود.

15) سخنانی اندک بود که آن دختر گفت؛ او راه خود را رفت. اما پس از آن قلب عیسی لمس شد.

16) شعله عشقی در روحش شعله ور شده بود و او را با سخت ترین آزمایش زندگی اش روبرو کردند.

17) او نه می توانست بخوابد و نه غذا بخورد. افکار دوشیزه آمد. آنها نمی رفتند. ذات نفسانی او با صدای بلند خواستار همراهی او شد.

18) و سپس گفت: اینک من بر هر دشمنی که دیده ام پیروز شده ام و آیا اکنون با این عشق جسمانی غلبه خواهم کرد؟

19) پدرم مرا به اینجا فرستاد تا قدرت عشق الهی را نشان دهم، آن عشقی که به هر موجود زنده ای می رسد.

20) آیا این عشق خالص و جهانی همه جذب عشق جسمانی می شود؟ آیا همه موجودات دیگر را فراموش کنم و جانم را در این دوشیزه زیبا از دست بدهم، اگرچه او بالاترین نوع زیبایی، پاک و عشق است؟

21) روح او تا اعماق خود متلاطم شد و مدت طولانی با این فرشته بت قلب خود کشتی گرفت.

22) اما هنگامی که روز تقریباً از دست رفت، نفس بالاتر او به قدرت رسید. دوباره خودش را پیدا کرد و بعد گفت:

23) اگر چه قلبم خواهد شکست، اما در این سخت ترین کارم شکست نخواهم خورد. من بر عشق جسمانی پیروز خواهم شد.

- (24) و چون دوباره آن دختر آمد و دست و دل خود را به او داد، گفت:
- (25) منصفانه، حضور تو مرا با خوشحالی به وجد می آورد. صدای تو رحمت روح من است. انسان من با تو پرواز می کند و از عشق تو راضی می شود.
- (26) اما تمام دنیا در آرزوی عشقی هستند که من برای آشکار کردن آن آمده ام.
- (27) پس من باید به شما پیشنهاد کنم که بروید. اما ما دوباره ملاقات خواهیم کرد راههای ما بر روی زمین از هم گسیخته نخواهد شد.
- (28) من تو را در انبوهی شتابان زمین به عنوان وزیر عشق می بینم. من صدای تو را در آهنگ می شنوم، که قلب مردان را به چیزهای بهتر می برد.
- (29) و سپس با اندوه و گریه آن دختر رفت و عیسی دوباره تنها بود.
- (30) و فوراً ناقوس بزرگ معبد به صدا درآمد. خوانندگان آهنگ جدید و جدید خواندند. غار از نور شعله ور شد.
- (31) خود هیروفون ظاهر شد و گفت: سلام! لوگوس پیروز، تگرگ! فاتح عشق نفسانی بر بلندی ها ایستاده است.
- (32) و سپس طوماری را در دستان عیسی قرار داد که روی آن نوشته شده بود «عشق الهی.»
- (33) آنها با هم از غار زیبا عبور کردند و در تالار ضیافت جشنی برپا شد و عیسی مهمان محترم بود.

فصل 54

- عیسی شاگرد خصوصی هیروفون می شود و اسرار مصر به او آموزش داده می شود. در قبولی در آزمون هفتم در مجلس مردگان مشغول به کار است. اکنون دوره ارشد مطالعه باز شد و عیسی وارد شد و شاگرد هیروفون شد.
- (2) اسرار علوم عرفانی سرزمین مصر را آموخت. اسرار زندگی و مرگ و جهان های فراتر از دایره خورشید.
- (3) پس از اتمام تحصیلات دوره ارشد، به اتاق مردگان رفت تا روش های قدیمی حفظ بدن مردگان را از پوسیدگی بیاموزد. و در اینجا او کار کرد.
- (4) و حاملان جسد یگانه پسر بیوه را آوردند تا مومیایی شود. مادر گریان از نزدیک دنبالش رفت. غم او بزرگ بود.
- (5) و عیسی گفت: ای زن خوب، اشک خود را خشک کن. دنبال خانه خالی می روی. پسر شما در آن نیست.
- (6) چون پسر مرده گریه می کنی. مرگ کلمه بی رحمانه ای است. پسر شما هرگز نمی تواند بمیرد.
- (7) او وظیفه ای را در لباس جسمانی بر عهده داشت. او آمد؛ او کار خود را انجام داد و سپس گوشت را کنار گذاشت. او بیشتر به آن نیاز نداشت.
- (8) فراتر از دید شما کار دیگری دارد که باید انجام دهد و آن را به خوبی انجام می دهد و سپس به کارهای دیگر می پردازد و به مرور به تاج زندگی کامل می رسد.
- (9) و آنچه پسر شما انجام داده است، و آنچه هنوز باید انجام دهد، همه ما باید انجام دهیم.
- (10) حال اگر غم و اندوه را در خود جای دهید و غم خود را تخلیه کنید، هر روز بیشتر می شود. آنها زندگی شما را جذب خواهند کرد تا اینکه سرانجام چیزی جز غم و اندوه نخواهد بود و با اشکهای تلخ خیس خواهید شد.
- (11) به جای اینکه به او کمک کنید، پسران را با اندوه عمیق خود غمگین می کنید. او اکنون مانند همیشه به دنبال آرامش شماست. وقتی شما خوشحال هستید خوشحال است وقتی اندوهگین می شوی غمگین می شود.
- (12) بدبختی هایت را در اعماق دفن کن و در غم و اندوه لیخند بزن و با کمک کردن به دیگران اشک هایشان را خشک کن.
- (13) با انجام وظیفه، شادی و شادی می آید. و شادی دلهای گذشتگان را شاد می کند.
- (14) زن گریان برگشت و به راه خود رفت تا خوشبختی را در یاری بیابد. تا عمیق غم هایش را در وزارت شادی دفن کند.
- (15) سپس حاملان دیگر آمدند و جسد مادری را به مجلس مردگان آوردند. و فقط یک عزادار دنبال شد. او دختری است که سال های حساسی دارد.

16) و هنگامی که گروه به در نزدیک شد، کودک پرنده ای زخمی را دید که در ناراحتی شدیدی بود، دارت یک شکاری بی رحم سینه اش را سوراخ کرده بود.

17) و به دنبال مرده رفت و به کمک پرنده زنده رفت.

18) پرنده زخمی را با لطافت و محبت به سینه تا زد، سپس با عجله به جای او رفت.

19) و عیسی به او گفت: چرا مرده خود را رها کردی تا پرنده زخمی را نجات دهی؟

20) حوری گفت: این بدن بی جان نیازی به کمک من ندارد. اما من می توانم کمک کنم در حالی که زندگی هنوز هست. این را مادرم به من آموخت

21) مادرم تعلیم داد که غم و عشق خودخواهانه و امیدها و ترس ها بازتابی از خود پایین نیست.

22) آنچه ما حس می کنیم جز امواج کوچکی بر فرازهای غلثشی یک زندگی است.

23) اینها همه از دنیا خواهند رفت. آنها غیر واقعی هستند

24) اشک از دل های گوشتی جاری می شود. روح هرگز گریه نمی کند. و من در حسرت روزی هستم که در نور راه بروم، جایی که اشک ها پاک شود.

25) مادرم تعلیم داد که همه عواطف اسپری هایی هستند که از عشق ها و امیدها و ترس های انسان برمی خیزند. تا زمانی که اینها را فتح نکنیم، سعادت کامل نمی تواند از آن ما باشد.

26) و عیسی در حضور آن کودک سر خود را به احترام خم کرد. او گفت،

27) روزها و ماه ها و سال ها به دنبال آموختن این والاترین حقیقتی هستم که انسان می تواند روی زمین بیاموزد، و اینجا کودکی که تازه به زمین آمده است، همه را در یک نفس کوتاه گفته است.

28) جای تعجب نیست که داوود گفت: ای خداوند، خداوند ما، نام تو در تمام زمین چقدر عالی است!

29) از دهان نوزادان و شیر خواران قوت را مقرر فرموده ای.

30) و سپس دست خود را بر سر آن دوشیزه گذاشت و گفت: یقین دارم که برکات پدر-خدای من تا ابد بر تو خواهد بود، فرزند.

فصل 55

عیسی پس از گذراندن هفتمین آزمون برادری، هفتمین و بالاترین درجه، مسیح را دریافت می کند. او معبد را فاتح ترک می کند.

کار عیسی در اتاق مردگان انجام شد و در اتاق ارغوانی معبد در برابر هیروفونت ایستاد.

2) و جامه ارغوانی پوشیده بود. و همه برادران ایستادند. هیروفانت برخاست و گفت:

3) این روز پادشاهی برای تمام لشکریان اسرائیل است. به افتخار پسر برگزیده آنها، عید بزرگ پسخ را جشن می گیریم.

4) و سپس به عیسی گفت: ای برادر، ای مرد، عالی ترین انسان، در تمام آزمایشات معبد که برنده شده ای.

5) شش بار قبل از بند حق مورد قضاوت قرار گرفته اید. شش بار بالاترین افتخاراتی را که انسان می تواند به شما بدهد دریافت کرده اید. و اکنون برای گرفتن آخرین مدرک آماده شده اید.

6) بر روی پیشانی تو، من این دیدار را می گذارم، و در لژ بزرگ آسمان ها و زمین، تو مسیح هستی.

7) این مراسم عید فصیح شماست. شما دیگر یک نثوفیت نیستید. اما اکنون یک ذهن استاد

8) اکنون انسان بیش از این نمی تواند انجام دهد. ولی خدا خودش حرف میزنه و عنوان و مدرکت رو تایید میکنه.

9) به راه خود بروید، زیرا باید انجیل حسن نیت را به مردم و صلح بر روی زمین موعظه کنید. باید درهای زندان را باز کرد و اسیران را آزاد کرد.

(10) و در حالی که هیرووفانت هنوز صحبت می کرد، ناقوس های معبد به صدا درآمد. یک کبوتر سفید خالص از بالا فرود آمد و بر سر عیسی نشست.

(11) و سپس صدایی که معبد را تکان داد گفت: این مسیح است. و همه موجودات زنده گفتند: آمین.

(12) درهای بزرگ معبد باز بود. لوگوس در راه خود یک فاتح سفر کرد.

قسمت 1/بخش دوازدهم

عیسی ناصری

بخش دوازدهم

(فصل 56-60)

LAMED

شورای هفت حکیم جهان

فصل 56

هفت حکیم جهان در اسکندریه ملاقات می کنند. اهداف جلسه. آدرس های افتتاحیه

در هر عصری از زمان آغاز، هفت حکیم زندگی کرده اند.

2) این حکیمان در ابتدا در هر عصری ملاقات می کنند تا سیر اقوام، قوم ها، قبایل و زبان ها را یادداشت کنند.

3) توجه داشته باشید که نژاد تا چه اندازه به سوی عدالت، عشق و عدالت پیش رفته است.

4) تدوین آیین نامه قوانین، اصول دینی و برنامه های حاکمیتی که به بهترین وجه مناسب عصر آینده باشد.

5) عصری گذشته بود و اینک عصر دیگری فرا رسیده بود. حکیمان باید تشکیل جلسه دهند.

6) اکنون اسکندریه مرکز بهترین اندیشه های جهان بود و اینجا در خانه فیلو، حکما با هم ملاقات کردند.

7) منگ تسه از چین آمد. از هند ویدیاپاتی آمد. از پارس کاسپار آمد. و از آشور آشبینا آمد. آپولو از یونان آمد. ماتنو حکیم مصری و فیلو رئیس اندیشه عبری بود.

8) زمان مقرر بود؛ شورا تشکیل جلسه داد و هفت روز در سکوت نشست.

9) سپس منگ تسه برخاست و گفت: چرخ زمان یک بار دیگر چرخید. نژاد در سطح بالاتری از فکر است.

10) جامه هایی که پدران ما بافته اند. کربوبیان پارچه ای آسمانی بافته اند. آن را در دستان خود گذاشته ایم و باید برای مردان لباس های جدیدی بسازیم.

11) پسران انسان به دنبال نور بیشتری هستند. آنها دیگر به خدایان تراشیده شده از چوب یا از گل اهمیت نمی دهند. آنها به دنبال خدایی هستند که با دست ساخته نشده است.

12) پرتوهای روز آینده را می بینند، اما آنها را درک نمی کنند.

13) زمان رسیده است و ما باید این لباس ها را برای مسابقه به خوبی بسازیم.

14) و برای مردم جامه های تازه ای از عدالت، رحمت، عدالت و محبت بسازیم، تا هنگام تابش نور روز آینده، برهنگی خود را پنهان کنند.

15) ویدیاپاتی گفت: کشیش های ما همه دیوانه شده اند. آنها دیو را در طبیعت دیدند و چراغهای خود را به سوی او افکندند و در هم شکستند، و هیچ کاهنی برای مردم هیچ نوری ندارد.

16) شب تاریک است؛ قلب هند نور را فرا می خواند.

17) کهانت را نمی توان اصلاح کرد. قبلا مرده است بزرگترین نیازهای آن قبر و سرودهای تشییع جنازه است.

18) عصر جدید خواستار آزادی است. نوعی که از هر مردی یک کشیش می سازد، او را قادر می سازد به تنهایی برود و هدایایش را بر زیارتگاه خدا بگذارد.

19) و کاسپار گفت: در پارس مردم با ترس راه می روند. آنها از ترس انجام کار خوب انجام می دهند.

- 20) شیطان بزرگترین قدرت در سرزمین ماست و هر چند افسانه است، هم جوانی و هم سن را بر زانو می زند.
- 21) سرزمین ما تاریک است و شر در تاریکی رونق می یابد.
- 22) ترس بر هر نسیمی که می گذرد سوار است و در هر شکلی از زندگی در کمین است.
- 23) ترس از شر افسانه است، توهم و دام است. اما تا زمانی که قدرتی قدرتمند بیاید تا اترها را به صفحه نور برساند، زنده خواهد ماند.
- 24) هنگامی که این اتفاق بیفتد، سرزمین جادوها در نور شکوه خواهند کرد. روح پارسی نور می خواند.

فصل 57

- جلسه حکیمان، ادامه یافت. باز کردن آدرس ها عیسی می رسد. هفت روز سکوت
- آشپینا گفت: آشور سرزمین شک است. ارا به قوم من که اکثراً بر آن سوار می شوند، «شک» نامیده می شود.
- 2) یک بار ایمان در بابل راه افتاد. و او روشن و منصف بود. اما چنان جامه سفید پوشیده بود که مردان از او ترسیدند.
- 3) و هر چرخ شروع به چرخیدن کرد و شک با او جنگ کرد و او را از خشکی بیرون کرد. و او دیگر برنگشت.
- 4) مردم به شکلی خدای یکتا را می پرستند. در دل آنها مطمئن نیستند که خدا وجود دارد.
- 5) عبادت ایمان در حرم ندیده؛ اما شک باید خدایش را ببیند.
- 6) بزرگترین نیاز همه آشورها ایمان است - ایمانی که هر چیزی را که هست با یقین چاشنی می کند.
- 7) و سپس آپولون گفت: بزرگترین نیازهای یونان مفاهیم واقعی خداست.
- 8) تئوگونی در یونان بی سکان است، زیرا هر فکری ممکن است خدا باشد و به عنوان خدا پرستش شود.
- 9) سطح فکر گسترده و پر از مخالفان تیز است. و بنابراین دایره خدایان پر از دشمنی، با جنگ و دسیسه های پست می شود.
- 10) یونان به یک ذهن استاد نیاز دارد تا بالاتر از خدایان بایستد. تا افکار انسانها را از خدایان بسیار به سوی خدای یگانه بلند کند.
- 11) می دانیم که نور از تپه ها می آید. خدا به نور سرعت بده
- 12) متنو گفت: این سرزمین اسرار آمیز را ببینید! این مصر مردگان!
- 13) معابد ما از دیرباز مقبره همه چیزهای پنهان زمان بوده است. معابد، دخمه ها و غارهای ما تاریک هستند.
- 14) در نور هیچ چیز پنهانی وجود ندارد. خورشید تمام حقیقت پنهان را آشکار می کند. هیچ رازی در خدا وجود ندارد.
- 15) به طلوع خورشید بنگر! پرتوهای او از هر دری وارد می شود. آری، هر شکافی از دخمه های عارفانه مضرعیم.
- 16) ما نور را درود می فرستیم! تمام مصر خواهان نور است.
- 17) و فیلون گفت: نیاز به اندیشه و زندگی عبری آزادی است.
- 18) انبیاء عبری، بینندگان و شریعت دهندگان، مردانی صاحب قدرت، صاحب اندیشه مقدس بودند، و سیستمی از فلسفه را که ایده آل بود به ما به ارث گذاشتند. به اندازه کافی قوی و خوب است که مردم ما را به هدف کمال برساند.
- 19) اما عقول نفسانی قدوسیت را انکار کردند. کشیشی پر از خودخواهی پدید آمد و خلوص دل به افسانه تبدیل شد. مردم برده شدند
- 20) کهانت نفرین اسرائیل است. اما هنگامی که او بیاید، که قرار است بیاید، رهایی را برای بردگان اعلام خواهد کرد. مردم من آزاد خواهند شد
- 21) بنگر، زیرا خداوند حکمت مجسم، عشق و نور را آفریده است که آن را عمانوئیل نامیده است.

22) کلیدهای باز کردن سحر به او داده می شود. و اینجا، به عنوان انسان، با ما راه می رود.

23) و سپس در اتاق شورا باز شد و لوگوس در میان حکیمان جهان ایستاد.

24) دوباره حکیمان هفت روز در سکوت نشستند.

فصل 58

جلسه حکیمان، ادامه یافت. ارائه هفت اصل جهانی.

اکنون که حکیمان سرحال شدند، کتاب زندگی را باز کردند و مطالعه کردند.

2) داستان زندگی انسان را خوانند؛ از تمام مبارزات، ضررها، دستاوردهای او. و در پرتو وقایع و نیازهای گذشته، دیدند که چه چیزی برای او در سالهای آینده بهتر است.

3) آن‌ها قوانین و احکامی را می دانستند که برای دارایی او مناسب تر است. آنها بالاترین خدای آرمانی را دیدند که نژاد می توانست آن را درک کند.

4) بر اساس هفت فرضی که این حکیمان باید تدوین می کردند، فلسفه بزرگ زندگی و پرستش عصر آینده باید استوار باشد.

5) اکنون منگ تسه قدیمی ترین حکیم بود. صندلی رئیس را گرفت و گفت:

6) انسان آنقدر پیشرفته نیست که با ایمان زندگی کند. او نمی تواند چیزهایی را که چشمانش نمی بیند درک کند.

7) او هنوز کودک است و در تمام سنین آینده باید با تصاویر، نمادها، آیین ها و فرم ها به او آموزش داده شود.

8) خدای او باید خدای انسانی باشد. او نمی تواند خدایی را با ایمان ببیند.

9) و سپس نمی تواند بر خود حکومت کند؛ پادشاه باید حکومت کند. مرد باید خدمت کند

10) عصری که به دنبال آن می آید، عصر انسان، عصر ایمان خواهد بود.

11) در آن دوران خوش، نسل بشر بدون کمک چشمان نفسانی خواهد دید. صدای بی صدا را خواهد شنید. روح خدا را خواهد شناخت.

12) عصری که ما وارد آن می شویم، عصر آمادگی است و همه مدارس و حکومت‌ها و آیین‌های عبادی باید به گونه‌ای ساده طراحی شوند که انسان‌ها آن را درک کنند.

13) و انسان نمی تواند پیدایش کند؛ او با الگوهای که می بیند می سازد. بنابراین در این شورا باید الگویی برای عصر آینده ایجاد کنیم.

14) و ما باید عرفان امپراتوری روح را که بر هفت اصل استوار است، صورت بندی کنیم.

15) هر حکیمی به نوبه خود باید یک اصل را تشکیل دهد. و اینها اساس عقاید مردم خواهند بود تا زمانی که عصر کامل فرا رسد.

16) سپس منگ تسه اولین را نوشت:

17) همه چیز اندیشیده است. تمام زندگی فعالیت فکری است. انبوه موجودات جز مراحل از یک اندیشه بزرگ هستند که آشکار شده است. اینک خداوند اندیشه است و اندیشه خداست.

18) سپس ویدیایاتی اصل دوم را نوشت:

19) اندیشه ابدی یکی است؛ در اصل این دو است - اطلاعات و نیرو. و چون نفس می کشند فرزندی به دنیا می آید؛ این کودک عشق است

20) و به این ترتیب خدای سه گانه ظاهر می شود که مردم او را پدر-مادر-فرزند می نامند.

21) این خدای سه گانه یکی است. اما مانند نور، در اصل او هفت است.

22) و هنگامی که خدای سه گانه بیرون می دمد، اینک هفت روح در برابر او می ایستند. اینها ویژگی‌های خلاقانه هستند.

(23) انسانها آنها را خدایان کوچکتر می نامند و به شکل آنها انسان را ساخته اند.

(24) و کاسپار سومی را نوشت:

(25) انسان اندیشه ای از خدا بود که در تصویر سپتونات شکل گرفته بود و در مواد روح پوشیده بود.

(26) و آرزوهایش قوی بود. او به دنبال تجلی در هر سطح زندگی بود و برای خود جسمی از اترهای صورت های زمینی ساخت و به این ترتیب به صفحه زمین فرود آمد.

(27) در این نزول حق ولادت خود را از دست داد؛ هماهنگی خود را با خدا از دست داد و تمام نت های زندگی را ناسازگار ساخت.

(28) ناهماهنگی و شر یکی است؛ پس شر کار دست انسان است.

(29) اشبینا چهارمین را نوشت:

(30) بذرها در نور جوانه نمی زنند. آنها رشد نمی کنند تا زمانی که خاک را پیدا کنند و خود را به دور از نور پنهان کنند.

(31) انسان بذری از زندگی ابدی تکامل یافته است. اما در اترهای خدای سه گانه، نور بسیار بزرگتر از آن بود که بذرها رشد کنند.

(32) و از این رو انسان به دنبال خاک حیات نفسانی گشت و در تاریکی زمین جایی یافت که بتواند جوانه بزند و رشد کند.

(33) دانه ریشه کرده و به خوبی رشد کرده است.

(34) درخت حیات انسان از خاک چیزهای خاکی برخاسته و طبق قانون طبیعی به شکل کامل می رسد.

(35) هیچ اعمال ماوراء طبیعی خداوند وجود ندارد که انسان را از زندگی جسمانی به برکت روحی برساند. او همانطور که گیاه رشد می کند رشد می کند و در زمان مناسب به کمال می رسد.

(36) صفت روحی که انسان را به حیات روحی ممکن می سازد، پاک است.

فصل 59

جلسه حکیمان، ادامه یافت. فرضیه های باقی مانده حکیمان عیسی را برکت می دهند. هفت روز سکوت

آپولو پنجمین نوشت:

(2) روح توسط چهار اسب سفید به سوی نور کامل کشیده می شود و اینها اراده و ایمان و یاری و عشق هستند.

(3) آنچه را که شخص بخواهد انجام دهد، قدرت انجام آن را دارد.

(4) علم به آن قدرت ایمان است؛ و هنگامی که ایمان حرکت کند، روح پرواز خود را آغاز می کند.

(5) ایمان خودخواهانه منجر به روشنائی نمی شود. در راه نور هیچ زائری تنها نیست. مردان تنها با کمک به دیگران برای به دست آوردن ارتفاع به دست می آورند.

(6) اسبی که راه را به زندگی روحی هدایت می کند، عشق است. عشق خالص است

(7) متنو ششمین را نوشت:

(8) عشق جهانی که آپولون از آن سخن می گوید فرزند حکمت و اراده الهی است و خداوند انسان را به صورت جسمانی به زمین فرستاده است تا انسان بداند.

(9) عشق جهانی که حکیمان از آن سخن می گویند مسیح است.

(10) بزرگترین رمز و راز تمام دوران در نحوه زندگی مسیح در قلب نهفته است.

- 11) مسیح نمی‌تواند در لانه‌های آب آلود چیزهای جسمانی زندگی کند. هفت نبرد باید انجام شود، هفت پیروزی قبل از آن که چیزهای نفسانی مانند ترس، و خود، احساسات و میل کنار گذاشته شوند.
- 12) هنگامی که این کار انجام شود، مسیح روح را تسخیر خواهد کرد. کار انجام شده است و انسان و خدا یکی هستند.
- 13) و فیلون هفتمین را نوشت:
- 14) یک مرد کامل! به حضور خدای سه گانه موجودی مانند این طبیعت ساخته شده است.
- 15) این کمال بالاترین مکاشفه راز زندگی است.
- 16) وقتی همه جوهرهای جسمانی به روح تبدیل شدند و همه جوهرهای روح به نفس القدس بازگردانده شد و انسان خدای کامل شد، نمایش خلقت به پایان می‌رسد. و این همه است.
- 17) و همه حکیمان گفتند: آمین.
- 18) سپس منگ تسه گفت: خدای قدوس مردی را نزد ما فرستاده است که با تلاش‌های بی شماری روشن شده است تا افکار مردم را رهبری کند.
- 19) ما این مرد را که مورد تایید تمامی صاحبان ذهن آسمان و زمین است، این مرد اهل جلیل، این عیسی، رئیس تمام حکیمان جهان را می‌شناسیم.
- 20) برای شناخت این حکمتی که او برای مردم می‌آورد، تاج گل نیلوفر را بر سر او می‌گذاریم.
- 21) او را با تمام برکت حکیم هفت گانه عالم بیرون می‌فرستیم.
- 22) آنگاه همه حکیمان دستهای خود را بر سر عیسی نهادند و یکپارچه گفتند: خدا را ستایش کن!
- 23) زیرا حکمت، عزت، جلال، قدرت، ثروت، برکت، قوت، تا ابدالابد از آن توست ای مسیح.
- 24) و هر موجود زنده ای گفت: آمین.
- 25) و سپس حکیمان هفت روز در سکوت نشستند.

فصل 60

- عیسی به هفت حکیم خطاب می‌کند. آدرس. عیسی به جلیل می‌رود.
- هفت روز سکوت گذشت و عیسی که با حکیمان نشست به بود گفت:
- 2) تاریخ زندگی به خوبی در این فرضیه‌های جاودانه فشرده شده است. این هفت تپه است که شهر مقدس بر روی آنها ساخته خواهد شد.
- 3) اینها هفت سنگ بنای مطمئنی هستند که کلیسای جهانی بر روی آنها ایستاده است.
- 4) در انجام کاری که برای من محول شده است، از خطرات راه کاملاً آگاهم. فنجان نوشیدنی تلخ خواهد بود و طبیعت انسان ممکن است کوچک شود.
- 5) اما من اراده خود را در نفس القدس از دست داده‌ام، و بنابراین راه خود را می‌روم تا صحبت کنم و عمل کنم، همانطور که به وسیله نفس مقدس به صحبت و عمل برمی‌خیزم.
- 6) کلماتی که من می‌گویم مال خودم نیست. آنها سخنان کسی است که من اراده اش را انجام می‌دهم.
- 7) انسان در اندیشه مقدس به اندازه کافی پیشرفت نکرده است که بتواند کلیسای جهانی را درک کند، و بنابراین کاری که خداوند به من داده تا انجام دهم، ساختمان آن کلیسا نیست.
- 8) من یک مدل ساز هستم، فرستاده شده‌ام تا الگویی از کلیسای که قرار است باشد بسازم - الگویی که عصر ممکن است آن را درک کند.

- (9) وظیفه من به عنوان سازنده نمونه در سرزمین مادری من است، و در آنجا، بر اساس این فرض که عشق پسر خداست، که من آن عشق را آشکار می‌کنم، کلیسای نمونه پابرجا خواهد ماند.
- (10) و از میان افراد کم ارزش، دوازده مرد را انتخاب خواهم کرد که نماینده دوازده اندیشه جاودانه هستند. و اینها کلیسای نمونه خواهند بود.
- (11) خاندان یهودا، خویشاوندان جسمانی من، جز اندکی از رسالت من در جهان را درک خواهند کرد.
- (12) و مرا طغیان می‌کنند، کارم را تحقیر می‌کنند، به دروغ متهم می‌کنند، مرا به بند می‌کشند، به جایگاه داوری انسانهای جسمانی خواهند برد که مرا محکوم کرده و بر روی صلیب خواهند کشت.
- (13) اما مردم هرگز نمی‌توانند حقیقت را بکشند. اگر چه تبعید شده باشد، دوباره با قدرت بیشتری خواهد آمد. زیرا حقیقت جهان را تحت سلطه خود در خواهد آورد.
- (14) کلیسای نمونه زنده خواهد ماند. اگرچه انسان جسمانی قوانین مقدس، آیینها و اشکال نمادین خود را برای اهداف خودخواهانه فاحشه می‌کند و آن را جز نمایشی ظاهری می‌سازد، عده کمی از طریق آن ملکوت روح را خواهند یافت.
- (15) و هنگامی که عصر بهتر فرا رسد، کلیسای جهانی بر اساس هفت اصل خواهد ایستاد و بر اساس الگوی داده شده ساخته خواهد شد.
- (16) زمان فرا رسیده است. من به اورشلیم می‌روم، با قدرت ایمان زنده، و به نیرویی که شما داده اید.
- (17) و به نام خدا، پدر-خدای ما، پادشاهی روح بر هفت تپه برقرار خواهد شد.
- (18) و همه اقوام و قبایل و زبانهای زمین وارد خواهند شد.
- (19) شاهزاده صلح بر تخت قدرت خواهد نشست. خدای سه گانه در این صورت همه چیز خواهد بود.
- (20) و همه حکیمان گفتند: آمین.
- (21) و عیسی رفت و پس از روزهای بسیار به اورشلیم رسید. و سپس خانه خود را در جلیل جستجو کرد.

پایان قسمت 1

قسمت 2

قسمت 2/بخش سیزدهم

عیسی مسیح

خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری

عیسی 30 تا 33 ساله

بخش سیزدهم

(فصل 61-64)

MEM

وزارت جان منادی

فصل 61

- جان، منادی، به الخلیل باز می گردد. به عنوان یک گوشه نشین در طبیعت زندگی می کند. از اورشلیم بازدید می کند و با مردم صحبت می کند. هنگامی که یوحنا پسر زکریا و الیزابت تمام تحصیلات خود را در مدارس مصر به پایان رساند، به حبرون بازگشت و روزهای معینی در آنجا ماند.
- 2) و سپس به جستجوی بیابان پرداخت و در غار داوود خانه نشین کرد، جایی که سالها پیش از آن حکیم مصری به او دستور داده بود.
- 3) برخی او را زاهد انگدی می نامیدند. و دیگران گفتند: او مرد وحشی تپه است.
- 4) خود را به پوست حیوانات پوشاند. غذای او خرنوب، عسل، آجیل و میوه بود.
- 5) هنگامی که یحیی سی ساله بود به اورشلیم رفت و در بازار هفت روز در سکوت نشست.
- 6) مردم عادی و کاهنان، کاتبان و فریسیان دسته جمعی بیرون آمدند تا گوشه نشین خاموش تپه ها را ببینند. اما هیچکدام آنقدر جرات نداشتند که از او بپرسند او کیست.
- 7) اما چون روزه خاموشش تمام شد، در میان همه ایستاد و گفت:
- 8) اینک پادشاه آمده است. پیامبران درباره او گفتند: خردمندان مدتهاست که به دنبال او بوده اند.
- 9) ای اسرائیل آماده شو، برای ملاقات پادشاهت آماده شو.
- 10) و این تمام چیزی بود که او گفت و سپس ناپدید شد و هیچ کس نمی دانست کجا رفته است.
- 11) و ناآرامی عظیم در سراسر اورشلیم به وجود آمد. حاکمان داستان گوشه نشین تپه ها را شنیدند.
- 12) و پیکهایی را فرستادند تا با او صحبت کنند تا از آمدن پادشاه مطلع شوند. اما نتوانستند او را پیدا کنند.
- 13) و بعد از چند روز دوباره به بازار آمد و تمام شهر آمدند تا سخنان او را بشنوند. او گفت:
- 14) ای حاکمان مملکت، مزاحم نباشید. پادشاه آینده هیچ دشمنی ندارد. او به دنبال جایی در هیچ تخت زمینی نیست.
- 15) او می آید شاهزاده صلح، پادشاه عدالت و عشق. پادشاهی او در درون روح است.
- 16) چشم مردم آن را نخواهد دید و کسی جز پاک دل نمی تواند وارد شود.
- 17) ای اسرائیل آماده شو، برای ملاقات با پادشاهت آماده شو.
- 18) باز هم زاهد ناپدید شد. مردم می کوشیدند از او پیروی کنند، اما او حجایی را روی صورتش کشیده بود و مردم نمی توانستند او را ببینند.

- 19) روز عید یهودی فرا رسید. اورشلیم از یهودیان و مسیحیان از هر نقطه فلسطین پر شد و یوحنا در صحن معبد ایستاد و گفت:
 20) ای اسرائیل آماده شو، برای ملاقات با پادشاهت آماده شو.
 21) اینک شما در گناه زندگی کرده اید؛ فقرا در خیابان های شما گریه می کنند و شما به آنها توجه نمی کنید.
 22) همسایگان شما چه کسانی هستند؟ شما دوست و دشمن را به طور یکسان فریب داده اید.
 23) خدا را با صدا و لب عبادت می کنید. دل های شما دور و بر طلا است.
 24) کاهنان شما بارهای بسیار بزرگی بر دوش مردم بسته اند. آنها به راحتی با دستمزد فقرا که به سختی به دست آورده اند زندگی می کنند.
 25) وکلای شما، پزشکان و کاتبان شما دست و پا گیران بیهوده زمین هستند. آنها فقط تومورهایی در بدن دولت هستند.
 26) نه زحمت می کشند و نه می ریسند، با این حال سودهای تجارت شما را مصرف می کنند.
 27) فرمانروایان شما زناکار، زورگیر و دزد هستند، نه به حقوق هیچکس.
 28) و دزدان دعوت خود را در تالارهای مقدس انجام می دهند. معبد مقدسی که به دزدان فروخته اید. لانه های آنها در مکان های مقدسی است که برای نماز جدا شده اند.
 29) بشنو! شنیدن! ای مردم اورشلیم! اصلاح: از راه های شیطانی خود برگرد وگرنه خداوند از تو برمی گردد و بت ها از دور خواهند آمد و آنچه از همه عزت و شهرت تو باقی مانده در یک ساعت کوتاه می گذرد.
 30) ای اورشلیم آماده شو، برای ملاقات با پادشاهت آماده شو.
 31) دیگتر نگفت؛ او دادگاه را ترک کرد و کسی او را ندید.
 32) کاهنان، پزشکان و کاتبان همه در خشم بودند. آنها به دنبال جان بودند تا به او آسیب برسانند. او را پیدا نکردند.
 33) مردم عادی در دفاع از او ایستادند؛ گفتند: زاهد راست می گوید.
 34) و سپس کاهنان، پزشکان و کاتبان به شدت ترسیدند. دیگر نگفتند؛ آنها خود را پنهان کردند.

فصل 62

- یوحنا، منادی، دوباره از اورشلیم بازدید می کند. با مردم صحبت می کند. قول می دهد تا هفت روز دیگر با آنها در گیلگال ملاقات کند. به بتانی می رود و در یک جشن شرکت می کند.
 روز بعد جان دوباره به صحن معبد رفت و گفت:
 1) ای اسرائیل آماده شو، برای ملاقات پادشاهت آماده شو.
 2) رؤسای کاهنان و کاتبان معنای سخنان او را می دانستند. آنها گفتند،
 3) مرد جسور، هدف این پیامی که به اسرائیل می آورید چیست؟ اگر بصیر و نبی هستی، به صراحت بگو چه کسی تو را به اینجا فرستاده است؟
 4) و یحیی پاسخ داد، من صدای کسی هستم که در بیابان فریاد می زند، راه را آماده کن، راه ها را صاف کن، زیرا اینک شاهزاده صلح با عشق خواهد آمد.
 5) پیامبر شما ملاکی سخنان خدا را نوشت:
 6) و قبل از فرا رسیدن روز عذاب، الیاس را نزد شما می فرستم تا دل های مردم را به سوی خدا بازگرداند و اگر روی نگردانند، آنها را لعنت خواهم کرد.

- (8) ای مردان اسرائیل، شما گناهان خود را می دانید وقتی از آنجا رد شدم، پرنده‌ای زخمی را دیدم که در خیابان‌های شما مستعد بود و مردان از هر طبقه‌ای با چماق بر او می‌کوبیدند و سپس دیدم که عدالت نام آن است.
- (9) دوباره نگاه کردم و دیدم که همراهش کشته شده است. بالهای سفید خالص عدالت در خاک لگدمال شد.
- (10) به شما مردان می‌گویم؛ گناه هولناک تو، جولانگاه گناه ساخته است که بوی تعفن وحشتناکی را به بهشت می‌فرستد.
- (11) اصلاح، ای اسرائیل، اصلاح؛ برای ملاقات با پادشاه خود آماده شوید
- (12) و سپس یوحنا روی برگرداند و همانطور که می‌رفت گفت:
- (13) در هفت روز، اینک، من در جلجال، در کنار رود اردن، جایی که اسرائیل برای اولین بار به سرزمین موعود رفت، خواهم ایستاد.
- (14) و سپس از صحن معبد خارج شد تا دیگر وارد آن نشود. اما بسیاری از مردم تا بیت عنیا از او پیروی کردند و او در آنجا در خانه ایلعازر، خویشاوندش، ماند.
- (15) مردم مضطرب همه خانه را جمع کردند و نرفتند. سپس جان بیرون آمد و گفت:
- (16) اصلاح، ای اسرائیل، اصلاح؛ برای ملاقات با پادشاه خود آماده شوید
- (17) گناهان اسرائیل همه بر درگاه کاهن و کاتب نیست. ای گمان نکنید که همه گناهکاران یهودیه در میان حاکمان و صاحبان ثروت یافت می‌شوند.
- (18) هیچ نشانه‌ای از خوب و پاک بودن انسان نیست زیرا در تنگنا زندگی می‌کند.
- (19) ولگردهای بی‌حال و بی‌حرکت زمین عمدتاً فقیر هستند و مجبورند برای نان گدایی کنند.
- (20) همان مردانی را دیدم که تشویق می‌کردند زیرا به کاهنان و کاتبان ظلمشان به انسان را گفتم، سنگ پرتاب کردند و عدالت بیچاره را در خیابان‌ها زدند.
- (21) دیدم آنها پرنده فقیر مرده عدالت را زیر پا می‌گذارند.
- (22) و شما که از من پیروی می‌کنید، ای مردم عادی، یک ذره از کاتبان و کاهنان در جنایت عقب نیستید.
- (23) ای مردان اسرائیل اصلاح کنید. پادشاه آمده است. برای ملاقات با پادشاه خود آماده شوید
- (24) یحیی روزهای معینی نزد ایلعازر و خواهرانش ماند.
- (25) به افتخار ناصری جشنی برپا شد و همه مردم در کنار تخته ایستادند.
- (26) و چون رؤسای شهر شراب‌گازدار ریختند و جامی به یوحنا تقدیم کردند، او آن را گرفت و در هوا نکه داشت و گفت:
- (27) شراب دل‌نفس را شاد می‌کند و جان انسان را غمگین می‌کند. روح بی‌مرگ مرد را در تلخی فرو می‌برد.
- (28) نذر نظر را در کودکی گرفتم و قطره‌ای از لبم نگذشت.
- (29) و اگر پادشاه آینده را خوشحال می‌کنید، از جام بپرهیزید، همانطور که از چیز مرگبار اجتناب می‌کنید.
- (30) و سپس شراب‌گازدار را در خیابان انداخت.

فصل 63

جان، منادی، از جریکو دیدن می‌کند. با مردم در گیلگال ملاقات می‌کند. مأموریت خود را اعلام می‌کند. آیین غسل تعمید را معرفی می‌کند. بسیاری از مردم را غسل تعمید می‌دهد. به بتانی برمی‌گردد و تدریس می‌کند. به اردن برمی‌گردد. و یوحنا به اریحا رفت. در آنجا نزد آلفیوس اقامت گزید.

- (2) و چون مردم شنیدند که او آنجاست، دسته جمعی آمدند تا سخنان او را بشنوند.
- (3) با هیچکس صحبت نکرد. اما چون وقت مقدر شد، به تنگه اردن رفت و نزد مردم گفت:
- (4) اصلاح کنید و تمام گناهان خود را در چشمه طهارت بشوید. پادشاهی نزدیک است
- (5) نزد من بیا و در آبهای این نهر شسته شو که نمادی از پاکسازی درونی روح است.
- (6) و اینک، جماعت فرود آمدند و در اردن شسته شدند و هر کس به گناهان خود اعتراف کرد.
- (7) یحیی ماهها در تمام نواحی اطراف دعای پاکي و عدالت کرد و پس از روزهای بسیار دوباره به بیت عنیا رفت. و در آنجا تدریس کرد.
- (8) ابتدا چند نفر اما سالکان صادق آمدند؛ اما خودخواهان و شرورها بدون هیچ پشیمانی آمدند. آمد چون خیلی ها آمدند.
- (9) و چون یوحنا دید فریسیان و صدوقیان توبه نشده نزد او آمدند، گفت:
- (10) ای فرزندان افعی ها بمانید. آیا شما از اخبار غضب آینده نگران هستید؟
- (11) به سراغ کارهایی بروید و کارهایی را انجام دهید که توبه واقعی را ثابت می کند.
- (12) آیا برای شما کافی است که بگویید وارث ابراهیم هستید؟ من به شما می گویم، نه.
- (13) وارثان ابراهیم در نزد خدا چون ستمکاری می کنند به همان اندازه شرورند.
- (14) بین تبر! او هر درختی که میوه سالم نمی آورد، از ریشه بریده می شود و در آتش می ریزد.
- (15) و سپس مردم پرسیدند: چه کنیم؟
- (16) و یوحنا پاسخ داد: خدمت یاری برای همه بشریت را بپذیر. تمام آنچه را که داری برای خودخواهی خود خرج نکن.
- (17) کسی که دو کت دارد یکی را به کسی که کت ندارد بدهد. بخشی از تمام غذایی که دارید را به نیازمندان بدهید.
- (18) و چون باجگیران آمدند و پرسیدند چه کنیم؟ یوحنا به آنها پاسخ داد:
- (19) در کار خود صادق باشید. خراجی را که جمع آوری می کنید برای سود خودخواهانه زیاد نکنید. چیزی بیشتر از خواسته های پادشاه خود نگیرید.
- (20) و چون سربازان آمدند و پرسیدند چه کنیم؟ منادی پاسخ داد
- (21) به هیچ کس خشونت نکنید. مرتکب اشتباه نشوید و به مزدی که می گیرید راضی باشید.
- (22) در میان یهودیان بسیاری از کسانی بودند که منتظر آمدن مسیح بودند و یحیی را مسیح می دانستند.
- (23) اما یوحنا به سؤالات آنها پاسخ داد: «در آب پاک می کنم که نمادی از پاکسازی روح است. اما هنگامی که او که قرار است بیاید، در نفس مقدس پاک و در آتش پاک خواهد شد.
- (24) بادبزن او در دست اوست و گندم و گاه را جدا می کند. گاه را دور می اندازد اما هر دانه گندم را جمع می کند. این مسیح است.
- (25) بین او می آید! او با تو راه خواهد رفت و تو او را نخواهی شناخت.
- (26) او پادشاه است. من لایق باز کردن بند کفش او نیستم.
- (27) و یحیی بیت عنیا را ترک کرد و دوباره به رود اردن رفت.

فصل 64

عیسی به جلیل می آید و توسط یوحنا تعمید می یابد. نفس مقدس مسیحیت او را تأیید می کند.

- این خبر به جلیل رسید و عیسی با جمعیت به جایی که منادی در تنگه موعظه می کرد فرود آمد.
- (2) وقتی عیسی منادی را دید گفت: اینک مرد خدا! به بزرگ ترین بینندگان بنگر! بین ایلیا برگشته!
- (3) بنگرید به رسولی که خداوند او را برای گشودن راه فرستاده است! پادشاهی نزدیک است.
- (4) وقتی یحیی عیسی را دید که با جمعیت ایستاده است، گفت: اینک پادشاهی که به نام خدا می آید!
- (5) و عیسی به یوحنا گفت: من در آب به عنوان نمادی از پاکسازی روح شسته خواهم شد.
- (6) و یحیی پاسخ داد: شما نیازی به شستشو ندارید، زیرا شما در اندیشه و گفتار و عمل خالص هستید. و اگر نیاز به شستن داشته باشی من لیاقت انجام مراسم را ندارم.
- (7) و عیسی گفت: من برای پسران انسان الگو خواهم بود و آنچه را که به آنها دستور می دهم باید انجام دهم. و همه انسانها باید شسته شوند، که نمادی از پاکسازی روح است.
- (8) این شست و شو را ما به عنوان یک آیین برپا می کنیم - آیین غسل تعمید که اکنون آن را می نامیم و به این ترتیب نامیده می شود.
- (9) کار تو ای منادی نبوی این است که راه را آماده کنی و پنهانی ها را آشکار کنی.
- (10) انبوه مردم برای سخنان زندگی آماده هستند، و من به عنوان پیامبر خدای سه گانه، و به عنوان برگزیده ای که مسیح را به مردم تجلی می کنم، توسط شما به تمام جهان شناخته می شوم.
- (11) سپس یحیی عیسی را به داخل رودخانه در تنگه پایین برد و او را به نام مقدس کسی که او را بیرون فرستاد تا مسیح را برای مردم آشکار کند تعمید داد.
- (12) و چون از نهر بیرون آمدند، نفس مقدس به شکل کبوتر فرود آمد و بر سر عیسی نشست.
- (13) صدایی از آسمان گفت: این پسر محبوب خدا، مسیح است که محبت خدا آشکار شده است.
- (14) یحیی صدا را شنید و پیام صدا را فهمید.
- (15) حال عیسی رفت و یحیی مردم را موعظه کرد.
- (16) بسیاری از کسانی که به گناهان خود اعتراف کردند و از راه های شیطانی به راه های حق روی آوردند، منادی تعمید داد که نماد پاک کردن گناهان توسط عدالت است.

قسمت 2/بخش چهاردهم**عیسی مسیح****خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری****عیسی 30 تا 33 ساله****بخش چهاردهم****(فصل 65 تا 71)****NUN****وزارت کریستین عیسی - دوره مقدماتی****فصل 65**

عیسی برای معاینه خود به بیابان می رود و چهل روز در آنجا می ماند. در معرض سه وسوسه است. او غلبه می کند. به اردوگاه های جان باز می گردد و تدریس را آغاز می کند.

منادی راه را هموار کرده بود. لوگوس به عنوان عشق آشکار شده به مردان معرفی شده بود، و او اکنون باید خدمت کریستین خود را آغاز کند.

(2) و به بیابان رفت تا با خدا خلوت کند تا بتواند به قلب درونی خود بنگرد و قدرت و شایستگی آن را دریابد.

(3) و با خود سخن گفت؛ او گفت: پایین من قوی است. من با پیوندهای زیادی به زندگی جسمانی گره خورده ام.

(4) آیا من این قدرت را دارم که غلبه کنم و جانم را برای مردان قربانی کنم؟

(5) وقتی در برابر مردم بایستم و آنها دلیلی بر مسیحیت من بخواهند، چه خواهم گفت؟

(6) و سپس وسوسه کننده آمد و گفت: اگر پسر خدا هستی به این سنگها دستور بده که تبدیل به نان شوند.

(7) و عیسی گفت: چه کسی آزمایش می خواهد؟ هیچ نشانه ای از پسر خدا بودن او نیست زیرا معجزه می کند. شیاطین می توانند کارهای بزرگ انجام دهند.

(8) آیا جادوگران سیاه قبل از فراغ کارهای بزرگی انجام نداده اند؟

(9) گفتار و کردار من در تمام شئون زندگی، دلیل بر مسیحیت من خواهد بود.

(10) سپس وسوسه کننده گفت: اگر به اورشلیم بروی و از قله معبد خود را به زمین بیاندازی، مردم باور خواهند کرد که تو مسیحی هستی که از جانب خدا فرستاده شده است.

(11) مطمئناً می توانید این کار را انجام دهید. زیرا داوود نگفت که او فرشتگان خود را در مورد شما تسلیم می کند و آنها با دستان خود حمایت خواهند کرد که مبادا سقوط کنید؟

(12) و عیسی گفت: من خداوند، خدای من را نمی توانم وسوسه کنم.

(13) و سپس وسوسه کننده گفت: به دنیا نگاه کن. افتخارات و شهرتش را ببین! لذت و ثروتش را ببین!

(14) اگر جان خود را برای اینها بدهید، آنها مال شما خواهند بود.

(15) اما عیسی گفت: «هر فکر وسوسه انگیز را از من دور کن. قلب من ثابت است؛ من این نفس نفسانی را با همه جاه طلبی و غرورش طرد می کنم.»

(16) عیسی به مدت چهل روز با نفس نفسانی خود کشتی گرفت. خود برتر او پیروز شد او سپس گرسنه بود، اما دوستانش او را پیدا کرده بودند و به او خدمت کردند.

(17) سپس عیسی بیابان را ترک کرد و با آگاهی از نفس مقدس به اردوگاه یوحنا آمد و تعلیم داد.

فصل 66

شش تن از شاگردان یوحنا از عیسی پیروی می کنند و شاگرد او می شوند. او به آنها آموزش می دهد. در سکوت می نشینند.

در میان پیروان یوحنا مردان زیادی از جلیل بودند. عابدترین آنها اندرو، شمعون، یعقوب و یوحنا و فیلیپ و برادرش از بیت سایدا بودند.

(2) روزی که اندرو، فیلیپ و پسر زبیدی با منادی صحبت می کردند، لوگوس آمد و یوحنا فریاد زد: اینک مسیح!

(3) سپس سه شاگرد به دنبال عیسی رفتند و او پرسید: چه می خواهی؟

(4) شاگردان پرسیدند کجا زندگی می کنی؟ و عیسی پاسخ داد: بیا و ببین.

(5) و اندریا برادر خود شمعون را صدا زد و گفت: با من بیا زیرا مسیح را یافته ام.

(6) هنگامی که عیسی به صورت شمعون نگاه کرد، گفت: اینک یک صخره! او پیتر نام توست.

(7) فیلیپ ناتانائیل را دید که کنار درختی نشسته بود و گفت: برادرم، با من بیا، زیرا من مسیح را یافته ام. در ناصره اقامت دارد.

(8) ناتانائیل گفت: آیا از ناصره چیز خوبی حاصل می شود؟ و فیلیپ پاسخ داد: بیا و ببین.

(9) هنگامی که عیسی ناتانائیل را دید، گفت: اینک اسرائیلی واقعاً که در او نیرنگ نیست!

(10) ناتانائیل گفت: چگونه می توانی در مورد من این گونه صحبت کنی؟

(11) و عیسی گفت: من تو را دیدم که در آنجا زیر درخت انجیر نشسته بودی، قبل از اینکه برادرت صدا بزند.

(12) ناتانائیل دستهای خود را بلند کرد و گفت: این همان مسیح است، پادشاهی که منادی بارها برای او شهادت داده است.

(13) و یوحنا بیرون رفت و برادر خود یعقوب را یافت و او را نزد مسیح آورد.

(14) آن شش شاگرد با عیسی به محل اقامت او رفتند.

(15) و پطرس گفت: ما مدت هاست که به دنبال مسیح بوده ایم. ما از جلیل به یوحنا آمدیم. ما فکر می کردیم که او مسیح است، اما او به ما اعتراف کرد که نیست.

(16) اینکه او جز منادی فرستاده شد تا راه را باز کند و راه را برای پادشاه آینده آسان کند. و وقتی آمدی گفت: اینک مسیح!

(17) و ما با کمال میل به جایی که می روید دنبال می کنیم. پروردگارا به ما بگو چه کنیم

(18) و عیسی گفت: روباه های زمین خانه دارند، پرندگان لانه دارند. من جایی ندارم که سرم را بگذارم.

(19) کسی که از من پیروی کند باید تمام هوس های نفس خود را رها کند و جان خود را در نجات جان از دست بدهد.

(20) من می آیم گمشده را نجات دهم و انسان زمانی نجات می یابد که از دست خود نجات یابد. اما مردم در درک این آموزه مسیح دیر هستند.

(21) و پطرس گفت، من نمی توانم به جای هیچ مرد دیگری صحبت کنم، اما برای خودم می گویم: همه را رها می کنم و به جایی می روم که شما هدایت می کنید.

(22) سپس دیگران سخن گفتند و گفتند: تو سخنان راستی داری. تو از جانب خدا آمدی و اگر راه تو را دنبال کنیم راه را از دست نمی دهیم.

(23) سپس عیسی و شش شاگرد مدت طولانی در سکوت فکر کردند.

فصل 67

- عیسی به دیدار یوحنا در اردن می رود. اولین سخنرانی کریستین خود را به مردم ارائه می دهد. آدرس او با شاگردانش به بیت عنیا می رود. حال فردای آن روز عیسی دوباره آمد و با یوحنا در کنار جاده ایستاد. و یحیی بر او چیره شد تا سخن بگوید و ایستاده گفت:
- (1) ای مردان اسرائیل بشنو! پادشاهی نزدیک است.
- (2) بنگرید که کلیددار بزرگ عصر در میان شما ایستاده است. و با روح الیاس آمده است.
- (3) بنگر، زیرا او کلید را چرخانده است. دروازه‌های قدرتمند به وسعت پرواز می‌کنند و هر که بخواهد می‌تواند به پادشاه سلام کند.
- (4) این انبوه زنان، کودکان، مردان را ببینید! خیابان‌ها را ازدحام می‌کنند، دادگاه‌های بیرونی را ازدحام می‌کنند. به نظر می‌رسد هر کدام قصد دارند اولین کسی باشند که پادشاه را ملاقات می‌کنند.
- (5) ببین، سانسورچی می‌آید و صدا می‌کند، هر که می‌خواهد بیاید. اما کسی که می‌آید باید خودش را از هر فکر شیطانی پاک کند.
- (6) باید بر میل به ارضای خود فرودست غلبه کرد. باید جان خود را برای نجات از دست رفته بدهد.
- (7) هر چه به دروازه پادشاهی نزدیکتر شوید، اتاق بزرگتر است. انبوهی‌ها رفته‌اند
- (8) اگر مردم می‌توانستند با افکار نفسانی، امیال و امیال خود به ملکوت بیایند، به ندرت جایی برای همه وجود داشت.
- (9) اما چون نتوانند اینها را از در باریک عبور دهند، روی برگردانند. عده معدودی حاضرند داخل شوند و شاه را ببینند.
- (10) بنگرید، یوحنا ماهیگیر قدرتمندی است که برای جان انسانها ماهیگیری می‌کند. او تور بزرگ خود را به دریای زندگی انسان می‌اندازد. آن را می‌کشد و پر است.
- (11) اما چه گیرایی مختلط! صید خرچنگ، خرچنگ، کوسه و چیزهای خزنده، با گاه و بیگاه ماهی از نوع بهتر.
- (12) اینک هزاران نفر می‌آیند تا صدای مرد وحشی تپه‌ها را بشنوند. آنها دسته جمعی می‌آیند تا آنها را در سیل بلورین بشوید و با لب‌های خود به گناهان خود اعتراف کنند.
- (13) اما فردا که می‌رسد، دوباره آنها را در پناهگاه‌های بدشان می‌بایم که یوحنا را دشنام می‌دهند و خدا را نفرین می‌کنند و به پادشاه توهین می‌کنند.
- (14) اما خوشا به حال پاک دلان، زیرا پادشاه را خواهند دید.
- (15) و خوشا به حال قویدلان، زیرا از هر بادی که می‌وزد به اطراف پرتاب نخواهد شد.
- (16) اما در حالی که افراد متزلزل و بی فکر برای ارضای اشتها خود برای تره‌فرنگی و گیاهان گوشتی به سرزمین مصر بازگشته‌اند، پاک دلان پادشاه را یافته‌اند.
- (17) اما حتی کسانی که ایمانشان ضعیف است و جز مظاهر نفسانی نیستند، روزی دوباره خواهند آمد و با خوشحالی برای دیدن پادشاه وارد خواهند شد.
- (18) ای مردان بنی اسرائیل به آنچه این پیامبر می‌گوید توجه کنید! در ذهن قوی باشید؛ دل پاک باش؛ در کمک رسانی هوشیار باشید؛ پادشاهی نزدیک است
- (19) چون عیسی چنین گفت، رفت و با شش شاگرد خود به بیت عنیا آمد. و روزها نزد ایلعازر ماندند.

فصل 68

عیسی با مردم بیت عنیا صحبت می‌کند. به آنها می‌گوید که چگونه دلشان پاک شود. به اورشلیم می‌رود و در معبد از یک کتاب نبوی می‌خواند. به ناصره می‌رود.

- به زودی خبر آمد که عیسی، پادشاه اسرائیل، به بیت عنیا آمده است و همه مردم شهر به استقبال پادشاه آمدند.
- (2) و عیسی که در میان آنها ایستاده بود، ندا داد: «اینک، همانا پادشاه آمده است، اما عیسی پادشاه نیست.
- (3) پادشاهی واقعاً نزدیک است. اما مردم نمی توانند آن را با چشمان نفسانی ببینند. آنها نمی توانند پادشاه را بر تخت ببینند.
- (4) این ملکوت روح است؛ تخت آن تخت زمینی نیست. پادشاه آن مرد نیست.
- (5) هنگامی که پادشاهان بشری در اینجا پادشاهی پیدا کردند، پادشاهان دیگر را به زور اسلحه فتح کردند. یک پادشاهی بر ویرانه های پادشاهی دیگر برمی خیزد.
- (6) اما هنگامی که خدای پدر ما ملکوت روح را برپا می کند، برکات خود را مانند باران بر تخت پادشاهان زمینی که به عدالت حکومت می کنند می ریزد.
- (7) حکمی نیست که خداوند براندازی کند. شمشیر او در برابر بی عدالتی، بی حوصلگی و جنایت برافراشته است.
- (8) اکنون، در حالی که پادشاهان روم عدالت را رعایت می کنند، و رحمت را دوست دارند و با تواضع با خدای خود راه می روند، رحمت خدای سه گانه بر همه آنها خواهد بود.
- (9) آنها نباید از رسولی که خداوند او را به زمین می فرستد بترسند.
- (10) من فرستاده نشده ام تا بر تختی بنشینم تا مانند سزار حکومت کنم. و ممکن است به حاکم یهودیان بگویند که من مدعی تاج و تخت او نیستم.
- (11) مردم مرا مسیح می نامند و خدا این نام را تشخیص داده است. اما مسیح مرد نیست. مسیح عشق جهانی است و عشق پادشاه است.
- (12) این عیسی تنها انسانی است که با وسوسه های غلبه شده، با آزمایش های چندشکل، مناسب شده است تا معبدی باشد که مسیح از طریق آن می تواند به مردم تجلی کند.
- (13) پس بشنو، ای مردان اسرائیل، بشنو! به بدن نگاه نکنید. این پادشاه نیست به مسیح درون بنگرید که در هر یک از شما شکل خواهد گرفت، همانطور که در من شکل گرفته است.
- (14) هنگامی که دل های خود را با ایمان پاک کردید، پادشاه وارد می شود و چهره او را خواهید دید.
- (15) و سپس مردم پرسیدند، چه کنیم تا بتوانیم بدن خود را برای پادشاه جاودانه کنیم؟
- (16) و عیسی گفت: هر آنچه که در اندیشه و گفتار و کردار به پاکی میل کند معبد جسم را پاک می کند.
- (17) هیچ قاعده ای برای همه وجود ندارد، زیرا مردان متخصص گناه هستند. هر کدام گناه بزرگ خود را دارد،
- (18) و هر یک باید برای خود مطالعه کند که چگونه می تواند به بهترین وجه گرایش خود را به چیزهای شیطانی به عدالت و عشق تبدیل کند.
- (19) تا زمانی که مردان به سطح بالاتر برسند و از خودخواهی دور شوند، این قانون بهترین نتیجه را خواهد داشت:
- (20) همان کاری را که دوست دارید با شما انجام دهند با مردان دیگر انجام دهید.
- (21) و بسیاری از مردم گفتند: می دانیم که عیسی مسیح است، پادشاهی که باید بیاید و نام او مبارک باد.
- (22) اکنون عیسی و شش شاگردش روی خود را به سوی اورشلیم برگرداندند و بسیاری از مردم به دنبال آنها رفتند.
- (23) اما متی، پسر آلفیوس، پیشاپیش دوید و چون به اورشلیم رسید، گفت: اینک مسیحیان می آیند! جمعیت برای دیدن پادشاه بیرون آمدند.
- (24) اما عیسی تا زمانی که به صحن معبد رسید با کسی صحبت نکرد و سپس کتابی را باز کرد و خواند:
- (25) اینک، من رسول خود را می فرستم و او راه را هموار خواهد کرد و مسیح که منتظر او هستید، بی خبر به معبد او خواهد آمد. خداوند، خداوند صباوت، می گوید: بنگر، زیرا او خواهد آمد.

- (26) و سپس کتاب را بست؛ او دیگر نگفت؛ او تالارهای معبد را ترک کرد و با شش شاگرد خود به ناصره رفت.
 (27) و نزد مریم مادر عیسی و خواهرش مریم ماندند.

فصل 69

- عیسی و حاکم کنیسه ناصره. عیسی در ملاء عام تعلیم نمی دهد و مردم شگفت زده می شوند.
 روز بعد که پطرس در ناصره قدم می زد، با حاکم کنیسه روبرو شد که پرسید: این عیسی کیست که اخیراً به ناصره آمده است؟
 (2) و پطرس گفت: این عیسی مسیحی است که انبیای ما درباره او نوشته اند. او پادشاه اسرائیل است. مادرش، مری، در Marmion Way زندگی می کند.
 (3) حاکم گفت: به او بگو به کنیسه بیاید، زیرا من دعای او را خواهم شنید.
 (4) و پطرس دوید و آنچه را که حاکم گفت به عیسی گفت. اما عیسی جواب نداد. او به کنیسه نرفت.
 (5) پس از شام، فرمانروا از راه مرمیون بالا آمد و در خانه مریم، عیسی و مادرش را تنها یافت.
 (6) و هنگامی که حاکم برای مسیحیت خود و اینکه چرا در هنگام دعوت به کنیسه نرفت، درخواست کرد، عیسی گفت:
 (7) بنده هیچ مردی نیستم. من توسط کشیش به این خدمت دعوت نشده ام. مال من نیست که وقتی مردها تماس می گیرند جواب بدهم. من مسیح خدا می آیم. فقط به خدا جواب میدم
 (8) چه کسی به شما این حق را داده است که برای مسیحیت من دلیل بخواهید؟ دلیل من در گفتار و آثارم نهفته است، پس اگر از من پیروی کنید، دلیلی کم نخواهید داشت.
 (9) و سپس حاکم راه خود را رفت؛ او از خود پرسید: این چه جور است که حاکم کنیسه را نادیده می گیرد؟
 (10) مردم شهر دسته جمعی بیرون آمدند تا مسیح را ببینند و سخنان او را بشنوند. اما عیسی گفت:
 (11) پیغمبر در زادگاهش، در میان خویشاوندان، شرافتی ندارد.
 (12) در ناصره سخن نخواهم گفت مگر اینکه سخنانی که می گویم و کارهایی که در شهرهای دیگر انجام می دهم ایمان مردم را جلب نکند.
 (13) تا زمانی که مردم بدانند که خداوند من را برای تجلی عشق ابدی نامیده است.
 (14) نیت خیر به تو ای خویشاوندم. من شما را با عشق بی حد و حصر برکت می دهم و برای شما شادی و خوشبختی فراوان آرزو می کنم.
 (15) او دیگر چیزی نگفت و همه مردم بسیار شگفت زده شدند زیرا او در ناصره صحبت نمی کرد.

فصل 70

- عیسی و شاگردانش در یک جشن ازدواج در قنا. عیسی درباره ازدواج صحبت می کند. او آب را به شراب تبدیل می کند. مردم شگفت زده می شوند.
 در قنا، جلیل، جشن ازدواج برگزار شد و مریم و خواهرش مریم، و عیسی و شش شاگردش در میان مهمانان بودند.
 (2) حاکم جشن شنیده بود که عیسی استادی است که از جانب خدا فرستاده شده است و از او خواست تا صحبت کند.
 (3) و عیسی گفت: هیچ کراواتی مقدس تر از کراوات ازدواج نیست.
 (4) زنجیری که دو روح را در عشق می بندد در بهشت ساخته شده است و انسان هرگز نمی تواند آن را به دو تا قطع کند.
 (5) علایق پایینی دوتایی ممکن است باعث اتحاد آن دو شود، اتحادی مانند زمانی که نفت و آب به هم می رسند.
 (6) و سپس یک کشیش ممکن است یک زنجیر جعل کند و آن دو را ببندد. این ازدواج واقعی نیست. قلبی است

- 7) دو نفر مرتکب زنا می شوند. کشیش طرف جنایت است. و این تمام چیزی بود که عیسی گفت.
- 8) در حالی که عیسی در سکوت ایستاده بود و فکر می کرد مادرش آمد و به او گفت: شراب از بین رفت. چکار باید بکنیم؟
- 9) و عیسی گفت: دعا کنید شراب چیست؟ این جز آبی با طعم انگور است.
- 10) و انگور چیست؟ آنها فقط انواع خاصی از فکر هستند که آشکار شده اند، و من می توانم آن فکر را آشکار کنم و آب شراب خواهد بود.
- 11) بندگان را فرا خواند و به آنها گفت: ای پیروان من، شش دیگ آب سنگی برای هر یک از اینها یک دیگ بیاورید و تا لبه آنها را از آب پر کنید.
- 12) خادمان کوزه های آب را آوردند و تا لبه پر کردند.
- 13) و عیسی با اندیشه ای نیرومند، اترها را تا زمانی که به آشکار رسیدند، برانگیخت و اینک، آب سرخ شد و به شراب تبدیل شد.
- 14) خادمان شراب را گرفتند و به حاکم جشن دادند و داماد را به داخل خواند و به او گفت:
- 15) این شراب از همه بهتر است. اکثر مردم وقتی ضیافتی می دهند در ابتدا بهترین شراب را می آورند. اما، ببینید، شما بهترین ها را تا آخر رزرو کرده اید.
- 16) و هنگامی که به حاکم و مهمانان گفته شد که عیسی به نیروی فکر آب را به شراب تبدیل کرده است، آنها شگفت زده شدند.
- 17) گفتند: این مرد از انسان بیشتر است. او مسلماً همان مسیحی است که انبیای دوران قدیم اعلام کردند که خواهد آمد.
- 18) بسیاری از مهمانان به او ایمان آوردند و با کمال میل از او پیروی می کردند.

فصل 71

- عیسی، شش شاگرد و مادرش، به کفرناحوم می روند. عیسی به مردم تعلیم می دهد و تفاوت بین پادشاهان زمین و پادشاهان آسمان را آشکار می کند.
- شهر کفرناحوم در کنار دریای جلیل بود و خانه پطرس در آنجا بود. خانه های اندرو، جان و جیمز نزدیک بود،
- 2) این مردان ماهیگیر بودند و باید برای مراقبت از تورهای خود بازگردند و بر عیسی و مادرش غلبه کردند تا آنها را همراهی کند و به زودی با فیلیپ و ناتانائیل در کنار دریا در خانه پطرس استراحت کردند.
- 3) خبر آمدن پادشاه یهودا در شهر و ساحل پخش شد و انبوهی نزدیک شدند تا دست او را فشار دهند.
- 4) و عیسی گفت: من نمی توانم پادشاه را نشان دهم، مگر اینکه با چشم روح ببینی، زیرا پادشاهی پادشاه در روح است.
- 5) و هر نفسی ملکوتی است. برای هر مردی یک پادشاه وجود دارد.
- 6) این پادشاه عشق است و وقتی این عشق به بزرگترین قدرت زندگی تبدیل می شود، مسیح است. پس مسیح پادشاه است.
- 7) و هر کس ممکن است این مسیح را در روح خود ساکن کند، همانطور که مسیح در روح من ساکن است.
- 8) بدن معبد پادشاه است و انسانها ممکن است مرد مقدس را پادشاه بنامند.
- 9) کسی که صورت فانی خود را پاک می کند و آن را پاک می کند، تا عشق و عدالت در دیوارهای آن بی آرایش در کنار یکدیگر ساکن شوند، پادشاه است.
- 10) پادشاهان زمین جامه های سلطنتی می پوشند و در حالی می نشینند تا مردم در برابر آنها بایستند.
- 11) پادشاه آسمان ممکن است لباس ماهیگیری بپوشد. ممکن است در بازار تجارت بنشیند. ممکن است خاک را بکارد، یا در مزرعه جمع کننده باشد. ممکن است برده ای در زنجیر فانی باشد.
- 12) ممکن است توسط مردان مجرم شناخته شود. ممکن است در یک سلول زندان از بین برود. ممکن است بر روی صلیب بمیرد.

13) مردان به ندرت می بینند که دیگران واقعا چه هستند. حواس انسان آنچه را که به نظر می رسد حس می کند، و آنچه به نظر می رسد و آنچه هست، ممکن است از هر نظر متنوع باشد.

14) انسان نفسانی انسان بیرونی را که معبد پادشاه است می بیند و در حرم او عبادت می کند.

15) مرد خدا پاک دل است. او پادشاه را می بیند. او با چشم روح می بیند:

16) و هنگامی که به سطح آگاهی کریستین بالا می رود، می داند که خود پادشاه است، عشق است، مسیح است، و پسر خدا نیز همینطور است.

17) ای مردان جلیلی، برای ملاقات پادشاه خود آماده شوید.

18) و عیسی هنگامی که با آنها در کنار دریا راه می رفت، درسهای بسیاری به مردم آموخت.

قسمت 2/بخش پانزدهم

عیسی مسیح

خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری

عیسی 30 تا 33 ساله

بخش پانزدهم

(فصل 72 تا 90)

SAMECH

اولین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 72

عیسی در اورشلیم بازرگانان را از معبد بیرون می کند. کشیش ها عصبانی می شوند و او از موضع یک یهودی وفادار از خود دفاع می کند. او با مردم صحبت می کند.

زمان عید عید یهودی فرا رسید و عیسی مادرش را در کفرناحوم رها کرد و به اورشلیم سفر کرد.

(2) و نزد یکی از صدوقی ها که یهودا نام داشت، ماند.

(3) و هنگامی که او به صحن معبد رسید، انبوهی در آنجا بودند تا پیامبری را ببینند که مردم فکر می کردند برای شکستن یوغ روم، بازگرداندن پادشاهی یهودیان و حکومت بر تخت داوود آمده است.

(4) و چون مردم او را دیدند که آمد، گفتند: سلام! ببین پادشاه!

(5) اما عیسی جواب نداد. صرافان را در خانه خدا دید و اندوهگین شد.

(6) دادگاه ها به بازار تجارت تبدیل شده بود و مردان بره و کیوتر را برای قربانی می فروختند.

(7) و عیسی کاهنان را فرا خواند و گفت: «اینک، معبد خداوند را به خاطر سود ناچیز فروختید.

(8) این خانه ای که برای نماز مقرر شده اکنون لانه دزدان است. آیا خیر و شر می توانند با هم در دادگاه های خدا زندگی کنند؟ من به شما می گویم، نه.

(9) و سپس تازیانه از ریسمان ساخت و بازرگانان را بیرون کرد؛ تخته هایشان را واژگون کرد و پولشان را روی زمین انداخت.

(10) قفس پرندگان اسیر را باز کرد و طناب هایی را که بره ها را بسته بود برید و آزادشان کرد.

(11) کاهنان و کاتبان با عجله بیرون رفتند و می خواستند به او صدمه بزنند، اما آنها رانده شدند. مردم عادی در دفاع از او ایستادند.

(12) و آنگاه حکام گفتند: این عیسی که شما را پادشاه می خوانید کیست؟

(13) مردم گفتند: او مسیحی است که انبیای ما درباره او نوشته اند. او پادشاهی است که اسرائیل را نجات خواهد داد.

(14) حاکمان به عیسی گفتند ای مرد، اگر پادشاه هستی یا مسیح، پس نشانه هایی به ما نشان بده. چه کسی به شما این حق را داده است که این تجار را بیرون کنید؟

(15) و عیسی گفت: هیچ یهودی وفاداری نیست که جان خود را ندهد تا این معبد را از رسوایی نجات دهد. در این کار من صرفاً به عنوان یک یهودی وفادار عمل کردم و شما خود به من بر این حقیقت شهادت خواهید داد.

(16) نشانه های مسیحیت در گفتار و کردار مرا دنبال می کند.

(17) و ممکن است معبد را ویران کنید) و آن را خراب کنید (و در سه روز دیگر با شکوه تر از قبل ساخته شود.

- 18) حال عیسی قصد داشت که جان او را بگیرند. بدن او را، معبد نفس مقدس، بشکنید و او دوباره برخیزد.
- 19) یهودیان معنای سخنان او را نمی دانستند. آنها ادعاهای او را به تمسخر می خندیدند. آنها گفتند،
- 20) انبوهی از مردان چهل و شش سال در ساختن این خانه بودند، و این جوان غریبه ادعا می کند که آن را در سه ساعت می سازد. سخنان او بیهوده و ادعاهای او بیهوده است.
- 21) و آنگاه تازیانی را گرفتند که با آن بازرگانان را بیرون کرد و او را بیرون کردند. اما فیلون که از مصر برای شرکت در جشن آمده بود، ایستاد و گفت:
- 22) ای مردان اسرائیل بشنوید! این مرد بیشتر از انسان است؛ به کاری که انجام میدی توجه کن من خودم سخنان عیسی را شنیدم و همه باها خاموش بودند.
- 23) و او را دیدم که بیماران را لمس کرد و آنها شفا یافتند. او حکیمی بالاتر از حکیمان جهان ایستاده است.
- 24) و ستاره او را خواهی دید که طلوع می کند و رشد می کند تا آن که خورشید انصاف کامل شده باشد.
- 25) مردان عجله نکنید. فقط صبر کن تا شواهد مسیحیت او را خواهی داشت.
- 26) سپس کاهنان تازیانه را زمین گذاشتند و عیسی گفت:
- 27) ای اسرائیل آماده شو، برای ملاقات با پادشاهت آماده شو! اما شما هرگز نمی توانید پادشاه را ببینید در حالی که گناه را به عنوان یک بت گرانها در قلب خود قرار می دهید.
- 28) پادشاه خداست. پاک دل به تنهایی می تواند چهره خدا را ببیند و زندگی کند.
- 29) و سپس کاهنان فریاد زدند، این شخص ادعا می کند که خداست. آیا این توهین نیست! دور با او!
- 30) اما عیسی گفت: «هیچ کس تا به حال از من نشنیده است که بگویم من یک پادشاه هستم. پدر-خدای ما پادشاه است. من با هر یهودی وفادار خدا را می پرستم.
- 31) من شمع خداوند شعله ور هستم تا راه را روشن کنم. و در حالی که نور دارید در نور راه بروید.

فصل 73

- عیسی دوباره از معبد بازدید می کند و مردم با استقبال خوبی مواجه می شوند. مثل یک پادشاه و قلمروهای وسیع او را می گوید. مسیحیت را تعریف می کند.
- روز بعد، انبوه مردم در صحن های معبد هجوم آوردند و قصد شنیدن صحبت های عیسی را داشتند.
- 2) و چون آمد، مردم گفتند: سلام! ببین پادشاه!
- تمثیل یک پادشاه و دامنه های وسیع او
- 3) و عیسی مثلی گفت. او گفت: پادشاهی دارای قلمروهای وسیع بود. مردم او همه خویشاوند بودند و در صلح زندگی می کردند.
- 4) اکنون پس از سالها پادشاه به قوم خود گفت: این زمین ها و هر چه من دارم را بگیرید. افزایش ارزش های خود؛ بر خود حکومت کنید و در صلح زندگی کنید.
- 5) و سپس مردم دولتهای خود را تشکیل دادند؛ فرمانداران منتخب و پادشاهان کوچک.
- 6) اما غرور، جاه طلبی، طمع خودخواهانه و ناسپاسی پست به سرعت رشد کرد و پادشاهان شروع به جنگ کردند.
- 7) آنها در تمام کتابهای قانون خود نوشتند که حق است. و سپس قوی، ضعیف را نابود کرد، و هر چه در سراسر قلمرو وسیع حاکم شد.

(8) مدت زیادی گذشت و سپس پادشاه به قلمرو خود نگاه کرد. او قوم خود را در جنگ های بی رحمانه آنها دید. آنها را مریض و مضطرب دید. او دید که قوی، ضعیف را برده است،

(9) سپس گفت: چه کنم؟ تازیانه بفرستم؟ آیا من همه مردم خود را نابود کنم؟

(10) و آنگاه دلش از ترحم برانگیخته شد و گفت تازیانه نمی فرستم. من تنها پسر خود را که وارث تاج و تخت است می فرستم تا به مردم عشق و صلح و عدالت بیاموزد.

(11) پسرش را فرستاد. مردم او را تحقیر کردند و بد رفتاری کردند و او را به صلیب میخکوب کردند.

(12) او را دفن کردند؛ اما مرگ بسیار ضعیفتر از آن بود که شاهزاده را نگه دارد و او برخاست.

(13) او شکلی گرفت که انسان نمی توانست بکشد. و سپس دوباره رفت تا به مردم عشق و صلح و عدالت بیاموزد.

(14) و این گونه خداوند با مردان رفتار می کند.

پایان: تمثیل یک پادشاه و دامنه های وسیع او

(15) و کیلی آمد و پرسید مسیح یعنی چه؟ و چه کسی حق دارد مردی را مسیح کند؟

(16) و عیسی گفت: مسیح از جانب خدا فرستاده شده است تا گمشدگان را بجوید و نجات دهد. مسیحا ساخته مردان نیستند.

(17) در اول از هر عصر، مسیح راه را روشن می کند. برای شفای قلب های شکسته؛ برای آزادی زندانیان مسیح و مسیح یکی هستند.

(18) چون مردی که ادعا می کند مسیح است نشانه مسیح بودن او نیست.

(19) ممکن است مردی جوپبارها را از سنگهای چخماق جاری کند. ممکن است به میل خود طوفان بیاورد. ممکن است بادهای طوفانی باقی بماند. باشد که بیماران را شفا دهد و مردگان را زنده کند و از جانب خدا مبعوث نشود.

(20) تمام طبیعت مطیع اراده انسان است و انسانهای شرور و خیر، دارای تمام قوای ذهنی هستند و ممکن است عناصر را کنترل کنند.

(21) سر دلیلی بر مسیحیت واقعی نمی دهد، زیرا انسان با عقل هرگز نمی تواند خدا را بشناسد و خود را وادار به راه رفتن در نور کند.

(22) مسیح نه در سر، بلکه در قلب، جایگاه رحمت و عشق زندگی می کند.

(23) مسیح هرگز برای منافع خودخواهانه کار نمی کند. او بالاتر از نفس نفسانی ایستاده است. گفتار و کردار او برای خیر جهانی است.

(24) مسیح هرگز سعی نمی کند پادشاه شود، تاج بر سر بگذارد و بر تخت زمینی بنشیند.

(25) پادشاه خاکی است، از زمین. مسیح مردی از بهشت است.

(26) و سپس وکیل پرسید: چرا خود را به عنوان پادشاه نشان می دهید؟

(27) و عیسی گفت: هرگز کسی نشنیده است که بگویم من پادشاه هستم. من نمی توانستم جای سزار بنشینم و مسیح باشم.

(28) آنچه را که متعلق به اوست به سزار بدهید. گنج های دلت را به خدا بده.

فصل 74

عیسی در روز سبت شفا می دهد و توسط فریسیان مورد انتقاد قرار می گیرد. کودک غرق شده را ترمیم می کند. سگ زخمی را نجات می دهد. از کودک بی سرپرست مراقبت می کند. در مورد قانون مهربانی صحبت می کند.

روز سبت بود و عیسی در میان توده های خروشان مردم در صحن های معبد و تالارهای مقدس ایستاد.

(2) کور، کر، لال و وسواس در آنجا بودند و عیسی کلام را گفت و آنها شفا یافتند.

- 3) دست خود را بر برخی نهاد و آنها شفا یافتند. او فقط به دیگران کلام را گفت و آنها کاملاً سلامت شدند. اما دیگران مجبور بودند بروند و در استخرهای خاصی بشویند. و دیگران را با روغن مقدس مسح کرد.
- 4) دکتری از او پرسید که چرا به طرق مختلف شفا می‌دهی، و او پاسخ داد:
- 5) بیماری اختلاف در شکل انسان است و اختلافات به طرق مختلف ایجاد می‌شود.
- 6) بدن هارپسیکورد است؛ گاهی اوقات رشته‌ها بیش از حد شل می‌شوند و سپس ناهماهنگی حاصل می‌شود.
- 7) گاهی اوقات تارها را بیش از حد تنش می‌یابیم و سپس شکل دیگری از اختلاف ایجاد می‌شود.
- 8) بیماری چندشکل است و راه‌های زیادی برای معالجه وجود دارد تا نوای هارپسیکورد عارفانه را کوک کنیم.
- 9) اکنون وقتی به فریسیان گفته شد که عیسی مردم را در روز سبت شفا داد، خشمگین شدند و به او دستور دادند که آن مکان را ترک کند.
- 10) اما عیسی گفت: آیا انسان متناسب با سبت طراحی شده است یا روز سبت برای انسان طراحی شده است؟
- 11) اگر در گودالی افتاده بودی و روز سبت فرا رسیده بود و من از راه تو می‌گذشتم، فریاد می‌زدی؟
- 12) مرا تنها بگذار. کمک کردن به من در روز سبت گناه است. من تا روزی دیگر در این کثیفی غرق خواهم شد؟
- 13) ای فریسیان، ای ریاکاران! می‌دانی که از کمک من در روز سبت یا هر روز دیگر خوشحال می‌شوی.
- 14) این مردم همه در چاله‌ها افتاده‌اند و با صدای بلند از من می‌خواهند تا به آنها کمک کنم و اگر از کنارشان رد شوم و به آنها توجه نکنم، انسان و خدا مرا لعنت می‌کنند.
- 15) و سپس فریسیان بازگشتند تا دعا‌های خود را بخوانند و مرد خدا را لعنت کنند زیرا او به سخنان آنها توجهی نکرد.
- 16) اکنون، در شب، عیسی در کنار حوض ایستاده بود. یک بچه بازیگوش داخلش افتاده بود و غرق شده بود و دوستان در حال حملش بودند.
- 17) اما عیسی حاملان را فرا خواند تا توقف کنند. و سپس خود را بر شکل بی‌جان دراز کرد و نفس زندگی را در دهان آن دمید.
- 18) و آنگاه با صدای بلند نفسی را که بیرون رفته بود ندا داد و او برگشت. کودک زنده شد و زندگی کرد.
- 19) و عیسی سگ زخمی را دید. نمی‌توانست حرکت کند؛ کنار راه افتاده بود و از درد ناله می‌کرد. او آن را در آغوش گرفت و به خانه‌ای که در آن اقامت داشت برد.
- 20) روغن شفا را در زخم‌ها ریخت؛ او از آن مراقبت می‌کرد که انگار یک کودک بود تا زمانی که قوی و خوب شد.
- 21) و عیسی پسر بچه‌ای را دید که خانه نداشت و گرسنه بود. وقتی نان خواست مردم روی برگرداندند.
- 22) و عیسی کودک را گرفت و به او نان داد. او را در کت گرم خود پیچید و برایش خانه‌ای پیدا کرد.
- 23) ارباب خطاب به کسانی که از او پیروی کردند گفت: اگر انسان اموال از دست رفته خود را دوباره بدست آورد باید به برادری زندگی احترام بگذارد.
- 24) هر کس با هر نوع زندگی مهربان نباشد - با انسان و حیوان و پرنده و خزنده - نمی‌تواند انتظار برکات خدا را داشته باشد. زیرا همانطور که ما می‌دهیم، خداوند به ما خواهد داد.

فصل 75

نیکودیموس در شب به دیدار عیسی می‌رود. عیسی معنای تولد جدید و ملکوت آسمان را برای او آشکار می‌کند.

نیکودیموس فرمانروای یهودیان بود و جدی، دانشمند و عابد بود.

2) او هنگام صحبت کردن، مهر استاد را در چهره عیسی دید، اما آنقدر شجاع نبود که علناً به ایمان خود به او اعتراف کند.

3) پس شبانه برای گفتگو با عیسی به خانه یهودا رفت.

4) وقتی عیسی او را دید که آمد، گفت: خوشا به حال پاک دلان.

5) دوبار خوشا به حال نترس و پاک دل.

6) سه بار خوشا به حال آنهایی که نترس و پاک دل هستند که جرأت می کنند به ایمان خود در دادگاه عالی اعتراف کنند.

7) و نیکودیموس گفت: سلام ای استاد، درود! من می دانم که شما معلمی هستید که از جانب خدا آمده اید، زیرا انسان به تنهایی هرگز نمی تواند آنطور که شما آموزش داده اید آموزش دهد. هرگز نمی توانید کارهایی را که انجام داده اید انجام دهید.

8) و عیسی گفت: اگر کسی از نو متولد نشود، پادشاه را نخواهد دید. او نمی تواند کلماتی را که من می گویم درک کند.

9) و نیکودیموس گفت: چگونه ممکن است انسان دوباره متولد شود؟ آیا او می تواند به رحم برگردد و دوباره زنده شود؟

10) و عیسی گفت: تولدی که من از آن سخن می گویم تولد جسم نیست.

11) مگر اینکه انسان از آب و نفس مقدس متولد شود، نمی تواند به ملکوت اقدس بیاید.

12) آنچه از بدن متولد می شود فرزند انسان است. آنچه از نفس القدس زاده می شود فرزند خداست.

13) بادها هر جا که بخواهند می وزند. مردان صدای آنها را می شنوند و ممکن است نتایج را مشاهده کنند. اما آنها نمی دانند از کجا آمده اند و نه به کجا می روند. و هر کس که از نفس القدس متولد شده باشد نیز همینطور است.

14) حاکم گفت: نمی فهمم. دعا کن صراحتاً منظورت را به من بگو

15) و عیسی گفت: پادشاهی قدوس در جان است. مردان نمی توانند آن را با چشمان نفسانی خود ببینند. با تمام قدرت استدلال خود آن را درک نمی کنند.

16) حیاتی است که در اعماق خدا پنهان شده است. شناخت آن کار آگاهی درونی است.

17) پادشاهی های جهان، پادشاهی های بینایی هستند. پادشاهی قدوس، پادشاهی ایمان است. پادشاه آن عشق است

18) انسانها نمی توانند محبت خدا را آشکارا ببینند، و از این رو پدر-خدای ما این عشق را با گوشت پوشانده است - گوشت پسر انسان.

19) و برای اینکه جهان بتواند این عشق آشکار شده را ببیند و بداند، پسر انسان باید بلند شود.

20) همانطور که موسی در بیابان مار را برای شفای جسم برانگیخت، پسر انسان نیز باید برانگیخت.

21) تا همه انسانهایی که توسط مار خاک، مار این زندگی جسمانی گزیده شده اند، زنده بمانند.

22) هر که به او ایمان آورد، حیات جاودانی خواهد داشت.

23) زیرا خدا آنقدر دنیا را دوست داشت که تنها پسر خود را فرستاد تا زنده شود تا مردم محبت خدا را ببینند.

24) خداوند پسرش را برای قضاوت جهان نفرستاد. او را فرستاد تا جهان را نجات دهد. برای آوردن مردان به نور

25) اما مردم نور را دوست ندارند، زیرا نور شرارت آنها را آشکار می کند. مردها عاشق تاریکی هستند

26) اکنون هر که حقیقت را دوست دارد به سوی نور می آید. او از آشکار شدن آثارش نمی ترسد.

27) نور آمده بود و نیکودیموس راه خود را رفت. او معنای تولد نفس مقدس را می دانست. او حضور روح را در روح خود احساس کرد.

28) و عیسی روزهای زیادی در اورشلیم ماند و بیماران را تعلیم داد و شفا داد.

29) مردم عادی با خوشحالی به سخنان او گوش فرا دادند و بسیاری تمام چیزهای نفسانی خود را ترک کردند و از او پیروی کردند.

فصل 76

- عیسی در بیت لحم امپراتوری صلح را برای چوپان ها توضیح می دهد. یک نور غیر معمول ظاهر می شود. شبانان عیسی را به عنوان مسیح می شناسند. لوگوس به بیت لحم رفت و بسیاری از مردم به دنبال او رفتند.
- (2) او خانه چوپان را که در آن در گهواره بود، در زمان نوزادی یافت. او در اینجا ساکن شد.
- (3) او به تپه‌هایی رفت که بیش از سی سال قبل از آن، چوپانان گله‌های خود را تماشا می‌کردند و پیام‌آور صلح را شنیدند که فریاد می‌زد:
- (4) در نیمه شب در غاری در بیت لحم شاهزاده صلح متولد می‌شود.
- (5) و چوپانان هنوز آنجا بودند و گوسفندان هنوز بر روی تپه‌ها تغذیه می‌کردند.
- (6) و در دره نزدیک دسته‌های بزرگ کبوترهای سفید برقی به این طرف و آن طرف پرواز می‌کردند.
- (7) و چون چوپانان دانستند که عیسی که مردم او را پادشاه می‌نامیدند آمده است، از دور و نزدیک آمدند تا با او صحبت کنند.
- (8) و عیسی به آنها گفت: زندگی بی‌گناه و صلح را ببینید!
- (9) سفید نماد نیکوکاران و پاکان است! بره بی‌گناهی؛ کبوتر صلح؛
- (10) ملاقات شد که عشق باید به شکل انسانی در میان چنین صحنه‌هایی ظاهر شود.
- (11) پدر ما ابراهیم از میان این دره‌ها می‌گذشت و در همین تپه‌ها گله‌ها و گله‌های خود را تماشا می‌کرد.
- (12) و این بود که یکی، شاهزاده صلح، پادشاه سلیم، آمد. مسیح در قالب انسان؛ او بسیار بزرگتر از ابراهیم بود.
- (13) و اینجا بود که ابراهیم به این پادشاه سلیم دهک از آنچه داشت داد.
- (14) این شاهزاده صلح در همه جا به جنگ رفت. او شمشیری نداشت. بدون زره دفاعی؛ بدون سلاح جرم؛
- (15) و با این حال او بر مردم غلبه کرد و ملتها از پای او می‌لرزیدند.
- (16) لشکریان مصر در برابر این پادشاه مستحکم حق، بلدرچین کردند. پادشاهان مصر تاج‌های خود را بر سر او گذاشتند،
- (17) عصای تمام سرزمین مصر را به دست او داد و قطره‌ای خون ریخته نشد و اسیری در غل و زنجیر نشد.
- (18) اما فاتح همه جا درهای زندان را باز کرد و اسیران را آزاد کرد.
- (19) و بار دیگر شاهزاده صلح آمد و از این تپه‌های مبارک دوباره به جنگ می‌رود.
- (20) و جامه سفید پوشیده است. شمشیر او حقیقت است، سپر او ایمان است. کلاه ایمنی او بی‌گناه است. نفس او عشق است؛ کلیدواژه صلح او
- (21) اما این جنگ نفسانی نیست. انسان در جنگ با انسان نیست. اما درست در مقابل باطل است.
- (22) و عشق ناخدا است، عشق جنگجو است، عشق زره است، عشق همه چیز است، و عشق پیروز خواهد شد.
- (23) و سپس دوباره تپه‌های بیت لحم به نور پوشیده شد، دوباره رسول فریاد زد:
- (24) صلح، صلح در زمین، حسن نیت برای مردم.
- (25) و عیسی به مردم تعلیم داد. بیماران را شفا داد؛ اسرار پادشاهی قدوس را آشکار کرد.
- (26) و بسیاری گفتند: او مسیح است. پادشاهی که قرار بود بیاید آمده است. حمد خدا.

فصل 77

- عیسی در الخلیل .به بتانی می رود .در مورد مشکلات خانوادگی خاص به روت توصیه می کند.
- عیسی با سه شاگرد به حبرون رفت و در آنجا هفت روز درنگ کرد و تدریس کرد.
- 2) و سپس به بیت عنیا رفت و در خانه ایلعازر به تدریس پرداخت.
- 3) شام فرا رسید ;جمعیت رفتند و عیسی، ایلعازر و خواهرانش، مارتا، روت و مریم تنها بودند.
- 4) و روت به شدت مضطرب بود .خانه او در جریکو خراب بود .شوهرش نگهبان یک مسافرخانه بود .نام او آشرین بود.
- 5) اکنون آشر فریسی سختگیرانه و متفکر بود و عیسی را با تحقیر می نگرست.
- 6) و هنگامی که همسرش به ایمان خود به مسیح اعتراف کرد، او را از خانه اش بیرون کرد.
- 7) اما روت مقاومت نکرد .او گفت: « اگر عیسی مسیح است، راه را می داند، و من مطمئن هستم که او مسیح است.
- 8) شوهرم ممکن است خشمگین شود و شکل انسانی مرا بکشد .او نمی تواند روح را بکشد، و من در بسیاری از عمارت های سرزمین پدری خود یک مسکن دارم.
- 9) و روت همه را به عیسی گفت .و سپس او گفت :چه کنم؟
- 10) و عیسی گفت: « شوهر شما به میل خود تقصیری ندارد .او عابد است .او به خدا، پدر ما، خدا، دعا می کند.
- 11) غیرت او نسبت به دینش شدید است ;در این امر او مخلص است ;اما او را دیوانه کرده است، و او معتقد است که درست است که خانه خود را از بدعت مسیح پاک نگه دارد.
- 12) او احساس اطمینان می کند که اراده خدا را در راندن شما انجام داده است.
- 13) عدم تحمل نادانی بالغ است.
- 14) روزی نور به سراغش می آید و آنگاه تمام دردها و غم ها و اشک های تو را جبران می کند.
- 15) و روت، نباید فکر کنید که از سرزنش آزاد هستید.
- 16) اگر در راه های خرد قدم می زدید و به آرامش خود راضی بودید، این غم به سراغ شما نمی آمد.
- 17) زمان زیادی طول می کشد تا نور به پوسته تعصب نفوذ کند، و صبر درسی است که باید یاد بگیرید.
- 18) ریزش مداوم آب، سخت ترین سنگ را از بین می برد.
- 19) بخور شیرین و مقدس زندگی خداپسندانه، نابردباری را خیلی سریعتر از داغترین شعله یا سخت ترین ضربه ذوب می کند.
- 20) فقط کمی صبر کنید و سپس با همدردی و عشق به خانه بروید .نه از مسیح و نه از پادشاهی قدس صحبت نکنید.
- 21) فقط یک زندگی خداپسندانه داشته باشید .از تندخویی در گفتار خودداری کن تا شوهرت را به سوی نور هدایت کنی.
- 22) و چنین بود.

فصل 78

- عیسی در اریحا یک خدمتکار اثر را شفا می دهد .به اردن می رود و با مردم صحبت می کند .تعمید را به عنوان تعهد شاگردی تثبیت می کند .شش شاگرد را غسل تعمید می دهد که به نوبه خود افراد زیادی را تعمید می دهند.
- و عیسی به اریحا رفت و در مسافرخانه آشیر اقامت گزید.

- (2) خادمی در مسافرخانه بیمار بود و نزدیک به مرگ بود. شفا دهنده ها نتوانستند درمان کنند.
- (3) عیسی آمد و دختر در حال مرگ را لمس کرد و گفت: «مالون برخیز!» او در یک لحظه درد از بین رفت. تب متوقف شد؛ خدمتکار خوب بود (4) سپس مردم مریض خود را آوردند و شفا یافتند.
- (5) اما عیسی مدت زیادی در اریحا درنگ نکرد. او به فورده اردن رفت، جایی که جان عادت داشت در آنجا تدریس کند.
- (6) جمعیت در آنجا بودند و عیسی به آنها گفت: «اینک زمان فرا رسیده است. پادشاهی نزدیک است»
- (7) هیچ کس جز پاک دل نمی تواند به ملکوت قدوس بیاید. اما از هر پسر و دختری از نسل بشر خواسته شده است که از شر دور شوند و پاک دل شوند.
- (8) تصمیم برای رسیدن و ورود از دروازه کریستین به ملکوت مقدس، شاگردی خواهد بود و هرکس باید شاگردی خود را تعهد کند.
- (9) جان بدنهای شما را در نهر شست، که نمادی از پاکسازی روح است، در آماده سازی برای آمدن پادشاه، باز شدن دروازه کریستین به پادشاهی مقدس.
- (10) یحیی کار بزرگی انجام داد. اما اکنون دروازه کریستین باز شده است و شستن به عنوان تعهد شاگردی شما ثابت شده است.
- (11) تا زمانی که این روزگار بسته نشود، این عهد یک آیین خواهد بود و «آیین غسل تعمید» نامیده می شود. و برای مردم نشانه ای خواهد بود و بر خدای شاگردی مردم مهر خواهد بود.
- (12) ای مردان هر قومی بشنوید! پیش من بیا؛ دروازه کریستین باز می شود. از گناهان خود برگردید و تعمید خواهید گرفت و از دروازه وارد شده و پادشاه را خواهید دید.
- (13) شش شاگردی که به دنبال عیسی آمده بودند، نزدیک ایستادند، و عیسی آنها را بیرون آورد و در اردن آنها را به نام مسیح تعمید داد. و سپس به آنها گفت:
- (14) دوستان من، شما اولین کسی هستید که از دروازه کریستین به پادشاهی مقدس وارد می شوید.
- (15) همانطور که من شما را به نام مسیح تعمید دادم، شما نیز در آن نام مقدس، همه مردان و زنانی را که ایمان خود را به مسیح اعتراف خواهند کرد و از گناهان خود چشم پوشی خواهند کرد، تعمید خواهید داد.
- (16) و اینک، انبوه جمعیت پایین آمدند، از گناهان خود چشم پوشی کردند، ایمان خود را به مسیح اعتراف کردند و تعمید گرفتند.

فصل 79

- جان، منادی، در سلیم. وکیلی در مورد عیسی پرس و جو می کند. یوحنا مأموریت عیسی را برای جمعیت توضیح می دهد.
- اکنون یحیی منادی در چشمه های سلیم بود که در آن آب فراوان بود و بدن افرادی را که به گناهان خود اعتراف می کردند شستشو داد.
- (2) وکیلی یهودی نزد یوحنا رفت و گفت: «آیا این مرد جلیلی که او را شستید و مسیح نامیدید، دشمن شما نشده است؟»
- (3) آنها می گویند که او در فورده جردن است. که او در حال ساختن یک کلیسا یا چیز دیگری است، و مردم را همانطور که شما انجام داده اید می شوید.
- (4) و یوحنا پاسخ داد: «این عیسی همان مسیحی است که من برای هموار کردن راه او آمدم. او دشمن من نیست.
- (5) داماد عروس دارد. دوستانش نزدیک هستند و وقتی صدایش را می شنوند همه خوشحال می شوند.
- (6) پادشاهی قدوس عروس است و مسیح داماد. و من، منادی، سرشار از شادی هستم، زیرا آنها به وفور شکوفا می شوند.
- (7) کاری را که برای انجام آن فرستاده شده ام انجام داده ام. کار عیسی تازه شروع می شود.
- (8) سپس رو به جمعیت کرد و گفت: مسیح پادشاه عدالت است. مسیح عشق خداست. آری، او خداست. یکی از اشخاص مقدس خدای سه گانه.

(9) مسیح در هر قلب پاک زندگی می کند.

(10) اکنون عیسی که در رود اردن موعظه می کند، تحت سخت ترین آزمایش های زندگی بشری قرار گرفته و بر تمام اشتها و هوس های انسان جسمانی غلبه کرده است.

(11) و از سوی بالاترین بارگاه آسمان، مردی با چنان خلوص و قدوسیت برتر معرفی شده است که می تواند حضور مسیح را در زمین نشان دهد.

(12) اینک عشق الهی که مسیح است در او می ماند و او الگوی نژاد است.

(13) و هر انسانی می تواند در او ببیند که هر انسانی وقتی بر همه هوس های نفس خود غلبه کرده باشد چه خواهد شد.

(14) بدن افرادی را که از گناه برگشته اند، در آب شستم، که نمادی از پاکسازی روح است.

(15) اما عیسی برای همیشه در آب های زنده نفس مقدس غسل می کند.

(16) و عیسی می آید تا نجات دهنده جهان را نزد مردم بیاورد. عشق نجات دهنده جهان است.

(17) و همه کسانی که به مسیح اعتماد می کنند و از عیسی به عنوان الگو و راهنما پیروی می کنند، زندگی جاودانی دارند.

(18) اما کسانی که به مسیح اعتماد ندارند و دل های خود را پاک نمی کنند تا مسیح در درون خود ساکن شود، هرگز نمی توانند وارد زندگی شوند.

فصل 80

لاماس از هند می آید تا عیسی را ببیند. او به تعالیم جان در سلیم گوش می دهد. یوحنا به او از مأموریت الهی عیسی می گوید. لاماس عیسی را در اردن می یابد. استادان یکدیگر را می شناسند.

لاماس، کشیش براهم، که دوست عیسی در زمانی که او در معبد جاگانات بود، درباره عیسی و کارهای عظیم او در بسیاری از کشورها شنیده بود. و او خانه خود را ترک کرده بود و در جستجوی او به فلسطین آمده بود.

(2) و هنگامی که به سوی اورشلیم می رفت، از یوحنا، منادی، که پیامبر خدای زنده قدردانی بود، شنید.

Lamaas (3) منادی را در Salim Springs پیدا کرد. او برای روزهای زیادی شنونده خاموش حقایق تند و تیز او بود.

(4) و هنگامی که فریسی به یوحنا درباره عیسی و کارهای عظیم او گفت، او حضور داشت.

(5) جواب منادی را شنید؛ شنیدیم که او نام عیسی را برکت داد. او را مسیح نامید.

(6) و سپس با یوحنا صحبت کرد. او گفت: دعا کن درباره این عیسی که او را مسیح می خوانی بیشتر به من بگو.

(7) و یوحنا پاسخ داد، این عیسی محبت خدا آشکار شده است.

(8) اینک، انسانها در سطوح پایین زندگی می کنند - سطوح حرص و طمع و خودخواهی. برای خود می جنگند. آنها با شمشیر پیروز می شوند.

(9) در هر سرزمینی، قوی، ضعیف را برده و می کشد. همه پادشاهی ها به زور اسلحه برمی خیزند. زیرا زور پادشاه است

(10) این عیسی می آید تا این قانون آهنین زور را سرنگون کند و عشق را بر تخت قدرت بنشیند.

(11) و عیسی از هیچ کس نمی ترسد. او با جسارت در دربار پادشاهان و در همه جا موعظه می کند که پیروزی هایی که با زور اسلحه بدست می آید جنایت است.

(12) تا هر غایت شایسته ای با ملایمت و محبت به دست آید، همانطور که ملکیمصدق، کاهن خدا، شاهزاده صلح، بدون ریختن قطره ای خون، پیروزی های شجاعانه ای را در جنگ به دست آورد.

(13) می پرسید معابد مسیح کجا هستند؟ او در زیارتگاه هایی خدمت می کند که با دست ساخته نشده اند. معابد او قلب مردان مقدسی است که برای دیدن پادشاه آماده شده اند.

- 14) نخلستان های طبیعت کنیسه های او هستند؛ انجمن او جهان است.
- 15) او هیچ کشیشی ندارد که به سبک عروسی پوشیده شده باشد تا مورد تحسین مردان قرار گیرد. زیرا هر پسر انسان کشیش عشق است.
- 16) وقتی انسان قلب خود را با ایمان پاک کرد، نیازی به واسطه برای شفاعت ندارد.
- 17) او با خدا رابطه دوستانه دارد. از او نمی ترسد و می تواند و به اندازه کافی جسارت دارد که بدن خود را بر مذبح خداوند بگذارد.
- 18) بنابراین، هر مردی کشیش است و خود قربانی زنده است.
- 19) شما نیازی به جستجوی مسیح ندارید، زیرا هنگامی که قلب شما پاک شد، مسیح خواهد آمد و تا ابد با شما خواهد ماند.
- 20) سپس لباس به راه افتاد. او در حالی که عیسی در کنار فورد تدریس می کرد، نزد عیسی آمد.
- 21) عیسی گفت: اینک ستاره هند!
- 22) لباس گفت: اینک خورشید عدالت! او به ایمان خود به مسیح اعتراف کرد و از او پیروی کرد.

فصل 81

- کریستین ها به سمت جلیل سفر می کنند. مدتی در چاه یعقوب می مانند و عیسی به زنی از سامره تعلیم می دهد.
- دروازه کریستین به سوی ملکوت قدس باز شد و عیسی و شش شاگرد و لباس از تنگه اردن خارج شدند و روی خود را به سوی جلیل چرخاندند.
- 2) راه آنها از سامره گذشت و در حین حرکت به سیخار رسیدند که نزدیک زمینی بود که یعقوب در جوانی به یوسف داد.
- 3) چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی در کنار چاه نشست و در سکوت فکر کرد و شاگردانش برای خرید نان به شهر رفتند.
- 4) زنی از شهر بیرون آمد تا پارچ خود را از چاه پر کند. و عیسی تشنه بود و چون از زن نوشیدنی خواست، او گفت:
- 5) من زن سامری هستم و تو یهودی. آیا نمی دانید که بین سامریان و یهودیان دشمنی وجود دارد؟ آنها تردد نمی کنند. پس چرا از من یک نوشیدنی بخواهید؟
- 6) عیسی گفت: سامریان و یهودیان همه فرزندان خدای یکتا، یعنی پدر خدای ما، و خویشاوند هستند.
- 7) این تعصب زاییده ذهن نفسانی است که این دشمنی و نفرت را ایجاد می کند.
- 8) در حالی که یهودی به دنیا آمده ام، برادری زندگی را می شناسم. سامری ها برای من به اندازه یهودی یا یونانی عزیز هستند.
- 9) و آنگاه، اگر برکاتی را که پدر-خدای ما به وسیله من برای مردم فرستاده است، می دانستید، از من نوشیدنی می خواستید.
- 10) و من با کمال میل یک فنجان آب از چشمه حیات به شما می دادم و دیگر تشنه نمی شوید.
- 11) زن گفت: این چاه عمیق است و تو چیزی نداری که با آن آب بکشی. چگونه می توانید آبی را که در مورد آن صحبت می کنید به دست آورید؟
- 12) عیسی گفت: آبی که در مورد آن صحبت می کنم از چاه یعقوب نمی آید. از چشمه هایی سرازیر می شود که هرگز از بین نمی روند.
- 13) هر که از چاه یعقوب بنوشد دوباره تشنه خواهد شد. اما کسانی که از آبی که من می دهم می نوشند دیگر تشنه نخواهند شد.
- 14) زیرا آنها خود تبدیل به یک چاه می شوند و از اندامهای درونی آنها آبهای درخشان به زندگی ابدی می جوشد.
- 15) زن گفت: قربان، من از آن چاه غنی زندگی می نوشم. به من آب بده تا دیگر تشنه نباشم.
- 16) عیسی گفت: برو شوهرت را از شهر بخوان تا این جام زنده را با تو شریک شود.
- 17) زن گفت: آقا من شوهر ندارم.

- (18) و عیسی به او پاسخ داد و گفت: «تو به سختی می دانی معنای شوهر چیست. به نظر می رسد که تو پروانه ای تذهیب شده ای که از گلی به گل دیگر پرواز می کند.
- (19) پیوند زناشویی برای شما حرمتی ندارد و با هیچ مردی ارتباط دارید.
- (20) و با پنج تن از آنان که نزد دوستانت به عنوان شوهر مورد احترام بودند زندگی کرده ای.
- (21) زن گفت: آیا من با پیامبر و بیننده سخن نمی گویم؟ آیا نمی خواهی به من بگویی که کیستی؟
- (22) و عیسی گفت: لازم نیست به شما بگویم که من کیستم، زیرا شما شریعت، انبیاء و مزامیر را که از من خبر می دهند خوانده اید.
- (23) من آمده ام تا دیواری را که پسران انسان را از هم جدا می کند، بشکنم. در نفس مقدس هیچ یونانی، یهودی و سامری وجود ندارد. بدون اوراق قرضه، و نه رایگان. زیرا همه یکی هستند
- (24) زن پرسید: چرا می گوید که انسان فقط در اورشلیم باید دعا کند و در کوه مقدس ما عبادت نکند؟
- (25) و عیسی گفت: آنچه تو گفتی، من نمی گویم. یک مکان به همان اندازه مقدس است که مکان دیگر.
- (26) ساعتی فرا رسیده است که مردم باید خدا را در معبد دل پرستش کنند. زیرا خدا در اورشلیم و در کوه مقدس شما نیست که در همه دل نباشد.
- (27) خدای ما روح است. کسانی که او را می پرستند باید او را در روح و حقیقت پرستند.
- (28) زن گفت: می دانیم که وقتی مسیح بیاید ما را به راه راست هدایت خواهد کرد.
- (29) و عیسی گفت: اینک مسیح آمده است. مسیح با شما صحبت می کند.

فصل 82

- در حالی که عیسی در حال تعلیم است، شاگردانش می آیند و تعجب می کنند زیرا او با یک سامری صحبت می کند. بسیاری از مردم سیخار برای دیدن عیسی می آیند. با آنها صحبت می کند. با شاگردانش به سیخار می رود و روزهای معینی می ماند.
- در حالی که عیسی هنوز با زن در کنار چاه صحبت می کرد، شش شاگرد با غذا از سیخار آمدند.
- (2) و چون او را دیدند که با زنی از سامره صحبت می کند و یکی را اجباری پنداشتند، شگفت زده شدند. اما هیچ کس از او نپرسید که چرا با او صحبت کرد.
- (3) آن زن چنان در فکر فرو رفته بود و به سخنان ارباب آنقدر توجه داشت که کار چاه را فراموش کرد. او پارچ خود را رها کرد و به سرعت به سمت شهر دوید.
- (4) او همه چیز را در مورد پیامبری که در چاه یعقوب ملاقات کرده بود به مردم گفت. او گفت: او هر کاری را که انجام داده ام به من گفت.
- (5) و چون مردم درباره مرد بیشتر بدانند، زن گفت بیرون بیا و ببین. و جمعیت به سوی چاه یعقوب بیرون رفتند.
- (6) وقتی عیسی آنها را دید به کسانی که از او پیروی کردند گفت: لازم نیست بگویند چهار ماه قبل از زمان درو است.
- (7) ببینید، زمان برداشت محصول است. چشمان خود را بلند کنید و نگاه کنید؛ مزارع با دانه های رسیده طلایی شده اند.
- (8) اینک، بسیاری از کاشت کنندگان برای کاشت بذره های زندگی بیرون آمده اند. دانه رشد کرده است. گیاهان در آفتاب تابستان تقویت شده اند. دانه رسیده است و ارباب از مردم می خواهد که درو کنند.
- (9) و در مزارع بیرون بروید و آنچه را که دیگران کاشته اند درو کنید. اما هنگامی که روز حساب فرا رسد، کاشت کنندگان و دروگران همه با هم شادی می کنند.
- (10) و فیلیپس به عیسی گفت: «الان در کار خود بمان و در زیر این درخت زیتون بنشین و از این طعام بخور. شما باید بیهوش باشید، زیرا از همان روز اول چیزی نخورده اید.

- (11) اما عیسی گفت: من بیهوش نیستم، زیرا غذایی برای خوردن دارم که شما نمی دانید.
- (12) آنگاه شاگردان به یکدیگر گفتند: چه کسی می توانست برای او چیزی برای خوردن بیاورد؟
- (13) آنها نمی دانستند که او قدرت دارد که اترها را به نان تبدیل کند.
- (14) عیسی گفت: ارباب درو هرگز دروگران خود را بیرون نمی فرستد و به آنها غذا نمی دهد.
- (15) پدرم که مرا به مزرعه درو زندگی بشری فرستاده است هرگز به من اجازه نخواهد داد که فقیر باشم. و چون تو را به خدمت بخواند، به تو غذا خواهد داد و تو را می پوشاند و پناه می دهد.
- (16) سپس رو به مردم سامره کرد و گفت: عجیب مپندارید که من یهودی با شما صحبت کنم، زیرا من با شما یکی هستم.
- (17) مسیح جهانی که بود و هست و همیشه خواهد بود، در من آشکار است. اما مسیح متعلق به هر انسان است.
- (18) خداوند نعمتهای خود را با دستی مجلل پراکنده می کند و از میان مخلوقات دست خود نسبت به دیگری مهربانتر نیست.
- (19) من تازه از تپه های یهودا بالا آمدم و همان خورشید خدا می درخشید و گلهایش می شکفتند و در شب ستارگانش مثل اینجا درخشان بودند.
- (20) خدا نمی تواند کودک را دور کند. یهودی و یونانی و سامری در نظر او برابرند.
- (21) و چرا زن و مرد باید مثل بچه ها در بازی هایشان عصبانی و نزاع کنند؟
- (22) خطوطی که پسران انسان را از هم جدا می کند از گاه است و فقط یک نفس عشق همه آنها را به باد می دهد.
- (23) مردم از سخنان غریبه شگفت زده شدند و بسیاری گفتند: مسیحی که قرار بود بیاید قطعاً آمده است.
- (24) عیسی با ایشان به شهر رفت و چند روز درنگ کرد.

فصل 83

- عیسی به مردم سیخار تعلیم می دهد. روح شیطانی را از یک وسواس بیرون می اندازد. روح را به جای خودش می فرستد. بسیاری از افراد را شفا می دهد. کاهنان از حضور عیسی در سیخار ناراحت می شوند، اما او با آنها صحبت می کند و لطف آنها را جلب می کند.
- در سیخار عیسی در بازار به مردم تعلیم داد.
- (2) مرد وسواسی را نزد او آوردند. روح خبیثی که مرد را تسخیر کرده بود پر از خشونت و شهوت بود و اغلب قربانی او را به زمین می انداخت.
- (3) عیسی با صدای بلند صحبت کرد و گفت: «روح خود را فروگذار کن، چنگ خود را از حیات این مرد باز کن و به خودت بازگرد.»
- (4) سپس روح التماس کرد که ممکن است به بدن سگی که در آن نزدیکی ایستاده بود برود.
- (5) اما عیسی گفت: چرا به سگ درمانده آسیب برسانید؟ زندگی آن همانقدر برایش عزیز است که زندگی من برای من.
- (6) مال تو نیست که بار گناهت را بر دوش هیچ جاننداری بیاندازی.
- (7) با اعمال و افکار شیطانی خود همه این خطرات را بر سر خود آورده ای. مشکلات سختی دارید که باید حل شوند. اما شما باید آنها را برای خودتان حل کنید.
- (8) با این وسواس دادن به انسان، شرایط خود را دوچندان غمگین می کنید. به دامنه خود برگردید؛ از آسیب رساندن به هر چیزی خودداری کنید، و به مرور خود آزاد خواهید شد.
- (9) روح شریر مرد را رها کرد و نزد خود رفت. مرد به شکرانه نگاه کرد و گفت: حمد خدا.
- (10) بسیاری از مردم بیماران خود را آوردند و عیسی کلام را گفت و آنها شفا یافتند.

- 11) هنگامی که به عیسی از اورشلیم در شهر موعظه می کند، حاکم کنیسه و همه کاهنان بسیار ناراحت شدند.
- 12) آنها گمان می کردند که او آمده است تا فرقه دینی کند و بین سامریان اختلاف ایجاد کند.
- 13) پس مأموری را فرستادند تا او را به کنیسه بیاورد تا دلیل حضور خود را در شهر بیاورد.
- 14) اما عیسی به کسی که آمد گفت: برگرد و به کاهنان و رئیس کنیسه بگو که من درگیر جنایت نیستم.
- 15) من آمده ام تا قلب های شکسته را ببندم، بیماران را شفا دهم، و ارواح شیطانی را از دل و سواس ها بیرون کنم.
- 16) به آنها بگو که پیامبران از من سخن گفته اند. که آمده ام تا هیچ قانونی را زیر پا نگذارم، بلکه برای انجام بالاترین قانون آمده ام.
- 17) آن مرد برگشت و آنچه عیسی گفت به کاهنان و حاکم کنیسه گفت.
- 18) حاکم شگفت زده شد و با کاهنان به بازاری که عیسی در آن بود رفت.
- 19) و چون آنها را دید، عیسی گفت: اینک مردان محترم تمام سامره! مردانی که برای هدایت مردم در راه حق مقرر شده بودند.
- 20) و من آمده ام تا کمک کنم و در کار آنها مانع نشوم.
- 21) دو طبقه از پسران انسان وجود دارد؛ آنها که نسل بشر را بر سنگ های اساسی عدالت، حقیقت، برابری و حق بنا می کنند،
- 22) و آنها که معبد مقدس را که روح در آن ساکن است ویران می کنند و هموعان خود را به گدایی و جنایت می کشانند.
- 23) اخوت مقدس حق باید در درگیری های هیجان انگیز ساعتی متحد شود.
- 24) فرقی نمی کند یهودی باشند، سامری، آشوری یا یونانی، باید همه نزاع ها، همه اختلاف ها، حسادت ها و نفرت ها را زیر پای خود بیاندازند و برادری انسان را نشان دهند.
- 25) سپس به حاکم کنیسه گفت: «در راه حق متحد هستیم. تقسیم شده سقوط خواهیم کرد»
- 26) و سپس دست حاکم را گرفت؛ نور عشقی روحشان را پر کرد. و همه مردم شگفت زده شدند.

فصل 84

- کریستین ها سفر خود را از سر می گیرند. مدتی در شهر سامره درنگ می کنند. عیسی در کنیسه صحبت می کند. با نیروی ذهنی زن را شفا می دهد. او ناپدید می شود، اما بعداً به شاگردانش می پیوندد که به سمت ناصره می روند.
- مسیحیان روی خود را به سوی سرزمین جلیل برگرداندند. اما چون به شهر سامره رسیدند، جماعت به شدت بر ایشان فشار آوردند و از ایشان التماس کردند که مدتی در شهر خود بمانند.
- 2) سپس به کنیسه رفتند و عیسی کتاب موسی را باز کرد و خواند:
- 3) در تو و در ذریت تو همه اقوام زمین برکت خواهند داشت.
- 4) و سپس کتاب را بست و گفت: این سخنان را خداوند صباپوت به پدر ما ابراهیم گفته است و اسرائیل بر همه جهان برکت یافته است.
- 5) ما نسل او هستیم. اما هنوز یک دهم از کار بزرگی که برای انجام آن فراخوانده شده بودیم، انجام نشده است.
- 6) خداوند صباپوت بنی اسرائیل را برای تعلیم وحدت خدا و انسان جدا کرده است. اما هیچ کس نمی تواند چیزی را که در زندگی نشان نمی دهد آموزش دهد.
- 7) خدای ما روح است و تمام حکمت، عشق و قدرت در او می ماند.
- 8) این صفات مقدس در هر انسانی جوانه می زند و به موقع آشکار می شود. تظاهرات کامل خواهد شد و انسان حقیقت وحدت را درک خواهد کرد.

- (9) و شما ای حاکم کنیسه، و شما این کاهنان، بندگان محترم خداوند صباپوت هستید.
- (10) همه مردم برای راهنمایی در راه های زندگی به تو چشم دوخته اند. مثال نام دیگری برای کشیش است. پس آنچه دوست دارید مردم باشند، باید باشید.
- (11) یک زندگی ساده خداپسندانه ممکن است ده هزار روح را به پاکی و درستی بکشاند.
- (12) و همه مردم گفتند: آمین.
- (13) سپس عیسی کنیسه را ترک کرد و در ساعت نماز عصر به بیشه مقدس رفت و همه مردم روی خود را به کوه مقدس خود برگرداندند و دعا کردند.
- (14) و عیسی دعا کرد.
- (15) و همانطور که او در حالت خاموش نشسته بود، صدای روح با روح او صحبت کرد و از او کمک خواست.
- (16) و عیسی زنی را روی کانپه دید که در ناراحتی شدید بود. زیرا او نزدیک به مرگ بیمار بود.
- (17) او نمی توانست حرف بزند، اما شنیده بود که عیسی مرد خداست و در دلش از او کمک خواست.
- (18) و عیسی کمک کرد. او صحبت نکرد؛ اما مانند جرقه ای نور، فضیلت عظیمی از روح او بدن مرد در حال مرگ را پر کرد و او برخاست و در حالی که آنها دعا می کردند به اقوام خود پیوست.
- (19) خویشاوندان او شگفت زده شدند و به او گفتند: چگونه شفا یافتی؟ و او پاسخ داد
- (20) نمی دانم؛ من فقط از مرد خدا در فکر قدرت شفا خواستم و در یک لحظه حالم خوب شد.
- (21) مردم گفتند: قطعاً خدایان به زمین آمده اند. زیرا انسان قدرت شفا دادن با فکر را ندارد.
- (22) اما عیسی گفت: بزرگترین قدرت در آسمان و زمین اندیشه است.
- (23) خداوند جهان را با اندیشه آفرید؛ سوسن و گل رز را با فکر نقاشی می کند.
- (24) چرا عجیب است که فکری شفابخش بفرستم و اثرهای بیماری و مرگ را به سلامتی و زندگی تغییر دهم؟
- (25) اینک، چیزهای بسیار بزرگتر از این را خواهید دید، زیرا با قدرت فکر مقدس، بدن من از بدن جسمانی به شکل روح تبدیل خواهد شد. و مال شما نیز همینطور خواهد بود.
- (26) چون عیسی چنین گفت ناپدید شد و هیچ کس او را ندید که رفت.
- (27) شاگردان خودش این تغییر را درک نکردند. آنها نمی دانستند اربابشان کجا رفته است و به راه خود ادامه دادند.
- (28) اما در حالی که راه می رفتند و در مورد واقعه عجیب صحبت می کردند، اینک عیسی آمد و با آنها به ناصره جلیل رفت.

فصل 85

- یوحنا، منادی، هیرودیس را به خاطر شرارتش سرزنش می کند. هیرودیس او را به زندان ماخائروس می فرستد. عیسی می گوید که چرا خداوند اجازه زندانی شدن یوحنا را داد.
- هرود آنتیپاس، چهارسالار پاراکا و جلیل متلاشی شده، خودخواه و ظالم بود.
- (2) زن خود را از خانه بیرون کرد تا هیرودیا را که همسر یکی از خویشاوندان خویشاوند، زن بد اخلاق و ظالم است، به همسری بگیرد.
- (3) شهر تیرپوس، در سواحل جلیل، خانه هیرودیس بود.

- 14) اکنون جان، منادی، چشمه سلیم را ترک کرده بود تا در کنار دریای جلیل به مردم آموزش دهد. و فرمانروای شیر و همسر دزدیده شده اش را به خاطر همه گناهانشان سرزنش کرد.
- 5) هیروودیا خشمگین شد زیرا واعظ جرأت کرد او و شوهرش را به جنایاتشان متهم کند.
- 6) او بر هیروودیس غلبه کرد تا منادی را دستگیر کند و او را در سیاهچالی در قلعه مائثروس که در کنار دریای تلخ قرار داشت، انداخت.
- 7) هیروودیس هر چه خواست کرد. سپس با تمام گناهانش در آرامش زندگی کرد، زیرا هیچ کدام آنقدر جرات نداشتند که دوباره او را سرزنش کنند.
- 8) به پیروان یوحنا هشدار داده شد که از محاکمه و زندانی شدن یوحنا صحبت نکنند.
- 9) به دستور دادگاه از تدریس در تالارهای عمومی منع شدند.
- 10) آنها نمی توانستند در مورد این زندگی بهتر که هیروودیس آن را بدعت یوحنا می نامید صحبت کنند.
- 11) وقتی معلوم شد که یحیی توسط دادگاه چهارسالار زندانی شده است، دوستان عیسی بهترین فکر را کردند که او در جلیل باقی نماند.
- 12) اما عیسی گفت: من نیازی به ترس ندارم. زمان من هنوز نرسیده است هیچ مردی نمی تواند من را بماند تا زمانی که کارم تمام شود.
- 13) و چون پرسیدند چرا خدا به هیروودیس اجازه داد تا یوحنا را زندانی کند، گفت:
- 14) بنگرید ساقه گندم! وقتی دانه را به کمال رساند، دیگر ارزشی ندارد. سقوط می کند و دوباره بخشی از زمینی می شود که از آن آمده است.
- 15) جان ساقه گندم طلاپی است. او غنی ترین دانه تمام زمین را به بلوغ رساند. کار او انجام شده است.
- 16) اگر او یک کلمه دیگر گفته بود، ممکن بود تقارن زندگی اصیل را مخدوش کند.
- 17) و هنگامی که کار من به پایان رسید، حاکمان همان کاری را که با یوحنا کرده اند، و بیشتر با من خواهند کرد.
- 18) همه این وقایع بخشی از برنامه خود خداوند است. بیگناهان رنج خواهند برد تا بدکاران در قدرت باشند. اما وای بر کسانی که باعث رنج بیگناهان می شوند.

فصل 86

- کریستین ها در ناصره هستند. عیسی در کنیسه صحبت می کند. او به مردم توهین می کند و آنها قصد کشتن او را دارند. او به طور مرموزی ناپدید می شود و به کنیسه باز می گردد.
- مسیحیان در ناصره بودند. روز سبت بود و عیسی به کنیسه رفت.
- 2) صاحب کتاب یکی را به عیسی داد و او آن را باز کرد و خواند:
- 3) روح خداوند بر من سایه افکنده است. او مرا مسح کرده است تا به فقرا انجیل را بشارت دهم. برای آزادی اسیران؛ برای باز کردن چشمان بی بینا؛
- 4) برای تسکینی برای مظلومان و کوفتگان و اعلام اینکه سال یوبیل فرا رسیده است.
- 5) پس از خواندن این سخنان، کتاب را بست و گفت: این کتاب مقدس امروز در برابر چشمان شما تحقق یافته است. سال جشن فرا رسیده است. زمانی که اسرائیل جهان را برکت خواهد داد.
- 6) سپس چیزهای زیادی در مورد پادشاهی قدس به آنها گفت. در مورد روش پنهان زندگی؛ در مورد آموزش گناهان
- 7) اکنون بسیاری از مردم نمی دانستند که سخنران کیست: و برخی دیگر گفتند: آیا این پسر یوسف نیست؟ مادرش در راه مارمیون زندگی نمی کند؟
- 8) و یکی سخن گفت و گفت: این مردی است که در قنا و در کفرناحوم و در اورشلیم چنین کارهای بزرگی انجام داد.
- 9) سپس مردم گفتند: طبیب خودت را شفا بده. تمام کارهای بزرگی را که در شهرهای دیگر انجام داده ای، در میان خویشاوندان خود انجام دهید.

- 10) عیسی گفت: هیچ پیامبری مورد احترام مردم سرزمینش قرار نمی گیرد. و پیامبران بر همه مبعوث نمی شوند.
- 11) الیاس مرد خدا بود. او قدرت داشت و درهای بهشت را بست و چهل ماه باران نبارید. و هنگامی که او کلمه را گفت، باران آمد، زمین دوباره بیرون آمد.
- 12) بیوه زنان زیادی در زمین بودند. اما این الیاس به جز زارفات نرفت و او برکت یافت.
- 13) وقتی الیشع زندگی می کرد، اینک جذامی های زیادی در اسرائیل بودند، اما جز یکی از آن ها پاک نشدند، سوریه ای که ایمان داشت.
- 14) ایمان ندارید. شما به دنبال نشانه هایی برای ارضای هوس های کنجکاو خود هستید. اما تا چشمان ایمان خود را باز نکنی نخواهی دید.
- 15) سپس مردم به خشم آمدند؛ بر او هجوم آوردند، او را با طناب بستند و به پرتگاهی نه چندان دور بردند تا او را به پایین بیاندازند.
- 16) اما چون گمان کردند او را محکم گرفتند، ناپدید شد. نادیده از میان مردان خشمگین گذشت و به راه خود رفت.
- 17) مردم مات و مبهوت شدند و گفتند: این چه مردی است؟
- 18) چون دوباره به ناصره آمدند، او را دیدند که در کنیسه تدریس می کند.
- 19) دیگر او را اذیت نکردند زیرا به شدت ترسیده بودند.

فصل 87

- کریستین ها به کانا می روند. عیسی فرزند یک نجیب زاده را شفا می دهد. کریستین ها به کفرناحوم می روند. عیسی خانه بزرگی برای مادرش فراهم می کند. او قصد خود را برای انتخاب دوازده حواری اعلام می کند.
- در ناصره عیسی دیگر تعلیم نداد. او با شاگردانش به قنا رفت، جایی که در یک جشن ازدواج، یک بار آب را به شراب تبدیل کرد.
- 2) و در اینجا با مردی اصیل ملاقات کرد که خانه اش در کفرناحوم بود و پسرش بیمار بود.
- 3) آن مرد به قدرت شفا دادن عیسی ایمان داشت و چون فهمید که به جلیل آمده است با عجله رفت تا در راه به ملاقات او رفت.
- 4) آن مرد در ساعت هفتم عیسی را ملاقات کرد و از او خواست که برای نجات پسرش به کفرناحوم برود.
- 5) اما عیسی نرفت. مدتی در سکوت کناری ایستاد و سپس گفت: ایمان تو مرهم شفابخش است. پسرت خوبه
- 6) آن مرد ایمان آورد و به سوی کفرناحوم رفت و چون می رفت با خدمتکاری از خانه اش برخورد کرد که گفت:
- 7) مولای من، شما نیازی به عجله ندارید. پسرت خوبه
- 8) پدر پرسید: پسرم از کی شروع به بهبودی کرد؟
- 9) خادم گفت: دیروز حدود ساعت هفتم تب رفت.
- 10) سپس پدر فهمید که این مرهم شفابخشی بود که عیسی فرستاد که پسرش را نجات داد.
- 11) عیسی در قنا درنگ نکرد. او با شاگردانش به کفرناحوم رفت، جایی که خانه بزرگی را تأمین کرد که در آنجا با مادرش می توانست زندگی کند، جایی که شاگردانش می توانستند برای شنیدن کلام تعمیر کنند.
- 12) او مردانی را که به ایمان خود به او اعتراف کرده بودند، دعوت کرد تا در خانه اش که شاگردانش آن را مدرسه مسیح می نامیدند، ملاقات کنند. و چون آمدند به آنها گفت:
- 13) این انجیل مسیح باید در تمام جهان اعلام شود.
- 14) این تاک کریستین تاک قدرتمندی خواهد بود که شاخه های آن مردمان، قبایل و زبان های تمام زمین را شامل می شود.

- 15) من تاک هستم. دوازده نفر شاخه‌های سهام خواهند بود و اینها شاخه‌هایی را به همه جا خواهند فرستاد.
- 16) و از میان مردمی که از من پیروی کرده اند، نفس مقدس دوازده نفر را فرا می خواند.
- 17) اکنون برو و کار خود را همانگونه که کار خود را انجام داده ای انجام بده. اما به تماس گوش کن
- 18) سپس شاگردان به کارهای روزانه خود رفتند تا کار خود را همانطور که انجام داده بودند انجام دهند، و عیسی به تنهایی به تپه های هاموت رفت تا دعا کند.
- 19) سه شبانه روز را با اخوان خاموش گذراند. سپس به نیروی نفس مقدس آمد تا دوازده نفر را بخواند.

فصل 88

- عیسی در کنار دریا قدم می زند. در قایق ماهیگیری می ایستد و با مردم صحبت می کند. تحت هدایت او، ماهیگیران صید بزرگی از ماهی را تضمین می کنند. او دوازده حواری خود را برمی گزیند و می خواند.
- در کنار دریای جلیل، استاد کریستین راه می رفت و انبوهی از مردم او را دنبال می کردند.
- 2) قایق های ماهیگیری تازه وارد شده بودند و پیتر و برادرش در قایق های خود منتظر بودند. یارانسان در ساحل مشغول تعمیر تورهای شکسته بودند.
- 3) و عیسی سوار قایق شد و پطرس آن را کمی از ساحل بیرون کرد. و عیسی که در قایق ایستاده بود با مردم صحبت کرد. او گفت،
- 4) اشعیا، نبی خداوند صباپوت، به جلو نگاه کرد و این روز را دید. او مردم را دید که در کنار دریا ایستاده بودند و فریاد زد:
- 5) زمین زیولون و نفتالی، سرزمین آن سوی اردن و به سوی دریا، جلیل غریهودی،
- 6) مردم در تاریکی بودند و راه را نمی دانستند. اما، اینک، آنها طلوع ستاره روز را دیدند. نوری جاری شد آنها راه زندگی را دیدند. در آن راه رفتند.
- 7) و شما امروز فراتر از همه مردم روی زمین خوشبخت هستید زیرا ممکن است ابتدا نور را ببینید و فرزندان نور شوید.
- 8) سپس عیسی به پطرس گفت: تورهای خود را بیاور و در اعماق بیرون بیاور.
- 9) و پطرس چنان کرد که عیسی به او دستور داد. اما با بی ایمانی گفت: این سفر بیهوده است. امروز در این ساحل جلیل ماهی وجود ندارد. با اندرو من تمام شب را زحمت کشیدم و چیزی نگرفتم.
- 10) اما عیسی زیر سطح دریا را دید. انبوهی از ماهی ها را دید. او به پیتر گفت:
- 11) تور خود را در سمت راست قایق بیرون بیاورید.
- 12) و پطرس همانطور که عیسی گفت عمل کرد و اینک تور پر شد. کمیاب آنقدر قوی بود که بتواند تعداد زیادی ماهی را در خود نگه دارد.
- 13) و پطرس یحیی و یعقوب را که در آن نزدیکی بودند برای کمک صدا زد. و هنگامی که تور به قایق کشیده شد، هر دو قایق تقریباً پر از ماهی بودند.
- 14) وقتی پطرس صید سنگین را دید، از آنچه گفت شرمند شد. شرمند چون بی ایمان بود، به پای عیسی افتاد و گفت: خداوندا، ایمان دارم!
- 15) و عیسی گفت: این شکار است! از این پس دیگر ماهی نخواهید گرفت.
- 16) تور کریستین را در سمت راست قایق به دریای زندگی انسان بیندازید. تو انبوهی را به دام تقدس و صلح خواهی گرفت.
- 17) اکنون، هنگامی که به ساحل رسیدند، استاد کریستین به پیتر، اندرو، یعقوب و جان زنگ زد و گفت:
- 18) ای ماهیگیران جلیلی، اربابان کار بزرگی برای ما دارند. من می روم، و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و همه را ترک کردند و به دنبال او رفتند.
- 19) و عیسی در کنار ساحل رفت و فیلیپ و ناتانائیل را دید که در ساحل راه می رفتند، به آنها گفت:

(20) شما معلمان بتسایدا، که مدتهاست به مردم فلسفه یونانی آموخته اید، استادان کار بالاتری برای من و شما دارند که باید انجام دهیم. من می روم و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و سپس به دنبال او رفتند.

(21) کهی جلوتر، خراج خانه ای رومی ایستاده بود، و عیسی افسر مسئول را دید. نام او متی بود که زمانی در اریحا اقامت داشت.

(22) جوانی که روزی به حضور خداوند به اورشلیم دوید و گفت: اینک مسیحیان می آیند.

(23) و متی مردی ثروتمند و در حکمت یهودیان و شامیان و یونانیان بود.

(24) و عیسی به او گفت: «سلام ای متی، خدمتگزار معتمد قیصر، درود! اربابان ما را به خراج خانه ارواح فرا می خوانند. من می روم و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و متی به دنبال او رفت.

(25) اسخریوط و پسرش که یهودا نام داشت، نزد متی استخدام شدند و در خراج خانه بودند.

(26) و عیسی به یهودا گفت: «به کار خود بمان. اربابان ما را به وظیفه ای در بانک پس انداز جان ها فرا می خوانند. من می روم و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و یهودا از او پیروی کرد.

(27) و عیسی با وکیلی ملاقات کرد که در مورد استاد کریستین شنیده بود و از انطاکیه آمده بود تا در مدرسه مسیح تحصیل کند.

(28) این مرد توماس، مرد شک و تردید و در عین حال فیلسوف یونانی فرهنگ و قدرت بود.

(29) اما عیسی خطوط ایمان را در او دید و به او گفت: اربابان به مردانی نیاز دارند که بتوانند شریعت را تفسیر کنند. من می روم، و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و توماس به دنبال او رفت.

(30) چون شام فرا رسید و عیسی در خانه بود، اینک قوم او، یعقوب و یهودا، پسران آلفیوس و مریم، آمدند.

(31) و اینها مردان با ایمان و نجار ناصری بودند.

(32) و عیسی به آنها گفت: اینک، زیرا شما با من و پدرم یوسف زحمت کشیدید و خانه هایی برای خانه های مردم ساختید. اکنون استادان ما را فرا می خوانند تا در ساختن خانه هایی برای روح کمک کنیم. خانه هایی که بدون صدای چکش، تبر یا اره ساخته شده اند.

(33) من می روم، و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و جیمز و جود فریاد زدند: خداوندا، ما از تو پیروی خواهیم کرد.

(34) و فردای آن روز عیسی به شمعون، رهبر غیورها، که نماینده شدید شریعت یهود بود، پیامی فرستاد.

(35) و در پیام عیسی گفت: اربابان از مردم دعوت می کنند تا ایمان ابراهیم را نشان دهند. من می روم، و شما ممکن است مرا دنبال کنید. و سیمون به دنبال او رفت.

فصل 89

دوازده رسول در خانه عیسی هستند و به کار خود تقدیس شده اند. عیسی به آنها دستور می دهد. او در روز سبت به کنیسه می رود و تدریس می کند. او روح ناپاک را از یک وسواس بیرون می اندازد. او مادرشوهر پیتر را شفا می دهد.

در حال حاضر، در روز قبل از روز سبت، دوازده شاگردی که این تماس را دریافت کرده بودند، به اتفاق در خانه عیسی ملاقات کردند.

(2) و عیسی به آنها گفت: امروز روزی است که خود را وقف کار خدا کنید. پس بیایید دعا کنیم

(3) روی آوردن از ظاهر به درون. تمام درهای نفس نفسانی را ببند و منتظر باش.

(4) نفس مقدس این مکان را پر خواهد کرد و شما در نفس مقدس تعمید خواهید گرفت.

(5) و سپس دعا کردند: نوری درخشان تر از خورشید ظهر تمام اتاق را پر کرد و زبانه هایی از شعله از هر سر در هوا بلند شد.

(6) فضای جلیل متحیر شده بود. صدایی مانند رعد دور بر فراز کفرناحوم می پیچید و مردم آوازهایی می شنیدند، گویی که ده هزار فرشته کاملاً هماهنگ به هم می پیوندند.

- 7) و آنگاه دوازده شاگرد صدایی شنیدند، صدایی آرام و کوچک، و فقط یک کلمه گفته شد، کلمه ای که جرأت گفتن نداشتند. این نام مقدس خدا بود.
- 8) و عیسی به آنها گفت: با این کلام همه جانبه می توانید عناصر و تمام قوای هوا را کنترل کنید.
- 9) و هنگامی که در روح خود این کلمه را به زبان می آورید، کلیدهای زندگی و مرگ را دارید. از چیزهایی که هستند؛ از چیزهایی که بودند؛ از چیزهایی که قرار است باشند.
- 10) ببینید شما دوازده شاخه بزرگ تاک کریستین هستید. دوازده سنگ پایه؛ دوازده حواری مسیح
- 11) من شما را به عنوان بره در میان حیوانات وحشی می فرستم. اما کلمه همه جانبه سپر و سپر شما خواهد بود.
- 12) و دوباره هوا پر از آواز شد و به نظر می رسید که همه موجودات زنده می گفتند: ستایش خدا! آمین!
- 13) روز بعد روز سبت بود. و عیسی با شاگردان خود به کنیسه رفت و در آنجا تعلیم داد.
- 14) مردم گفتند: «او مانند کاتبان و فریسیان تعلیم نمی دهد. اما به عنوان مردی که می داند و اختیار صحبت کردن دارد.
- 15) همانطور که عیسی صحبت می کرد، مردی وسواس وارد شد. ارواح شیطانی که این مرد را به وسواس انداخته بودند، از نوع بدتر بودند. آنها اغلب قربانی خود را به زمین یا در آتش می انداختند.
- 16) و وقتی ارواح استاد کریستین را در کنیسه دیدند، او را شناختند و گفتند:
- 17) ای پسر خدا چرا اینجا؟ آیا ما را قبل از زمان ما به وسیله کلمه نابود می کنی؟ ما با شما کاری نداریم. ما را تنها بگذار
- 18) اما عیسی به آنها گفت: به کلمه کلی که می گویم. بیا بیرون؛ این مرد را دیگر عذاب نده. به جای خودت برو
- 19) سپس ارواح ناپاک مرد را بر زمین انداختند و با فریاد شیطانی رفتند.
- 20) و عیسی آن مرد را بلند کرد و به او گفت: «اگر ذهنت را کاملاً درگیر نیکی کنی، ارواح خبیث جایی برای اقامت پیدا نمی کنند.
- 21) آنها فقط به سر و دل خالی می رسند. به راحت برو و دیگر گناه نکن.
- ۲۲) (مردم از سخنانی که عیسی بر زبان آورد و کاری که انجام داد شگفت زده شدند. از بین خود پرسیدند
- 23) این مرد کیست؟ این همه قدرتی که حتی ارواح ناپاک از آن می ترسند و فرار می کنند از کجا می آید؟
- 24) استاد کریستین کنیسه را ترک کرد. او با پطرس، اندرو، یعقوب و یوحنا به خانه پطرس رفت، جایی که یکی از نزدیکانش بیمار بود.
- 25) و زن پطرس وارد شد. این مادرش بود که بیمار بود.
- 26) و عیسی آن زن را در حالی که روی مبل خود دراز کشیده بود لمس کرد. او کلام را گفت. تب قطع شد و او برخاست و به آنها خدمت کرد.
- 27) همسایه ها آنچه را که رخ داده بود شنیدند، سپس بیماران و وسواس های خود را آوردند و عیسی دست خود را بر آنها گذاشت و آنها شفا یافتند.

فصل 90

- عیسی به تنهایی به کوهی می رود تا دعا کند. شاگردانش او را پیدا می کنند. او دوازده نفر را فرا می خواند و آنها در جلیل به تعلیم و شفا می پردازند. در تیریوس عیسی یک جذامی را شفا می دهد. کریستین ها به کفرناحوم باز می گردند. عیسی در خانه خود یک مرد فلج را شفا می دهد و فلسفه شفا و بخشش گناهان را می شناسد.
- استاد کریستین ناپدید شد. هیچ کس او را ندید که رفت، و پطرس، یعقوب و یوحنا به جستجوی او رفتند. آنها او را در محل امتحانش در تپه های هاموت پیدا کردند.
- 2) و پطرس گفت: شهر کفرناحوم وحشی است. مردم در خیابان ها شلوغ می شوند و همه مکان های عمومی پر شده است.

- 3) مردان و زنان و کودکان همه جا در طلب مردی هستند که به وصیت شفا می یابد.
- 4) خانه شما و خانه های ما پر از افراد بیمار است. آنها عیسی را که مسیح نامیده می شود می خوانند. به آنها چه خواهیم گفت؟
- 5) و عیسی گفت: تعداد زیادی شهر دیگر صدا می زنند و ما باید نان زندگی را نزد آنها ببریم. برو با بقیه مردها تماس بگیر و بگذار ببریم.
- 6) و عیسی و آن دوازده به بیت سایدا رفتند، جایی که فیلیپ و ناتانائیل در آنجا ساکن بودند. و در آنجا تدریس کردند.
- 7) انبوه مردم به مسیح ایمان آوردند، به گناهان خود اعتراف کردند و تعمید گرفتند و به ملکوت قدوس آمدند.
- 8) استاد کریستین و دوازده نفر در تمام شهرهای جلیل به همه جا رفتند و تعلیم دادند و همه کسانی را که ایمان آوردند و به گناهان خود اعتراف کردند تعمید دادند.
- 9) چشمان نابینا را گشودند، گوش های ناشنوا را باز کردند، بدکاران را از وسواس ها بیرون کردند، و هر نوع بیماری را شفا دادند.
- 10) و در طبریوس در کنار دریا بودند و چون جذامی را تعلیم می دادند، نزدیک آمد و گفت: خداوندا، ایمان دارم و اگر بخواهی کلام را بگو، پاک خواهم شد.
- 11) و عیسی به او گفت، من می خواهم. پاک باشد و به زودی جذام از بین رفت. مرد تمیز بود
- 12) و عیسی به آن مرد دستور داد که به کسی چیزی نگو، بلکه برو و خود را به کاهنان نشان ده و آنچه را که شریعت می خواهد برای تطهیر خود تقدیم کن.
- 13) مرد از شادی وحشی بود. اما پس از آن نه نزد کاهنان، بلکه در بازارهای تجارت رفت و در همه جا آنچه انجام شده بود گفت.
- 14) و سپس بیماران دسته جمعی بر شفا دهنده و دوازده نفر فشار می آوردند و التماس می کردند که شفا پیدا کنند.
- 15) و آنها آنقدر مهم بودند که نمی توانستند کاری انجام دهند، و بنابراین کریستین ها گذرگاه های شلوغ را ترک کردند و به مکان های بیابانی رفتند و در آنجا به انبوهی که دنبالشان می آمدند آموزش می دادند.
- 16) اکنون، پس از چند روز، مسیحیان به کپرناحوم بازگشتند. وقتی در اطراف صدا شد که عیسی در خانه است، مردم آمدند. آنها خانه را پر کردند تا جایی که دیگر جایی نداشت، حتی دم در.
- 17) و کاتبان و فریسیان و پزشکان شریعت از تمام نقاط جلیل و اورشلیم حضور داشتند و عیسی راه زندگی را برای آنها گشود.
- 18) چهار مرد، مردی فلج را بر تخت آوردند و چون نتوانستند از در بگذرند، مریض را به پشت بام بردند و راهی گشودند، سپس او را در برابر صورت شفا دهنده فرود آوردند.
- 19) وقتی عیسی ایمان آنها را دید، به مرد فلج گفت: «پسرم، شاد باش. همه گناهان شما بخشیده شده است»
- 20) و چون کاتبان و فریسیان سخن او را شنیدند، گفتند: چرا این مرد چنین می گوید؟ چه کسی جز خدا می تواند گناهان مردم را ببخشد؟
- 21) و عیسی به فکر آنها افتاد. او می دانست که آنها این گونه در میان خود سؤال می کنند. به آنها گفت
- 22) چرا اینگونه در میان خود استدلال کنید؟ چه اهمیتی دارد اگر بگویم گناهان تو پاک شده است. یا بگو: برخیز، تخت را بردار و راه برو؟
- 23) اما فقط برای اثبات اینکه مردم در اینجا می توانند گناهان مردم را ببخشند، می گویم) و سپس با مرد فلج صحبت کرد)
- 24) برخیز، رختخواب را بردار و به راه خود برو.
- 25) و در حضور ایشان همه آن مرد برخاسته، بستر خود را برداشته، به راه خود رفت.
- 26) مردم چیزهایی را که می شنیدند و می دیدند درک نمی کردند. آنها به یکدیگر گفتند: این روزی است که هرگز نمی توانیم فراموش کنیم. ما امروز چیزهای شگفت انگیزی دیده ایم.

(27) و چون جمعیت رفتند، دوازده نفر باقی ماندند و عیسی به آنها گفت:

(28) عید یهودی نزدیک است. هفته آینده به اورشلیم خواهیم رفت تا برادران خود را از دور ملاقات کنیم و راه را برای آنها باز کنیم تا پادشاه را ببینند.

(29) کریستین ها به دنبال آرامش در خانه های خود بودند، جایی که آنها روزهای خاصی را در نماز ماندند.

قسمت 2/ بخش شانزدهم

عیسی مسیح

خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری

عیسی 30 تا 33 ساله

بخش شانزدهم
(فصل 91-123)AIN

دومین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 91

عیسی در عید در اورشلیم. مرد ناتوان را شفا می دهد. یک درس عملی در شفا می دهد. تأیید می کند که همه انسان ها فرزندان خدا هستند. زمان عید فرا رسید و عیسی و آن دوازده به اورشلیم رفتند.

(2) روز قبل از روز سبت به کوه زیتون رسیدند و در مسافرخانه ای قبل از کوه زیتون در شمال اقامت کردند.

(3) و در صبح روز سبت از دروازه گوسفندان به اورشلیم وارد شدند.

(4) چشمه شفا بتسدا، نزدیک دروازه، پر از مردی بود که بیمار بودند.

(5) زیرا بر این باور بودند که در زمان معینی فرشته ای آمد و فضیلت شفا بخشی را در حوض ریخت و کسانی که ابتدا وارد می شدند و غسل می کردند، شفا می یابند.

(6) و عیسی و دوازده نفر نزدیک حوض ایستاده بودند.

(7) و عیسی مردی را در همان نزدیکی دید که سی و هشت سال ضربه خورده بود. بدون دستی برای کمک نمی توانست حرکت کند.

(8) و عیسی به او گفت: ای برادر من، آیا شفا می یابی؟

(9) مرد پاسخ داد: من شدیداً آرزو دارم که شفا بگیرم. اما من درمانده هستم و وقتی فرشته می آید و فضایل شفا بخش را در حوض می ریزد

(10) دیگری که می تواند راه برود، اول در چشمه قدم می گذارد و من شفا نمی گیرم.

(11) و عیسی گفت: چه کسی فرشته ای را به اینجا می فرستد تا این حوض را برای عده معدودی نیرومند کند؟

(12) می دانم که خدا نیست، زیرا او با همه یکسان رفتار می کند.

(13) کسی در چشمه شفا بهشت شانس بهتر از دیگری ندارد.

(14) سرچشمه سلامتی در روح شماست. درب آن سریع قفل شده است. کلید ایمان است.

(15) و هر کس می تواند این کلید را داشته باشد و ممکن است در را باز کند و در چشمه شفا فرو رود و سالم شود.

(16) و آنگاه مرد با حالتی امیدوارانه به بالا نگاه کرد و گفت: این کلید ایمان را به من بده.

(17) و عیسی گفت: آیا به آنچه من گفتم ایمان داری؟ طبق ایمان شما انجام خواهد شد. برخیز، تخت را بردار و راه برو.

(18) مرد فوراً برخاست و رفت. فقط گفت: الحمدلله.

(19) و چون مردم پرسیدند چه کسی تو را شفا بخشید؟ مرد پاسخ داد نمی دانم. یک غریبه در استخر فقط یک کلمه صحبت کرد و من خوب بودم.

- (20) زمانی که عیسی آن مرد را شفا داد، بسیاری ندیدند و با آن دوازده نفر به صحن معبد رفت.
- (21) و عیسی در معبد آن مرد را دید و به او گفت: اینک شفا یافی. از این پس از زندگی خود محافظت کنید.
- (22) به راه خود ادامه دهید و دیگر گناه نکنید وگرنه ممکن است چیز بدتری به سراغ شما بیاید.
- (23) و اکنون آن مرد می دانست که چه کسی او را سالم کرد.
- (24) ماجرا را برای کاهنان گفت و آنها بسیار خشمگین شدند. گفتند: شریعت مرد را از شفا دادن در روز سبت منع می کند.
- (25) اما عیسی گفت: پدر من در روزهای سبت کار می کند و من نمی توانم؟
- (26) باران و آفتاب و شبنم خود را می فرستد. علف هایش را رشد می دهد، گل هایش را شکوفا می کند. او در روزهای سبت مانند روزهای دیگر سرعت برداشت را می دهد.
- (27) اگر در روز سبت روییدن علف و شکوفه دادن گلهای حلال باشد، مساعدت از افراد آسیب دیده اشکال ندارد.
- (28) و سپس کاهنان بیشتر و بیشتر خشمگین شدند زیرا او ادعا می کرد که پسر خداست.
- (29) یک کشیش بزرگ به نام ابیهو گفت: این شخص برای ملت و قوانین ما تهدیدی است. او خود را پسر خدا می سازد. شایسته نیست که او زندگی کند.
- (30) اما عیسی گفت: «آبیهو، آقا، تو مردی عالم هستی. شما مطمئناً قانون زندگی را می دانید دعا کنید بگویید که پسران خدا که در پیدایش می خوانیم چه کسانی بودند که دختران پسران انسان را به همسری گرفتند؟
- (31) پدر ما آدم؛ او که بود؟ او از کجا آمده است؟ او پدر داشت؟ یا به عنوان ستاره از بهشت افتاد؟
- (32) می خوانیم که موسی گفت: او از جانب خدا آمده است. اگر آدم از جانب خدا آمده بود، آیا او فرزند بود، آیا پسر بود؟
- (33) ما فرزندان این پسر خدا هستیم. پس به من بگو ای کشیش دانشمند، اگر پسران خدا نباشیم، ما کی هستیم؟
- (34) کشیش کار فوری داشت و به راه خود رفت.
- (35) و عیسی گفت: همه مردم پسران خدا هستند و اگر زندگی مقدسی داشته باشند همیشه با خدا در خانه خواهند بود.
- (36) کارهای خدا را می بینند و می فهمند و به نام مقدس او می توانند این کارها را انجام دهند.
- (37) رعد و برق و طوفان فرستاده خدا هستند و آفتاب و باران و شبنم.
- (38) فضائل بهشت در دست خداست و هر پسر وفادار ممکن است از این فضائل و این قدرت ها استفاده کند.
- (39) انسان وکیل خداوند برای انجام اراده او در زمین است و انسان می تواند بیماران را شفا دهد، ارواح هوا را کنترل کند و مردگان را زنده کند.
- (40) چون من قدرت انجام این کارها را دارم چیز عجیبی نیست. همه افراد ممکن است قدرت انجام این کارها را به دست آورند. اما آنها باید بر همه هوس های خود فرودست غلبه کنند. و اگر بخواهند می توانند پیروز شوند.
- (41) پس انسان خدای روی زمین است و هر که خدا را گرامی دارد باید انسان را گرامی بدارد. زیرا خدا و انسان یکی هستند، همانطور که پدر و فرزند یکی هستند.
- (42) اینک، من می گویم، ساعت فرا رسیده است. مردگان صدای انسان را خواهند شنید و زنده خواهند شد، زیرا پسر انسان پسر خداست.
- (43) ای مردان اسرائیل بشنوید! تو در مرگ زندگی می کنی شما در قبر محبوس هستید.
- (44) هیچ مرگی عمیق تر از جهل و کفر نیست.

- 45) اما همه روزی صدای خدا را که از صدای انسان آشکار می شود خواهند شنید و زنده خواهند ماند. همه شما خواهید دانست که فرزندان خدا هستید و به کلام مقدس می توانید کارهای خدا را انجام دهید.
- 46) وقتی زنده شدید، یعنی متوجه شدید که فرزندان خدا هستید، شما که زندگی درستی کرده اید، چشمانتان را به کشتزارهای زندگی باز خواهید کرد.
- 47) اما شما که راه گناه را دوست دارید، در این رستاخیز در برابر میله داوری خواهید ایستاد و محکوم به پرداخت بدهی هایی خواهید بود که به مردم و به خودتان دارید.
- 48) زیرا هر کاری که اشتباه انجام داده اید، باید دوباره انجام شود، و باز هم تا زمانی که به قامت انسان کامل برسید.
- 49) اما در زمان مقتضی، پست ترین و بالاترین برای راه رفتن در نور پدید می آید.
- 50) آیا شما را نزد خدا متهم کنم؟ نه، زیرا پیامبر شما موسی چنین کرده است. و اگر سخنان موسی را نمی شنوید، به من گوش نمی دهید، زیرا موسی درباره من نوشته است.

فصل 92

- کریستین ها در یک جشن در خانه لازاروس. آتش سوزی در این شهر در حال وقوع است. عیسی کودکی را از شعله های آتش نجات می دهد و با کلام در آتش باقی می ماند. او یک درس عملی می دهد که چگونه یک مرد مست را نجات دهد.
- اکنون ایلعازر در عید بود و عیسی و آن دوازده با او به خانه او در بیت عنیا رفتند.
- 2) و ایلعازر و خواهرانش برای عیسی و آن دوازده عید جشن گرفتند. و روت و آشیر از اریحا آمدند. زیرا آشیر دیگر با مسیح دشمنی نداشت.
- 3) و در حالی که میهمانان پشت تخته نشسته بودند، فریاد می گویند، روستا آتش است! و همه با عجله به خیابان ها ریختند، و ببینید، خانه های بسیاری از همسایگان در آتش بود.
- 4) و در یک اتاق بالا، نوزادی خوابیده بود، و هیچ کس نتوانست از شعله های آتش عبور کند تا نجات دهد. مادر، وحشی از اندوه، مردان را برای نجات فرزندش صدا می کرد.
- 5) سپس عیسی با صدایی که ارواح آتش را رنگ پریده و می لرزاند، گفت: سلام، درود، آرام باش!
- 6) و سپس از میان دود و شعله عبور کرد، از پله های در حال سقوط بالا رفت و در یک لحظه دوباره آمد و کودک را در آغوش خود آورد. و اثری از آتش بر روی او، لباس او یا کودک نبود.
- 7) سپس عیسی دست خود را بلند کرد، ارواح آتش را سرزنش کرد و به آنها دستور داد که از کار وحشتناک خود دست بردارند و در آرامش باشند.
- 8) و آنگاه، گویی که آب دریا به یکباره روی شعله های آتش ریخته شد، آتش خاموش شد.
- 9) و هنگامی که خشم آتش به پایان رسید، جمعیت برای دیدن مردی که می توانست آتش را کنترل کند، وحشی شدند، و عیسی گفت:
- 10) انسان برای آتش آفریده نشده است، بلکه آتش برای انسان آفریده شده است.
- 11) وقتی انسان به خود می آید و فرزند خدا بودن خود را می داند و می داند که تمام قدرت های خدا در وجود او نهفته است، ذهن مسلط است و همه عوامل صدای او را می شنوند و با کمال میل اراده او را انجام می دهند.
- 12) دو الاغ استوار اراده انسان را می بندد. نام آنها ترس و کفر است. وقتی اینها دستگیر شوند و کنار گذاشته شوند، اراده انسان حد و مرزی نخواهد داشت. پس انسان فقط باید حرف بزند و این کار انجام می شود.
- 13) و سپس مهمانان برگشتند و در اطراف تخته نشستند. کودکی وارد شد و در کنار عیسی ایستاد.
- 14) او دست خود را بر بازوی عیسی گذاشت و گفت: لطفاً استاد عیسی بشنو! پدر من مردی مست است. مادرم از صبح تا شب زحمت می کشد و وقتی دستمزدش را به خانه می آورد پدرم آن ها را می رباید و هر سنتش را برای نوشیدنی خرج می کند و مادر و ما بچه ها تمام شب گرسنه هستیم.

- 15) لطفا استاد عیسی با من بیایید و قلب پدرم را لمس کنید. او خیلی خوب و مهربان است وقتی فقط خودش باشد. می دانم که این شراب است که از او مرد دیگری می سازد.
- 16) عیسی با کودک بیرون رفت. او خانه بدبخت را پیدا کرد. با مهربانی با مادر و بچه ها صحبت کرد و بعد روی تختی از کاه مرد مست را پیدا کرد.
- 17) دست او را گرفت و بلند کرد و گفت: ای برادر من، ای مرد که به شکل پدر خدای ما ساخته شده، آیا برخیز و با من می آیی؟
- 18) همسایگان شما در پریشانی شدید هستند. آنها هر چه داشتند در این آتش سوزی سهمگین از دست داده اند و مردم باید دوباره خانه های خود را بسازند و من و شما باید راه را پیش ببریم.
- 19) سپس آن مرد برخاست. هر دو دست در دست هم رفتند تا لاشه ها را ببینند.
- 20) صدای گریه مادران و کودکان را در خیابان ها شنیدند. بدبختی خود را دیدند.
- 21) عیسی گفت: دوست من، این کار برای توست. فقط راه را در مفید بودن هدایت کنید. من مطمئن هستم که مردان بیتانی ابزار و کمک به شما خواهند داد.
- 22) بارقه امیدی که مدتها در آن مرد دود می کرد، شعله ور شد. کت پاره پاره اش را به کناری انداخت. او دوباره خودش بود.
- 23) و سپس کمک خواست؛ نه برای خودش، بلکه برای بی خانمان ها. و همه کمک کردند خانه های ویران دوباره ساخته شد.
- 24) و سپس چاه فقیر خود را دید. قلبش به اعماقش تکان خورده بود.
- 25) غرور مردانگی روحش را پر کرد؛ گفت: این لانه بدبخت خانه خواهد بود. او همانطور که قبلاً کار نکرده بود کار کرد و همه کمک کردند.
- 26) و پس از اندکی، چاه خانه شد. گلهای عشق همه جا شکوفا شدند.
- 27) مادر و کوچولوها پر از شادی شدند. پدر دیگر هرگز مشروب نخورد.
- 28) مردی نجات یافت و هیچ کس سخنی از غفلت و مستی نگفت و او را به اصلاح تشویق نکرد.

فصل 93

- مسیحیان از مزرعه گندم رسیده عبور می کنند و شاگردان از گندمی می خورند که عیسی آنها را تبریئه می کند. کریستین ها به کپرناحوم باز می گردند. عیسی یک دست خشک شده را در روز سبت شفا می دهد و از عمل خود دفاع می کند.
- یک روز سبت دیگر فرا رسیده بود و عیسی و آن دوازده در مزرعه گندم رسیده قدم زدند.
- 2) و گرسنه شدند و سر گندم را گرفتند و در دستان خود دانه را خرمن زدند و خوردند.
- 3) در میان مردانی که از آنها پیروی کردند، فریسیان از سخت ترین فرقه ها بودند، و چون دیدند آن دوازده گندم را می کوبند و می خورند، به عیسی گفتند:
- 4) آقا، چرا دوازده نفر در روز سبت کاری را انجام می دهند که حلال نیست؟
- 5) و عیسی گفت: آیا نشنیده ای که داود چه کرد که او و کسانی که از او پیروی کردند به غذا نیاز داشتند؟
- 6) چگونه به خانه خدا رفت و از سفره مقدس از حضور نان گرفت و خورد و به پیروانش داد؟
- 7) ای مردان به شما می گویم که نیازهای انسان بالاتر از قانون تشریفات است.
- 8) در کتاب های مقدس خود می خوانیم که چگونه کشیشان در حالی که در مکان مقدس خدمت می کنند، روز سبت را به طرق مختلف بی حرمت می کنند و هنوز از گناه آزادند.
- 9) روز سبت برای انسان ساخته شد. انسان متناسب با روز سبت ساخته نشده است.

- 10) انسان پسر خداست و طبق قانون ابدی حق که بالاترین شریعت است، می تواند قوانین اساسی را باطل کند.
- 11) قانون قربانی جز قانون انسان نیست و در شریعت ما می خوانیم که خداوند اول رحمت می خواهد; و رحمت بالاتر از همه قوانین قانونی است.
- 12) پسر انسان پروردگار هر شریعت است. آیا پیامبری در کتابی که می نویسد: در رحمت از عدالت پیروی کن و با خدای خود متواضعانه رفتار کن، وظایف انسان را خلاصه نکرده است؟
- 13) سپس عیسی و آن دوازده به جلیل بازگشتند و یک روز قبل از روز سبت به خانه عیسی در کفرناحوم رسیدند.
- 14) و در روز سبت به کنیسه رفتند. جمعیت آنجا بودند و عیسی تعلیم می داد.
- 15) در میان نمازگزاران یکی بود، مردی که دستش خشک شده بود. کاتبان و فریسیان دیدند که عیسی آن مرد را دید، سپس گفتند:
- 16) او چه خواهد کرد؟ آیا او برای شفا در روز سبت تلاش خواهد کرد؟
- 17) و عیسی از افکار آنها آگاه شد و مردی را که دستش خشک شده بود ندا داد و گفت: برخیز و پیش این مردان بایست.
- 18) و عیسی گفت: ای کاتبان و فریسیان، سخن بگویید و به من پاسخ دهید: آیا نجات جان در روز سبت جرم است؟
- 19) اگر گوسفندی داشته باشید و یکی از آنها در روز سبت در گودالی بیفتد، آیا اشتباه می کنید که آن را بیرون بیاورید؟
- 20) یا خدای تو را خشنود می کند که تا روزی دیگر در منجلا ب عذاب بکشد؟
- 21) اما شاکیان او سکوت کردند.
- 22) و سپس به آنها گفت: آیا گوسفندان از انسان ارزش بیشتری دارند؟
- 23) شریعت خدا بر صخره حق نوشته شده است. و عدالت قانون را نوشت و رحمت قلم بود.
- 24) و سپس گفت: ای مرد، دستت را بلند کن و دراز کن. دستش را بلند کرد؛ بازسازی شد.
- 25) فریسیان پر از خشم شدند. آنها هیرودیان را در شورایی مخفیانه فراخواندند و آنها شروع به طرح ریزی و برنامه ریزی کردند که چگونه می توانند مرگ او را انجام دهند.
- 26) آنها از متهم کردن علنی می ترسیدند زیرا انبوهی از مردم در دفاع از او ایستاده بودند.
- 27) و عیسی و آن دوازده فرود آمدند و در کنار دریا قدم زدند و بسیاری از مردم به دنبال آنها رفتند.

موعظه روی کوه (فصل 94 - 101)

فصل 94

- موعظه روی کوه. عیسی راز دعا را برای دوازده نفر فاش می کند. دعای نمونه. قانون بخشش. روزه مقدس. شر فریب. انفاق.
- صبح روز بعد، عیسی خورشید طلوع کرده بود و دوازده نفر برای دعا به کوهی نزدیک دریا رفتند. و عیسی به دوازده شاگرد یاد داد که چگونه دعا کنند. او گفت،
- 2) دعا ارتباط عمیق روح با خداست;
- 3) پس چون دعا می کنید مانند منافقانی که دوست دارند در خیابان ها و کنیسه ها بایستند و برای خوشایند گوش مردم سخنان فراوان بریزید، خود را فریب ندهید.
- 4) و خود را به هواهای پرهیزگار می آراستند تا مورد ستایش مردم باشند. ستایش مردان را می طلبند و اجرشان قطعی است.

- 15) اما وقتی دعا می کنی به گنجی روح برو؛ همه درها را ببند و در سکوت مقدس دعا کن.
- 16) شما نیازی ندارید که کلمات زیادی را به زبان بیاورید، و همچنین مانند بتها، کلمات را بارها و بارها تکرار نکنید. فقط بگو،
- 17) پدر-خدای ما که در آسمان هستید. نام تو مقدس است پادشاهی تو بیاید. اراده تو همانطور که در آسمان انجام می شود در زمین نیز انجام شود.
- 18) نان مورد نیاز ما را امروز به ما بده.
- 9) به ما کمک کنید تا بدهی های ما را که دیگران به ما دارند فراموش کنیم تا همه بدهی های ما ادا شود.
- 10) و ما را از دام های وسوسه گر که بیش از آن بزرگ است که تحمل کنیم، محافظت کن.
- 11) و چون آمدند به ما قدرت غلبه ده.
- 12) اگر از تمام بدهی های ما که به خدا و انسان دارید، از بدهی های ما که با تخطی عمدی از قانون متحمل شده اید، معاف شوید.
- 13) باید از بدهی های هر مردی بگذری. زیرا همانطور که با مردان دیگر رفتار می کنید، خدای شما نیز با شما رفتار خواهد کرد.
- 14) و هنگامی که روزه می گیرید نمی توانید عمل را تبلیغ کنید.
- 15) منافقان هنگامی که روزه می گیرند، صورت خود را رنگ می کنند، خوار می نمایند، و تقوا می گیرند، تا در نظر مردم روزه بگیرند.
- 16) روزه عمل نفس است و مانند نماز تابع سکوت روح است.
- 17) خداوند هرگز از هیچ نماز یا روزه ای بی توجه نمی گذرد. او در سکوت قدم می زند و رحمتش بر تمام تلاش های روح استوار است.
- 18) فریب ریاکاری است، و شما آن چیزی را که نیستید فرض نکنید.
- 19) نمی توانید برای تبلیغ تقوای خود لباس خاصی بپوشید و لحن صدایی را که مردم تصور می کنند صدایی مقدس فرض نکنید.
- 20) و هنگامی که برای کمک به نیازمندان انفاق می کنید، در کوچه و خیابان در شیپور نوازید و در کنیسه برای تبلیغ هدیه شما.
- 21) کسی که برای ستایش مردم صدقه می دهد، پادشاه او از مردم است. اما خدا اعتنا نمی کند.
- 22) در صدقه دادن دست راست راز چپ را نگذار.

فصل 95

موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی هشت سعادت و هشت مصیبت را بیان می کند. کلمات تشویق کننده به زبان می آورد. بر شخصیت متعالی اثر رسولی تأکید می کند.

و عیسی و آن دوازده به بالای کوه رفتند و عیسی گفت:

- 2) دوازده ستون کلیسا، حواریون مسیح. نوربران خورشید حیات و خادمان خدا برای مردم:
- 3) در مدت کوتاهی باید به تنهایی بیرون بروید و انجیل پادشاه را ابتدا به یهودیان و سپس به تمام جهان موعظه کنید.
- 4) و شما باید بروید، نه با تازیانه از طناب برای رانندگی. شما نمی توانید مردان را به سوی پادشاه برانید.
- 5) اما تو در عشق و یاری خواهی رفت و راه را به سوی حق و روشنایی خواهی برد.
- 6) بیرون بروید و بگویید: پادشاهی نزدیک است.
- 7) افراد قوی در روح شایسته هستند. پادشاهی از آن آنهاست
- 8) فروتنان شایسته اند. آنها زمین را تصاحب خواهند کرد.

- (9) شایسته گرسنگان و تشنگان حق. آنها راضی خواهند شد.
- (10) سزاوارند مهربانان; و بر آنها رحمت خواهد شد.
- (11) شایسته کسانی که بر خود تسلط پیدا می کنند. آنها کلید قدرت را دارند.
- (12) پاک دلان شایسته اند. و آنها پادشاه را خواهند دید.
- (13) سزاوار کسانی که مورد ظلم و ستم قرار می گیرند زیرا حق را انجام می دهند. جفاگران آنها را برکت خواهند داد.
- (14) سزاوار فرزند امین ایمان است; او بر تخت قدرت خواهد نشست.
- (15) هنگامی که جهان شما را مورد آزار و اذیت قرار می دهد و شما را نفرین می کند، ناامید نشوید. بلکه بسیار خوشحال باشید.
- (16) انبیا و بیبا و همه خیرات زمین مورد بدگویی قرار گرفته اند.
- (17) اگر لایق تاج زندگی باشید در زمین مورد تهمت و تهمت و نفرین قرار خواهید گرفت.
- (18) هنگامی که افراد شرور شما را از راه خود راندند و نام شما را در کوچه و خیابان زمزمه کنند، شاد باشید.
- (19) من می گویم، شاد باشید. بلکه با ستمکاران رحم کن. آنها فقط کودکان در بازی خود هستند. آنها نمی دانند چه می کنند.
- (20) از دشمنان سقوط کرده شاد نباشید. همانطور که به مردان کمک می کنید از اعماق گناه بلند شوند، خداوند نیز به شما کمک می کند تا به بلندی های بالاتر بروید.
- (21) وای بر ثروتمندان طلا و زمین; آنها وسوسه های چندشکل دارند.
- (22) وای بر مردانی که به میل خود در راههای لذت گام بر می دارند. راه آنها پر از دام و چاله های خطرناک است.
- (23) وای بر مغروران; آنها بر پرتگاه ایستاده اند. ویرانی در انتظار آنهاست
- (24) وای بر اهل طمع; زیرا آنچه او دارد مال او نیست. و اینک دیگری می آید. ثروتش از بین رفته است
- (25) وای بر منافق; شکل او منصفانه است. قلبش پر از لاشه و استخوان مردگان است.
- (26) وای بر انسان ظالم و بی رحم. او خودش قربانی اعمالش است.
- (27) بدی که او با مردان دیگر انجام می دهد، باز می گردد. تازیانه تازیانه خورده است.
- (28) وای بر آزاده ای که فضایل ضعیفان را شکار می کند. ساعتی فرا می رسد که او ضعیف، قربانی آزادی قدرت بیشتر خواهد شد.
- (29) وای بر تو وقتی که همه جهان در ستایش تو سخن بگویند. جهان در ستایش از مردانی که در درون نفس مقدس زندگی می کنند صحبت نمی کند. در ستایش پیامبران دروغین و از توهمات پست سخن می گوید.
- (30) شما مردانی که در نفس مقدس راه می روید نمک هستید، نمک زمین. اما اگر فضیلت خود را از دست بدهید، به تنهایی نمک هستید و ارزشی بیش از خاک ندارید.
- (31) و تو نور هستی; فراخوانده شده اند تا جهان را روشن کنند.
- (32) شهری بر روی تپه را نمی توان پنهان کرد. نورهای آن از دور دیده می شود. و در حالی که بر تپه های زندگی ایستاده ای، مردم نور تو را می بینند و از کارهای تو تقلید می کنند و خدا را گرامی می دارند.
- (33) مردم چراغی روشن نمی کنند و در چلیک پنهان می کنند. آن را روی پایه می گذارند تا خانه را روشن کند.
- (34) شما چراغ های خدا هستید; نباید در سایه توهمات زمینی، بلکه در فضای باز، بر فراز جایگاه ایستاد.

- 35) من نیامده ام تا شریعت را باطل کنم و یا نابود کنم. اما برای تحقق
- 36) شریعت، انبیاء و مزامیر به حکمت نفس مقدس نوشته شده اند و نمی توانند شکست بخورند.
- 37) آسمانها و زمین که هستند تغییر می کنند و می گذرند. کلام خدا قطعی است; نمی تواند بگذرد تا زمانی که آنچه را که به آن فرستاده شده است، انجام دهد.
- 38) هر کس شریعت خدا را نادیده بگیرد و به مردم بیاموزد به خدا بدهکار می شود و چهره خود را نمی بیند تا زمانی که برگردد و قرض خود را با فداکاری بپردازد.
- 39) اما کسی که به خدا گوش می دهد و شریعت او را نگاه می دارد و اراده خود را بر روی زمین انجام می دهد، با مسیح حکومت خواهد کرد.
- 40) کاتبان و فریسیان به حرف شریعت توجه دارند. آنها نمی توانند روح قانون را درک کنند.
- 41) و اگر عدالت شما از عدالت کاتبان و فریسیان بیشتر نباشد، نمی توانید به ملکوت روح بیابید.
- 42) این کاری نیست که انسان به او اجازه ورود از دروازه ها را می دهد. رمز او شخصیت اوست و آرزویش شخصیت اوست.
- 43) قانون به اعمال انسان می پردازد; روح قانون به خواسته های او توجه می کند.

فصل 96

- موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی به ده فرمان می پردازد. فلسفه مسیح، روح احکام، عیسی جنبه های روحانی چهار فرمان اول را آشکار می کند.
- خدا ده فرمان را به مردم داد. موسی سخنان خدا را در کوه دید. او m را روی سنگ جامد نوشت. آنها را نمی توان نابود کرد.
- 2) این ده فرمان جنبه عدالت خدا را نشان می دهد. اما اکنون محبت خداوند آشکار شده، رحمت را بر بالهای نفس القدس می آورد.
- 3) قانون بر اساس وحدت خداوند بنا شد. در تمام دنیا یک نیرو وجود دارد. بیهوده خدای قادر مطلق است.
- 4) تَهْوَه بر آسمان نوشت و موسی خواند،
- 5) من خدای توانا هستم و جز من خدایی نخواهد داشت.
- 6) یک نیرو وجود دارد، اما مراحل زیادی از آن نیرو وجود دارد. این مراحل را افراد قدرت می نامند.
- 7) همه قدرت ها از خداست. و آنها جلوه های خدا هستند; آنها ارواح خدا هستند.
- 8) اگر به نظر می رسد که مردم می توانستند نیروی دیگری در حرم آن بیابند و به عبادت بپردازند، جز توهمی که بیهوده است، محاکمه می کنند.
- 9) سایه ای از تَهْوَه، خدا، و کسانی که سایه ها را می پرستند، سایه هایی بر دیوار نیستند. برای مردان چیزی است که آنها دادگاه.
- 10) خداوند می خواهد همه مردم را مایه قرار دهند و به رحمت او فرمان داد که جز من خدایی نخواهد.
- 11) و انسانهای محدود هرگز نمی توانند چیزهای نامتناهی را درک کنند. انسان نمی تواند تصویری از لایتناهی به صورت نیرومند بسازد.
- 12) و هنگامی که مردم خدایی از سنگ یا چوب یا گل بسازند، تصویری از سایه می سازند. و کسانی که در حرم سایه ها عبادت می کنند سایه هایی هستند.
- 13) پس خداوند رحمت فرمود: از چوب و گل و سنگ مجسمه نتراشید.
- 14) چنین بت هایی آرمان ها و آرمان های پست هستند و انسان ها نمی توانند سطحی بالاتر از آرمان های خود به دست آورند.
- 15) خدا روح است و انسانها در روح باید عبادت کنند تا به آگاهی از خدا برسند.
- 16) اما انسان هرگز نمی تواند تصویر یا تصویری از نفس مقدس بسازد.

- 17) نام خدا انسان نباید با لبهای نفسانی صحبت کند. تنها با نفس مقدس انسان می تواند این نام را تلفظ کند.
- 18) مردم در باطل فکر می کنند نام خدا را می شناسند. آنها آن را سبک و بی احترامی می گویند و از این رو ملعون می شوند.
- 19) اگر مردم نام مقدس را می شناختند و آن را با لبهای نامقدس می گفتند، زنده نمی ماندند که یک بار دیگر آن را به زیان بیاورند.
- 20) اما خداوند رحمان هنوز نام خود را برای کسانی که نمی توانند با نفس مقدس صحبت کنند آشکار نکرده است.
- 21) اما کسانی که بدل را به بیهودگی می گویند، در نزد خداوند گناهکارند که فرمود:
- 22) نام خدا را بیهوده نبرید.
- 23) عدد نفس مقدس هفت است و خداوند هفت گانه زمان را در دست دارد.
- 24) در تشکیل جهانها در روز هفتم استراحت کرد و هر روز هفتم به عنوان روز سبت برای مردان اختصاص داده شده است. خدا گفت
- 25) هفتمین سبت یهوه خدایت است. آن را به خاطر بسپارید و آن را به طور کامل برای کارهای تقدسی جدا نگه دارید. یعنی برای آثار نه برای خود خودخواه، بلکه برای خود جهانی.
- 26) مردان می توانند در شش روز هفته برای خود کار کنند. اما در سبت خداوند هیچ کاری برای خود انجام نمی دهند.
- 27) این روز برای خدا مقدس است. اما انسان با خدمت به انسان به خدا خدمت می کند.

فصل 97

- موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان پنجم و ششم را برای دوازده نفر باز می کند.
- خدا تنها نیرو نیست. زیرا خرد همتای اوست.
- 2) هنگامی که کروبیان انسان را به روش های خرد تعلیم دادند، گفتند که خرد مادر نژاد است، زیرا زور پدر نژاد است.
- 3) مردی که خدای قادر متعال و دانا را گرمی می دارد، سعادت مند است و در جداول شریعت می خوانیم:
- 4) به پدر و مادر نژاد خود ادای احترام کنید تا روزهای شما در زمینی که به شما داده اند طولانی شود.
- 5) قانون دستور می دهد؛ تو نباید بکشی و کسی که می کشد باید در برابر کرسی داوری بایستد.
- 6) ممکن است شخصی تمایل به کشتن داشته باشد، اما اگر نکشد توسط قانون مورد قضاوت قرار نمی گیرد.
- 7) روح قانون مخالف این است که کسی که بخواهد بکشد یا به دنبال انتقام باشد، از مردی بدون دلیل کافی عصبانی است، باید به قاضی پاسخ دهد.
- 8) هر کس برادر خود را ولگرد بی روح بخواند، در برابر مجلس عادل پاسخ خواهد داد.
- 9) کسی که برادرش را منحط، سگ می خواند، آتش سوزان جهنم را در درون خود زنده می کند.
- 10) حال در شریعت بالاتر می خوانیم که اگر برادرت از کاری که انجام داده ای ناراحت شد، پیش از آنکه هدایای خود را به خدا تقدیم کنی، بیرون برو و برادرت را بیاب و با او آشتی کن.
- 11) خوب نیست که آفتاب را بر غضب تو غروب کنی.
- 12) اگر او آشتی نکند، در حالی که شما تمام دعاهای خودخواهانه را کنار گذاشته اید، از همه حقوق خودخواهانه صرف نظر کرده اید، در پیشگاه خداوند بی گناه خواهید بود. پس برو و هدایای خود را به خدا تقدیم کن.
- 13) اگر به کسی بدهکار هستید و نمی توانید پرداخت کنید. یا اگر مردی بیش از آنچه حقش است مطالبه کند، خوب نیست که در ادعای او مناقشه کنید.

- 14) مقاومت، خشم است. در مرد خشمگین رحم و دلیلی وجود ندارد.
- 15) من به شما می گویم که خیلی بهتر است متحمل ضرر شوید تا اینکه به دادگاه بروید یا از دادگاه های مردمی بخواهید که در مورد درست و نادرست قضاوت کنند.
- 16) قانون انسان نفسانی می گوید: چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان. در مقابل تجاوز به حقوق خود مقاومت کنید
- 17) اما این قانون خدا نیست. نفس القدس می گوید: در مقابل کسی که شما را از امواتان محروم می کند مقاومت نکنید.
- 18) کسی که کت تو را به زور می گیرد برادر است و باید دل او را به دست آوری که با مقاومت نمی شود.
- 19) کت خود را به او بدهید و بیشتر و بیشتر به او پیشنهاد دهید. به مرور زمان مرد از بی رحمی بالاتر خواهد رفت. شما او را از دست خودش نجات خواهید داد.
- 20) از کسی که یاری می خواهد امتناع مکن و به کسی که قرض می خواهد چیزی بده.
- 21) و اگر مردی شما را به طرز ناپسند یا عصبانی بزند، خوب نیست در عوض او را بزنید.
- 22) مردها او را بزدی می نامند که نمی جنگد و از حقوق او دفاع می کنند. اما او بسیار بزرگتر است که مورد حمله قرار می گیرد، کتک می خورد و کتک نمی خورد.
- 23) کسی که بدگویی می کند و جواب نمی دهد، جز آنکه کتک زن را می زند و تهمت زننده را دشنام می دهد.
- 24) از قدیم گفته اند که انسان دوست خود را دوست دارد و از دشمن خود متنفر است. اما، بین، من می گویم
- 25) با دشمنان خود مهربان باش. بر کسانی که به شما تهمت می زنند، برکت دهید. به کسانی که به شما آسیب می رسانند نیکی کنید و برای کسانی که حق شما را پایمال می کنند دعا کنید.
- 26) به یاد داشته باشید که شما فرزندان خدایی هستید که خورشید خود را بر بدکاران و نیکان یکسان طلوع می کند و باران خود را بر ظالمان و عادل می فرستد.
- 27) اگر با دیگران نیز همان گونه رفتار کنید که آنها با شما می کنند، شما فقط برده هستید، اما در راه مرگ پیرو هستید.
- 28) اما شما به عنوان فرزندان نور، باید راه را رهبری کنید.
- 29) با دیگران همانطور رفتار کن که دوست داری با تو بکنند.
- 30) هنگامی که به کسانی که به شما نیکی کرده اند نیکی می کنید، بیش از مردان دیگر انجام نمی دهید. باج داران این کار را می کنند.
- 31) اگر به دوستان سلام کنی نه به دشمنان، مانند دیگر مردان هستی. باج داران سرعت را تعیین کرده اند.
- 32) همانطور که پدر-خدای شما در بهشت است کامل باشید.

فصل 98

- موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان های هفتم، هشتم و نهم را برای دوازده نفر آشکار می کند.
- قانون زنا را منع می کند. اما از نظر قانون زنا یک عمل آشکار است، رضایت نفس نفسانی خارج از پیوندهای زناشویی.
- 2) اکنون ازدواج از نظر قانون فقط وعده ای است که زن و مرد به اذن کشیش داده اند تا برای آیه در هماهنگی و عشق زندگی کنند.
- 3) هیچ کشیش و افسری از جانب خدا قدرتی ندارد که دو روح را به عشق عروسی ببندد.
- 4) کراوات ازدواج چیست؟ آیا این شامل آن چیزی است که یک کشیش یا افسر ممکن است بگوید؟

- 5) آیا طوماری است که افسر یا کشیش اجازه زندگی در نکاح را بر روی آن نوشته است؟
- 6) آیا وعده آن دو است که تا زمان مرگ همدیگر را دوست داشته باشند؟
- 7) آیا عشق علاقه ای است که تابع اراده انسان است؟
- 8) آیا انسان می تواند عشق خود را همان گونه که گوهرهای گرانبها را برمی دارد بردارد و بگذارد یا به کسی بدهد؟
- 9) آیا عشق می تواند مانند گوسفند خرید و فروش شود؟
- 10) عشق قدرت خداوند است که دو روح را به هم پیوند می دهد و آنها را یکی می کند؛ هیچ قدرتی بر روی زمین وجود ندارد که بتواند پیوند را از بین ببرد.
- 11) اجساد ممکن است توسط انسان یا مرگ فقط برای مدت کمی از هم جدا شوند. اما آنها دوباره ملاقات خواهند کرد.
- 12) اکنون در این پیوند خدا پیوند ازدواج را می یابیم. همه اتحادیه های دیگر جز بندهای گاه هستند و کسانی که در آنها زندگی می کنند زنا می کنند.
- 13) همان کسانی که شهوت خود را بدون مجوز مأمور یا کشیش ارضا می کنند.
- 14) اما بیشتر از این؛ مرد یا زنی که به افکار شهوانی می پردازد، مرتکب زنا می شود.
- 15) کسی که خدا به هم پیوسته است، انسان نمی تواند از هم جدا شود. که انسان به هم پیوسته در گناه زندگی می کنند.
- 16) بر روی جدولی از شریعت، قانونگذار بزرگ نوشت: دزدی نکن.
- 17) در برابر چشم قانون، کسی که دزدی کند باید چیزی را که با چشمان گوشتی دیده می شود، بدون اطلاع یا رضایت کسی که آن چیز متعلق به اوست، بردارد.
- 18) اما اینک من می گویم کسی که در دل بخواهد چیزی را که مال او نیست تصاحب کند و بدون اطلاع و رضایت مالک را از آن چیزی محروم کند در نزد خدا دزد است.
- 19) چیزهایی که انسان با چشمان جسمانی نمی بیند ارزش بیشتری از چیزهایی دارد که انسان می تواند ببیند.
- 20) نام نیک انسان به هزار معدن طلا می ارزد و هر کس سخنی بگوید یا کاری کند که آن نام را مجروح یا بدنام کند آنچه را که مال او نیست گرفته و دزد است.
- 21) بر روی جدولی از شریعت نیز می خوانیم: به هیچ چیز طمع مکن.
- 22) طمع آرزوی همه جانبه برای داشتن چیزی است که داشتن آن برای شخص مناسب نیست.
- 23) و چنین آرزویی در روح قانون دزدی است.

فصل 99

- موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی جنبه های روحانی فرمان نهم را برای دوازده نفر باز می کند.
- قانون گفته است: دروغ نگو. اما از نظر قانون، کسی که دروغ می گوید باید آنچه را که درست نیست با کلمات بگوید.
- 2) اکنون در پرتو قانون روح، فریب به هر شکلی که باشد دروغی بیش نیست.
- 3) ممکن است مرد با نگاه یا عمل دروغ بگوید. بله، حتی با سکوت او ممکن است فریب دهد، و بنابراین در چشمان نفس مقدس گناهکار باشد.
- 4) در قدیم گفته اند: به جان خود قسم نخور.
- 5) اما، من می گویم، به هیچ وجه قسم نخور. نه با سر، قلب، چشم و دست. نه به خورشید و ماه و نه ستارگان.

- 6) نه به نام خدا و نه به نام هیچ روحی، خوب یا بد.
- 7) به هیچ چیز قسم نخورید. زیرا در قسم هیچ سودی نیست.
- 8) مردی که باید قولش با هر نوع سوگند ثابت شود، در نزد خدا یا انسان قابل اعتماد نیست.
- 9) با سوگند نمی توانی برگی را بیاندازی و رنگ مو را نخواهی کرد.
- 10) مرد با ارزش فقط حرف می زند و مردها می دانند که او راست می گوید.
- 11) مردی که کلمات زیادی می ریزد تا مردها فکر کنند که راست می گوید، فقط برای پنهان کردن یک دروغ دود می کند.
- 12) مردان بسیاری هستند که به ظاهر دو دل هستند. مردانی که در یک زمان به دو ارباب خدمت می کردند - دو استاد کاملاً نامطلوب.
- 13) مردان وانمود می کنند که خدا را در روز سبت پرستش می کنند و سپس یک روز در میان به بلزیوب دادگاه می پردازند.
- 14) هیچ کس نمی تواند در یک زمان به دو ارباب خدمت کند، تا جایی که می تواند سوار بر دو الاغ در یک زمان که به روش های مختلف انجام می شود.
- 15) کسی که تظاهر به پرستش خدا و بلزیوب کند، دشمن خدا، شیطان پرهیزکار و نفرین مردم است.
- 16) انسانها نمی توانند یکباره در آسمان و زمین گنج بگذارند.
- 17) سپس، اینک، می گویم، چشمان خود را بلند کنید و خزانه های امن بهشت را ببینید و هر گوهر را در آنجا بگذارید.
- 18) جایی که پروانه و زنگ نمی توانند فاسد کنند. جایی که دزدها نمی توانند وارد شوند و دزدی کنند.
- 19) هیچ خرک ایمنی روی زمین وجود ندارد. هیچ مکانی امن از پروانه و زنگ و دزد نیست.
- 20) خزائن زمین جز چیزهای موهومی هستند که می گذرند.
- 21) فریب نخورید. گنج های شما لنگر روح است و در جایی که گنج های شماست قلب شما خواهد بود.
- 22) دلت را به چیزهای روی زمین نبند. در مورد چیزهایی که باید بخورید یا بنوشید یا بپوشید نگران نباشید.
- 23) خداوند مراقب کسانی است که به او اعتماد می کنند و به نژاد خدمت می کنند.
- 24) ببینید پرندگان! آنها در آهنگ های خود خدا را ستایش می کنند. زمین با خدمت شادی آنها شکوهمندتر می شود. خداوند آنها را در گودی دست خود نگه می دارد
- 25) و هیچ گنجشکی بدون مراقبت او به زمین نمی افتد؛ و هر که بیفتد دوباره برخیزد.
- 26) گلهای زمین را بنگر! آنها به خدا توکل می کنند و رشد می کنند. آنها زمین را با زیبایی و عطر خود می درخشند.
- 27) به نیلوفرهای صحرا، پیام آوران عشق مقدس بنگر. هیچ پسری، حتی سلیمان با تمام عظمت خود، هرگز مانند یکی از اینها لباس پوشیده است.
- 28) و با این حال به خدا توکل می کنند. آنها از دست او تغذیه می کنند. سرهای خود را بر سینه او می گذارند.
- 29) اگر خداوند به گلها و پرندگانی که به خواست او عمل می کنند، لباس می پوشاند و به آنها غذا می دهد، آیا فرزندان خود را وقتی که به او اعتماد می کنند غذا نمی دهد و لباس نمی پوشاند؟
- 30) ابتدا ملکوت روح، عدالت خدا، خیر و صلاح مردم را بجوید و زمزمه نکنید. خداوند محافظت می کند و غذا می دهد و لباس می پوشاند.

فصل 100

موعظه روی کوه ادامه یافت. عیسی یک کد عملی از اخلاق معنوی را تدوین و به دوازده نفر ارائه می کند.

یک قاعده وجود دارد که انسان نفسانی وضع کرده است و به سختی رعایت می کند:

2) با مردان دیگر همان گونه رفتار کنید که آنها با شما می کنند. همانطور که دیگران قضاوت می کنند، آنها قضاوت می کنند. همانطور که دیگران می دهند، می دهند.

3) اکنون، در حالی که با مردان مانند مردان راه می روید، قضاوت نکنید و مورد قضاوت قرار نخواهید گرفت.

4) زیرا همانطور که قضاوت می کنید، مورد قضاوت قرار می گیرید، و همانطور که می دهید به شما داده می شود. اگر محکوم کنید محکوم هستید.

5) وقتی رحم می کنی، مردها به تو رحم می کنند و اگر به گونه ای محبت کنی که انسان های نفسانی عشق تو را درک کنند، محبوب می شوی.

6) و دانای این دنیا با سایر انسانها همان گونه رفتار می کند که می خواهد با او رفتار کنند.

7) انسان نفسانی برای منفعت خود خواهانه به دیگران نیکی می کند، زیرا انتظار دارد که برکاتش چند برابر شود و سپس برگردد. او متوقف نمی شود تا پایان را یادداشت کند.

8) انسان خودش میدان است؛ اعمال او بذر است و آنچه با دیگران می کند به سرعت رشد می کند. زمان برداشت مطمئن است

9) عملکرد را ببینید! اگر باد کاشته باشد، باد درو می کند. اگر بذر مضر رسوایی، دزدی و نفرت را کاشته باشد. از احساسات و جنایت،

10) محصول مطمئن است و باید آنچه را که کاشته درو کند. بله، بیشتر دانه ها صد برابر تولید می کنند.

11) ثمره عدالت و صلح و عشق و شادی هرگز از بذره های مضر سرچشمه نمی گیرد. میوه مانند دانه است.

12) و هنگامی که می کارید، بذر حق بکارید، زیرا آن حق است، نه در راه داد و ستد، به انتظار ثواب فراوان.

13) انسان جسمانی از شریعت روح بیزار است، زیرا آزادی زندگی در گناه را از او می گیرد. در زیر نور آن نمی تواند امیال و امیال خود را ارضا کند.

14) با کسی که در نفس مقدس راه می رود دشمنی می کند. انسان نفسانی، مقدسان قدیم، انبیا و بصیران را کشته است.

15) او شما را بوفه می کند. شما را به دروغ متهم می کند، تازیانه می زند و زندانی می کند و فکر می کند که اراده خدا را انجام می دهد تا شما را در خیابان ها بکشد.

16) اما شما نمی توانید کسی را که به شما ظلم می کند پیش داوری و سرزنش کنید.

17) هرکسی مشکلاتی دارد که باید حل شود و خودش باید آنها را حل کند.

18) مردی که شما را تازیانه می زند، ممکن است بار گناهی را تحمل کند. اما مال خودت چطور؟

19) گناه کوچک در کسی که با نفس مقدس راه می رود در نزد خداوند بزرگتر از گناهان هیولایی در کسی است که راه را نشناخت.

20) چگونه می توانید ترکش را در چشم برادران ببینید در حالی که تکه هایی در چشم خود دارید؟

21) ابتدا تکه ها را از چشم خود بیرون بیاورید و سپس می توانید ترکش را در چشم برادر خود ببینید و به او کمک کنید تا آن را خارج کند.

22) و در حالی که چشمانت پر از چیزهای بیگانه است، راه را نمی توانی ببینی، زیرا کور هستی.

23) و هنگامی که نابینا، نابینا را پیش می برد، هر دو راه را گم می کنند و در لجنزار می افتند.

24) اگر می خواهید راه را به سوی خدا هدایت کنید، باید دید روشن و دل پاک داشته باشید.

فصل 101

خطبه در کوه، پایان یافت. بخش پایانی منشور اخلاقی. کریستین ها به کپرناحوم باز می گردند.

ثمره درخت زندگی آنقدر خوب است که نمی تواند ذهن جسمانی را تغذیه کند.

- 2) اگر الماس را به سوی سگ گرسنه پرتاب کنی، او روی برگرداند و گرنه با عصبانیت به تو حمله می کند.
- 3) بخوری که نزد خدا شیرین است، برای بلزیوب بسیار آزاردهنده است. نان بهشت برای افرادی که نمی توانند زندگی روحی را درک کنند جز کاه است.
- 4) استاد باید عاقل باشد و روح را از آنچه هضم می کند تغذیه کند.
- 5) اگر غذای هر مردی ندارید، فقط بخواید و خواهید داشت. با جدیت جستجو کنید و خواهید یافت.
- 6) فقط کلمه را بگویند و در بزنید. در باز خواهد شد.
- 7) هیچ کس با ایمان نخواست و نکرده است. هیچ کس هرگز بیهوده به دنبال آن نبود. هیچ کس که تا به حال درست کوبیده نتوانسته دری باز پیدا کند.
- 8) هنگامی که مردم از شما نان بهشت می خواهند، روی گردان نشوید و میوه درختان جسمانی را به آنها ندهید.
- 9) اگر یکی پسر از شما نان بخواید به او سنگ می دهید؟ اگر از تو ماهی بخواید، مار خاکی به او می دهی؟
- 10) آنچه را که می خواهید خدا به شما بدهد، به مردم بدهید. میزان ارزش شما در خدمت شما به مردان است.
- 11) راهی وجود دارد که به زندگی کامل منتهی می شود. تعداد کمی آن را در یک زمان پیدا می کنند.
- 12) راه باریکی است؛ در میان صخره ها و دام های زندگی نفسانی نهفته است. اما در راه هیچ دام و سنگی وجود ندارد.
- 13) راهی هست که به بدبختی و تنگدستی می انجامد. راه وسیعی است و بسیاری در آن راه می روند. در میان نخلستان های لذت زندگی جسمانی قرار دارد.
- 14) مواظب باشید، زیرا بسیاری مدعی هستند که راه زندگی را طی می کنند که راه مرگ را می روند.
- 15) اما در گفتار و کردار باطل هستند؛ پیامبران دروغین آنها آنها خود را در پوست گوسفند می پوشانند، در حالی که آنها گرگ های شرور هستند.
- 16) آنها نمی توانند خود را برای مدت طولانی پنهان کنند. مردم آنها را از ثمراتشان می شناسند.
- 17) نمی توان انگور را از خار جمع کرد و از خار و انجیر.
- 18) میوه دختر درخت است و مانند والد فرزند است. و هر درختی که میوه سالم نمی آورد، از ریشه کنده می شود و دور ریخته می شود.
- 19) چون مرد نماز طولانی و بلند می خواند، نشانه قدیس بودن او نیست. دعا کنندگان همه در ملکوت روح نیستند.
- 20) انسانی که زندگی مقدس دارد و اراده خدا را انجام می دهد در ملکوت روح ساکن است.
- 21) انسان نیکوکار از گنجینه های دلش برکت و آرامش را برای همه جهان می فرستد.
- 22) انسان خبیث افکاری می فرستد که امید و شادی را می سوزاند و پژمرده می کند و جهان را پر از بدبختی و بدبختی می کند.
- 23) انسانها از فراوانی دل می اندیشند و عمل می کنند و سخن می گویند.
- 24) و چون ساعت قیامت فرا رسد، عده ای از مردم برای خود دعا می کنند و می اندیشند که با کلمات لطف قاضی را بخرند.
- 25) و گویند: اینک ما کارهای بسیاری به نام کل انجام دادیم.
- 26) آیا ما نبوت نکرده ایم؟ آیا ما همه بیماری ها را درمان نکرده ایم؟ آیا ما ارواح خبیثه را از دل وسواس بیرون نکردیم؟
- 27) و سپس قاضی می گوید من شما را نمی شناسم. هنگامی که در دل خود بلزیوب را می پرستید، با کلمات به خدا خدمت کردید.
- 28) شریر ممکن است از قدرت های زندگی استفاده کند و کارهای عظیم انجام دهد. ای گناهکاران از من دور شوید.

(29) کسی که سخنان زندگی را می شنود و آنها را انجام نمی دهد مانند کسی است که خانه خود را بر روی ریگ بنا می کند که وقتی سیل می آید، همه چیز از بین می رود.

(30) اما کسی که سخنان زندگی را می شنود و با قلبی صادقانه و صمیمانه آنها را می پذیرد و آن را ارزشمند می داند و زندگی مقدسی دارد.

(31) مانند کسی است که خانه را بر صخره بنا می کند. سیل ممکن است بیاید، بادهای می وزند، طوفان ممکن است بر خانه او بکوبد. جابجا نمی شود

(32) بیرون بروید و زندگی خود را بر صخره استوار حقیقت بنا کنید و تمام قدرت های شیطان آن را متزلزل نخواهند کرد.

(33) و عیسی تمام سخنان خود را بر روی کوه تمام کرد و سپس او با دوازده به کفرناحوم بازگشت.

پایان خطبه بر کوه

فصل 102

مسیحیان در خانه عیسی عیسی آموزه پنهانی را برای آنها آشکار می کند. آنها از سراسر جلیل عبور می کنند و تعلیم می دهند و شفا می دهند. عیسی پسر یک بیوه را در نائین زنده کرد. آنها به کفرناحوم باز می گردند.

دوازده رسول با عیسی به خانه او رفتند و روزهای معینی در آنجا ماندند.

(2) و عیسی چیزهای زیادی در مورد زندگی درونی به آنها گفت که ممکن است اکنون در کتابی نوشته نشده باشد.

(3) اکنون در کفرناحوم مردی ثروتمند زندگی می کرد که یک ناخدای رومی متشکل از صد نفر بود که یهودیان را دوست داشت و برای آنها کنیسه ساخته بود.

(4) غلام این مرد فلج شده بود و در حال مرگ بیمار بود.

(5) ناخدا از عیسی می دانست و شنیده بود که به وسیله کلام مقدس بیماران را شفا می دهد و به او ایمان داشت.

(6) از طرف بزرگان یهود برای عیسی پیام فرستاد و او از او کمک خواست.

(7) و عیسی ایمان ناخدا را شناخت و بی درنگ برای شفای بیماران رفت. کاپیتان در راه با او ملاقات کرد و به او گفت:

(8) خداوند، خوب نیست که به خانه من بیای. من لایق حضور مرد خدا نیستم.

(9) من مرد جنگ هستم، زندگی من با کسانی می گذرد که اغلب جان هموعان را می گیرند.

(10) و هر کس برای نجات بیاید، اگر زیر سقف من بیاید، رسوا می شود.

(11) اگر کلام را به زبان آورید، می دانم که بنده من خوب می شود.

(12) و عیسی برگشت و به کسانی که از او پیروی می کردند گفت:

(13) ایمان کاپیتان را ببینید. من چنین ایمانی را، نه، در اسرائیل ندیده ام.

(14) اینک عید برای شما پهن شده است. اما در حال شک و انتظار، بیگانه با ایمان می آید و نان زندگی را می گیرد.

(15) سپس رو به مرد کرد و گفت: به راه خود برو. مطابق ایمان شما چنین خواهد شد. بنده شما زندگی می کند

(16) چنین گذشت که در زمانی که عیسی کلام را گفت، مرد فلج شده برخاست و حالش خوب بود.

(17) و سپس کریستین ها برای تدریس به خارج از کشور رفتند. و چون به نائین، شهری در سر راه هرمون رسیدند، انبوهی را در اطراف دروازه ها دیدند.

(18) قطار تشییع جنازه بود. پسر بیوه زنی مرده بود و دوستان جسد را به قبر می بردند.

- 19) تنها پسر بیوه بود و او از غم وحشی بود. عیسی به او گفت: گریه مکن که من حیات هستم. پسر زنده خواهد شد
- 20) عیسی دست خود را بلند کرد. حاملان مرده ایستادند.
- 21) عیسی قفسه را لمس کرد و گفت: ای جوان، برگرد.
- 22) روح بازگشت؛ بدن مرده پر از زندگی بود. مرد نشست و صحبت کرد.
- 23) مردم از آن صحنه شگفت زده شدند و همه ندا دادند: الحمدلله.
- 24) یک کاهن یهودی ایستاد و گفت: اینک پیامبری توانا ظاهر شده است. و همه مردم گفتند: آمین.
- 25) کریستین ها سفر کردند. آنها در بسیاری از شهرهای جلیل تعلیم دادند و بیماران را شفا دادند و سپس دوباره به کفرناحوم آمدند.

فصل 103

- مسیحیان در خانه عیسی هر روز صبح به دوازده نفر و استادان خارجی آموزش می دهد. عیسی رسولانی را از جانب یوحنا، منادی، دریافت می کند و برای او سخنان دلگرمی می فرستد. او از شخصیت جان تمجید می کند.
- خانه عیسی مدرسه ای بود که در ساعات اولیه صبح به دوازده رسول و کاهنان خارجی اسرار خدا را آموزش می دادند.
- 2) کاهنانی از چین، هند و بابل حضور داشتند. از ایران، مصر و یونان،
- 3) کسانی که آمدند تا پای عیسی بنشینند تا حکمتی را که او برای مردم آورده بود بیاموزند تا به مردم خود بیاموزند که چگونه زندگی مقدس داشته باشند.
- 4) عیسی به آنها آموخت که چگونه تعلیم دهند. او از آزمایش های راه به آنها گفت، و اینکه چگونه این آزمایش ها را در خدمت مسابقه قرار دهند.
- 5) به آنها آموخت که چگونه زندگی مقدسی داشته باشند تا بر مرگ غلبه کنند.
- 6) وقتی انسان به این آگاهی رسید که او و خدا یکی هستند، پایان زندگی فانی چگونه خواهد بود.
- 7) ساعات بعد از ظهر به انبوهی داده شد که برای آموختن راه زندگی و شفا یافتن آمده بودند. و بسیاری ایمان آوردند و تعمید گرفتند.
- 8) اکنون در زندان خود در کنار دریای تلخ، منادی از تمام کارهای عظیمی که عیسی انجام داد شنیده بود.
- 9) زندگی در زندان او سخت بود و او به شدت مضطرب بود و شروع به شک کرد.
- 10) او با خود گفت: در تعجبم که آیا این عیسی همان مسیحی است که انبیا درباره او نوشته اند؟
- 11) آیا در کارم اشتباه کردم؟ آیا واقعاً من از جانب خدا فرستاده شده بودم تا راه را برای کسی که قوم ما، اسرائیل را نجات خواهد داد، هموار کنم؟
- 12) و سپس عده ای از دوستان خود را که برای دیدن او در سلول زندانش آمده بودند به کفرناحوم فرستاد تا از این مرد مطلع شوند و او را با خبر سازند.
- 13) آن مردان عیسی را در خانه او یافتند و گفتند: اینک منادی ما را فرستاد تا پرسیم آیا تو مسیح هستی؟ یا او هنوز نیامده است؟
- 14) اما عیسی جواب نداد. او صرفاً به مردان دستور داد که روزهای خاصی را درنگ کنند تا ببینند و بشنوند.
- 15) او را دیدند که بیماران را شفا می دهد و لنگ را راه می برد، کر را می شنود، کور را بینا می کند.
- 16) او را دیدند که ارواح خبیثه را از میان وسواس ها بیرون کرد. او را دیدند که مردگان را زنده کرد.
- 17) شنیدند که او انجیل را به فقرا موعظه می کرد.
- 18) سپس عیسی به آنها گفت: به راه خود بروید. نزد یوحنا برگرد و هر چه دیده و شنیده به او بگو. سپس او خواهد دانست. راه خود را رفتند.

- 19) جمعیت در آنجا بودند و عیسی به آنها گفت: «زمانی که در تنگه‌های اردن ازدحام می‌کردید. تو بیابان را پر کردی»
- 20) برای دیدن چه چیزی رفتی؟ درختان یهودا و گلهای حیث؟ یا به دیدن مردی در لباس پادشاهی رفتی؟ یا به دیدار پیامبر و بصیر رفتی؟
- 21) ای مردان به شما می‌گویم که نمی‌دانید چه کسی را دیدید. یک پیامبر؟ بله، و بیشتر؛ رسولی که خداوند او را فرستاده بود تا راه را برای آنچه امروز می‌بینید و می‌شنوید هموار کند.
- 22) در میان مردمان زمین، مردی بزرگتر از یوحنا زندگی نکرده است.
- 23) اینک من می‌گویم، این مردی که هیروودیس او را به زنجیر بسته و به زندان انداخت، الیاس خداست که دوباره به زمین بیاید.
- 24) الیاس که از دروازه مرگ نگذشت که بدنش از این گوشت تغییر یافت و در بهشت بیدار شد.
- 25) هنگامی که یوحنا بیرون آمد و انجیل توبه را برای پاکسازی روح موعظه کرد، مردم عادی ایمان آوردند و تعمید گرفتند.
- 26) وکلا و فریسیان تعالیم این مرد را نپذیرفتند. غسل تعمید داده نشدند.
- 27) بنگرید، فرصت‌های نادیده گرفته شده دیگر هرگز باز نمی‌گردند.
- 28) بنگر، مردم مانند آب دریا ناپایدارند. آنها به دنبال معاف شدن از عدالت هستند.
- 29) یحیی آمد و نان نخورد و شراب ننوشید. او ساده‌ترین زندگی را جدا از مردان داشت و مردم می‌گفتند: او وسواس دارد.
- 30) دیگری می‌آید که می‌خورد و می‌نوشد و مانند سایر مردان در خانه‌ها زندگی می‌کند و مردم می‌گویند: او پرخور و مست و دوست باج‌گیران و گناهکاران است.
- 31) اوای بر شما ای شهرهای دره جلیل، که در آن همه کارهای عظیم خدا انجام می‌شود! اوای بر کورازان و بیتسایدا!
- 32) اگر نیمی از کارهای بزرگی که در تو انجام شده در صور و صیدا انجام می‌شد، مدت‌ها پیش از گناهان خود توبه می‌کردند و راه حق را می‌جستند.
- 33) و چون روز قیامت فرا رسد، اینک صور و صیدا از شما سزاوارتر خوانده خواهند شد.
- 34) زیرا آنها هدایای خود را کوچک نکردند، در حالی که شما مروارید گرانبها را دور انداخته اید.
- 35) اوای بر تو کفرناحوم! اینک، شما اکنون سرفرازید، اما خوار خواهید شد.
- 36) زیرا اگر کارهای عظیمی که در شما انجام شده بود در شهرهای دشت - سدوم و زیبوم - انجام می‌شد، آنها می‌شنیدند و به خدا روی می‌آوردند. ناپود نمی‌شد
- 37) در جهل خود هلاک شدند؛ آنها نور نداشتند. اما شما شنیده اید؛ شما مدرک دارید
- 38) نور حیات بر فراز تپه‌های شما نمایان شده است و تمامی سواحل جلیل از نور شعله‌ور شده است.
- 39) جلال خداوند در هر کوچه و کنیسه و خانه ظاهر شده است. اما شما نور را رد کرده اید.
- 40) و اینک من می‌گویم روز قیامت خواهد آمد و خداوند بر شهرهای دشت رحمت بیشتری نسبت به شما خواهد داشت.

فصل 104

- عیسی به مردم تعلیم می‌دهد. در یک مهمانی در خانه سایمون شرکت می‌کند. یک جلیقه زن ثروتمند او را با مرهم گرانبها مسح می‌کند. سایمون او را سرزنش می‌کند و او خطبه‌ای در مورد احترام کاذب موعظه می‌کند.
- و عیسی به انبوهی که برای منفعت خود خواهانه فشار می‌آوردند نگاه کرد.
- 2) اهل علم و ثروت و شهرت و قدرت آنجا بودند. اما مسیح را نشناختند.

- (3) چشمان آنها از زرق و برق رقیق خودخواهی آنها کور شد. آنها نتوانستند شاه را ببینند.
- (4) و با اینکه در نور راه می‌رفتند، در تاریکی تاریکی می‌کردند - تاریکی مانند شب مرگ.
- (5) و عیسی چشم خود را به آسمان انداخت و گفت:
- (6) از تو سپاسگزارم، ای قدوس آسمان و زمین، که در حالی که نور از خردمندان و بزرگان پنهان است، برای نوزادان آشکار می‌شود.
- (7) سپس رو به جمعیت کرد و گفت: نه به نام انسان و نه به نیروی خود نزد شما می‌آیم.
- (8) حکمت و فضیلتی که برای شما می‌آورم از بالاست. آنها حکمت و فضیلت خدایی هستند که ما او را می‌پرستیم.
- (9) کلماتی که من می‌گویم، کلمات من نیستند. من آنچه را دریافت می‌کنم به شما می‌دهم.
- (10) همه زحمتکشان و بارهای سنگین نزد من بیایید و من به شما کمک خواهم کرد.
- (11) یوغ مسیح را با من بیوش. خراب نمی‌شود. این یک یوغ آسان است.
- (12) با هم بار زندگی را به آسانی می‌کشیم. و بنابراین شادی کنید
- (13) فریسی که شمعون نام داشت، عید برپا کرد و عیسی مهمان گرامی بود.
- (14) و هنگامی که در کنار تخته نشسته بودند، یک زن جلیقه که با آنچه در خدمت عیسی دریافت کرده بود و دیده بود از میل خود به گناه درمان شده بود، بدون دعوت به عید آمد.
- (15) او جعبه ای از مرهم گرانقیمت را آورد و در حالی که میهمانان دراز کشیده بودند، با خوشحالی نزد عیسی آمد، زیرا از گناه رهایی یافته بود.
- (16) اشکهایش به سرعت فرو ریخت، پاهایش را بوسید و با موهایش خشک کرد و با مرهم مسح کرد.
- (17) و شمعون فکر کرد، او با صدای بلند صحبت نکرد، این مرد پیامبر نیست وگرنه زن را می‌شناسد که به او نزدیک می‌شود و او را می‌راند.
- (18) اما عیسی افکار او را دانست و به او گفت: میزبان من، سخنی برای گفتن به شما دارم.
- (19) و شمعون گفت: بگو.
- (20) و عیسی گفت: گناه هیولای گناه است. ممکن است کوچک باشد؛ ممکن است بزرگ باشد؛ ممکن است چیزی انجام نشده باشد.
- (21) بنگرید، یک نفر زندگی گناه آلود دارد و سرانجام نجات می‌یابد. دیگری در حال بی‌خیالی، فراموش می‌کند کارهایی را که باید انجام دهد، اما اصلاح می‌کند و بخشیده می‌شود. حال کدام یک از اینها شایسته تقدیر بالاتر بوده است؟
- (22) و شمعون گفت: کسی که بر خطاهای زندگی چیره شد.
- (23) و عیسی گفت: تو راست می‌گویی.
- (24) این زنی را بنگر که پاهای مرا با اشک غسل داده و با موهای خود خشک کرده و با مرهم پوشانده است!
- (25) سالها زندگی گناه آلودی داشت، اما وقتی سخنان زندگی را شنید، طلب بخشش کرد و یافت.
- (26) اما هنگامی که به عنوان مهمان به خانه شما آمدم، یک کاسه آب به من ندادید تا دست و پایم را بشویم، کاری که هر یهودی وفادار باید قبل از جشن گرفتن انجام دهد.
- (27) حالا، سیمون، به من بگو، کدام یک از اینها، این زن یا خودت، شایسته ستایش بیشتر است؟
- (28) اما شمعون جواب نداد.
- (29) سپس عیسی به زن گفت: گناهان تو بخشیده شده است. ایمانت تو را نجات داده است. در آرامش باش.

30) و سپس مهمانانی که دور تخته نشسته بودند، با خود شروع کردند به گفتن: این چه مردی است که می گوید: همه گناهان تو آمرزیده شد؟

فصل 105

تحت حمایت تعدادی از زنان ثروتمند، کریستین ها یک تور بزرگ مبلغان را انجام می دهند. عیسی در تعلیم خود صداقت را می ستاید و ریاکاری را سرزنش می کند. او در مورد گناه علیه نفس مقدس صحبت می کند.

اکنون، بسیاری از زنان که دارای ثروت فراوان بودند و در شهرهای دیگر جلیل ساکن بودند، التماس کردند که عیسی و آن دوازده، همراه با اربابان کشورهای بیگانه، به آنجا بروند و موعظه کنند و شفا دهند.

2) در میان این افراد مضطرب، مریم مجدلیه بود، که توسط هفت روح بی خانمان هوا که توسط کلام جامع عیسی بیرون رانده شده بودند، وسواس داشت.

3) سوزانا، که دارای املاک وسیعی در قیصریه فیلیپی بود.

4) یوحنا، همسر چوزا، یکی از دربار هیرودیس.

5) و راحیل از ساحل صور.

6) و دیگران از آن سوی اردن و دریای جلیل.

7) و وسایل فراوان فراهم کردند و سه مرتبه هفت نفر بیرون رفتند.

8) آنها انجیل مسیح را موعظه کردند و جماعتی را که به ایمان خود اعتراف کردند تعمیم دادند. بیماران را شفا می دادند و مردگان را زنده می کردند.

9) و عیسی از صبح زود تا تمام شدن روز کار می کرد و تعلیم می داد و بعد از آن تا شب، برای خوردن توقف نکرد.

10) دوستانش نگران شدند که مبادا از دست دادن قدرت او شکست بخورد و او را گرفتند و به زور او را به محل استراحت بردند.

11) اما او آنها را سرزنش نکرد. گفت: آیا نخوانده ای که خداوند فرشتگان خود را درباره من تسلیم خواهد کرد؟

12) اینکه مرا محکم ببندند و رنج ببرند نه اینکه من به خواستگاری بیایم؟

13) ای مردان به شما می گویم، در حالی که نیروی خود را به این انبوهی که منتظر هستند می سپارم، خود را در آغوش خدا آرام می بینم.

14) که رسولان مبارکش نان حیات را بر من نازل می کنند.

15) جزر و مد فقط یک بار در زندگی انسان رخ می دهد.

16) این افراد اکنون مایل به دریافت حقیقت هستند. فرصت آنها اکنون است. فرصت ما اکنون است،

17) و اگر تا می توانیم به آنها تعلیم ندهیم، جزر و مد فروکش می کند.

18) ممکن است دوباره به شنیدن حقیقت اهمیت ندهند. سپس به من بگو، چه کسی این گناه را به دوش می کشد؟

19) و پس تعلیم داد و شفا داد.

20) در میان انبوه، مردانی از هر نظری بودند. آنها در دیدگاه های خود در مورد هر آنچه که عیسی می گفت اختلاف داشتند.

21) برخی در او خدایی دیدند و او را می پرستیدند. و دیگران در او اهریمی از جهان پایین دیدند و او را در گودالی می انداختند.

22) و برخی به سختی تلاش می کردند تا زندگی دوگانه داشته باشند. مانند شیرهای کوچک زمین که رنگ چیزی را که بر آن تکیه می کنند به خود می گیرند.

23) این افراد بدون هیچ گونه لنگرگاه، دوست یا دشمن هستند که به نظر می رسد بهترین خدمت را به آنها می دهند.

- ۲۴) (و عیسی گفت: «هیچ کس نمی‌تواند در آن واحد دو ارباب را خدمت کند. هیچ انسانی نمی‌تواند در یک لحظه دوست و دشمن باشد. 25) همه مردم در حال برخاستن یا فرو رفتن هستند. در حال ساختن، یا تخریب هستند.
- 26) اگر غله گرانها را جمع نمی‌کنید، آن را دور می‌اندازید.
- 27) او بزدلی است که برای خشنود کردن مرد دیگری تظاهر به دوست یا دشمن می‌کند.
- 28) ای مردان، در فکر خود را فریب ندهید. دل‌های شما شناخته شده است.
- 29) ریا، روح را به یقین نفس بلزیوب می‌سوزاند. یک انسان شرور صادق نزد اولیای روح بیشتر از یک انسان متقی ناصادق محترم است.
- 30) اگر پسر انسان را نفرین می‌کنی، با صدای بلند او را نفرین کن.
- 31) نفرین برای باطن انسان سم است و اگر لعنتی را در دست بگیرید و قورت دهید هرگز هضم نمی‌شود. این همه ذره‌های روح شما را مسموم می‌کند.
- 32) و اگر به پسر انسان گناه کنی، ممکن است با اعمال محبت آمیز و محبت آمرزیده شوی و گناهت پاک شود.
- 33) اما اگر به نفس القدس با بی‌اعتنایی به او گناه کنید، زمانی که او درهای زندگی را به روی شما باز می‌کند.
- 34) با بستن دریچه‌های روح، هنگامی که نور عشق را در دل شما می‌ریزد و آنها را با آتش‌های خدا پاک می‌کند.
- 35) گناه شما نه در این و نه در زندگی آینده پاک نخواهد شد.
- 36) فرصتی از دست رفته است که دیگر نمی‌آید، و باید منتظر بمانید تا دوران دوباره بپیوندد.
- 37) آنگاه نفس مقدس دوباره بر آتش زندگی شما خواهد دمید و آنها را به شعله‌ای زنده خواهد افروخت.
- 38) سپس او دوباره درها را باز می‌کند، و شما می‌توانید اجازه دهید او برای همیشه با شما غذا بخورد، یا ممکن است یک بار دیگر و سپس دوباره او را نادیده بگیرید.
- 39) ای مردان اسرائیل، فرصت شما اکنون است.
- 40) درخت زندگی شما درختی است توهم. دارای یک محصول سخاوتمندانه از برگ است. شاخه‌های آن با میوه آویزان است.
- 41) اینک سخنان شما برگ است. اعمال تو ثمره
- 42) بنگر، زیرا انسانها سیب درخت زندگی تو را چیده و پر از تلخی یافته‌اند. و کرم‌ها تا ته مغز خورده‌اند.
- 43) آن درخت انجیر را ببین که پر از برگ و میوه بی‌ارزش است!
- 44) سپس عیسی سخنی گفت که ارواح طبیعت می‌دانند، و اینک درخت انجیر انبوهی از برگهای خشکیده ایستاده بود.
- 45) و سپس دوباره گفت: اینک، زیرا خدا کلام را خواهد گفت و شما درخت انجیر خشکیده‌ای را در غروب خورشید خواهید ایستاد.
- 46) ای مردان جلیلی، بفرستید و هرس کننده را تا دیر نشده به داخل بخوانید و بگذارید شاخه‌های بی‌ارزش و برگ‌های موهوم شما را هرس کند و نور خورشید را به داخل برود.
- 47) خورشید زندگی است و می‌تواند بی‌ارزشی شما را به ارزش تبدیل کند.
- 48) درخت زندگی شما خوب است. اما آنقدر آن را با شب‌نم‌های نفسانی و غباری از چیزهای نفسانی پرورش داده‌ای که نور خورشید را خاموش کرده‌ای.
- 49) ای مردان به شما می‌گویم که برای هر حرف بیهوده و هر کار بدی که انجام می‌دهید باید به خدا حسابرسی کنید.

فصل 106

کریستین ها در ماگدالا هستند. عیسی مردی را شفا می دهد که نابینا، گنگ و وسواس بود. او به مردم آموزش می دهد. در حالی که او صحبت می کند، مادر، برادران و میریام نزد او می آیند. او در مورد روابط خانوادگی درس می دهد. او میریام را به مردم معرفی می کند و او ترانه های پیروزی او را می خواند. ماگدالا در کنار دریا است و معلمان در اینجا تدریس می کردند.

(2) مردی را که وسواس داشت و کور و لال بود آوردند و عیسی کلام را گفت و اینک ارواح پلید رفتند. مرد سخن گفت، چشمانش باز شد و دید.

(3) این بزرگترین کاری بود که آقایان انجام می دادند و همه شگفت زده شدند.

(4) فریسیان آنجا بودند و از خشم حسادت پر شده بودند. آنها به دنبال دلیلی بودند که به موجب آن آنها را محکوم کنند.

(5) گفتند: بله، درست است که عیسی کارهای بزرگ زیادی انجام می دهد. اما مردان باید بدانند که او با بلزبوب متحد شده است.

(6) او یک جادوگر، یک جادوگر سیاه از نوع سیمون سروس است. او مانند یانس و جمبرس در زمان موسی کار می کند.

(7) زیرا شیطان، امیر ارواح خبیث، اقامت او در شب و روز است و به نام شیطان دیوها را بیرون می کند و به نام او بیماران را شفا می دهد و مردگان را زنده می کند.

(8) اما عیسی افکار آنها را می دانست. او به آنها گفت: « شما آقایان هستید و شریعت را می دانید. هر چیزی که علیه خودش چیده شده باید سقوط کند. خانه ای که تقسیم می شود نمی تواند پایدار بماند.

(9) پادشاهی که با خود جنگ می کند، نابود می شود.

(10) اگر شیطان شیطان را بیرون می کند، پادشاهی او چگونه می تواند پایدار بماند؟

(11) اگر من به وسیله بلزبوب، شیاطین را بیرون می کنم، شما به وسیله چه کسی شیاطین را بیرون می کنید؟

(12) اما اگر من به نام مقدس خدا، شیاطین را بیرون می رانم و لنگان را راه می روم، ناشنویان را می شنوم، و نابینا را بینا می سازم، و گنگها را به سخن می گویم، آیا ملکوت خدا به شما نرسیده است؟

(13) فریسیان گنگ بودند. جواب ندادند.

(14) هنگامی که عیسی صحبت می کرد، رسولی نزدیک شد و به او گفت: مادرت و برادرانت می خواهند با تو صحبت کنند.

(15) عیسی گفت: مادر من کیست؟ و برادران من، آنها چه کسانی هستند؟

(16) او سپس سخنی را به اربابان خارجی و دوازده نفر گفت. او گفت،

(17) بنگرید، مردان، مادران، پدران، خواهران و برادران خود را در اینجا در جسم می شناسند. اما هنگامی که حجاب پاره شود و مردم در قلمروهای روح قدم بردارند،

(18) خطوط لطیف عشقی که گروه های خویشاوندان جسمانی را در خانواده ها به هم پیوند می دهد، محو می شود.

(19) نه اینکه عشق به کسی کمتر شود. اما مردان در تمام مادری، پدری، خواهری، برادری انسان خواهند دید.

(20) گروه های خانوادگی زمین همه در عشق جهانی و مشارکت الهی گم خواهند شد.

(21) سپس به جمعیت گفت: هر که زندگی کند و اراده خدا را انجام دهد فرزند خداست و مادر و پدر و خواهر و دوست من است.

(22) او سپس به کناری رفت تا با مادر و خویشاوندان جسمانی خود صحبت کند.

(23) اما بیش از اینها را دید. دوشیزه ای که زمانی روح خود را با عشق به وجد می آورد. عشقی فراتر از عشق هر خویشاوند جسمانی.

- (24) چه کسی در معبد هلیوپولیس در کنار رود نیل بدترین وسوسه کننده بود که برای او سرودهای مقدس می خواند، آنجا بود.
- (25) شناخت ارواح خویشاوند بود، و عیسی گفت:
- (26) بنگر، زیرا خداوند قدرتی را برای ما به ارمغان آورده است که انسانها قادر به درک آن نیستند، نیروی پاکی و عشق.
- (27) برای سبک کردن بارهای ساعت، مرهمی برای جانهای مجروح.
- (28) با آواز مقدس و زندگی مقدس انبوه را به راه های بهتر جلب کنیم.
- (29) بنگرید، برای مریم که در کنار دریا ایستاده بود و سرود پیروزی را به هنگام رهبری موسی سرود، دوباره خواهد خواند.
- (30) و همه گروه های کر بهشت ملحق می شوند و آهنگ شادی را می خوانند:
- (31) صلح، صلح در زمین؛ اراده خوب برای مردان!
- (32) و مریم در برابر جمعیت منتظر ایستاد و دوباره سرودهای پیروزی خواند و همه مردم گفتند: آمین.

فصل 107

- یک فریسی از عیسی نشانه هایی از مسیحیت او می خواهد. عیسی او را سرزنش می کند، زیرا او نشانه هایی را که دائماً داده می شوند، تشخیص نمی دهد. عیسی مردم را تشویق می کند که نور را دریافت کنند تا نور شوند.
- فریسانی که از خود شادمان شده بود در میان جمعیت ایستاد و به عیسی گفت:
- (2) آقا، ما از شما می خواهیم که نشان دهید. اگر واقعاً مسیحی هستید که قرار بود بیاید، پس مطمئناً می توانید کاری را انجام دهید که جادوگران سیاه نمی توانند انجام دهند.
- (3) آنها می توانند صحبت کنند، و با کلمات قدرت، جمعیت را نگه دارند. و آنها می توانند بیماران را شفا دهند و شیاطین را از سواس بیرون کنند.
- (4) آنها می توانند طوفان ها را کنترل کنند. و آتش و زمین و هوا می شنوند و وقتی صحبت می کنند پاسخ می دهند.
- (5) حالا اگر بالا بروی و از آن برج از دریا عبور کنی، باور می کنیم که از جانب خدا فرستاده شده ای.
- (6) عیسی گفت: هیچ جادوگر سیاهی هرگز زندگی مقدسی نداشته است. شما هر روز نمایی از زندگی مسیح دارید.
- (7) اما اینک ای کاتبان و فریسیان شریر و زناکار، نمی توانید نشانه ای از روح ببینید، زیرا چشمان روح شما پر از نفس نفسانی است.
- (8) شما به دنبال نشانه ای برای خشنود کردن کنجکاوای خود هستید. شما در پایین ترین سطوح زندگی نفسانی قدم می زنید و گریه می کنید، پدیده ها! نشانه ای به ما نشان ده، آنگاه ایمان خواهیم آورد.
- (9) من به زمین فرستاده نشدم تا ایمان را بخرم، همانطور که مردان در خیابان ها ماهی و میوه و زیاله می خرند.
- (10) به نظر می رسد که انسانها وقتی به من و مسیح مقدس ایمان دارند، فکر می کنند این یک لطفی است که در حق من شده است.
- (11) برای من به عنوان یک انسان چه فرقی می کند که ایمان داشته باشید یا کافر شوید؟
- (12) ایمان چیزی نیست که بتوانید با سکه بخرید. چیزی نیست که بتوانید آن را به طلا بفروشید.
- (13) یک بار مارت، گدا، به دنبال من آمد و گریه کرد، یک قطعه نقره به من بده. آنگاه من به تو ایمان خواهم آورد
- (14) و شما مانند این مرد گدا هستید. شما پیشنهاد می کنید ایمان خود را با نشانه ها عوض کنید.
- (15) اما من به تمام جهان یک علامت خواهم داد تا اطمینان حاصل شود که مسیح با من خواهد ماند.

- 16) همه شما مثل یونس و ماهی را خوانده اید که در آن نوشته شده است که پیامبر سه شبانه روز را در شکم ماهی نیرومند گذراند و سپس بیرون آمد.
- 17) پسر انسان سه شبانه روز را در دل زمین خواهد گذراند و سپس دوباره بیرون خواهد آمد و مردم خواهند دید و خواهند دانست.
- 18) بنگرید، نور ممکن است چنان روشن باشد که انسان چیزی را نتواند ببیند.
- 19) نور روح بر جلیل چنان درخشان ظاهر شده است که شما که اکنون مرا می شنوید کور هستید.
- 20) ممکن است سخنان حضرت عزرائیل را خوانده باشید. او گفت: نور در تاریکی شب روشن خواهد شد و مردم آن را درک نخواهند کرد.
- 21) آن زمان فرا رسیده است. نور می درخشد. شما آن را نمی بینید
- 22) ملکه سبا در تاریک ترین شب می نشست و همچنان اشتیاق نور داشت.
- 23) او آمد تا سخنان حکیمانه را از زبان سلیمان بشنود و ایمان آورد.
- 24) او مشعل زنده شد و چون به خانه خود رسید، همه عربستان پر از نور شد.
- 25) اینجا دورتر از سلیمان است. مسیح اینجاست. ستاره روز طلوع کرده است و شما نور را رد می کنید.
- 26) و نینوا را به یاد می آورید، شهر شریر آشور، که خدا آن را مشخص کرده بود که با شوک و شعله ویران شود، مگر اینکه مردم برگردند و در راه های حق قدم بردارند.
- 27) و یونس صدای خود را بلند کرد و گفت: در چهل روز نینوا با خاک یکسان خواهد شد و دارایی او از بین خواهد رفت.
- 28) مردم شنیدند و ایمان آوردند؛ و اصلاح کردند و به راههای حق روی آوردند و اینک شهرشان ویران نشد. نابود نشد
- 29) ای مردان جلیلی، به شما می گویم که عربستان و نینوا در روز قیامت بر ضد شما شهادت خواهند داد.
- 30) بنگر، زیرا هر کس با او سخن می گویم تمام آتش های خدا را در خود دارد. اما آنها مرده دراز کشیده اند.
- 31) اراده توسط امیال نفسانی مهار می شود و اثرهای آتش را به ارتعاش در نور نمی رساند.
- 32) پس به روح خود بنگر و توجه کن که آیا نور درون تو مانند شب تاریک نیست؟
- 33) نفسی جز نفس مقدس نیست که بتواند آتش زندگی شما را در شعله ای زنده شعله ور سازد و آن را روشن کند.
- 34) و نفس القدس نمی تواند اثرهای آتش را در دلهای پاک و عشق روشن کند.
- 35) پس ای مردان جلیلی بشنوید، دل را پاک سازید، نفس مقدس را بپذیرید، آنگاه بدن شما پر از نور خواهد شد.
- 36) و مانند شهری بر روی تپه، نور شما از دور می درخشد و بدین ترتیب نور شما ممکن است راه را برای مردان دیگر روشن کند.

فصل 108

- عیسی مردم را به خاطر خودخواهی سرزنش می کند. مسیحیان در یک جشن شرکت می کنند و عیسی توسط فریسیان مورد سرزنش قرار می گیرد زیرا او قبل از غذا نشوید. عیسی ریاکاری طبقات حاکم را برملا می کند و مصیبت های فراوانی را بر آنها اعلام می کند.
- انبوهی از افکار خودخواهانه وحشی بودند. هیچ کدام حقوق و نیازهای دیگری را به رسمیت نمی شناختند.
- 2) قوی تر، ضعیف ها را کنار می زد و با عجله زیر پا می گذاشت تا اولین کسی باشد که برای خود نعمتی به دست می آورد.
- 3) و عیسی گفت: اینک قفس حیوانات رام نشده است. لانه ای از افعی های نیش دار، دیوانه شده از حرص شیطانی آنها برای سود خودخواهانه!
- 4) ای مردان به شما می گویم، فوایدی که نصیب مردانی می شود که بیشتر از خودشان نمی بینند، در نور صبحگاهی بابایی است.

- 5) غیر واقعی هستند. آنها از دنیا می روند روح خودخواه امروز تغذیه می شود. غذا جذب نمی شود. روح رشد نمی کند، و سپس باید دوباره تغذیه شود، و سپس دوباره.
- 6) بنگرید، مردی خودخواه که فقط به یک روح هوا وسواس دارد. توسط کلام همه جانبه روح رانده می شود.
- 7) در جاهای خشک سرگردان است و به دنبال آرامش می گردد و نمی یابد.
- 8) و سپس دوباره می آید؛ مرد خودخواه نتوانست در را ببندد و قفل کند.
- 9) روح ناپاک خانه را همه جارو و تمیز می یابد. وارد می شود و هفت روح دیگر که نجس تر از خودش است را با خود می برد. و آنجا ساکن می شوند.
- 10) آخرین حالت انسان بیش از هفت برابر بدتر از حالت اول است.
- 11) و شما نیز چنین است که برکاتی را که متعلق به دیگران است می ربایید.
- 12) در حالی که عیسی زنی را که نزدیک ایستاده بود صحبت می کرد، فریاد زد: خوشا به حال مادر این مرد خدا!
- 13) و عیسی گفت: آری، خوشا به حال او. اما خوشا به حال کسانی که کلام خدا را می شنوند، دریافت می کنند و زندگی می کنند.
- 14) فریسی ثروتمند ضیافتی تدارک دید و عیسی و دوازده نفر همراه با اربابان از دور مهمان بودند.
- 15) و عیسی قبل از غذا خوردن دست های خود را طبق سخت ترین قوانین فریساپی نشوید. هنگامی که فریسی این را مشاهده کرد بسیار شگفت زده شد.
- 16) و عیسی گفت: «میزبان من، چرا تعجب می کنید که دست هایم را نشویم؟»
- 17) فریسیان دست و پای خود را به خوبی می شویند. آنها هر روز بدن را پاک می کنند، در حالی که در درون هر گونه پلیدی وجود دارد.
- 18) دلهایشان پر از شرارت و باج گیری و فریب است.
- 19) آیا خدایی که بیرون بدن را آفرید باطن را نیز نساخته است؟
- 20) سپس گفت: وای بر شما ای فریسیان! زیرا شما عشر نعان و غم و هر گیاه را می دهید و از داوری و محبت خدا می گذرید.
- 21) وای بر شما ای فریسیان! شما عاشق بالاترین صندلی ها در کنیسه ها و دادگاه ها هستید و در بازار برای ادای احترام می کنید.
- 22) وای بر شما ای نجیب زاده زمین! هیچ کس با آنچه انجام می دهید شما را بندگان پروردگار صباپوت نمی پندارد.
- 23) و کیلی که در نزدیکی نشسته بود، گفت: ربوبی، سخنان تو تند است، و سپس در آنچه می گویی، ما را سرزنش می کنی. و چرا؟
- 24) و عیسی گفت: وای بر شما ای صاحبان شریعت! بارهای بزرگی بر دوش پسران آدمی انباشته می کنید، آری، بارهای بسیار سنگینی که نمی توانند آن ها را تحمل کنند، و هرگز به تحمل وزن یک پر کمک نمی کنید.
- 25) وای بر شما! شما مقبره انبیا و بینندگان را می سازید. آنها را که پدران شما کشتند. و شما طرفین جنایات هستید.
- 26) و اکنون بنگرید، زیرا خداوند مردان مقدس خود را - رسولان، انبیا، و بینندگان - دوباره نزد شما فرستاده است. و شما آنها را آزار می دهید.
- 27) زمانی نزدیک است که در محاکم علیه آنها اقامه دعوا کنید. آنها را در خیابان ها طرد خواهد کرد. آنها را به سلول های زندان می اندازد و با لذت شیطانی آنها را می کشد.
- 28) ای مردان به شما می گویم که خون تمامی مردان مقدس خدا که از هابیل عادل تا زکریا پدر یوحنا مقدس ریخته شده است.
- 29) کسی که در کنار مذبح در مکان مقدس کشته شد.
- 30) خون همه این مردان مقدس، دست این نسل بی خدا را بیشتر سرخ کرده است.

- 31) وای بر شما ای صاحبان شریعت! شما کلیدهای دانش را از دستان مردم می ربایید.
- 32) درها را می بندید. شما خودتان وارد نشوید و به کسانی که مایل به ورود هستند رنج نبرید.
- 33) سخنان او فریسیان، حقوقدانان و کاتبان را برانگیخت و آنها که خشمگین شده بودند، سیلابهای آزار و اذیت بر او ریختند.
- 34) حقایقی که او می گفت مانند صاعقه ای از آسمان می آمد. حاکمان مشورت کردند که چگونه او را با سخنانش به دام بیندازند. آنها به دنبال راهی قانونی برای ریختن خون او بودند.

فصل 109

- کریستین ها برای دعا به مکانی جدا می روند. عیسی آنها را از خمیرمایه فریسیان برحذر می دارد و این حقیقت را آشکار می کند که همه افکار و اعمال در کتاب ذکر خدا ثبت شده است. مسئولیت انسان و عنایت خداوند.
- اکنون که عید به پایان رسید، عیسی با اربابان خارجی و دوازده نفر، با مریم، مریم و گروهی از زنان وفادار که به مسیح ایمان داشتند، برای دعا به مکانی جدا رفتند.
- 2) و هنگامی که سکوت آنها به پایان رسید، عیسی گفت: مراقب خود باشید. خمیر مایه فریسیان در هر وعده غذایی زندگی ریخته می شود.
- 3) زهری است که به هر چه برسد آن را آلوده می کند. و روح را به اندازه دود دیابولوس می سوزاند. ریاکاری است
- 4) فریسیان در گفتار منصف به نظر می رسند، اما در قلب شیطانی هستند.
- 5) و سپس به نظر می رسد فکر می کنند که فکر چیزی است که می توانند در خود حبس کنند.
- 6) به نظر نمی رسد آنها بدانند که هر فکر و آرزوی عکس گرفته می شود و سپس در کتاب زندگی نگهداری می شود تا در هر زمانی که ارباب بخواهند آشکار شود.
- 7) آنچه در تاریک ترین شب در نظر گرفته می شود یا آرزو می شود یا انجام می شود در روشن ترین روز اعلام می شود.
- 8) آنچه در گوش راز زمزمه می شود در خیابان ها آشکار می شود.
- 9) و در روز قیامت که همه کتابها گشوده می شود، این مردان و هر کس دیگری مورد قضاوت قرار می گیرند، نه بر اساس آنچه گفته اند یا انجام داده اند.
- 10) اما به روشی که آنها از افکار خدا استفاده کردند، و اینکه چگونه اترهای عشق ابدی برای خدمت ساخته شدند.
- 11) زیرا انسانها ممکن است این اترها را در خدمت خود جسمانی یا خدمت به خود مقدس در درون خود قرار دهند.
- 12) ببینید، این مردان ممکن است بدن این گوشت را بکشند. اما از آن چه؟ جسم فقط یک چیز گذرا است و به زودی طبق قانون طبیعی خواهد گذشت.
- 13) ذبح آنها فقط اندکی کار طبیعت را تسریع می بخشد.
- 14) و چون گوشت را بکشند به مرز قدرت خود می رسند؛ آنها نمی توانند روح را بکشند.
- 15) اما طبیعت حافظ روح است مانند گوشت، و در زمان برداشت روح، درختان حیات همه توسط قاضی بازرسی می شوند.
- 16) و هر درختی که میوه نیکو ندهد، از ریشه کنده شده و در شعله های آتش افکنده می شود.
- 17) پس به چه کسی توجه کنید؟ نه او که قدرت کشتن گوشت را دارد و نه بیشتر.
- 18) به آن توانا که قدرت حلول روح و جسم را در شعله های آتش طبیعت دارد.
- 19) اما انسان پادشاه است. او ممکن است افکار، عشق های خود، زندگی خود را هدایت کند و جایزه زندگی ابدی را به دست آورد.

- 20) و در مبارزه برای تاج زندگی رها نمی شوید. پدر شما زنده است و شما زنده خواهید ماند.
- 21) خداوند به هر موجود زنده ای توجه دارد. او ستارگان و خورشیدها و ماه ها را می شمارد.
- 22) فرشتگان، انسانها و هر چیزی را که در زیر آن قرار دارد می شمرد. پرندگان، گل ها، درختان؛
- 23) گلبرگ های گل رز را به نام می شناسد و هر کدام در کتاب زندگی او شماره گذاری شده است.
- 24) و هر تار موی سر شما و هر قطره خونی که در رگهای شماست، او به تعداد و آهنگ می داند.
- 25) صدای پرنده پرنده، صدای جیرجیرک، آواز کرم درخشنده را می شنود. و گنجشکی بدون اطلاع و رضایت او به زمین نمی افتد.
- 26) گنجشک چیزی کم ارزش به نظر می رسد. آری، پنج تایی آنها در بازار دو فرت ارزش دارند، و با این حال خدا به هر یک از آنها توجه دارد.
- 27) آیا او برای شما که شمایل او را در روح خود دارید، بیشتر اهمیت نخواهد داد؟
- 28) از اعتراف به مسیح در حضور پسران نترسید و خدا شما را به عنوان پسران و دختران خود در حضور لشکر آسمان خواهد داشت.
- 29) اگر مسیح را در حضور پسران انسان انکار کنید، آنگاه خدا شما را در برابر لشکریان آسمان مانند خود نخواهد پذیرفت.
- 30) و بیشتر می گویم: از زمانی که مردم شما را برای پاسخگویی به ایمان شما به حضور حاکمان زمین بیاورند، نترسید.
- 31) بنگرید، نفس مقدس در ساعت نیاز به شما خواهد آموخت که چه باید بگویید و چه چیزی بهتر است ناگفته بماند.
- 32) و سپس کریستین ها دوباره رفتند تا به مردم آموزش دهند.

فصل 110

- میرپام آواز پیروزی می خواند. آهنگ. عیسی شخصیت نمادین سفر اسرائیل از مصر به کنعان را آشکار می کند.
- و مریم در برابر جمعیت خروشان ایستاد و چشمان خود را به آسمان دوخت و دوباره سرود پیروزی خواند:
- 2) چنگ، وینا و چنگ را بیرون بیاورید. ای گروه های کر آسمان، بلندترین سنج را بیاورید. به آهنگ، آهنگ جدید و جدید بیبوندید.
- 3) خداوند صباپوت برای شنیدن فریاد مردم خم شده است و اینک قلعه بلزیوب مانند برگ در برابر باد می لرزد.
- 4) شمشیر گیدئون دوباره از غلاف خارج شد.
- 5) خداوند با دست خود پرده های شب را بسیار عقب کشیده است. خورشید حقیقت در آسمان و زمین جاری است.
- 6) شیاطین تاریکی، جهل و مرگ، به سرعت در حال فرار هستند. مانند شبنم زیر آفتاب صبح ناپدید می شوند.
- 7) خداوند فوت و آواز ماست. نجات و امید ماست و برای او خانه ای از نو خواهیم ساخت.
- 8) دل های ما را پاک می کند و اتاق های آنها را پاک می کند. ما معبد نفس مقدس هستیم.
- 9) ما دیگر نیازی به چادر در بیابان نداریم. دیگر معبدی نیست که با دست ساخته شود.
- 10) ما به دنبال سرزمین مقدس و اورشلیم نیستیم.
- 11) ما خیمه خدا هستیم. ما معبد او هستیم که بدون صدای ابزارهای لبه دار ساخته شده است.
- 12) ما سرزمین مقدس هستیم. ما اورشلیم جدید هستیم. آلولویا، خداوند را ستایش کن!
- 13) و چون آهنگ تمام شد، جماعت ندا دادند: خدا را ستایش کن.

- (14) و عیسی گفت: راه را بنگر!
- (15) پسران آدمیان سالها در تاریکی شب مصر دست و پنجه نرم کرده اند.
- (16) فرعونیان عقل آنها را با زنجیرهای خود بسته اند.
- (17) اما خدا در میان غبار زمان زمزمه کرده و سرزمین آزادی و عشق را به آنها گفته است.
- (18) و لوگوس خود را فرستاد تا راه را روشن کند.
- (19) دریای سرخ بین سرزمین موعود و شن های مصر می چرخد.
- (20) دریای سرخ ذهن نفسانی است.
- (21) اینک لوگوس دست او را دراز می کند. دریا تقسیم می شود؛ ذهن جسمانی به دو قسمت برگشته است. پسران انسان از نعلین خشک عبور می کنند.
- (22) فرعونیان عقل آنها را در پرواز نگه می دارند. آب دریا باز می گردد فرعون های عقل گم شده اند و انسان ها آزادند.
- (23) برای مدتی اندک مردم در بیابان سین قدم می گذارند. لوگوس راه را هدایت می کند.
- (24) و هنگامی که در نهایت انسانها بر لبه اردن می ایستند، این آبها می مانند و انسانها به آبهای خود می روند.

فصل 111

- عیسی تعلیم می دهد. مردی از او می خواهد که برادرش را وادار به رفتار عادلانه کند. عیسی قانون الهی، قدرت حقیقت و جهانی بودن دارایی ها را آشکار می کند. مثل مرد ثروتمند و محصول فراوان او را بیان می کند.
- و عیسی به مردم تعلیم داد. و در حالی که او صحبت می کرد، مردی ایستاد و گفت:
- (2) ربونی، خواهش مرا بشنو: پدرم مرد و املاک بزرگی بر جای گذاشت. برادرم همه چیز را تصرف کرد و اکنون سهم من را از من رد می کند.
- (3) دعا می کنم که او را به حق امر بفرمایید و آنچه را که مال من است ببخشید.
- (4) و عیسی گفت: من نیامده ام تا در چنین اموری قاضی باشم. من سرسپرده دادگاه نیستم
- (5) خداوند مرا فرستاد تا مردی را مجبور به انجام کار درست نکنم.
- (6) در هر مردی احساس حق وجود دارد؛ اما بسیاری از مردان به آن توجه نمی کنند.
- (7) بخارهایی که از خودخواهی برمی خیزند، پوسته ای در مورد حس حق شان ایجاد کرده است که نور درونی آنها را می پوشاند، به طوری که نمی توانند حقوق دیگران را درک کنند و تشخیص دهند.
- (8) این پرده را نمی توانی به زور اسلحه پاره کنی و چیزی جز معرفت و عشق به خدا نیست که این قشر را از بین ببرد.
- (9) در حالی که مردم در منجلاب هستند، آسمان دور به نظر می رسد. وقتی مردان بالای کوه هستند، آسمان نزدیک است و تقریباً می توانند ستاره ها را لمس کنند.
- (10) سپس عیسی برگشت و به دوازده نفر گفت: ببینید بسیاری در منجلاب زندگی جسمانی هستند!
- (11) خمیرمایه حقیقت، خاک رس را به سنگ جامد تبدیل می کند و مردم می توانند راه بروند و راهی را بیابند که به بالای کوه منتهی می شود.
- (12) نمی توانید عجله کنید. اما شما می توانید این خمیر مایه را با دستی سخاوتمندانه پراکنده کنید.
- (13) هنگامی که مردم حقیقتی را که بر چهره آن قانون حق است، آموختند، آنگاه برای دادن حق هر مردی عجله خواهند کرد.
- (14) سپس عیسی به مردم گفت: مراقب باشید و طمع نکنید. ثروت انسانها به چیزی که به نظر می رسد شامل زمین، نقره و طلا نمی شود.

(15) این چیزها فقط ثروت قرضی است. هیچ کس نمی تواند هدیه های خدا را گوشه کند.

(16) اشیای طبیعت، چیزهای خداست و آنچه از آن خداست، به هر انسانی یکسان است.

(17) ثروت روح در پاکی زندگی، و در حکمتی است که از بهشت نازل می شود.

تمثیل مرد ثروتمند و برداشت فراوان او

(18) اینک، زمین یک مرد ثروتمند به وفور رشد کرد. انبارهای خیلی کوچکتر از آن بود که غلاتش را نگه دارد، و با خودش گفت:

(19) چه کنم؟ من نباید غلاتم را بدهم. نباید بگذارم هدر برود. و بعد گفت

(20) این کار را انجام خواهم داد. من این انبارهای کوچک را خراب خواهم کرد و انبارهای بزرگتر را خواهم ساخت. در آنجا غلاتم را ذخیره خواهم کرد و خواهم گفت:

(21) جان من اکنون آسایش تو را بگیرد. شما برای چندین سال به اندازه کافی دارید؛ بخور، بیاشام و سیر کن و راضی باش.

(22) اما خدا به پایین نگاه کرد و مرد را دید. قلب خودخواهش را دید و گفت:

(23) ای مرد احمق، این شب جان تو از خانه گوستی خود خارج می شود. پس چه کسی ثروت به دست آورده شما را خواهد داشت؟

پایان: مثل مرد ثروتمند و برداشت فراوانش

(24) ای مردان جلیلی، در خزانه های زمین گنج جمع نکنید. ثروت انباشته شده روح شما را آزار می دهد.

(25) خداوند ثروتی به مردم نمی دهد تا در خزانه های مخفی ذخیره کنند. مردم فقط مباشر مال خدا هستند و باید از آن برای منافع عمومی استفاده کنند.

(26) خداوند به هر مباشری که نسبت به خود، با سایر افراد و هر آنچه هست صادق است، خواهد گفت: آفرین.

فصل 112

کریستین ها در خانه مریم مجدلیه. عیسی شاگردان خود را «گله کوچک می نامد و به آنها دستور می دهد که محبت خود را به چیزهای الهی نشان دهند. او در مورد زندگی درونی به آنها آموزش می دهد.

و عیسی جمعیت را ترک کرد و با شاگردان خود به خانه مریم رفت. و همانطور که در کنار تخته نشسته بودند تا ناهار بخورند، گفت:

(2) گله کوچک من، نترس. این اراده پدر شماست که بر ملکوت روح حکومت کنید.

(3) حاکم در خانه خدا بنده پروردگار صباپوت است و انسان جز با خدمت به مردم نمی تواند خدا را بندگی کند.

(4) بنده در خانه خدا نمی تواند بنده در خانه مال باشد؛ و نه در کنیسه معنا.

(5) اگر به زمین یا قید یا مال زمین گره خورده اید، دلهاپتان به زمین گره خورده است. زیرا جایی که گنج های شماست، قلب های شما نیز آنجاست.

(6) تمام دارایی خود را دور بیندازید و بین فقرا تقسیم کنید و بر خدا توکل کنید که نه خود و نه مال شما دچار مشکل نخواهید شد.

(7) این امتحان ایمان است و خداوند خدمت کافر را نمی پذیرد.

(8) زمان رسیده است. استاد شما بر ابرها می آید. اکنون آسمان مشرق با حضور او می درخشد.

(9) لباس پذیرایی بپوشید. کمر خود را ببندید؛ چراغهای خود را مرتب کنید و آنها را با روغن پر کنید و برای ملاقات پروردگارتان آماده باشید. وقتی آماده شدی، او خواهد آمد.

(10) سه بار خوشا به حال بندگانی که آماده پذیرایی از پروردگار خود هستند.

- (11) بنگر، زیرا او کمربند خود را خواهد بست و برای همه جشنی مجلل تدارک خواهد دید و خود خدمت خواهد کرد.
- (12) مهم نیست کی بیاید. ممکن است در ساعت دوم باشد. ممکن است در سوم باشد. اما خوشا به حال بندگانی که آماده پذیرایی هستند.
- (13) نمی توانی در را باز بگذاری و بخوابی و در غفلت سعادت‌مندان از زمان زودگذر منتظر بمانی.
- (14) زیرا حتماً دزدان می آیند و اموال شما را می برند و شما را می بندند و به لانه دزدان می برند.
- (15) و اگر شما را بیرون نبرند، وقتی استاد بیاید، نگهبان خوابیده را دوست نمی‌داند، بلکه دشمن می‌داند.
- (16) عزیزان، این مواقعی است که هر انسانی باید بیدار باشد و در جایگاه خود باشد، زیرا هیچ کس نمی تواند ساعت و روز ظهور انسان را بگوید.
- (17) و پطرس گفت: خداوندا این مثل برای ماست یا برای جماعت؟
- (18) و عیسی، چرا نیاز است که پرسی؟ خدا مردی نیست که به یکی احترام بگذارد و دیگری را طرد کند.
- (19) هر که بخواهد بیاید و کمربند خود را ببندد و چراغ خود را ببندد و در برج حیات برچی بیاید که در آنجا تماشا کند و برای ملاقات خداوند آماده شود.
- (20) اما شما به عنوان فرزندان نور آمده اید و زبان دادگاه را آموخته اید و می توانید بایستید و راه را پیش ببرید.
- (21) اما شما ممکن است منتظر بمانید و فکر کنید که آماده پذیرایی از خداوند هستید، اما او نمی آید.
- (22) و ممکن است بی تاب شوید و دوباره مشتاق راههای نفسانی شوید و ممکن است شروع به اعمال حکومت خود کنید.
- (23) کتک زدن و در غیر این صورت بدرفتاری با خادمان خانه و پر کردن خود از شراب و گوشت.
- (24) و وقتی خداوند بیاید چه خواهد گفت؟
- (25) بنگر، زیرا او بنده بی ایمان را از خانه خود بیرون خواهد کرد. و سالهای زیادی خواهد آمد و می رود تا او پاک شود و شایستگی پذیرفتن پروردگارش را داشته باشد.
- (26) بنده ای که به نور آمده است که اراده ارباب را می داند و انجام نمی دهد. نگهبان مورد اعتمادی که در برج زندگی به خواب می رود،
- (27) تازیانه انصاف را بارها احساس کند، در حالی که کسی که اراده مولای خود را نداند و آن را انجام ندهد، عذاب سخت‌تری نخواهد داشت.
- (28) مردی که می آید و جلوی در باز فرصت می ایستد و داخل نمی شود، بلکه می رود.
- (29) باز خواهد آمد و در را به سرعت ساخته است و چون بخواند در باز نخواهد شد.
- (30) نگهبان می گوید، شما یک بار رمز را داشتید، اما آن را دور انداختید و حالا استاد شما را نمی شناسد. رفتن
- (31) و به راستی به شما می گویم که به هر که بسیار داده شده، بسیار لازم است. به کسی که اندکی داده شده، اندکی لازم است.

فصل 113

- عیسی در پاسخ به سؤالی از لاماس، درسی درباره سلطنت صلح و راه رسیدن به آن از طریق تضادها می آموزد. نشانه های روزگار. هدایت نفس القدس. کریستین ها به بیتسایدا می روند.
- اکنون، پس از صرف شام، مهمانان و عیسی همگی در سالن بزرگی در خانه مریم بودند.
- (2) و سپس لباس گفت: دعا کن، به ما بگو خداوندا آیا این طلوع صلح است؟
- (3) آیا به زمانی رسیده ایم که انسانها دیگر جنگ نخواهند کرد؟
- (4) آیا شما واقعاً شاهزاده صلحی هستید که مقدسان گفتند که خواهد آمد؟

- (5) عیسی گفت: امروز صلح حاکم است. آرامش مرگ است
- (6) استخر راکد در آرامش می ماند. هنگامی که آب از حرکت باز می ایستد، به زودی با دانه های مرگ آکنده می شود. فساد در هر قطره ای نهفته است.
- (7) آبهای زنده همیشه مانند بره در بهار می پرند و می پرند.
- (8) ملتها فاسدند. در آغوش مرگ می خوابند و تا دیر نشده باید بیدار شوند.
- (9) در زندگی ما آنتاگونیست هایی را در کار پیدا می کنیم. خدا مرا به اینجا فرستاد تا آبهای دریای حیات را به اعماق آن برگردانم.
- (10) صلح به دنبال نزاع است. من آمده ام تا این آرامش مرگ را بکشم. شاهزاده صلح ابتدا باید شاهزاده نزاع باشد.
- ۱۱ (این خمیرمایه حقیقتی که برای مردم آورده ام، شیاطین را برمی انگیزد و ملت ها، شهرها، خانواده ها در درون خود با هم درگیر خواهند شد.
- (12) پنج نفری که در خانه صلح سکونت داشته اند اکنون تقسیم خواهند شد و دو نفر با سه نفر خواهند جنگید.
- (13) پسر در مقابل پدر خود خواهد ایستاد. مادر و دختر با هم دعوا خواهند کرد. آری، نزاع در هر خانه ای حاکم خواهد شد.
- (14) نفس و حرص و شک به تب و تاب می رسد و آنگاه به خاطر من زمین به خون انسان تعمید می یابد.
- (15) اما حق پادشاه است. و هنگامی که دود پاک شود، ملتها دیگر جنگ را یاد نخواهند گرفت. شاهزاده صلح به سلطنت خواهد آمد.
- (16) اینک نشانه های آنچه می گویم در آسمان است؛ اما مردان نمی توانند آنها را ببینند.
- (17) هنگامی که مردم ابری را در مغرب مشاهده می کنند، می گویند: بارانی خواهد آمد و چنین می شود. و چون باد از جنوب می وزد می گویند: هوا گرم خواهد بود. و اینطور است.
- (18) انسانها می توانند نشانه های زمین و آسمان را بخوانند، اما نمی توانند نشانه های نفس القدس را تشخیص دهند. اما شما باید بدانید
- (19) طوفان خشم می آید. مرد جسمانی به دنبال دلیلی خواهد بود تا شما را به دادگاه بکشاند و به سلول های زندان بیندازد.
- (20) و هنگامی که این زمانها فرا خواهد رسید، بگذارید حکمت هدایت کند. دلخور نباش کینه، خشم مردان شرور را قوی تر می کند.
- (21) در شرورترین مردان زمین کمی احساس عدالت و رحمت وجود دارد.
- (22) با توجه به آنچه انجام می دهید و می گوید و اعتماد به هدایت نفس القدس می توانید این حس را برای رشد الهام بخشید.
- (23) بدین ترتیب می توانید خشم مردم را برای ستایش خداوند برانگیزید.
- (24) کریستینیان به راه خود رفتند و به بیت ساید آمدند و تعلیم دادند.

فصل 114

- طوفان بزرگ در دریا زندگی بسیاری را از بین می برد. عیسی درخواست کمک می کند و مردم با دست سخاوتمندانه می دهند. عیسی در پاسخ به سوال یک حقوقدان، فلسفه بلایا را بیان می کند.
- همانطور که عیسی تعلیم می داد، مردی ایستاد و گفت: ربونی، می توانم صحبت کنم؟
- (2) و عیسی گفت: بگو. و سپس مرد سخن گفت و گفت:
- (3) طوفان در دریا شب گذشته بسیاری از قایق های ماهیگیری را ویران کرد و تعداد زیادی از مردان جان خود را از دست دادند و زنان و فرزندانشان نیازمندند.
- (4) برای کمک به آنها در پریشانی شدیدشان چه می توان کرد؟

- (5) و عیسی گفت: دعای شایسته ای مردان جلیلی، مراقب باشید. ما ممکن است این مردان را دوباره زنده نکنیم، اما می توانیم از کسانی که برای نان روزانه به آنها چشم دوخته اند کمک کنیم.
- (6) ای صاحبان مال خدا، فرصتی فرا رسیده است. قفل خزانه های خود را باز کنید؛ طلای اندوخته خود را بیرون بیاورید. آن را با دستی مجلل عطا کن
- (7) این ثروت برای چند وقت کنار گذاشته شد. هنگامی که لازم نبود، نگاهبانی بر عهده تو بود.
- (8) اما اکنون مال شما نیست، زیرا متعلق به نیازمندان است و اگر آن را ندهید به سادگی خشم خدا را بر سر خود می آورید.
- (9) صدقه دادن به نیازمندان نیست؛ این فقط صداقت است. این فقط دادن به مردان است.
- (10) سپس عیسی به یهودا، یکی از آن دوازده، که خزانه دار گروه بود، رو کرد و گفت:
- (11) جعبه گنج ما را بیرون بیاورید. پول الان مال ما نیست. همه چیز را به کمک کسانی که در چنین مضطربی قرار دارند بپردازید.
- (12) اکنون یهودا نمی خواست همه پول را به نیازمندان بدهد، بنابراین با پطرس، یعقوب و یوحنا صحبت کرد.
- (13) گفت: من بخشی را ذخیره می کنم و بقیه را می دهم. این برای ما کافی است، زیرا ما با نیازمندان غریبه هستیم. ما حتی نام آنها را نمی دانیم.
- (14) اما پطرس گفت: «چرا ای یهودا، ای مرد، چگونه جرأت داری که به قدرت حق فکر کنی؟»
- (15) خداوند راست گفته است. این ثروت در برابر این مصیبت متعلق به ما نیست و امتناع از دادن آن دزدی است.
- (16) لازم نیست ترسید. ما به خواستن نخواهیم آمد.
- (17) سپس یهودا جعبه گنج را باز کرد و همه پول را داد.
- (18) و طلا و نقره و آذوقه و لباس فراوان برای نیازهای داغدیدگان بود.
- (19) و کیلی گفت: ربونی، اگر خداوند بر جهانیان و آنچه در آنهاست حکومت می کند، آیا این طوفان را به بار نیاورده است؟ آیا او این مردان را نکشت؟
- (20) آیا او این ناراحتی دردناک را در اینجا بر سر این مردم نیاورده است؟ و آیا برای مجازات آنها برای جنایات انجام شده است؟
- (21) و ما به خوبی به یاد داریم زمانی که یک بار گروهی از یهودیان جدی از جلیل در اورشلیم و در جشنی بودند و برای جنایات خیالی علیه قوانین روم حضور داشتند.
- (22) برش در محوطه معبد توسط پونتیوس پیلاطس. و خون آنها قربانی آنها شد.
- (23) آیا خداوند این قتل عام را به این دلیل انجام داد که این افراد مضاعف پست بودند؟
- (24) و سپس به یاد می آوریم که یک بار برجی به نام سیلوم دفاع اورشلیم را زیبا کرد و ظاهراً بدون هیچ دلیلی متلاشی شد و به زمین افتاد و هجده مرد کشته شدند.
- (25) آیا این مردان پست بودند؟ و آیا آنها به عنوان مجازات برای جنایت بزرگ کشته شدند؟
- (26) و عیسی گفت: ما نمی توانیم به یک دوره عمر بنگریم و در مورد چیزی قضاوت کنیم.
- (27) قانونی وجود دارد که مردان باید آن را تشخیص دهند: نتیجه به علت بستگی دارد.
- (28) مردها تپه هایی نیستند که در هوای یک زندگی کوتاه شناور باشند و سپس در نیستی گم شوند.
- (29) آن ها بخش هایی از کل ابدی هستند که می آیند و می روند، اینک، بارها به هوای زمین و ماورای بزرگ می روند، فقط برای آشکار کردن خود خداگونه.
- (30) یک علت ممکن است بخشی از یک زندگی کوتاه باشد. نتایج ممکن است تا یک زندگی دیگر قابل توجه نباشد.

- 31) علت نتایج شما را نه می توان در زندگی من یافت و نه علت نتایج من را در زندگی شما یافت.
- 32) نمی توانم درو کنم مگر اینکه بکارم و هر چه بکارم باید درو کنم.
- 33) قانون همه ابدیت ها برای تسلط بر ذهن ها شناخته شده است:
- 34) هر کاری که مردم با مردان دیگر انجام دهند، قاضی و جلالد با آنها خواهند کرد.
- 35) ما به اجرای این قانون در بین پسران توجه نمی کنیم.
- 36) ما به افراد ضعیف اشاره می کنیم که توسط کسانی که من آنها را قوی می نامم مورد بی احترامی قرار می گیرند، پامال می شوند و کشته می شوند.
- 37) توجه می کنیم که مردانی با سرهای چوب مانند روی صندلی های دولت می نشینند.
- 38) پادشاهان و قضات، سناتورها و کشیشان هستند، در حالی که مردان با عقل گول پیکر لاشخور خیابان ها هستند.
- 39) توجه می کنیم که زنانی که دارای عقل سلیم هستند، و نه ذره ای از انواع دیگر، رنگ آمیزی می شوند و لباس ملکه می پوشند.
- 40) بانو شدن دربارهای پادشاهان دست نشانده، زیرا شکل زیبایی دارند. در حالی که دختران خود خدا برده آنها هستند یا به عنوان کارگران عادی در مزرعه خدمت می کنند.
- 41) حس عدالت با صدای بلند فریاد می زند: این مضحکه در حق است.
- 42) پس وقتی انسانها عمر اندکی بیشتر نمی بینند جای تعجب نیست که بگویند خدایی نیست یا اگر خدایی هست ظالم است و باید بمیرد.
- 43) اگر می خواهید در مورد زندگی انسان به درستی قضاوت کنید، باید برخیزید و بر تاج زمان بایستید و افکار و اعمال انسانها را در اعصار گذشته یادداشت کنید.
- 44) زیرا باید بدانیم که انسان موجودی از گل نیست که دوباره به گل تبدیل شود و ناپدید شود.
- 45) او جزئی از کل ابدی است. هرگز زمانی نبود که او نبود. زمانی نخواهد رسید که او وجود نداشته باشد.
- 46) اکنون نگاه می کنیم؛ مردانی که اکنون برده اند، زمانی ظالم بودند. مردانی که اکنون مستبد هستند برده بوده اند.
- 47) مردانی که اکنون رنج می برند، زمانی بلند می ایستادند و با لذت شیطانی فریاد می زدند در حالی که دیگران از دست آنها رنج می کشیدند.
- 48) و انسانها مریض و لنگ و نابینا هستند زیرا زمانی از قوانین زندگی کامل تخطی کردند و هر قانون خدا باید اجرا شود.
- 49) انسان ممکن است از عذابی که به نظر می رسد به خاطر اعمال نادرست خود در این زندگی بگریزد. اما هر کردار و گفتار و فکری حد و حدود خود را دارد
- 50) علت است و نتایج خاص خود را دارد و اگر خطایی انجام شود، فاعل نادرست باید آن را اصلاح کند.
- 51) و هنگامی که همه ظلم ها اصلاح شد، انسان قیام می کند و با خدا یکی می شود.

فصل 115

- عیسی در کنار دریا تدریس می کند. او مَثَل بذریاش را نقل می کند. بی گوید که چرا در مثل ها تدریس می کند. مَثَل بذریاش را توضیح می دهد. مَثَل گندم و گز را نقل می کند.
- و عیسی در کنار دریا ایستاد و تعلیم داد. جماعت بر او فشار آوردند و او سوار قایقی شد که در آن نزدیک بود و اندکی از ساحل فاصله گرفت و آن گاه در مثلها گفت. او گفت،
- مَثَل بذریاش
- 2) اینک یک بذر افشان بذر خود را برداشت و برای کاشت به مزرعه خود رفت.

- (3) با دستی پر زرق و برق دانه ها را پراکنده کرد و برخی در راه های سختی که مردم ساخته بودند افتاد.
- (4) و به زودی زیر پای مردان دیگر له شدند. و پرنندگان فرود آمدند و همه دانه ها را بردند.
- (5) مقداری بذر روی زمین سنگی افتاد که خاک کمی وجود داشت. آنها رشد کردند و به زودی تیغه ها ظاهر شدند و وعده های زیادی دادند.
- (6) اما پس از آن نه عمق خاک و نه فرصتی برای تغذیه وجود داشت و در گرمای آفتاب ظهر آنها پژمرده شدند و مردند.
- (7) بذری در جایی که خار می رویید افتاد و زمینی را نیافت که در آن رشد کند و گم شدند.
- (8) اما بذر دیگر در خاک غنی و لطیف جای گرفت و به سرعت رشد کرد و در برداشت معلوم شد که برخی صد برابر، برخی شصت برابر و برخی سی برابر.

پایان - مثل بذرکار

- (9) کسانی که گوش هایی برای شنیدن دارند می توانند بشنوند. آنها که دلپایی برای درک دارند، ممکن است بدانند.
- عیسی دلیل تعلیمش را در مثل ها می گوید
- (10) اکنون شاگردانش در قایق کنار او بودند و توماس پرسید: چرا مثلها صحبت می کنی؟
- (11) و عیسی گفت: سخنان من، مانند سخنان هر استاد، در معنای خود دوگانه است.
- (12) برای شما که زبان روح را می دانید، کلمات من معانی بسیار عمیقی دارند که دیگران نمی توانند آن را درک کنند.
- (13) معنای دیگر آنچه من می گویم این است که بسیاری از مردم می توانند آن را درک کنند. این سخنان برای آنها غذاست؛ افکار درونی برای شما غذا هستند.
- (14) اجازه دهید هر کس دستش را دراز کند و غذایی را که آماده دریافت آن است بردارد.

پایان - عیسی می گوید چرا در مثل ها آموزش می دهد

عیسی مثل بذرکار را توضیح می دهد

- (15) و سپس سخن گفت تا همه بشنوند. گفت: معنای مثل را بشنو:
- (16) مردم سخنان مرا می شنوند و آنها را نمی فهمند، و سپس نفس نفسانی دانه را می ریزد و نشانه ای از زندگی روحی ظاهر نمی شود.
- (17) این بذری است که در مسیرهای ضرب و شتم انسان ها افتاد.
- (18) و دیگران سخنان زندگی را می شنوند و با غیرت آتشین همه آنها را می پذیرند. به نظر می رسد که آنها حقیقت را خوب درک کرده و قول می دهند.
- (19) اما مشکلات پیش می آید. دلسردی ها به وجود می آیند؛ هیچ عمق فکری وجود ندارد؛ نیت خوب آنها پژمرده می شود و می میرند.
- (20) اینها دانه هایی هستند که در زمین سنگلاخ افتاده اند.
- (21) و دیگران سخنان حق را می شنوند و گویا ارزش آنها را می دانند؛ اما عشق به لذت، شهرت، ثروت و شهرت همه خاک را پر کرده است. دانه ها تغذیه نمی شوند و از بین می روند.
- (22) اینها دانه هایی هستند که در میان خارها و خارها افتادند.
- (23) اما دیگران سخنان حق را می شنوند و به خوبی آنها را درک می کنند. آنها در اعماق روح خود فرو می روند. آنها زندگی مقدسی دارند و همه دنیا برکت دارند.
- (24) اینها دانه هایی هستند که در خاک حاصلخیز افتادند و میوه فراوان دادند.

(25) ای مردان جلیلی، مراقب باشید که چگونه می شنوید و چگونه مزارع خود را زراعت می کنید. زیرا اگر پیشنهادهای این روز را نادیده بگیرید، ممکن است کاشف دیگر در این روز یا در عصر آینده نزد شما نیاید.

پایان - عیسی مثل بذرکار را توضیح می دهد

مثل گندم و گز

(26) سپس عیسی مثل دیگری گفت. او گفت:

(27) پادشاهی را می توانم به مزرعه ای تشبیه کنم که مردی در آن بذر گرانها کاشت.

(28) اما در حالی که او خواب بود، بدی بیرون آمد و پیمانان ای پر از بذر تیره کاشت. سپس راه خود را رفت

(29) خاک خوب بود و گندم و سرمه روید. و چون غلامان عالم گز را در میان گندم دیدند، صاحب مزرعه را یافتند و گفتند:

(30) یقیناً بذر نیکو کاشتید. این حشرات از کجاست؟

(31) صاحب گفت: فلان بدی بذر گز پاشیده است.

(32) غلامان گفتند: آیا بیرون برویم و حشره را از ریشه بلند کنیم و در آتش بسوزانیم؟

(33) مالک گفت: نه خوب نیست. گندم و گز در خاک نزدیک به هم رشد می کنند و در حالی که علف را می کشید گندم را از بین می برد.

(34) پس آنها را تا زمان برداشت با هم رشد خواهیم داد. سپس به دروگران خواهیم گفت:

(35) بیرون برو و علفها را جمع کن و ببند و در آتش بسوزان و همه گندم را در انبارهای من جمع کن.

پایان - تمثیل گندم و گز

(36) چون چنین گفت، قایق را رها کرد و به خانه رفت و شاگردانش نیز به دنبال او رفتند.

فصل 116

کریستین ها در خانه فیلیپ هستند. عیسی مثل گندم و گز را تفسیر می کند. او آشکار شدن پادشاهی را با تمثیل توضیح می دهد: بذر خوب. رشد درخت؛ خمیر مایه گنج پنهان برای نماز به کوه می رود.

مسیحیان در خانه فیلیپ بودند و پطرس به عیسی گفت: «خداوند، آیا معنای تمثیلی را که امروز گفتم برای ما توضیح می دهی؟ در مورد گندم و علف گز، به خصوص؟»

پادشاهی درونی و بیرونی

(2) و عیسی گفت: پادشاهی خدا دوگانگی است. شکل بیرونی و درونی دارد.

(3) همانطور که توسط انسان مشاهده می شود از مردان تشکیل شده است، از کسانی که به نام مسیح اعتراف می کنند.

(4) به دلایل مختلف افراد مختلف این پادشاهی بیرونی خدای ما را ازدحام می کنند.

(5) ملکوت باطن، ملکوت روح است، ملکوت پاک دل.

تمثیل: پادشاهی بیرونی

(6) پادشاهی بیرونی را می توانم به خوبی در مثل ها توضیح دهم. اینک، زیرا من تو را دیدم که توری بزرگ به دریا انداختی،

(7) و چون آن را به داخل آوردی، پر از هر نوع ماهی بود، بعضی خوب، بعضی بد، بعضی بزرگ و بعضی کوچک. و من دیدم که تو خوبی ها را نجات دادی و بدی ها را دور انداختی.

(8) این پادشاهی بیرونی تور است و هر نوع انسان گرفتار می شود. اما در روز دسته بندی، بدی ها همه دور ریخته می شوند، خوب ها محفوظ می مانند.

عیسی مثل گندم و تارس: دانه خوب را توضیح می دهد

(9) پس معنی مثل گندم و گز را بشنوید:

(10) بذریا پاش پسر انسان است. میدان، جهان؛ بذر خوب فرزندان نور هستند. حشرات، فرزندان تاریکی. دشمن، نفس نفسانی؛ روز برداشت، پایان سن؛ دروها فرستادگان خدا هستند.

(11) روز حساب برای هر انسانی فرا می رسد؛ آنگاه حشره ها جمع می شوند و در آتش ریخته می شوند و سوزانده می شوند.

(12) آنگاه خیرها مانند خورشیدها در ملکوت روح خواهند درخشید.

(13) و فیلیپ گفت: آیا مردان و زنان باید در شعله های آتش رنج ببرند زیرا راه زندگی را نیافته اند؟

مثل: آتش پاک کننده

(14) و عیسی گفت: آتش پاک می کند. شمیمیدان سنگ معدنی را که انواع تفاله ها را در خود جای می دهد به آتش می اندازد.

(15) به نظر می رسد فلز بی فایده مصرف شده است. اما یک دانه طلا گم نمی شود.

(16) هیچ انسانی نیست که طلا در خود نداشته باشد که نتوان آن را از بین برد. چیزهای بد انسانها همه در آتش سوخته است. طلا زنده می ماند

تمثیل: رویش درخت

(17) ملکوت درونی روح را می توانم در مثل ها توضیح دهم:

(18) پسر انسان بیرون می رود و بذریا حقیقت را می باشد. خداوند خاک را به خوبی آبیاری می کند. دانه ها زندگی را نشان می دهند و رشد می کنند. ابتدا تیغ می آید و سپس ساقه و سپس خوشه و سپس گندم کامل در خوشه.

(19) درو می آید و اینک، دروگران نرده های رسیده را به انبار خداوند می برند.

(20) باز هم این ملکوت روح مانند بذر کوچکی است که انسانها می توانند در خاک حاصلخیز بکارند.

(21) هزار دانه از این دانه ها به سختی یک مثقال وزن دارند.)

(22) دانه ریز شروع به رشد می کند. زمین را هل می دهد و پس از سالها رشد، درختی نیرومند است و پرندگان در کمانهای پربارگ آن آرام می گیرند و انسانها به زیر شاخه های پناه دهنده اش از آفتاب و طوفان پناه می برند.

مثل: خمیر مایه

(23) باز حقیقت، روح ملکوت روح، مانند گلوله ای از خمیر مایه است که زن آن را در پیمانها، سه، آرد پنهان کرد و در مدت اندکی کل آن خمیر شد.

تمثیل: گنج پنهان

(24) باز هم ملکوت روح مانند گنجی است که در مزرعه ای پنهان شده است که انسان آن را یافته است و بی درنگ به راه خود می رود و هر چه دارد می فروشد و مزرعه را می خرد.

(25) وقتی عیسی چنین گفت، به تنهایی به گردنه کوهی در آن نزدیکی رفت تا دعا کند.

فصل 117

یک جشن سلطنتی در ماکائروس برگزار می شود. جان، منادی، سر بریده می شود. جسد او در الخلیل به خاک سپرده شده است. شاگردانش عزادارند. کریستین ها در شب از دریا عبور می کنند. عیسی طوفان خشمگین را آرام می کند.

- یک جشن سلطنتی به افتخار تولد تترارک در ماخائروس مستحکم در شرق دریای تلخ برگزار شد.
- (2) چهارسرخ، هیروودیس، و همسرش، هیروودیا، همراه با سالومه در آنجا بودند. و همه مردان و زنان دربار سلطنتی آنجا بودند.
- (3) و چون عید به پایان رسید، همه مهمانان و درباریان از شراب مست بودند. آنها در بازی خود مانند کودکان می رقصیدند و می پریدند.
- (4) سالومه دختر هیروودیا وارد شد و در حضور پادشاه رقصید. زیبایی شکل او، لطف و راه های پیروزی او، هیروودیس احمق را مجذوب خود کرد، سپس نیمه مست از شراب بود.
- (5) حوری را به کنار خود خواند و گفت: سالومه، تو قلب من را به دست آورده ای و ممکن است بخواهی و هر چه بخواهی به تو می دهم.
- (6) دوشیزه با شادی کودکانه دوید و به مادرش گفت که حاکم چه گفت.
- (7) مادرش گفت: برگرد و بگو سر جان منادی را به من بده.
- (8) دوشیزه دوید و آنچه را که می خواست به حاکم گفت.
- (9) هیروودیس جلاد امین خود را فرا خواند و به او گفت: به برج برو و به نگهبان بگو که به اختیار من می آیی تا زندانی معروف به یوحنا را اعدام کنی.
- (10) آن مرد بیرون رفت و اندکی برگشت و سر بی جان یحیی را روی بشقاب آورد و هیروودیس آن را در حضور میهمانان به آن دختر تقدیم کرد.
- (11) دوشیزه کنار ایستاد. بی گناهی او با دیدن این هدیه خونین خشمگین شد و او به آن دست نزد.
- (12) مادرش که در جنایت غوطه ور و سخت شده بود، بالا آمد و سر را گرفت و جلوی مهمانان گرفت و گفت:
- (13) این سرنوشت هر کسی است که جرأت کند اعمال پادشاه را تحقیر کند یا از او انتقاد کند.
- (14) غوغاهای مست با شادی شیطانی به این منظره وحشتناک خیره شدند.
- (15) سر به برج برگردانده شد. جسد به مردان مقدسی که دوستان یوحنا بودند داده شده بود. آن را در قفسه ای گذاشتند و بردند.
- (16) آنها آن را به رود اردن بردند و از آنجا درست در تنگه ای که یوحنا برای اولین بار در آنجا موعظه کرد عبور کردند.
- (17) و از طریق گذرگاه های تپه های یهودا آن را حمل کردند.
- (18) آنها به محوطه مقدس در نزدیکی الخلیل رسیدند، جایی که اجساد والدین منادی در قبرهایشان قرار داشت.
- (19) و آن را در آنجا دفن کردند. و سپس به راه خود رفتند.
- (20) اکنون، هنگامی که خبر مرگ یحیی به جلیل رسید، مردم گرد هم آمدند تا غزل مردگان را بخوانند.
- (21) و عیسی و اربابان خارجی و دوازده نفر برای عبور از دریای جلیل کشتی گرفتند.
- (22) کاتبی، دوست وفادار یوحنا، در کنار دریا ایستاده بود. او عیسی را صدا زد و گفت: ربوبی، اجازه بده به کجا بروی.
- (23) و عیسی گفت: شما از شر مردان خلوتی امن می خواهید. هیچ ایمنی برای زندگی شما با من وجود ندارد.
- (24) زیرا انسانهای شرور جان من را خواهند گرفت همانطور که جان جان را گرفته اند.
- (25) روباه های زمین دارای پناهگاه های امن هستند؛ پرندگان در میان صخره های پنهان آشیانه دارند، اما من جایی ندارم که بتوانم سرم را بگذارم و امن استراحت کنم.
- (26) آنگاه رسولی گفت: خداوندا، به من اجازه ده که مدتی در اینجا بمانم تا پدرم را که مرده است بردارم و در قبر بگذارم.
- (27) اما عیسی گفت: مردگان می توانند از کسانی که می میرند مراقبت کنند. زنده ها منتظر کسانی هستند که زندگی می کنند. بیا دنبال من

- (28) شام فرا رسید؛ سه قایق به دریا رفتند و عیسی در بالاترین قایق استراحت کرد. او خوابید.
- (29) طوفان آمد. قایق‌ها مثل اسباب بازی روی دریا پرت می شدند.
- (30) آنها عرشه‌ها را جارو کردند. قایقرانان سرسخت می ترسیدند که مبادا همه چیز از دست برود.
- (31) و توماس استاد را در خواب عمیق یافت. او صدا زد و عیسی بیدار شد.
- (32) و توماس گفت: طوفان را ببین! آیا شما به ما اهمیت نمی دهید؟ قایق‌ها پایین می روند.
- (33) و عیسی ایستاد. دستش را بلند کرد؛ او با ارواح بادهای و امواج صحبت می کرد همانطور که مردم با مردان صحبت می کردند.
- (34) و اینک بادهای نمی وزیدند. امواج لرزان آمدند و پاهای او را بوسیدند. دریا آرام بود
- (35) سپس فرمود: ای مؤمنان، ایمان شما کجاست؟ زیرا شما می توانید صحبت کنید و بادهای و امواج خواهند شنید و اطاعت خواهند کرد.
- (36) و شاگردان شگفت زده شدند. گفتند: این مرد کیست که حتی بادهای و امواج صدای او را می شنوند؟

فصل 118

- کریستین‌ها در گادارا هستند. عیسی لژیونی از ارواح ناپاک را از مردی بیرون می کند. ارواح به حیوانات شرور می روند که به دریا می ریزند و غرق می شوند. مردم در ترس هستند و از عیسی می خواهند که ساحل آنها را ترک کند. او با شاگردانش به کفرناحوم باز می گردد.
- صبح فرا رسید؛ کریستین‌ها در کشور ژراسین‌ها فرود آمدند.
- (2) به گادارا، شهر اصلی پراکان‌ها رفتند و در اینجا روزهای معینی درنگ کردند و به تدریس پرداختند.
- (3) اکنون، افسانه‌ها معتقدند که گادارا برای مردگان مقدس است و تمام تپه‌های اطراف به عنوان زمین مقدس شناخته می شوند.
- (4) اینها محل دفن همه مناطق اطراف است. تپه‌ها پر از مقبره است. و بسیاری از مردگان جلیل در اینجا دفن شده اند.
- (5) اکنون، ارواح مردگان اخیر که نمی توانند به سطوح بالاتر بروند، در مورد مقبره‌هایی باقی می ماندند که گوشت و استخوان جایی را که زمانی خانه فانی آنها بود، در خود جای می دهند.
- (6) گاه زنده‌ها را تصاحب می کنند که به صد طریق شکنجه می کنند.
- (7) و در سراسر گادارا مردان وسواس داشتند و هیچ کس به اندازه کافی قوی نبود که تسکین دهد.
- (8) برای اینکه آنها با این دشمنان پنهان روبرو شوند و راه خلع ید شرور را بیاموزند که ارباب اربابان خارجی و دوازده نفر را به داخل مقبره برد.
- (9) و چون به دروازه‌ها نزدیک می شدند با مردی وسواس برخوردار شدند. لژیونی از ناپاکان در این مرد بودند و او را قوی کرده بودند.
- (10) و هیچ کس نتوانست او را ببندد، نه با زنجیر. زیرا او می توانست محکم ترین زنجیرها را بشکند و به راه خود برود.
- (11) حال، ارواح ناپاک نمی توانند در نور زندگی کنند. آنها در تاریکی خوش می گذرانند
- (12) وقتی عیسی آمد نور زندگی را آورد و همه ارواح پلید آشفته شدند.
- (13) رهبر لشکر در آن مرد فریاد زد، ای عیسی، ای عمانوئیل، ما التماس می کنیم که ما را به اعماق ندهی. ما را زودتر از زمان ما عذاب نده.
- (14) و عیسی گفت: شماره و نام شما چیست؟
- (15) روح پلید گفت: نام ما لژیون است و شماره ما عدد وحش است.
- (16) و عیسی سخن گفت. و با صدایی که تپه‌ها را به لرزه درآورد، گفت: بیرون بیاوید. این مرد را دیگر در اختیار نگیرید

- 17) اکنون تمام تپه‌ها پر از حیوانات ناپاک بود که تغذیه می‌کردند و می‌بردند و طاعون را در بین مردم آن سرزمین منتشر می‌کردند.
- 18) و هنگامی که ارواح شیطان‌ی التماس کردند که بدون خانه بیرون رانده نشوند، استاد گفت:
- 19) برو و چهارپایان ناپاک را تصرف کن.
- 20) و آنها و همه ارواح پلید مقبره بیرون آمدند و طاعون را تسخیر کردند.
- 21) که با خشم وحشیانه از شیب‌ها به دریا می‌دوید و همه غرق می‌شدند.
- 22) و تمام زمین از سرایت رها شد و ارواح ناپاک دیگر نیامدند.
- 23) اما وقتی مردم کارهای عظیمی را که عیسی انجام داد دیدند، نگران شدند. آنها گفتند،
- 24) اگر بتواند کشور را از طاعون رهایی بخشد و ارواح ناپاک را بیرون کند، مردی با چنان قدرت متعالی است که به میل خود می‌تواند سرزمین ما را ویران کند.
- 25) و سپس آمدند و دعا کردند که در گذاره باقی نماند.
- 26) و عیسی دیگر در آنجا درنگ نکرد و با سایر اربابان و دوازده نفر، سوار قایقها شد تا برود.
- 27) مردی که از دست لژیون ناپاک نجات یافته بود، در ساحل ایستاد و گفت: خداوندا اجازه بده با تو بروم.
- 28) اما عیسی گفت: خوب نیست. به خانه ات برو و این خبر را بگو تا مردم بدانند وقتی انسان با خدا هماهنگ باشد چه کاری می‌تواند انجام دهد.
- 29) و سپس آن مرد از تمام دکاپولیس بیرون رفت و خبر را گفت.
- 30) کریستین‌ها با کشتی دور شدند، دوباره از دریا گذشتند و دوباره به کپرناحوم آمدند.

فصل 119

- مردم کفرناحوم از عیسی استقبال می‌کنند. متی ضیافتی می‌دهد. فریسیان عیسی را به خاطر غذا خوردن با گناهکاران سرزنش می‌کنند. او به آنها می‌گوید که برای نجات گناهکاران فرستاده شده است. او در مورد روزه و فلسفه خیر و شر درس می‌دهد.
- به زودی این خبر در سراسر سرزمین پخش شد که عیسی در خانه است و سپس مردم به استقبال او آمدند.
- 2) و متی، یکی از آن دوازده، مردی ثروتمند، که خانه اش در کفرناحوم بود، عید مجلی برپا کرد و عیسی و اربابان خارجی و دوازده نفر و مردمی از هر نظری مهمان بودند.
- 3) و چون فریسیان دیدند که عیسی با باجگیران و افراد بد شهرت نشسته و غذا می‌خورد، گفتند:
- 4) برای شرم! این مرد که ادعا می‌کند مرد خداست، با باج‌گزاران و درباریان و با گله‌های معمولی همبستگی می‌کند. برای شرمندگی!
- 5) هنگامی که عیسی از افکار آنها آگاه شد، گفت: آنها که خوب هستند شفا نمی‌یابند. خالص نیازی به نجات نیست.
- 6) آنها که حالشان خوب است کامل هستند. آنها که پاک هستند نجات می‌یابند.
- 7) کسانی که عدالت را دوست دارند و حق را انجام می‌دهند، نیازی به توبه ندارند. من نزد آنها نیامدم، بلکه به سوی گناهکار آمده‌ام.
- 8) گروهی از شاگردان یحیی که شنیده بودند یحیی مرده است، برای مردگان خود نشان می‌پوشیدند.
- 9) روزه می‌گرفتند و در دل دعا می‌کردند که چون فریسیان آن را دیدند نزد عیسی آمدند و گفتند:
- 10) چرا پیروان یوحنا و شاگردان شما روزه نمی‌گیرند؟
- 11) و عیسی گفت: «اینک شما صاحب شریعت هستید. شما باید بدانید؛ شاید دانش خود را به این مردان بشناسی.

- 12) فواید روزه چیست؟ فریسیان لال بودند. جواب ندادند
- 13) سپس عیسی گفت: نیروی حیاتی انسانها به آنچه می خورند و می نوشند بستگی دارد.
- 14) آیا وقتی نیروی حیاتی ضعیف است، زندگی روح قوی تر است؟ آیا با گرسنگی و خودخواسته به تقدس می رسد؟
- 15) پرخور در نزد خداوند گناهکار است و قدیس نیست که با تمسخر برای استفاده از قدرت خداوند خود را ضعیف و ناتوان برای کارهای سنگین زندگی کند.
- 16) اینک یحیی مرده است و پیروان فداکارش در اندوه روزه می گیرند.
- 17) محبت آنها به او آنها را وادار می کند که احترام بگذارند، زیرا فکر کرده اند و به آنها آموزش داده شده که ملایمت با یاد مردگان گناه است.
- 18) برای آنها گناه است و چه خوب است که روزه بگیرند.
- 19) هنگامی که مردان وجدان خود را نادیده می گیرند و به آنچه می گویند گوش نمی دهند، دل غمگین می شود و برای کار زندگی ناتوان می شوند. و به این ترتیب گناه می کنند.
- 20) وجدان ممکن است آموزش داده شود. ممکن است یک مرد با وجدان کاری را انجام دهد که دیگری نمی تواند انجام دهد.
- 21) کاری که من انجام دهم ممکن است برای شما گناه نباشد. جایی که شما در مسیر زندگی اشغال می کنید تعیین می کند که گناه چیست.
- 22) هیچ قانون تغییرناپذیر خوبی وجود ندارد. زیرا خوب و بد هر دو با چیزهای دیگر مورد قضاوت قرار می گیرند.
- 23) یک مرد ممکن است روزه بگیرد و در اخلاص قلبی او سعادت مند باشد.
- 24) ممکن است مرد دیگری روزه بگیرد و در بی ایمانی چنین تکلیفی لعنت شود.
- 25) شما نمی توانید تختی درست کنید که به شکل هر مردی باشد. اگر بتوانید تختی درست کنید که مناسب خودتان باشد، خوب کار کرده اید.
- 26) چرا این مردانی که از من پیروی می کنند باید به روزه گرفتن یا هر چیزی که قدرت آنها را خدشه دار می کند متوسل شوند؟ آنها برای خدمت به مسابقه به همه چیز نیاز دارند.
- 27) زمانی خواهد رسید که خدا به شما اجازه خواهد داد که راه خود را داشته باشید، و شما همان کاری را که هیرودیس با یوحنا کرد با من خواهید کرد.
- 28) و در سختی آن ساعت غم انگیز این مردان روزه می گیرند.
- 29) کسانی که گوشهای شنیدن دارند می توانند بشنوند. آنهایی که دل دارند می توانند بفهمند.

فصل 120

- نیکودیموس در جشن است. او از عیسی می پرسد، آیا نمی توان دین مسیحی را با اصلاح خدمت یهودی با موفقیت بیشتری معرفی کرد؟ عیسی پاسخ منفی می دهد و دلایل خود را بیان می کند. عیسی یک زن مبتلا به خونریزی را شفا می دهد. دختر یایروس را شفا می دهد. هنگامی که مردم او را می پرستیدند ناپدید می شود.
- اکنون، نیکودیموس که روزی شبانه نزد عیسی آمده بود تا راه زندگی را بیاموزد، یکی از مهمانان بود.
- 2) و برخاسته گفت: ربونی، درست است که قوانین یهود و اعمال یهود با هم موافق نیستند.
- 3) روحانیت نیاز به اصلاح دارد. حاکمان باید مهربان تر و مهربان تر شوند. وکلا باید عادل تر شوند. مردم عادی نباید چنین بارهایی را تحمل کنند.
- 4) اما آیا ما نتوانستیم این اصلاحات را به دست آوریم و خدمت یهودیان را از بین ندهیم؟
- 5) آیا نمی توانید کار قدرتمند خود را با کار فریسی و کاتب هماهنگ کنید؟ آیا کشیش نمی تواند برای فلسفه الهی شما مفید باشد؟

- (6) اما عیسی گفت: « شما نمی‌توانید شراب تازه را در پوسته‌های قدیمی قرار دهید، زیرا هنگامی که خود را پاک می‌کند، منبسط می‌شود. بطری‌های باستانی نمی‌توانند فشار را تحمل کنند. آنها می‌ترکند و تمام شراب از بین می‌رود.
- (7) مردها لباس فرسوده را با پارچه‌ای نپوشیده که به تناسب پارچه تسلیم نمی‌شود و با افزایش سن ضعیف می‌شود، ترمیم نمی‌کنند و سپس اجاره‌ای بیشتر ظاهر می‌شود.
- (8) شراب قدیمی ممکن است در پوسته‌های قدیمی نگهداری شود. اما شراب جدید بطری‌های جدید را می‌طلبد.
- (9) این حقیقت روحی که من آورده‌ام برای این نسل جدید است و اگر آن را در پوسته‌های باستانی اشکال یهودی قرار دهیم، همه از بین می‌رود.
- (10) باید گسترش یابد. بطری‌های قدیمی نمی‌توانند تسلیم شوند و می‌ترکند.
- (11) ملکوت مسیح را بنگرید! قدمت آن به اندازه خود خداست و با این حال به اندازه خورشید صبح نو است. فقط می‌تواند حاوی حقیقت خدا باشد.
- (12) و در حال صحبت کردن، یکی از حاکمان کنیسه، به نام یایروس، وارد شد و نزد پاهای عیسی تعظیم کرد و گفت:
- (13) مولای من دعای مرا بشنو! فرزند من بسیار بیمار است، می‌ترسم بمیرد. اما این را می‌دانم که اگر شما بیایید و کلام را بگویید فرزند من زنده خواهد ماند.
- (14) او تک فرزند بود، دختری دوازده ساله.)
- (15) و عیسی درنگ نکرد. او با آن مرد بیرون رفت و بسیاری از مردم به دنبال آنها رفتند.
- (16) و وقتی می‌رفتند زنی که سالیان دراز مبتلا به خونریزی بود، مورد آزمایش پزشکان دور و نزدیک قرار گرفته بود و همه گفته بودند که نمی‌تواند زندگی کند، از رختخواب برخاست و با عجله در راه بیرون رفت. عیسی گذشت.
- (17) در درون خود گفت: اگر بتوانم لباس او را لمس کنم، می‌دانم که خوب می‌شوم.
- (18) او را لمس کرد و بلافاصله خونریزی قطع شد و حالش خوب شد.
- (19) و عیسی احساس کرد که قدرت شفا از او رفته است و با مردم صحبت کرد و گفت:
- (20) چه کسی کت من را لمس کرد؟
- (21) و پطرس گفت: هیچ کس نمی‌تواند بگوید. انبوه مردم شما را تحت فشار قرار می‌دهند. ممکن است تعداد زیادی از افراد کت شما را لمس کرده باشند.
- (22) اما عیسی گفت: «کسی با ایمان، با فکر شفابخش، به کت من دست زد، زیرا فضیلت‌های شفابخش از من بیرون شده است.
- (23) و چون آن زن دانست که آنچه انجام داد معلوم است، آمد و نزد پاهای عیسی زانو زد و همه را گفت.
- (24) و عیسی گفت: ایمانت تو را شفا بخشید، با آرامش به راه خود برو.
- (25) در حال صحبت کردن، خدمتکاری از خاندان یایروس آمد و گفت: «استاد من، یایروس، خداوند را اذیت مکن که بیاید. فرزند شما مرده است.
- (26) اما عیسی گفت: «یایروس، ای مرد مؤمن، نگذار ایمانت در این ساعت سخت متزلزل شود.
- (27) آن بنده چه گفت؟ بچه مرده؟ بین مرگ چیست؟
- (28) خروج روح از خانه جسم است.
- (29) انسان سرور روح و خانه آن است. وقتی انسان از ترس و تردید برخیزد، می‌تواند خانه خالی را تمیز کند و مستاجر را دوباره برگرداند.
- (30) سپس پطرس، یعقوب و یوحنا، یایروس و مادر کودک را با خود برد، به اتاق مردگان رفت.

- 31) و چون درها به روی جمعیت بسته شد، سخنی گفت که جانها می توانند بفهمند، و سپس دست آن دوشیزه را گرفت و گفت:
- 32) طلپت کومی ای فرزند برخیز! روح دختر برگشت و او برخاست و غذا خواست.
- 33) و همه مردم شهر شگفت زده شدند و بسیاری عیسی را به عنوان خدا پرستش می کردند.
- 34) اما او مانند شیخ شب ناپدید شد و به راه خود رفت.

فصل 121

- کریستین ها در ناصره هستند. میریام ترانه ستایش کریستین را می خواند. عیسی در کنیسه تدریس می کند. او مرد خنگی را شفا می دهد که وسواس دارد. مردم به او اعتقاد ندارند. فریسیان او را ابزار بلزبوب می نامند. کریستین ها به کانا می روند.
- روز جشنی در ناصره بود. مردم آنجا با همدیگر ملاقات کرده بودند تا یک رویداد بزرگ را جشن بگیرند.
- 2) و عیسی و اربابان خارجی و دوازده نفر و مریم مادر خداوند و مریم آنجا بودند.
- 3) و هنگامی که مردم در تالار بزرگ شهر جمع شدند، میریام آواز خوان براننده ایستاد و آوازی ستایش خواند.
- 4) اما تعداد کمی از جمعیت می دانستند که خواننده کیست. اما او فوراً همه قلب ها را به دست آورد.
- 5) روزهای زیادی سرودهای اسرائیل را خواند و سپس به راه خود رفت.
- 6) سبت فرا رسید و عیسی به کنیسه رفت. کتاب مزامیر را گرفت و خواند:
- 7) خوشا به حال کسی که بر خدا توکل کند نه متکبران و نه کسانی که به دروغ روی گردانند.
- 8) ای خداوند، خدای من، کارهایی که تو برای ما انجام دادی شگفت انگیز است. و افکار تو برای ما بسیار است. ما نمی توانیم همه آنها را بشماریم،
- 9) برای قربانی و قربانی خون نمی خوانی. قربانی های سوختنی و قربانی های گناه را نمی خواهی.
- 10) و اینک می آیم تا اراده تو را انجام دهم، ای خدا، شریعت تو در قلب من است.
- 11) و من کلام عدالت و سلامتی را برای انبوه جمعیت موعظه کردم. من نصیحت خدای خود را به طور کامل اعلام کرده ام.
- 12) عدالت تو را در دل خود پنهان نکرده ام. من وفاداری و لطف تو را اعلام کردم.
- 13) محبت و حقیقت تو را از مردم دور نگذاشته ام. من آنها را به انبوه مردم اعلام کرده ام.
- 14) خداوند، لبهای مرا گشاد کن تا بتوانم ستایش تو را بگویم. نه قربانی خون می آورم و نه قربانی های سوختنی برای گناه.
- 15) قربانی هایی که می خواهم برای تو بیاورم، ای خدا، پاکی در زندگی، قلبی پشیمان، روحی سرشار از ایمان و عشق است، و اینها را خواهی گرفت.
- 16) و چون چنین خواند، کتاب را به صاحب کتاب پس داد و گفت:
- 17) در این انتهای زمین این پیام های خدا آمده است.
- 18) مردم ما آداب قربانی را برافراشته و از رحمت و عدالت و حقوق مردم غافل شده اند.
- 19) ای فریسیان، ای کاهنان، ای کاتبان، خدای شما غرق خون شده است. خداوند به دعای شما توجهی نمی کند. شما در برابر قربانیان سوزان خود ایستاده اید. اما تو بیهوده ایستادی
- 20) شما را به شهادت شریعت بازگردانید. اصلاح کنید و به سوی خدا بازگردید تا زنده بمانید.
- 21) مذبح های شما بار دیگر با دود بی گناهی نفرین نشود.

- (22) قلب شکسته و پشیمان را به عنوان قربانی نزد خدا بیاورید.
- (23) باری را که بر دوش هموعان خود گذاشته اید بردارید.
- (24) و اگر نشنوید و از راه بد خود روی گردانید، خداوند این امت را لعنت خواهد کرد.
- (25) و چون این را گفت کنار ایستاد و همه مردم متحیر شدند و گفتند:
- (26) این مرد این همه دانش و قدرت خود را از کجا آورده است؟ این همه خرد از کجا آمده است؟
- (27) آیا این پسر مریم نیست که خانه اش در راه مارمبون است؟
- (28) آیا برادران او، یهودا، یعقوب و شمعون، در میان مردان محترم ما شناخته شده نیستند؟ خواهرش اینجا با ما نیستن؟
- (29) اما همه آنها از سخنان او آزرده شدند.
- (30) و عیسی گفت: پیامبری در سرزمین مادری خود عزت ندارد. او در میان خویشاوندانش مورد استقبال قرار نمی گیرد. دشمنان او در خانه او هستند.
- (31) و عیسی در ناصره کارهای بزرگ انجام نداد، زیرا مردم به او ایمان نداشتند. او زیاد درنگ نکرد.
- (32) اما چون از آنجا می گذشت دو مرد نابینا به دنبال او رفتند و فریاد زدند: ای پسر داود بشنو! پروردگارا رحم کن و چشمان ما را بگشا تا ببینیم.
- (33) و عیسی گفت: آیا باور داری که بتوانم چشمانت را باز کنم و تو را ببینم؟
- (34) گفتند: آری، خداوندا، ما می دانیم که اگر تو کلام را بگویی، ما می توانیم ببینیم.
- (35) و عیسی چشمان ایشان را لمس کرد و کلام را گفت. گفت: بر حسب ایمان شما چنین خواهد شد.
- (36) و سعادتمند بودند. چشمان خود را باز کردند و دیدند.
- (37) و عیسی گفت: این را به کسی نگو.
- (38) اما آنها بیرون رفتند و این خبر را در تمام زمین بیان کردند.
- (39) هنگامی که عیسی در راه می رفت، مردی را که وسواس داشت و گنگ بود، نزد او آوردند.
- (40) و عیسی کلام را گفت. روح ناپاک از مرد بیرون آمد. زبانش شل شد. او صحبت کرد؛ گفت: الحمدلله.
- (41) مردم شگفت زده شدند؛ گفتند: این کار بزرگی است. ما قبلاً چنین کاری را ندیده بودیم.
- (42) و فریسیان نیز بسیار شگفت زده شدند. اما آنها فریاد زدند و گفتند:
- (43) ای مردان اسرائیل، مراقب باشید. این عیسی ابزار بلزبوب است. او بیماران را شفا می دهد و ارواح را به نام شیطان بیرون می کند.
- (44) اما عیسی جواب نداد. او راه خود را رفت.
- (45) و با اربابان خارجی و دوازده نفر به شهری رفت که روزی آب را به شراب تبدیل کرد و روزهای معینی درنگ کرد.

فصل 122

- مسیحیان هفت روز را به دعا می گذرانند. عیسی مسئولیت خود را به دوازده نفر می دهد و آنها را به خدمت رسولی خود می فرستد و دستور ملاقات با او را در کفرناحوم می دهد.
- کریستین ها هفت روز در سکوت دعا کردند. سپس عیسی آن دوازده نفر را فرا خواند و گفت:
- (2) اینک، انبوهی از مردم همه جا در اطراف ما ازدحام کرده اند. مردم گیج شده اند. آنها مثل گوسفندان بدون گوله این طرف و آن طرف سرگردانند.

- (3) نیاز به مراقبت چوپان دارند. آنها دستی پرمهر می خواهند که آنها را به سوی نور هدایت کند.
- (4) دانه رسیده است. برداشت فراوان است، اما دروگران کم هستند.
- (5) زمان نیز فرا رسیده است و شما باید به تنهایی از تمام روستاها و شهرهای جلیل عبور کنید و آموزش دهید و شفا دهید.
- (6) و سپس بر دوازده نفر دمید و گفت: نفس مقدس بگیرید.
- (7) و سپس به هر یک از آنها کلام قدرت داد و گفت: با این کلام همه جانبه ارواح را بیرون خواهید کرد، بیماران را شفا خواهید داد و مردگان را دوباره زنده خواهید کرد.
- (8) و به راه آشوریان و یونانیان نخواهید رفت. به سامره نرو. فقط به سراغ برادران خود از قبایل پراکنده بروید.
- (9) و همانطور که می روید، اعلام کنید، پادشاهی مسیح فرا رسیده است.
- (10) و فور دریافت کرده‌اید و مجانی خواهید داد.
- (11) اما شما باید با ایمان بروید. هیچ عصبانی برای خود فراهم نکنید که به آن تکیه کنید.
- (12) تمام طلا و نقره خود را به فقرا بدهید. دو کت و کفش اضافی بگیرید. فقط عصای خود را بردارید.
- (13) شما کشاورزان خدا هستید و او هرگز شما را به بی نیازی نمی رساند.
- (14) در هر جایی که می روید مردان با ایمان را جستجو کنید. با آنها بمان تا زمانی که از اینجا بروی.
- (15) تو به دنبال من برو. تو برای من عمل کن آنها که شما را پذیرفته و پذیرا می شوند، مرا پذیرفته و پذیرا می شوند.
- (16) و کسانی که درهای خود را به روی تو می بندند از استقبال من امتناع می ورزند.
- (17) اگر در شهری مورد لطف و مهربانی قرار نگرفتید، فکر بد را از خود دور نکنید. مقاومت نکن.
- (18) فکر شیطانی از هر نوعی به شما آسیب می رساند. قدرت شما را از بین خواهد برد.
- (19) هنگامی که مورد لطف قرار نگرفتید، به راه خود بروید، زیرا انبوهی از مردان هستند که خواهان نور هستند.
- (20) اینک من شما را به عنوان گوسفند در میان گله گرگ می فرستم. و تو باید مثل مارها عاقل و مثل کبوترها بی آزار باشی.
- (21) به تمام زبان خود با احتیاط عمل کنید، زیرا فریسیان و علما در آنچه می گویند دلیلی برای دستگیری شما خواهند جست.
- (22) و حتماً با اتهامات نادرست راهی خواهند یافت تا شما را به دادگاه بکشانند.
- (23) و قضات اعلام می کنند که شما مرتکب جرمی هستید و شما را به شلاق و سلول های زندان محکوم می کنند.
- (24) اما هنگامی که در برابر قاضی بایستید، نترسید. در مورد نحوه عمل، کلماتی که باید صحبت کنید، نگران نباشید.
- (25) نفس مقدس شما را در آن ساعت راهنمایی می کند و کلماتی را که می خواهید بیان کنید بیان می کند.
- (26) از این امر اطمینان کامل داشته باشید. این شما نیستید که صحبت می کنید. این نفس مقدس است که کلمات را می دهد و لب ها را حرکت می دهد.
- (27) انجیلی که شما موعظه می کنید صلح را به ارمغان نمی آورد، بلکه جماعت را به خشم برمی انگیزد.
- (28) انسان نفسانی از حقیقت بیزار است و جان خود را می دهد تا گیاه لطیف را قبل از زمان برداشت خرد کند.
- (29) و این در خانه هایی که خانه های آرامش را کد بود، آشفستگی ایجاد می کند.

- (30) و برادر برادر را به مرگ خواهد داد. پدر می ایستد و می بیند که مردها فرزندش را اعدام می کنند. و فرزند در دادگاه بر علیه پدرش شهادت خواهد داد و با خوشحالی می بیند که مادرش کشته می شود.
- (31) و مردم از شما متفخر خواهند شد فقط به این دلیل که شما نام مسیح را به زبان می آورید.
- (32) سه بار خوشا به حال مردی که در این روز خشم آینده وفادار باشد!
- (33) اکنون برو. وقتی در جایی مورد آزار و اذیت قرار گرفتی، برو دنبال جای دیگری.
- (34) و هنگامی که با دشمنی بسیار بزرگ روبرو شدید، بنگرید که پسر انسان در درگاه شماسست و می تواند صحبت کند و همه لشکرهای آسمان در دفاع از شما خواهند ایستاد.
- (35) اما زندگی کنونی خود را بسیار محترم ندانید.
- (36) زمانی فرا خواهد رسید که مردان جان مرا خواهند گرفت. شما نیازی به مصونیت ندارید، زیرا آنها شما را به نام خدا خواهند کشت.
- (37) مردان من را بلزیوب می نامند و شما را عابد می نامند.
- (38) از آنچه مردان می گویند و انجام می دهند نترسید. آنها هیچ قدرتی بر روح ندارند؛ آنها ممکن است سوء استفاده کنند و ممکن است بدن بدن را از بین ببرند. اما این همه است.
- (39) آنها خدایی را نمی شناسند که مسائل روح را در دستان خود دارد که بتواند روح را از بین ببرد.
- (40) مسیح امروز پادشاه است و مردم باید قدرت او را بشناسند.
- (41) کسی که مسیح را که عشق خداست، قبل از هر چیز دوست ندارد، هرگز نمی تواند جایزه آگاهی روح را به دست آورد.
- (42) و کسانی که پدر و مادر یا فرزندان خود را بیشتر از محبت مسیح دوست دارند هرگز نمی توانند نام مسیح را بر سر بگذارند.
- (43) و کسی که جان خود را بیشتر از محبت مسیح دوست دارد، نمی تواند خدا را خشنود سازد.
- (44) و کسی که به زندگی می چسبید، جان خود را از دست می دهد، در حالی که کسی که جان خود را برای مسیح فدا می کند، جان خود را نجات می دهد.
- (45) هنگامی که عیسی چنین گفت، دوازده نفر را دو نفر فرستاد و به آنها دستور داد که او را در کفرناحوم ملاقات کنند.
- (46) و در تمام شهرهای جلیل رفتند و تعلیم دادند و با روح و قدرت شفا دادند.

فصل 123

- عیسی آخرین مسئولیت خود را به اربابان خارجی می دهد و آنها را به عنوان رسولی به جهان می فرستد. او به تنهایی به صور می رود و در خانه راحیل اقامت می کند. کودک وسواسی را شفا می دهد. به صیدا و سپس به کوه های لبنان می رود. از کوه هرمون، قیصریه فیلیپی، دکاپولیس، گادارا بازدید می کند و به کفرناحوم باز می گردد. دوازده نفر را می پذیرد که حساب کار خود را می دهند.
- استاد کریستین مدتی را صرف دعا کرد و سپس استادان خارجی را فرا خواند و به آنها گفت:
- (2) ببینید، من دوازده رسول را به اسرائیل فرستادم، اما شما به تمام جهان فرستاده شده اید.
- (3) خدای ما یکی است، روح است و حقیقت است، و هر انسانی برای او عزیز است.
- (4) او خدای همه فرزندان هند و خاور دورتر است. از ایران، و دورتر شمال؛ از یونان و روم و از غرب دورتر. از مصر و جنوب دورتر، و از سرزمین های قدرتمند در آن سوی دریاها، و از جزایر دریاها.
- (5) اگر خداوند نان حیات را برای یکی بفرستد و نه برای همه کسانی که به شعور حیات برخاسته اند و می توانند نان زندگی را دریافت کنند، ظلم می کند و همین امر عرش بهشت را به لرزه در می آورد.

- (6) پس شما را از هفت مرکز جهان فراخواند و نفخه حکمت و قدرت در جان شما دمید و اکنون شما را به عنوان حاملان نور حیات، رسولان نسل بشر، می فرستد.
- (7) راه خود را ادامه دهید و همانطور که می روید انجیل مسیح را اعلام کنید.
- (8) سپس بر اربابان دمید و گفت: نفس مقدس را بگیرید. و سپس به هر یک کلام قدرت داد.
- (9) هر یک به راه خود رفت و هر سرزمینی برکت یافت.
- (10) سپس عیسی به تنهایی از تپه های جلیل عبور کرد و پس از چند روز به ساحل صور رسید و در خانه راحیل اقامت گزید.
- (11) آمدنش را تبلیغ نکرد، زیرا برای تدریس نیامده بود. او در آنجا با خدا ارتباط برقرار می کرد که بتواند آبهای دریای عظیم را ببیند.
- (12) اما راحیل این خبر را گفت و انبوهی از مردم در خانه او جمع شدند تا خداوند را ببینند.
- (13) زنی یونانی اهل فنقیه آمد. دخترش وسواس داشت او گفت،
- (14) پروردگارا، به خانه من رحم کن! دخترم وسواس دارد. اما این را می دانم، اگر شما کلام را بگویید، او آزاد خواهد شد. ای پسر داوود، دعای مرا بشنو!
- (15) اما راحیل گفت: «زن نیکو، خداوند را اذیت مکن. او برای شفا به صور نیامد. آمد تا کنار دریا با خدا صحبت کند.
- (16) عیسی گفت: «اینک من نزد یونانیان و نزد سیروفنسیسیان فرستاده نشدم. من فقط به سوی مردم، اسرائیل می آیم.
- (17) و آنگاه زن به پای او افتاد و گفت: خداوند، عیسی، از تو می خواهم که فرزندم را نجات دهی.
- (18) عیسی گفت: تو این ضرب المثل را خوب می دانی که: شایسته نیست نان بچه ها را به سگ بدهیم.
- (19) و آنگاه زن گفت: آری، عیسی، این را می دانم، اما سگ ها ممکن است خرده هایی را که از تخته اربابشان می افتد بخورند.
- (20) عیسی گفت: من چنین ایمانی را در میان یهودیان ندیده ام. او نه رعیت است و نه سگ.
- (21) سپس به او گفت: بر حسب ایمانت چنین باشد.
- (22) زن به راه خود رفت و چون نزد فرزند خود رسید، او شفا یافت.
- (23) عیسی روزهای زیادی در صور ماند. و سپس به راه خود رفت و مدتی در صیدا در کنار دریا ساکن شد.
- (24) و سپس به راه افتاد. در تپه ها و دره های لبنان و در نخلستان های آن در اندیشه ای خاموش قدم می زد.
- (25) روزه رسالت زمینی او رو به پایان بود. او به دنبال قدرت بود و آنچه را که می جست، می یافت.
- (26) کوه هرمون در آنسوی آن ایستاده بود، و عیسی فین در کنار آن کوه معروف در آواز عبری زانو زد.
- (27) و سپس بر قله های بلند کوه هرمون ایستاد و چشمان خود را به آسمان بلند کرد و با خدا صحبت کرد.
- (28) و استادان زمانهای قدیم خود را آشکار کردند و مدتها در مورد پادشاهی مسیح صحبت کردند.
- (29) درباره کارهای بزرگی که انجام شده بود. در مورد فتح آینده صلیب. درباره پیروزی بر مرگ.
- (30) سپس عیسی به راه افتاد. او به فیصریه فیلیپی رفت و در خانه سوزانا روزهای معینی را درنگ کرد.
- (31) و سپس از تمام دکاپولیس گذشت تا کسانی را که او را مسیح می شناختند تشویق کند و آنها را برای روز جلگه آماده کند.
- (32) و سپس به گدارا رفت و دوستان زیادی در آنجا بودند تا از او استقبال کنند.
- (33) و چوزاس، مباشر خاندان هیرودیس آنتیپاس، آنجا بود، و عیسی با او سوار کشتی سلطنتی شد و از دریا گذشت و به کفرناحوم رسید.

(34) و چون مردم دانستند که عیسی در خانه است به استقبال او آمدند.

(35) اندکی بعد دوازده حواری آمدند و تمام سفر خود را به جلیل به استاد گفتند.

(36) آنها گفتند که به کلام مقدس کارهای بزرگ بسیاری انجام داده اند. و عیسی به آنها گفت: آفرین.

قسمت 2/بخش هفدهمعیسی مسیح

خدمت 3 ساله عیسی مسیح ناصری

عیسی 30 تا 33 ساله

بخش XVII

(فصل 124-158)

PE

سومین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 124

کریستین ها از دریا عبور می کنند. عیسی به شاگردانش درس هایی درباره آموزه های مخفی می دهد. به مردم یاد می دهد. پنج هزار را تغذیه می کند. شاگردان شروع به عبور از دریا می کنند. طوفانی برمی خیزد. عیسی که بر روی آب ها راه می رود، به سوی آنها می آید. محاکمه ایمان پتر. آنها در Gennesaret فرود می آیند.

دوازده حواری اکنون به مرحله هوشیاری روح رسیده بودند و عیسی می توانست معانی عمیق تر مأموریت خود را به جهان برای آنها آشکار کند.

(2 هفته آینده عید بزرگ یهودیان برگزار می شود و متی گفت: آیا کمر خود را بسته و به اورشلیم برویم؟)

(3 اما عیسی گفت: ما به عید نخواهیم رفت. زمان کوتاه است و من چیزهای زیادی برای گفتن به شما دارم. بیا تو به جای کویری و کمی استراحت کن)

(4 و سپس فایقه های خود را برداشتند و از دریا گذشتند و به مکانی بیابانی نزدیک جولوس بیتسایدا رسیدند.

(5 مردم رفتند آنها را دیدند و به تعداد زیادی آنها را دنبال کردند.

(6 و عیسی بر جماعت مضطرب دلسوزی کرد، و تمام روز ایستاد و به آنها تعلیم داد، زیرا آنها در جستجوی نور بودند و مانند گوسفندان بدون گله بودند.

(7 و چون شب دوازدهم فرا رسید، شک داشتند که مردم چه خواهند کرد، و توماس گفت:

(8 پروردگارا، ما در یک مکان بیابانی هستیم. انبوه مردم چیزی برای خوردن ندارند و از کمبود غذا ضعیف شده اند. چکار باید بکنیم؟)

(9 و عیسی گفت: نزد جمعیت بروید و اطعام کنید.

(10 و یهودا گفت: « آیا برویم و دویست سکه نان بخریم تا بخورند؟)

(11 و عیسی گفت: برو به انبار ما نگاه کن و ببین چقدر نان داریم.

(12 و اندرو گفت: ما نان نداریم، اما پسری یافتیم که پنج نان جو و دو ماهی کوچک دارد. اما این غذا برای یک نفر از هر ده کافی نیست.

(13 اما عیسی گفت: « به این قوم فرمان ده تا در دسته های دوازده نفری بر روی علف بنشینند. و همه در دسته های دوازده نفری نشستند.

(14 سپس عیسی نان و ماهی را برداشت و به آسمان نگاه کرد و کلام مقدس را گفت.

(15 و سپس نان را شکست و به دوازده تن داد. ماهی را نیز به دوازده تن داد و گفت: نزد جمعیت بروید و غذا دهید.

(16 و همه مردم خوردند و شاداب شدند.

(17 حدود پنج هزار مرد، جمعی از کوچکترها و زنان کم بودند.

(18 و چون همه مردم سیر شدند، استاد گفت:

- 19) نگذارید خرده ای گم شود. به آنجا بروید و تکه های نان و ماهی را برای دیگری که ممکن است بخواهند جمع کنید.
- 20) تکه ها را جمع کردند و دوازده سبد پر کردند.
- 21) مردم از این عمل شگفت انگیز قدرت گیج شدند. آنها گفتند: و اکنون می دانیم که عیسی همان پیامبری است که پیامبران ما گفته اند که خواهد آمد. و سپس گفتند: سلام بر پادشاه!
- 22) هنگامی که عیسی از آنها شنید که می گویند: همه درود بر پادشاه! او دوازده نفر را صدا کرد و به آنها دستور داد که قایق های خود را بردارند و پیش از او به سوی دیگر بروند.
- 23) و به تنهایی به گذرگاه کوهستانی رفت تا نماز بخواند.
- 24) دوازده نفر در دریا بودند و امیدوار بودند که در مدت کوتاهی به کفرناحوم برسند، که یکباره طوفان ترسناکی برخاست و آنها در رحمت امواج قرار گرفتند.
- 25) و در پاسگاه چهارم شب باد گردباد شد و ترس و هراس آنان را فرا گرفت.
- 26) و در طوفان کور، شکلی را دیدند که بر امواج حرکت می کرد. به نظر می رسید یک مرد است، یکی صحبت کرد و گفت: این یک روح است، نشانه چیزهای شیطانی.
- 27) اما یحیی شکل را تشخیص داد و گفت: خداوند است.
- 28) و سپس باد نه چندان شدید وزید و پطرس که در وسط ایستاده بود، فریاد زد:
- 29) پروردگارا! خدای من! اگر این واقعاً تو هستی، از من بخواه تا بر روی امواج به سوی تو بیایم.
- 30) فرم دست او را دراز کرد و گفت: بیا.
- 31) و پطرس بر امواج قدم گذاشت و آنها مانند صخره جامد بودند. روی امواج راه می رفت
- 32) آنقدر راه رفت که در درون خود فکر کرد، چه می شود اگر امواج زیر پای من بشکنند؟
- 33) و سپس امواج زیر پاهایش شکستند، و او شروع به فرو رفتن کرد، و در ترس جان فریاد زد: ای پروردگار، نجاتم بده، وگرنه گم شدم!
- 34) و عیسی دست او را گرفت و گفت: ای کم ایمانان! چرا شک کردی و عیسی راه را به سوی قایق هدایت کرد.
- 35) طوفان نیروی خود را صرف کرده بود. بادها خاموش بودند و نزدیک ساحل بودند و وقتی فرود آمدند در دره گنيسارت بودند.

فصل 125

- کریستین ها در Gennesaret مورد استقبال قرار می گیرند. بسیاری از عیسی برای نان و ماهی پیروی می کنند. او از نان زندگی به آنها می گوید. از گوشت و خون خود به عنوان نمادی از نان و آب زندگی صحبت می کند. مردم آزرده خاطر شده اند و بسیاری از شاگردانش دیگر از او پیروی نمی کنند.
- به زودی خبر آمدن عیسی و آن دوازده در سراسر دره جنسارت پخش شد و بسیاری از مردم برای دیدن آمدند.
- 2) مریضان خود را آوردند و زیر پای استاد گذاشتند و تمام روز را تعلیم و شفا می داد.
- 3) انبوهی از طرف دیگر که روز قبل غذا خورده بودند و گروههای دیگر برای دیدن خداوند فرود آمدند. اما چون او را نیافتند، او را در کفرناحوم جستجو کردند.
- 4) و چون او را در خانه نیافتند، به جنسارت رفتند. او را در آنجا یافتند و گفتند: ربونی، کی به جنسارت آمدی؟
- تمثیل - نان و آب زندگی: عیسی نمادی از گوشت و خون اوست

5) و عیسی گفت: «چرا به دریا رسیدی؟ تو برای نان زندگی نیامدی.

6) آمدی تا خودخواهی خود را راضی کنی. همه شما روز دیگر در آن سوی دریا سیر شده اید و بیشتر به دنبال نان و ماهی هستید.

7) غذایی که خوردید غذای گوشت بود که به زودی باید از بین برود.

8) ای مردان جلیلی، به دنبال غذایی نباشید که از بین برود، بلکه به دنبال غذایی باشید که روح را سیر کند. و اینک من از بهشت برای شما غذا می آورم.

9) گوشت ماهی خوردی و سیر شدی و اکنون گوشت مسیح را برایت می آورم تا بخوری تا تا ابد زنده بمانی.

10) پدران ما در بیابان مانا خوردند. و سپس گوشت بلدرچین را خوردند و از آب چشمه جاری که موسی از صخره بیرون آورد، نوشیدند. اما همه آنها مرده اند.

11) ماننا و بلدرچین نمادهای جسم مسیح بودند. آب های صخره نمادی از خون بودند.

12) اما اینک مسیح آمده است. او نان زندگی است که خداوند به دنیا داده است.

13) هر که گوشت مسیح را بخورد و خون او را بنوشد هرگز نخواهد مرد. و او هرگز گرسنه نخواهد بود. و دیگر تشنه نخواهد بود.

14) و کسانی که این نان بهشت را می خورند و این آب ها را از چشمه حیات می نوشند گم نمی شوند. اینها روح را تغذیه می کنند و زندگی را پاک می کنند.

15) بنگر، زیرا خداوند فرموده است، هنگامی که انسان خود را پاک کرد، او را به عرش قدرت خواهم رساند.

16) سپس عیسی و آن دوازده به کفرناحوم رفتند. و عیسی به کنیسه رفت و تعلیم داد.

17) و چون یهودیان که او را در جنسارت شنیدند آمدند گفتند:

18) این شخص در کنار خودش است. از او شنیدیم که گفت: من نان زندگی هستم که از بهشت می آید. و همه می دانیم که او مردی است، پسر انسان که از ناصره آمده است. ما مادرش و دیگر خویشاوندانش را می شناسیم.

19) و عیسی افکار آنها را می دانست. او به آنها گفت: «چرا زمره می کنید و این گونه در میان خود استدلال می کنید؟

20) مسیح حیات جاودانی است. او از بهشت آمد. او کلیدهای بهشت را در اختیار دارد و هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر اینکه خود را از مسیح پر کند.

21) من در جسم آمدم تا اراده خدا را انجام دهم، و اینک، این گوشت و خون از مسیح پر شده است. و بنابراین من نان زنده ای هستم که از آسمان می آید.

22) و هنگامی که این گوشت را بخورید و این خون را بنوشید، زندگی جاودانی خواهید داشت. و اگر بخواهی، نان زندگی می شوی.

23) و بسیاری از مردم خشمگین شدند. گفتند: این مرد چگونه می تواند گوشت خود را به ما بدهد تا بخوریم و خون خود را بنوشیم؟

24) و شاگردانش از گفتن این سخنان ناراحت شدند و بسیاری رویگردان شدند و دیگر از او پیروی نکردند.

25) گفتند: این برای او ترسناک است که بگوید اگر گوشت مرا نخورید و خون مرا ننوشید نمی توانید وارد زندگی شوید.

26) آنها نمی توانستند مثلی را که او می گفت درک کنند.

27) و عیسی گفت: شما لغزش می کنید و در برابر حقیقت می افتید. وقتی مشاهده کنید که این گوشت و خون به شکلی بالاتر تبدیل شده است، چه خواهید کرد؟

28) وقتی پسر انسان را در حال بالا رفتن از ابرهای آسمان ببینید چه خواهید گفت؟

29) وقتی ببینی پسر انسان بر تخت خدا نشسته چه می گویی؟

- (30) گوشت هیچ است؛ روح نیروی تسریع کننده است. کلماتی که من می گویم روح هستند. آنها زندگی هستند
- (31) وقتی عیسی عده زیادی را دید که در اظهار ایمان خود به او با صدای بلند ابراز عقیده کرده بودند، برگردید و بروید، به دوازده نفر گفت.
- (32) آیا در این ساعت مرا ترک می کنی و می روی؟
- (33) اما پطرس گفت: خداوندا، ما جای دیگری برای رفتن نداریم. شما کلمات زندگی ابدی را دارید. می دانیم که تو از جانب خدا به سوی ما فرستاده شده ای.
- فصل 126**
- کاتبان و فریسیان به دیدار عیسی می روند. او را به خاطر غذا خوردن با دستان نشویده سرزنش می کنند. از اعمال خود دفاع می کند و درس نفاق می دهد. به طور خصوصی تعالیم عمومی خود را برای دوازده نفر توضیح می دهد.
- گروهی از کاتبان و فریسیان از اورشلیم آمدند تا بدانند قدرت عیسی در کجاست.
- (2) اما وقتی فهمیدند که او و شاگردانش به رسم یهودیان در مورد شستن دستها قبل از غذا توجه نمی کنند، شگفت زده شدند.
- (3) و عیسی گفت: ریا در میان شما کاتبان و فریسیان ملکه است. از تو اشعیا نوشت:
- (4) این قوم مرا با لبی گرامی می دارند. دلشان دور است بیهوده مرا می پرستند؛ آموزه های آنها جزمات و عقاید مردم است.
- (5) شما مردانی که خود را به عنوان مردان خدا نشان می دهید و هنوز قوانین خدا را رد می کنید و قوانین مردم را آموزش می دهید.
- (6) بایستید و بگویید چه زمانی خدا قوانین تشریفاتی را که شما رعایت می کنید به مردم داده است. و به این مردم بگویید که چگونه زندگی روحی لکه دار می شود اگر قبل از غذا نشوید.
- (7) منتقدان او پاسخ ندادند و سپس گفت:
- (8) ای مردان اسرائیل به من بشنوید! آلود مخلوق دل است. ذهن جسمانی اندیشه را در دست می گیرد و عروسی هیولا می سازد. این عروس گناه است گناه مخلوق ذهن است.
- (9) چیزی که انسان را نجس می کند، غذایی نیست که می خورد.
- (10) نان و ماهی و سایر چیزهایی که می خوریم، صرفاً فنجان هایی هستند که مواد گوشتی را برای ساختن خانه انسان به سلول ها حمل می کنند و وقتی کار آنها به عنوان زیاده انجام می شود دور ریخته می شوند.
- (11) زندگی گیاه و گوشتی که برای ساختن خانه انسان می رود هرگز غذای روح نیست. روح از لاشه حیوان یا گیاه تغذیه نمی کند.
- (12) خداوند روح را مستقیماً از بهشت تغذیه می کند. نان زندگی از بالا می آید.
- (13) هوایی که ما تنفس می کنیم دارای نفس مقدس است و هر که بخواهد می تواند این نفس مقدس را بگیرد.
- (14) روح تبعیض قائل می شود و کسی که زندگی مسیح را می خواهد می تواند آن را دمیده باشد. طبق ایمان شما چنین باشد.
- (15) انسان جزئی از جایگاه خود نیست. خانه مرد نیست
- (16) جهان پایین جسم را می سازد و آن را در حال تعمیر نگه می دارد. جهان برتر نان زندگی روح را فراهم می کند.
- (17) دوست داشتنی ترین نیلوفرها از برکه های راکد و کثیف ترین گل ها رشد می کنند.
- (18) قانون گوشت ایجاب می کند که انسان باید بدن را تمیز نگه دارد.
- (19) قانون روح خواهان پاکی در اندیشه و گفتار و کردار است.

- (20) اکنون که عصر فرا رسید و آنها در خانه بودند، آن دوازده چیزهای زیادی برای گفتن داشتند و سؤالات زیادی برای طرح کردن.
- (21) نانا نائیل پرسید: آیا آنچه در مورد خانه جسم گفتم مثل بود؟ اگر چنین است، به چه معناست؟
- (22) عیسی گفت: آیا هنوز نمی توانید تمایز قائل شوید؟ آیا هنوز ندانسته اید که آنچه انسان در دهان می گیرد او را نجس نمی کند؟
- (23) غذای او به جانش نمی رود. این ماده برای گوشت و استخوان و مغز است.
- (24) برای روح همه چیز پاک است.
- (25) آنچه انسان را نجس می کند از افکار نفسانی سرچشمه می گیرد. و افکار نفسانی از دل سرچشمه می گیرد و انبوهی از چیزهای شیطانی پدید می آورد.
- (26) قتل، دزدی و حماقت از دل بیرون می آید. تمام اعمال خودخواهانه و اعمال نفسانی از دل سرچشمه می گیرد.
- (27) غذا خوردن با دستان شسته، انسان را نجس نمی کند.
- (28) پطرس گفت: خداوندا، آنچه امروز گفتم کاتبان و فریسیان را سخت آزرده است.
- (29) عیسی گفت: این کاتبان و فریسیان فرزندان درخت حیات نیستند. آنها گیاه خدا نیستند. آنها گیاهان انسان هستند و هر گیاه خارجی کنده خواهد شد.
- (30) همه این مردان را رها کنید. آنها راهنمایان کور هستند؛ آنها بسیاری از مردم نابینا را رهبری می کنند.
- (31) رهبران و رهبران با هم راه می روند. آنها با هم به چاله های خمیازه می افتند.

فصل 127

- کریستین ها از دریا به دکاپولیس می گذرند. عیسی یک مکان بازنشسته پیدا می کند که در آن به طور خصوصی به دوازده نفر آموزش می دهد. آنها سه روز می مانند، سپس به روستایی در کنار دریا می روند.
- اکنون عیسی آن دوازده را گرفت و با آنها شبانه از دریا گذشت و به مرزهای دکاپولیس رسید.
- (2) تا جایی را پیدا کند که به تنهایی بتواند چیزهای آینده را برای آنها فاش کند.
- (3) به گردنه کوهستانی رفتند و سه روز به نماز گذراندند.
- (4) سپس عیسی گفت: اینک زمانی نزدیک است که دیگر با شما در جسم راه نخواهم رفت.
- (5) اینک من آموخته ام که هر کس جان خود را آنقدر ارزش قائل شود که برای نجات برادرش از خود گذشتگی نکند، شایسته است وارد زندگی نشود.
- (6) اینک من به عنوان الگو برای پسران انسان آمده ام و از یاری خودداری نکرده ام.
- (7) وقتی هفت آزمون را در هلیوپولیس پشت سر گذاشتم، زندگی و هر چه داشتم را وقف کردم تا جهان را نجات دهم.
- (8) در بیابان یهودا با سرسخت ترین دشمنان انسانها جنگیدم و در آنجا وقف خود را برای خدمت به همونعم تأیید کردم.
- (9) در سختی ها و آزمایش ها تزلزل نکرده ام. وقتی متهمان دروغین آمدند، جواب ندادم.
- (10) خدا کلام نجات دهنده را به من داد، و من اغلب آن را به زبان آورده و بیماران را شفا داده، ارواح ناپاک را بیرون کرده، و مردگان را زنده کرده ام.
- (11) و من به شما نشان دادم که چگونه کلام را بیان کنید. و من کلام را به شما داده ام.
- (12) اندکی بعد روی خود را به سوی اورشلیم برمی گردانیم و یکی از شما که اکنون مرا می شنود مرا به دستان شریک تسلیم خواهد کرد.
- (13) کاتبان و فریسیان اتهامات دروغین را مطرح خواهند کرد و مرا به دادگاه خواهند برد و با رضایت روم، مصلوب خواهند شد.

- 14) سپس پطرس گفت: پروردگارا، چنین نخواهد شد. سربازان روی قبل از اینکه به پروردگار ما برسند دوازده مرد مرده را زیر پا می گذارند.
- 15) اما عیسی گفت: نجات دهنده جهان نمی تواند مقاومت کند.
- 16) من آمده ام تا جهان را نجات دهم و نام شما را در بالاترین بارگاه های بهشت برده ام و شما به عنوان نجات دهندگان جهان تأیید شده اید.
- 17) و هیچ نامی جز نام کسی که خیانت کند رسوا نمی شود.
- 18) من به راه خود می روم و اگر چه جسمم بگذرد، روح من در تمام راه در کنار شما خواهد ایستاد تا راهنمایی و برکت دهد.
- 19) و مردان شریر شما را در کوجه ها می گیرند و در نماز زانو می زنید. شما را به جرم قانونی متهم می کنند و فکر می کنند که با کشتن شما به خدای خود خدمت می کنند.
- 20) اما تزلزل نکنید. بار سنگین خواهد بود، اما با انجام وظیفه، آرامش خداوند بار را برمی دارد، درد را از بین می برد و راه را روشن می کند.
- 21) و در جایی ملاقات خواهیم کرد که جلادان نفسانی نیابند. در آنجا ما به مردان ظالمی خدمت خواهیم کرد که در جهل خود ما را تا حد مرگ شکنجه کردند.
- 22) آیا می توانیم جلوی این خشم و این کشتار زندگی خود را بگیریم؟ اگر نه ما جز مخلوقات جزر و مد چیزهای نفسانی هستیم. فدای جان نخواهد بود.
- 23) اما ما بر امور زمان مسلط هستیم. ما می توانیم صحبت کنیم و همه ارواح آتش و آب و خاک و هوا در دفاع از ما خواهند ایستاد.
- 24) ما می توانیم فرماندهی کنیم و لشکرهای زیادی از جهان فرشتگان می آیند و دشمنان ما را به زمین می زنند.
- 25) اما بهتر است که نیروی از آسمان یا زمین به ما کمک نکند. و بهترین کار این است که حتی خدا هم چهره خود را بیوشاند و به نظر برسد که صدای ما را نمی شنود.
- 26) همانطور که من برای شما الگو هستم، شما نیز الگوهایی برای نسل بشر هستید. ما با عدم مقاومت نشان می دهیم که جان خود را در راه فداکاری با اراده برای انسان می دهیم.
- 27) اما مثال من با مرگ تمام نمی شود. جسد من در آرامگاهی قرار خواهد گرفت که هیچ جسمی در آن نخوابیده است، که نمادی از خلوص زندگی در مرگ است.
- 28) و در قبر سه روز در ارتباط شیرین با مسیح و با پدر-خدا و مادر-خدای خود خواهیم ماند.
- 29) و سپس، به عنوان نمادی از صعود روح به زندگی بالاتر، گوشت من در داخل قبر ناپدید می شود.
- 30) به شکلی بالاتر تبدیل می شود و در حضور همه شما به سوی خدا بالا می روم.
- 31) سپس عیسی و آن دوازده به دهکده ای در کنار دریا رفتند.

فصل 128

- عیسی شبانه به کوهی می رود تا دعا کند. شاگردانش و اهالی روستا او را می یابند و سه روز به آنها آموزش می دهد. چهار هزار نفر را تغذیه می کند. کریستین ها به قیصریه فیلیپی می روند. آنها شخصیت مسیح را در نظر می گیرند. پطرس به عنوان رهبر رسولی انتخاب می شود.
- اکنون، شب هنگام که شاگردان خواب بودند، عیسی برخاست و به تنهایی به گذرگاه کوهستانی، شش مایلی دورتر رفت تا دعا کند.
- 2) و صبح که دوازده از خواب بیدار شدند، خداوند را نیافتند و همه مردم روستا به جستجو پرداختند و هنگامی که خورشید از بلندترین نقطه خود گذشت، او را در گردنه کوه یافتند.
- 3) و انبوهی از مردم آمدند و بیماران خود را آوردند و عیسی تعلیم داد و شفا داد.
- 4) و چون شب فرا می رسید، مردم نمی رفتند. بر زمین خوابیدند تا به خداوند نزدیک شوند.

- 5) سه شبانه روز جمعیت در آنجا ماندند و هیچ کس چیزی برای خوردن نداشت.
- 6) و عیسی دلسوزی کرد و گفت: «اگر من مردم را بفرستم، ممکن است به خانه‌های خود نرسند، زیرا ضعیف شده‌اند، زیرا برخی مایل‌ها سفر کرده‌اند.
- 7) شاگردانش گفتند: از کجا غذای کافی برای سیر کردن همه آنها بیاوریم؟ چهار هزار مرد هستند، غیر از زنان و کوچکترها.
- 8) عیسی گفت: چند نان دارید؟
- 9) جواب دادند: هفت و چند ماهی کوچک.
- 10) و عیسی گفت: بروید و قوم را بنشینید، همانطور که در روز دیگر که جمیع جماعت در گروه‌های دوازده نفری سیر شده بودند، بنشانید.
- 11) و چون مردم در دسته‌های دوازده نفری نشستند، نان و ماهی آوردند.
- 12) و عیسی به آسمان نگاه کرد و کلام را گفت. و سپس هفت نان را پاره کرد و ماهی را نیز برید.
- 13) و هر ذره نان قرص شد و هر لقمه ماهی ماهی شد.
- 14) آن دوازده بیرون رفتند و به همه دادند. مردم خوردند و سیر شدند. و تمام تکه‌های باقی مانده جمع شد و هفت سبد پر بود.
- 15) و سپس مردم به راه خود رفتند، و دوازده قایق سوار شدند و به Dalmanatha در کنار دریا آمدند.
- 16) آنها روزهای زیادی در اینجا ماندند، و عیسی به دوازده نفر در مورد نور درونی که نمی‌تواند ناپدید شود، گفت.
- 17) در مورد پادشاهی مسیح در روح. در مورد قدرت ایمان؛ درباره راز رستخیز مردگان؛ در مورد زندگی جاودانه، و اینکه چگونه زنده‌ها می‌توانند بیرون بروند و به مردگان کمک کنند.
- 18) و سپس به قایق‌های خود رفتند و به ساحل شمالی جلیل آمدند و در کورازین که در آن قوم توماس زندگی می‌کردند، قایق‌های خود را رها کردند و به راه افتادند.
- 19) به مروم آمدند، جایی که به نظر می‌رسد آب‌های بلورین تصاویر بهشت را می‌گیرند و جلال خداوند صباپوت را منعکس می‌کنند.
- 20) و در اینجا روزهای معینی را در اندیشه خاموش درنگ کردند.
- 21) و سپس حرکت کردند و به سرزمین قیصریه فیلیپی آمدند.
- 22) و در حالی که راه می‌رفتند و با یکدیگر صحبت می‌کردند، استاد گفت: مردم در مورد پسر انسان چه می‌گویند؟ فکر می‌کنند من کی هستم؟
- 23) و متی گفت: برخی می‌گویند که تو داوود هستی دوباره بیا. برخی می‌گویند که شما خنوخ، سلیمان یا شیث هستید.
- 24) و اندرو گفت: «شنیدم که یکی از حاکمان کنیسه فریاد زد:» این مرد ارمیا است، زیرا او مانند ارمیا نوشت.
- 25) ناتانائیل گفت: اربابان خارجی که مدتی با ما بودند، گفتند که عیسی گوتاما است، دوباره بیایند.
- 26) جیمز گفت، من فکر می‌کنم که اکثر یهودیان استاد معتقدند که شما ظهور مجدد الیاس بر روی زمین هستید.
- 27) و یحیی سخن گفت و گفت: «وقتی در اورشلیم بودیم، شنیدم که پیشگوی فریاد می‌زد:» این عیسی کسی نیست جز ملک‌بصدق، پادشاه صلح، که حدود دو هزار سال پیش می‌زیست، و گفت که دوباره خواهد آمد.
- 28) و توماس گفت: «هیرودیس تترارک می‌پندارد که تو یحیی هستی که از مردگان برخاسته‌ای.
- 29) اما سپس وجدان او را آزار می‌دهد؛ روح جان مقتول در رویاهایش در برابر او ظاهر می‌شود و مانند شب‌وحش او را تعقیب می‌کند.
- 30) و عیسی پرسید، به نظر شما من کی هستم؟
- 31) و پطرس گفت: «تو مسیح هستی، محبت خدا برای مردم آشکار شد.

- (32) عیسی گفت: سه بار خوشا به حال تو ای شمعون، پسر یونس. شما حقیقتی را اعلام کردید که خداوند به شما داده است.
 (33) تو صخره ای و ستونی در معبد خداوند صباپوت خواهی بود.
 (34) و اعتراف شما سنگ بنای ایمان است، صخره ای از قدرت، و بر این صخره کلیسای مسیح ساخته شده است.
 (35) در برابر آن، تمام قوای هوس و مرگ نمی توانند غالب شوند.
 (36) اینک، من کلیدها را به شما می‌دهم تا درهای ایمنی را برای پسران انسان بگشایید.
 (37) نفس مقدس بر شما و ده نفر خواهد آمد و در اورشلیم در برابر امت‌های زمین بایستید و در آنجا عهد خدا را با مردم اعلام کنید.
 (38) و شما کلمات نفس القدس را بگویید، و هر آنچه را که خدا از مردم به عنوان جدی ایمانشان به مسیح بخواهد، باید اعلام کنید.
 (39) سپس رو به دوازده نفر کرد و گفت: آنچه امروز شنیدید به هیچ کس نگویید.
 (40) سپس عیسی و آن دوازده برخاستند و روزهای زیادی مهمان سوزانا بودند.

فصل 129

- عیسی به مردم تعلیم می‌دهد. او پطرس، یعقوب و یوحنا را می‌گیرد و به کوهی بلند می‌رود و در برابر آنها مسخ می‌شود.
 به زودی خبر آمد که عیسی و آن دوازده نفر آمده اند و بسیاری از مردم برای دیدن آمدند.
 (2) و عیسی گفت، اینک، شما برای دیدن می‌آید، اما این معنی ندارد. اگر مایلید که رحمت مسیح را داشته باشید، صلیب خود را بردارید و از من پیروی کنید.
 (3) اگر جان خود را به خاطر خودخواهی ببخشید، جان خود را از دست خواهید داد.
 (4) اگر جان خود را در خدمت هموعان خود فدا کنید، جان خود را نجات خواهید داد.
 (5) این زندگی فقط یک دهانه است، یک گول امروزی. زندگی هست که نمیگذرد
 (6) اگر دنیا را به دست آورید و جان خود را از دست بدهید سود شما کجاست؟ چه پولی برای روح خود می‌گیرید؟
 (7) اگر زندگی روحی، زندگی انسان را در خدا می‌یابی، پس باید راه باریکی را طی کنی و از دروازه ای باریک وارد شوی.
 (8) راه مسیح است، دروازه مسیح است و شما باید از راه مسیح بالا بیایید. هیچ کس جز به وسیله مسیح نزد خدا نمی‌آید.
 (9) پادشاهی مسیح خواهد آمد. آری، برخی از شما که اکنون مرا می‌شنوید از دروازه های مرگ عبور نخواهید کرد تا زمانی که پادشاهی را در حال قدرت گرفتن ببینید.
 (10) هفت روز استاد و آن دوازده در قیصریه فیلیپی ماندند.
 (11) سپس عیسی پطرس، یعقوب و یوحنا را گرفت و به بالای کوهی رفت تا دعا کند.
 (12) و چون دعا می‌کرد نوری درخشان ظاهر شد. شکل او مانند یک سنگ قیمتی درخشان شد.
 (13) چهره او مانند خورشید می‌درخشید؛ لباس هایش مثل برف سفید به نظر می‌رسید. پسر انسان پسر خدا شد.
 (14) او دگرگون شد تا مردان زمین امکانات انسان را ببینند.
 (15) وقتی اول جلال آمد، سه شاگرد در خواب بودند. استادی چشمان آنها را لمس کرد و گفت: بیدار شوید و جلال خداوند را ببینید.
 (16) و بیدار شدند و جلال خداوند را دیدند. و بیشتر، آنها جلال جهان آسمانی را دیدند، زیرا دو مرد را دیدند که از آنجا در کنار خداوند ایستاده بودند.

- 17) و پطرس از استادی که آنها را بیدار کرد پرسید، این مردانی که در کنار خداوند ایستاده اند چه کسانی هستند؟
- 18) استاد گفت: این مردان موسی و الیاس هستند که آمده اند تا بدانید که آسمان و زمین یکی هستند. که استادان آنجا و استادان اینجا یکی هستند.
- 19) حجابی که جهان ها را از هم جدا می کند، حجاب اتری نیست. برای کسانی که با ایمان دل‌های خود را پاک می کنند، پرده کنار گذاشته می شود و می بینند و می دانند که مرگ امری واهی است.
- 20) و پطرس گفت: ستایش خدا! سپس عیسی را ندا داد و او گفت: مولای من و پروردگار من، این دروازه بهشت است و خوب است که ما بمانیم.
- 21) آیا می توانیم پایین برویم و سه خیمه بیاوریم: یک خیمه برای تو، یک خیمه برای موسی و یک خیمه برای الیاس؟ اما عیسی جواب نداد.
- 22) و موسی و الیاس با عیسی بر روی کوه صحبت کردند. آنها در مورد محاکمه آینده خداوند صحبت کردند.
- 23) در مورد مرگ او، استراحت او در قبر؛ درباره شگفتی های صبح قیامت؛ دگرگونی جسم او و عروج او بر ابرهای نور.
- 24) و همه نمادی از راهی است که هر انسانی باید طی کند. نمادی از نحوه تبدیل شدن پسران انسان به فرزندان خدا.
- 25) سه شاگرد شگفت زده شدند و ناگهان اترها با آواز سرازیر شدند و اشکالی به سبک هوا در سراسر قله کوه به حرکت درآمد.
- 26) و سپس از جلال عالم بالا صدایی شنیدند که می گفت:
- 27) این پسر انسان است، برگزیده من برای تجلی مسیح به مردم. بگذار تمام زمین او را بشنوند.
- 28) چون شاگردان صدا را شنیدند ترسیدند. بر زمین افتادند و دعا کردند.
- 29) و عیسی آمد. آنها را لمس کرد و گفت: برخیزید، نرسید. من اینجا هستم.
- 30) آنگاه برخاستند و چون به اطراف نگاه کردند، کسی را ندیدند. مردها رفته بودند استاد فقط با آنها ایستاد.
- 31) هنگامی که عیسی و آن سه از بالای کوه آمدند، در مورد معنای صحنه صحبت کردند و عیسی به همه آنها گفت. و بعد گفت
- 32) تا زمانی که از مردگان برخاستم آنچه را که دیدی به کسی نگو.
- 33) اما شاگردان نتوانستند معنی کلمات را درک کنند تا زمانی که از مردگان برخیزم.
- 34) و عیسی بار دیگر از مرگ و برخاستن از قبر به آنها خبر داد. در مورد پادشاهی روح که قرار بود در جلال و قدرت بیاید.
- 35) اما پطرس گفت: کاتبان تعلیم داده اند که پیش از آمدن پادشاه، الیاس باید ظاهر شود.
- 36) و عیسی گفت: ایلیا قبلاً آمده است. اما کاتبان و فریسیان او را نپذیرفتند.
- 37) و مردم او را دشنام دادند، او را بستند، در سلول زندان انداختند و با خوشحالی شیطانی از دیدن مرگ او فریاد زدند.
- 38) آنچه را که مردم با او کرده اند با من خواهند کرد.
- 39) آنگاه شاگردان فهمیدند که عیسی درباره یحیی که هیروودیس او را کشته است صحبت می کند.

فصل 130

- عیسی و سه شاگرد به قیصریه فیلیپی بازگشتند. این 9 نفر نتوانستند یک کودک صرعی را درمان کنند. عیسی کودک را شفا می دهد و شاگردانش را به خاطر عدم اعتمادشان به خدا سرزنش می کند. کریستین ها به کپرناحوم باز می گردند.
- هنگامی که عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا به دروازه های شهر آمدند، انبوهی از مردم در راه ازدحام کردند.
- 9) (2) حواری که با عیسی به کوه نرفتند، سعی کردند کودک صرعی را که دچار وسواس شده بود، شفا دهند و شکست خوردند. مردم منتظر آمدن خداوند بودند.

- 3) وقتی عیسی آمد، پدر کودک در برابر او زانو زد و از او کمک خواست.
- 4) گفت: مولای من، خواهش می‌کنم که به پسر من که تنها فرزندم است، دل‌تنگ شوی. او یک کودک صرعی است و به شدت رنج می‌برد.
- 5) گاهی در آتش می‌افتد و می‌سوزد؛ دوباره در آب می‌افتد و مانند غرق شدن است. و روزی بارها زمین می‌خورد، دندان قروچه می‌کند، کف از دهانش می‌ریزد.
- 6) فرزندم را نزد شاگردانت بردم و آنها نتوانستند تسکین دهند.
- 7) و همانطور که او صحبت می‌کرد، غلام کودک را به حضور خداوند آورد (کودک صحبت نکرد، زیرا لال بود)، و فوراً بر زمین افتاد، کف کرد و از درد به خود پیچید.
- 8) و عیسی گفت: چه مدت است که اینطور مضطرب است؟
- 9) پدر گفت: از طفولیت؛ و ما در بسیاری از کشورها به دنبال کمک بوده ایم، اما آن را نیافتیم. اما من معتقدم که شما می‌توانید کلام را بگویید و پسر را شفا دهید.
- 10) و عیسی گفت: ایمان قدرت خداست. همه چیز برای کسی که در قلبش ایمان دارد ممکن است.
- 11) پدر با گریه گریه کرد، خداوند، من ایمان دارم. به تو کمک کن بی‌ایمانی من
- 12) و عیسی کلام قدرت را گفت. کودک صرعی دراز کشیده بود. او نفس نکشید و همه مردم گفتند: کودک مرده است.
- 13) اما عیسی دست او را گرفت و گفت: برخیز. و او برخاست و سخن گفت.
- 14) مردم متحیر شدند و بسیاری گفتند: این قطعاً مرد خداست، زیرا هرگز چنین قدرتی به انسان داده نشده است.
- 15) سپس عیسی و آن دوازده به خانه رفتند و پس از خوردن غذا و سرحال شدن، نه شاگرد گفتند:
- 16) خداوند، چرا ما نتوانستیم این کودک را شفا دهیم؟ ما کلام را گفتیم. اما حتی آن هم ناتوان بود.
- 17) و عیسی گفت: موفقیت بزرگ شما در تمام کارهای قبلی شما را بی‌توجه کرده است و قدرت خدا را فراموش کرده اید.
- 18) بدون روح کلام، کلمه مانند یک داستان بیهوده است. و یادت رفت دعا کنی
- 19) بدون نماز ایمان، ایمان نیست. ایمان بال‌های نماز است؛ اما بالها به تنهایی پرواز نمی‌کنند.
- 20) با دعا و ایمان می‌توانید قله‌های کوه را پایین بیاورید و در دریا بیندازید. تپه‌های کوچک به فرمان تو مانند بره‌ها به اطراف می‌پرند.
- 21) این شکست ممکن است برای شما خوب باشد. درس‌های بزرگی که در زندگی آموخته می‌شوند از طریق شکست‌هایی به دست می‌آیند.
- 22) همانطور که شاگردان در مراقبه متفکرانه نشسته بودند، عیسی گفت: بگذارید این کلمات در قلب شما فرو بروند:
- 23) زمانی نزدیک است که شما باید بار خود را به تنهایی تحمل کنید. یعنی بدون حضور من در جسم.
- 24) زیرا من به دست مردان شریر خواهم افتاد و آنها مرا بر کوهی آن سوی دیوار بزتا خواهند کشت.
- 25) و مردم جسد مرا در مقبره ای خواهند گذاشت که در آن به قول مقدس سه روز نگیهانی و نگهداری خواهد شد. آنگاه دوباره برخوایم خاست
- 26) آن دوازده غمگین بودند. آنها متوجه نشدند، و با این حال می‌ترسیدند که از او بخواهند که معنای کلامش را فاش کند.
- 27) روز بعد استاد کریستین و دوازده نفر سفر بازگشت خود را آغاز کردند و به زودی در کپرناحوم بودند.

عیسی و پطرس مالیات نیم مثقال را می پردازند. شاگردان برای برتری رقابت می کنند. عیسی آنها را سرزنش می کند. درس های عملی زیادی به آنها می آموزد. تمثیل شبان خوب.

هنگامی که عیسی و آن دوازده در خانه استراحت می کردند، باجگیر نزد پطرس آمد و گفت: ای مرد، آیا عیسی و خودت این مالیات نیم مثقال را می پردازی؟

(2) و پطرس گفت: هر چه ارزیابی شود ما می پردازیم.

(3) و عیسی گفت: باجگیران این مالیات ویژه را از چه کسی می گیرند؟ از غریبه ها یا از پسران بومی؟

(4) و پطرس گفت: فقط غریبه ها باید این مالیات را بپردازند.

(5) سپس عیسی گفت: ما همه فرزندان بومی هستیم و آزاد هستیم. اما مبادا باعث اختلاف شویم، مالیات را خواهیم پرداخت. اما هیچکدام مثقالی برای پرداخت نداشتند.

(6) و عیسی گفت: به دریا برو. یک قلاب بیندازید و ماهی بگیرید و در درون آن مثقالی خواهید یافت که مالیات من و شما را می گیرد و می پردازد.

(7) و پطرس همانطور که عیسی گفت عمل کرد. او مثقال را پیدا کرد و مالیات را پرداخت.

(8) اکنون عیسی نزاع دوازده گانه را شنید. روح نفسانی در دلهايشان می چرخید و در میان خود می پرسیدند که چه کسی در نزد خدا و انسان بزرگتر است؟

(9) و عیسی گفت: شما مردان شرمنده! بزرگترین بنده بقیه است. و سپس کودک کوچکی را صدا زد. آن را در آغوش گرفت و گفت:

(10) بزرگترین فرزند کوچک است و اگر اصلاً می خواهید بزرگ شوید باید مانند این کودک در معصومیت، در حقیقت، در خلوص زندگی باشید.

(11) مردان بزرگ چیزهای کوچک زمین را تحقیر نمی کنند. هر که به چنین فرزندی احترام می گذارد و آن را گرامی می دارد، مرا مورد احترام و احترام فرار می دهد و هر که کودکی را تحقیر می کند، مرا تحقیر می کند.

(12) اگر می خواهید از دروازه ملکوت وارد شوید باید مانند این کودک کوچک فروتن باشید.

(13) ای مردان، مرا بشنوید، این کودک، مانند هر کودک دیگری، یکی دارد که در برابر عرش خدا، دعوی خود را مطرح کند.

(14) مردان به خطر خود آن را تحقیر می کنید، زیرا من می گویم که همتای آن در هر لحظه و هر روز چهره خدا را می بیند.

(15) و یک بار دیگر به من بشنو، کسی که باعث لغزش و سقوط یک کوچک شود، ملعون است. و اگر خودش را غرق می کرد خیلی بهتر بود.

(16) ببینید، همه جا توهین است! انسانها فرصت‌هایی برای گناه و سقوط پیدا می کنند و با برخاستن هنگام سقوط قوی می شوند.

(17) اما وای بر کسی که باعث لغزش و سقوط دیگران شود.

(18) ای مردان خدا مواظب خود باشید تا مبادا انسان دیگری را مجبور به سقوط کنید. مراقب باشید که مبادا خودتان به راه های گناه آلود بیفتید.

(19) حال اگر دستانت تو را به گناه انداخت بهتر است آنها را قطع کن. زیرا بهتر است که دست نداشته باشید و در پیشگاه خدا و مردم گناهکار نباشید تا اینکه در شکل خود کامل باشید و روح خود را از دست بدهید.

(20) و اگر پاهایت باعث رنجش شد، بهتر است آنها را قطع کنی. زیرا بهتر است که بدون پاهای خود وارد زندگی شوید تا اینکه زیر لعنت بیفتید.

(21) و اگر چشمها یا گوشه‌هایت باعث گناه شود، بهتر است همه آنها را از دست بدهی تا روح را.

(22) افکار و گفتار و کردار شما همه با آتش آزمایش می شود.

(23) به یاد داشته باشید که شما نمک زمین هستید؛ اما اگر فضیلت نمک را از دست بدهید، در پیشگاه خدا امتناع می کنید.

(24) فضایل نمک زندگی را حفظ کنید و در میان خود در آرامش باشید.

25) دنیا پر از مردانی است که در خود نمک زندگی ندارند و گم شده اند. من آمده ام تا گمشده را جستجو کنم و نجات دهم.

تمثیل شبان خوب و گوسفند گمشده

26) چگونه فکر می کنید؟ اگر یک شبان صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گمراه شده باشد، آیا آن نود و نه را رها نمی کند؟

27) در راههای بیابان و قله کوهها بیرون برو تا گمراه شده را بجوی؟

28) بله، این را می دانید. و اگر گمراه شده را بیابد، خوشحال می شود و از آن بسیار بیشتر از آن نود و نه نفری که گمراه نشده اند خوشحال می شود.

29) و به این ترتیب در صحنهای بهشت، هنگامی که یکی از انسانها که به راههای گناه رفته است، پیدا می شود و به دام بازگردانده می شود، شادی است.

30) آری، شادی است، شادی بیشتر از همه مردان صالحی که هرگز گمراه نشدند.

پایان - تمثیل شبان خوب و گوسفند گمشده

31) و یحیی گفت: استاد، چه کسی ممکن است گمشده را بجوید و نجات دهد؟ و چه کسی می تواند بیماران را شفا دهد و شیاطین را از سواس بیرون کند؟

32) وقتی در راه بودیم، مردی را دیدیم که از ما نبود، دیوها را بیرون کرد و بیماران را شفا داد.

33) او این کار را با کلام مقدس و به نام مسیح انجام داد؟ اما ما او را نهی کردیم، زیرا او با ما راه نمی رفت.

34) و عیسی گفت: ای پسران انسان، آیا تصور می کنید که صاحب قدرت های خدا هستید؟

35) و آیا فکر می کنید که تمام دنیا باید منتظر شما باشند تا کارهای خدا را انجام دهید؟

36) خداوند انسان نیست که نسبت به کسی عنایت خاصی داشته باشد و به او هدایایی خاص بدهد.

37) هیچ انسانی را از انجام کارهای خدا منع نکنید.

38) هیچ انسانی نیست که بتواند کلام مقدس را تلفظ کند و به نام مسیح بیماران را بازگرداند و ارواح ناپاک را که فرزند خدا نباشد بیرون کند.

39) مردی که شما از او می گوید با ما یکی است. هر که در دانه های بهشت جمع کند با ما یکی است.

40) هر که یک فنجان آب به نام مسیح بدهد با ما یکی است. پس خدا قضاوت خواهد کرد.

فصل 132

عیسی از مردی دفاع می کند که به دزدی نان محکوم شده است. حکم برعکس شده است. مرد آزاد می شود و مردم نیازهای خانواده گرسنه او را تامین می کنند.

انبوهی از مردم در خیابان ها ازدحام کردند. مأموران با یکی از آنها در راه دادگاه بودند، مردی که متهم به دزدی نان بود.

2) و اندکی بعد مرد را برای پاسخگویی به اتهام به قاضی آوردند.

3) و عیسی و آن دوازده در آنجا بودند. مرد در صورت و دستانش خطوط سخت کشیده شده زحمت و نیاز را نشان داد.

4) زنی گرانپوش، مدعی مرد، برخاست و گفت: من خودم این مرد را گرفتم؛ او را خوب می شناسم، زیرا دیروز آمده بود نان بخواهد.

5) و چون او را از در خود بیرون کردم، باید می دانست که مردی مانند او را پناه نمی برم. و امروز آمد و نان را گرفت.

6) او یک دزد است و من تقاضا دارم او را به زندان بفرستند.

7) بندگان نیز بر مرد شهادت دادند؛ او به عنوان یک دزد شناخته شد و مأموران او را فراری دادند.

- 8) اما عیسی که بیرون ایستاده بود، ندا داد: «ای افسران و داوران، عجله نکنید تا این مرد را دور کنید.
- 9) آیا اینجا سرزمین عدالت و حق است؟ آیا می توانید مردان را برای هر جنایتی متهم و محکوم کنید تا زمانی که خودشان شهادت دهند؟
- 10) قانون روم چنین اهانت به حق را مجاز نمی داند و من از شما می خواهم که اجازه دهید این مرد صحبت کند.
- 11) و سپس قاضی مرد را به یاد آورد و گفت: اگر داستانی برای گفتن داری بگو.
- 12) مرد با گریه از جا برخاست و گفت: من زن و بچه های کوچکی دارم و آنها برای نان هلاک می شوند و من بارها داستان خود را گفته ام و نان می خواهم. اما هیچ کس نمی شنید
- 13) امروز صبح که از کلبه ی بی روح خود به دنبال کار بیرون آمدم، فرزندانم برای نان گریه کردند و من تصمیم گرفتم به آنها غذا بدهم یا بمیرم.
- 14) نان را گرفتم و به خدا توسل می کنم که آیا جرم بود؟
- 15) این زن نان را ربود و به سوی سگ ها انداخت و مأموران را صدا کرد و من اینجا هستم.
- 16) ای مردم خوب، هر چه می خواهید با من بکنید، اما همسر و فرزندانم را از مرگ نجات دهید.
- 17) سپس عیسی گفت: مقصر این قضیه کیست؟
- 18) من این زن را در نزد خداوند جنایتکار می دانم.
- 19) من این قاضی را در دادگاه حقوق بشر مجرم معرفی می کنم.
- 20) من این خدمتگزاران و این افسران را به عنوان طرفین جرم متهم می کنم.
- 21) من مردم کفرناحوم را به ظلم و دزدی متهم می کنم، زیرا آنها به فریاد فقر و تنگدستی توجهی نکردند و به هر قانون حق از درماندگان دریغ کردند.
- 22) و من در اینجا به این افراد متوسل می شوم و می پرسم: آیا اتهامات من مبتنی بر عدالت و راستی نیست؟
- 23) و هرکس گفت: بله.
- 24) زن متهم از شرم سرخ شد. قاضی از ترس عقب نشست. افسران غل و زنجیر مرد را انداختند و فرار کردند.
- 25) سپس عیسی گفت: به این مرد هر چه نیاز دارد بدهید و بگذارید برود و به زن و فرزندانش غذا بدهد.
- 26) مردم بسیار بخشیدند؛ مرد به راه خود ادامه داد.
- 27) و عیسی گفت: هیچ قانون معیاری برای قضاوت در مورد جنایت وجود ندارد. همه حقایق باید بیان شود تا اینکه بتوان در مورد یک مورد قضاوت کرد.
- 28) ای مردان با قلب؛ برو و در جایی که این مرد ایستاده بایست و به من جواب بده که چه می کنی؟
- 29) دزد هر مرد دیگری را دزد می پندارد و بر این اساس او را قضاوت می کند.
- 30) مردی که سخت قضاوت می کند، مردی است که قلبش پر از جنایت است.
- 31) نجیب زاده ای که شرارت خود را با آنچه خود محترمانه می نامد پنهان نگه می دارد، یک کلمه ترجم برای اجیری صادق که ادعا می کند همان چیزی است که هست، ندارد.
- 32) ای مردان به شما می گویم که اگر تا زمانی که از گناه رهایی یابید سرزنش نکنید، جهان به زودی معنای کلمه متهم را فراموش می کند.

دوازده نفر به عید در اورشلیم می روند، اما عیسی در کفرناحوم می ماند. او هفتاد شاگرد را برمی گزیند و برای تعلیم و شفا می فرستد. به تنهایی به عید می رود و در راه ده جذامی را شفا می دهد. او در معبد تدریس می کند.

عید برداشت نزدیک شد. آن دوازده به اورشلیم رفتند، اما عیسی با آنها نرفت. او در کفرناحوم ماند.

(2) در میان جماعتی که از او پیروی کردند، بسیاری بودند که به عید نرفتند. آنها یهودی نبودند.

(3) عیسی سه نفر و ده نفر از این شاگردان را نزد خود خواند و گفت: پادشاهی مسیح تنها از آن یهودیان نیست. برای هر مردی است

(4) اینک، من دوازده نفر را برای موعظه انجیل انتخاب کردم، ابتدا برای یهودیان. و آنها یهودی هستند.

(5) دوازده عدد یهود و هفت عدد از همه، شامل هر مرد.

(6) خدا ده، جود مقدس است.

(7) وقتی خدا و انسان ضرب شوند، سه امتیاز و ده داریم، یعنی عدد برادری انسان.

(8) و اینک شما را دو تا دو نفر می فرستم. نه تنها به یهودیان، بلکه برای هر قوم زیر آسمان. به یونانی و آشوری؛ به سامری؛ به آن سوی دریاها؛ به هر مردی

(9) لازم نیست دور بروید، زیرا مردان هر سرزمینی اینجا و در سامره هستند.

(10) برخیز و به راه خود برو. اما با ایمان برو؛ و طلا و نقره را در کیف خود نگه‌دار. بدون کت یا کفش اضافی

(11) برو به نام مقدس؛ به خدا توکل کن و هیچوقت دلت نمیخواد

(12) و این سلام شما در همه جا باشد، درود بر همه. اراده خوب برای همه

(13) و اگر پسر سلام در خانه باشد، در باز می شود و تو وارد می شوی. و سپس سلام مقدس بر آن خانه خواهد بود.

(14) هفتاد نفر دو نفر بیرون رفتند. به سامره رفتند و چون رفتند گفتند: «سلام بر همه باد. اراده خوب برای همه!»

(15) توبه کنید و از گناه روی گردانید و خانه خود را مرتب کنید، زیرا پسر انسان که شمایل مسیح را بر خود دارد خواهد آمد و ممکن است چهره او را ببینید.

(16) به تمام روستاهای سامره وارد شدند. در صور و صیدا در کنار دریا موعظه کردند. برخی به کرت و برخی دیگر به یونان و برخی دیگر به گیلعاد رفتند و تدریس کردند.

(17) عیسی به تنهایی از راه سامره به عید رفت. و چون در راه از سیخار می گذشت جذامیان او را دیدند و گروهی ده نفری از دور صدا زدند و گفتند:

(18) خداوند عیسی، بمان و کلام را برای ما بگو تا پاک شویم.

(19) عیسی گفت: بیرون بروید و خود را به کاهنان نشان دهید.

(20) رفتند و چون رفتند جذامشان شفا یافت. یکی از آن ده نفر که اهل سامره بود، برای تشکر از استاد و ستایش خداوند بازگشت.

(21) عیسی به او گفت: اینک ده نفر پاک شدند. نه کجا هستند؟ برخیز و به راه خود برو. ایمانت تو را کامل کرده است.

(22) قلب خود را آشکار کردی و نشان دادی که شایسته قدرت هستی. اینک آن ده نفر دوباره دست و پای جذامی خود را خواهند یافت.

(23) عیسی رفت و در حالی که عید بود به اورشلیم آمد و به صحن معبد رفت.

(24) و کاتبان و فریسیان و کاهنان و پزشکان شریعت را به خاطر ریاکاری و خودخواهی سرزنش کرد.

(25) عوام متحیر شدند؛ گفتند: حکمت این مرد از کجا آمده است؟ او همانطور که یک حکیم صحبت می کند صحبت می کند.

- 26) عیسی گفت، من حکمت قدوس را در مکتب‌های مردم نیاموختم. تدریس من مال من نیست. من سخنان او را می‌گویم که مرا به اینجا فرستاد تا اراده اش را انجام دهم.
- 27) اگر کسی بداند که من در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم، باید اراده خدا را انجام دهد. هیچ کس نمی‌تواند بداند مگر اینکه وارد زندگی شود و اراده خدا را انجام دهد.
- 28) حال، موسی شریعت را داد. اما هیچ یک از شما قانون را رعایت نکرده اید. چگونه می‌توانید شایستگی هر مردی را قضاوت کنید؟
- 29) یک بار در این دادگاه‌ها مردی را در یک روز سبت شفا دادم و تو با عصبانیت در پی گرفتن جان من بودی. و حالا چون حقیقت را می‌گویم، دوباره به دنبال گرفتن جان من هستی.
- 30) کاتبی سخن گفت و گفت: ای مرد احمق، تو وسواسی. چه کسی می‌خواهد زندگی شما را بگیرد؟
- 31) مردم عادی گفتند: آیا این عیسی نیست که حاکمان مدتها در پی کشتن او بودند؟ و اکنون می‌آید و در صحن معبد تعلیم می‌دهد.
- 32) اگر او مرتکب چنین جنایات وحشتناکی است، چرا او را در زنجیر نمی‌برند؟
- 33) عیسی گفت: همه شما مرا می‌شناسید و می‌دانید که از کجا آمده‌ام. اما شما خدایی را که مرا به اینجا فرستاده و سخنان او را می‌گویم، نمی‌شناسید.
- 34) جمعیت دوباره به دفاع از او ایستادند. آنها گفتند: اگر این مسیحی نیست که خدا وعده داده است که به مردم ظاهر خواهد کرد، آیا وقتی بیاید کارهای بزرگتر از این شخص انجام خواهد داد؟
- 35) فریسیان و کاهنان حاکم خشمگین شدند و پیش از رفتن او مأموران خود را فرستادند تا او را بگیرند. افسران پر از ترس شدند. او را نگرفتند.
- 36) عیسی گفت، اینک من اینجا هستم، اما برای مدت کوتاهی، و سپس نزد کسی می‌روم که مرا به اینجا فرستاد تا اراده اش را انجام دهم.
- 37) اکنون مرا می‌جوئید و اکنون می‌توانی مرا بیایی. زمانی خواهد آمد که می‌جوئید و نخواهی یافت، زیرا جایی که من می‌روم، تو نمی‌توانی بیایی.
- 38) مردم گفتند: کجا خواهد رفت که مردم او را پیدا نکنند؟ آیا او به یونان می‌رود و به یونانیان آموزش می‌دهد؟ یا برای تدریس به مصر یا آشور خواهد رفت؟
- 39) اما عیسی جواب نداد. او بدون توجه به جمعیت، صحن معبد را ترک کرد و به راه خود رفت.

فصل 134

- عیسی در معبد تعلیم می‌دهد. سخنان او باعث خشم حاکمان می‌شود. نیکودیموس از او دفاع می‌کند. او شب را در کوه زیتون به نماز می‌گذراند. روز بعد او دوباره در معبد تدریس می‌کند. زن زناکاری را برای قضاوت پیش او می‌آورند.
- حال، در آخرین روز عید، هنگامی که انبوهی در دربار بودند، عیسی گفت:
- 2) هر که تشنه است نزد من بیاید و بنوشد.
- 3) هر که به من و مسیحی که خدا فرستاده است ایمان بیاورد، می‌تواند از جام حیات بنوشد و از درون او نهرهای آبهای زنده جاری خواهد شد.
- 4) نفس مقدس او را تحت الشعاع قرار می‌دهد و او نفس را می‌دمد و کلمات را بیان می‌کند و زندگی می‌کند.
- 5) مردم در مورد او اختلاف نظر داشتند. برخی گفتند: این مرد پیامبر خدای زنده است.
- 6) دیگران گفتند: او همان مسیحی است که پیامبران ما گفته‌اند او خواهد آمد.
- 7) دیگران گفتند: «او نمی‌تواند مسیح باشد، زیرا از جلیل نازل شده است. مسیح باید از بیت لحم جایی که داوود زندگی می‌کرد بیاید.
- 8) بار دیگر کاهنان و فریسیان مأمورانی فرستادند تا او را به دادگاه بیاورند تا جانش را پاسخگو باشند. اما وقتی مأموران برگشتند و او را نیابردند،

- 9) حاکمان خشمگین شدند و گفتند: چرا این مرد را دستگیر نکردید و به دادگاه نبردید؟
- 10) افسران پاسخ دادند: ما هرگز نشنیده ایم که مردی مانند این مرد صحبت کند.
- 11) فریسیان با خشم بیرون آمدند و گفتند: آیا دیوانه شده‌ای؟ آیا گمراه شده‌ای؟ آیا شما شاگرد این مرد هستید؟
- 12) آیا هیچ یک از حاکمان یا فریسیان به او ایمان آورده اند؟ مردم عادی ابله، ممکن است باور کنند. آنها ملعون هستند؛ آنها چیزی نمی دانند
- 13) اما نیکودیموس نزد حاکمان آمد و گفت: آیا قضات یهودی می توانند مردی را قضاوت کنند و او را تا زمانی که به دعای او بشنوند محکوم کنند؟ بگذارید عیسی در مقابل این میله بایستد و خودش شهادت دهد.
- 14) حاکمان گفتند: این عیسی مردی زیرک است و اگر به او اجازه دهیم صحبت کند، ما را رو در رو ملامت خواهد کرد و آنگاه جماعت خواهند خندید و به دفاع از او خواهند ایستاد.
- 15) و پس شما و همچنین ما می دانید که پیامبران از جلیل نمی آیند.
- 16) حاکمان قدرت سخنان افسران و نیکودیموس را احساس کردند و دیگر چیزی نگفتند.
- 17) و سپس مردم به راه خود رفتند، هر یک به خانه خود؛ اما عیسی به کوه زیتون رفت و در آنجا شب را به دعا گذراند.
- 18) اما صبحگاه که خورشید به سختی طلوع کرده بود، عیسی دوباره آمد و بسیاری از مردم به دیدن او در صحن معبد آمدند و او نشست و به مردم تعلیم داد.
- 19) فریسیان و کاتبان هنوز هوشیار بودند تا دلیلی بیابند که به موجب آن او را با سخنانی که می گفت محکوم کنند.
- 20) افسران در عمل جنایت، یک اطلسی را گرفته بودند. همانطور که عیسی تعلیم داد، این زن را آوردند و او را در میان گذاشتند و گفتند:
- 21) ربونی، این زن خبیث را در زنا گرفته اند. شریعت موسی می گوید که هر که بمیرد سنگسار شود. شما می گوئید مجازات او چه باشد؟
- 22) و عیسی خم شد و شکلی بر روی زمین ساخت و شماره یک روح را در آن قرار داد و سپس به فکر خاموش نشست.
- 23) و چون کاهنان خواستند که او صحبت کند، گفت: کسی که گناهی ندارد بایستد و اولین کسی باشد که بر او سنگ بیاندازد.
- 24) سپس چشمان خود را بست و سخنی گفته نشد. وقتی برخاست و زن را تنها دید گفت:
- 25) مردانی که شما را به اینجا آوردند کجا هستند؟ آنها که متهم کردند؟
- 26) زن گفت: همه رفته اند. هیچ کس اینجا نبود که بتواند محکوم کند.
- 27) و عیسی گفت: و من شما را محکوم نمی کنم. با آرامش به راه خود ادامه دهید و دیگر گناه نکنید.

فصل 135

- عیسی در معبد تعلیم می دهد. او برخی از معانی عمیق تر خدمت کریستین را آشکار می کند. حاکمان به شدت خشمگین می شوند و سعی می کنند او را سنگسار کنند، اما او ناپدید می شود.
- عید انجام شد و عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا در خزانه معبد نشسته بودند.
- 2) آن نه نفر به کفرناحوم بازگشته بودند.
- 3) مردم در صحن های معبد ازدحام کردند و عیسی گفت:
- 4) من چراغ هستم. مسیح روغن زندگی است. نفس مقدس آتش. نور را ببین! و کسی که از من پیروی کند در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور زندگی خواهد داشت.

- 5) وکیلی گفت: خودت شهادت می دهی، شهادتت درست نیست.
- 6) و عیسی گفت: اگر برای خودم شهادت بدهم، راست می گویم، زیرا می دانم از کجا آمده ام و به کجا می روم.
- 7) و هیچ کس دیگری در جسم نمی تواند برای من شهادت دهد، زیرا هیچ کس نمی داند از کجا آمده ام و به کجا می روم.
- 8) کارهای من گواه حقیقتی است که می گویم. من به عنوان یک انسان نمی توانستم کلمات نفس مقدس را بیان کنم. و سپس پدرم برای من شهادت می دهد.
- 9) وکیل گفت: پدرت کجا زندگی می کند؟
- 10) و عیسی گفت: « شما مرا نمی شناسید وگرنه پدرم را می شناسید، و اگر پدر را می شناختید، پسر را می شناختید، زیرا پدر و پسر یکی هستند.
- 11) من به راه خود می روم و شما مرا نخواهید یافت. زیرا جایی که من می روم تو نمی توانی بیایی، زیرا راه را نمی دانی.
- 12) شما نمی توانید راه را پیدا کنید زیرا قلب های شما زخمی، گوش های شما کسل کننده، چشمان شما بسته است.
- 13) نور زندگی نمی تواند از میان پرده تیره ای که بر دل خود کشیده اید بتابد.
- 14) شما مسیح را نمی شناسید و اگر مسیح در دل نباشد نوری وجود ندارد.
- 15) من آمده ام تا مسیح را به مردم نشان دهم و شما مرا نمی پذیرید و در تاریکی و در سایه قبر سکونت خواهید داشت تا به سخنانی که من می گویم ایمان بیاورید.
- 16) اما تو پسر انسان را بدگویی خواهی کرد و او را بلند می کنی و می خندی تا ببینی که می میرد.
- 17) اما آنگاه نور کمی خواهد آمد و خواهید دانست که من همانی هستم که هستم.
- 18) مردم معنی کلماتی را که او می گفت درک نمی کردند.
- 19) و سپس با مردمی که به او ایمان آوردند صحبت کرد و گفت: «اگر در مسیح بمانید و مسیح در شما بماند، و اگر سخنان مرا در دل خود نگه دارید،
- 20) شما راه هستید، در راه شاگرد هستید، و خواهید دانست که حقیقت چیست و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.
- 21) و مردم هنوز نفهمیدند. گفتند: ما نسل ابراهیم هستیم و آزادیم. ما هرگز برده هیچ مردی نبودیم. چرا می گوید ما آزاد خواهیم شد؟
- 22) و عیسی گفت: آیا نمی دانید که هر کس گناه می کند، برده گناه است؟ در اسارت گناه می ماند؟
- 23) اگر گناه نکنید پس آزادید. اما اگر در فکر، گفتار یا کردار گناه کنید، بنده هستید و چیزی جز حقیقت نمی تواند شما را آزاد کند. اگر به واسطه مسیح آزاد هستید، در واقع آزاد هستید.
- 24) شما نسل ابراهیم هستید و با این حال به دنبال کشتن من هستید فقط به این دلیل که من حقیقت ابراهیم را می گویم.
- 25) شما فرزندان جسم ابراهیم هستید. اما اینک من می گویم ابراهیم روحانی هست که شما او را نمی شناسید.
- 26) از نظر روح شما فرزندان پدرتان هستید و پدر شما دیابولوس است. شما به سخنان او پایبند هستید و اراده او را انجام می دهید.
- 27) او از اول قاتل بود؛ نمی تواند راست بگوید و وقتی دروغ می گوید خودش را می گوید. او خودش دروغگوست و پدر خودش است.
- 28) اگر شما فرزندان پدر-خدای من بودید، می توانستید سخنان خدا را بشنوید. من سخنان خدا را می گویم، اما شما نمی توانید آنها را بشنوید.
- 29) فریسی برخاست و گفت: این شخص از ما نیست، سامری ملعون است و وسواس دارد.
- 30) اما عیسی به سخنان فریسی یا کاتب توجهی نکرد. او می دانست که همه مردم می دانستند که او یهودی است.

- 31) و سپس گفت: هر که سخنان مرا ننگه دارد هرگز نخواهد مرد.
- 32) وکیلی گفت: و اکنون می دانیم که او وسواس دارد. پدر ما ابراهیم مرده است. همه انبیا مرده‌اند، اما این شخص می گوید، هر که سخنان من را نگاه دارد، هرگز نخواهد مرد.
- 33) آیا این مرد از پدر ما ابراهیم بزرگتر است؟ آیا او بالاتر از پیامبران است؟ و همه آنها مرده اند.
- 34) و عیسی گفت: پدرت ابراهیم از دیدن روز من خوشحال شد. او آن را دید و خوشحال شد.
- 35) وکیل گفت: ای مرد ساده. شما پنجاه سال سن ندارید. آیا ابراهیم را دیده ای؟
- 36) و عیسی گفت: من قبل از ایام ابراهیم هستم.
- 37) کاتبان و فریسیان دوباره به خشم آمدند. سنگ برداشتند تا به سوی او بیاندازند، اما او مانند شبح شب ناپدید شد. مردم نمی دانستند او کجا رفته است.

فصل 136

- عیسی در معبد تعلیم می دهد. مثل سامری نیکو را نقل می کند. به بتانی می رود. در خانه لازاروس تدریس می کند. مارتا را به خاطر نگرانی اش در مورد چیزهای این زندگی سرزنش می کند.
- و عیسی دوباره در صحن معبد ایستاد و تعلیم داد.
- 2) یک استاد قانون برای بازجویی از او فرستاده شد تا دلیلی برای سرزنش و متهم کردن او بیابد.
- 3) گفت: خداوند، به من بگو چه کنم تا زندگی جاودانی داشته باشم؟
- 4) و عیسی گفت: شریعت را می دانید. چی میگه؟
- 5) وکیل پاسخ داد: «یَهُوه خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام قوت و با تمام عقلت محبت کن و همسایه خود را مانند خود دوست بدار.
- 6) و عیسی گفت: اینک خوب جواب دادی. این کار را بکن و زندگی خواهی کرد
- 7) وکیل گفت: همسایه من کیست؟

مثل سامری نیکو

- 8) و عیسی گفت: مردی از اورشلیم به اریحا می رفت، در راه با دزدانی برخورد کرد که او را زدند و اموالش را ربودند و در راه خونین از او رها کردند.
- 9) فریسی از آن طرف پایین می رفت. او مجروح را دید. اما پس از آن دیگر زمانی برای از دست دادن نداشت. از آن طرف گذشت.
- 10) لایوی آمد و آن مرد را دید. اما او از خاک کردن لباس مقدس خود بیزار بود و از آنجا گذشت.
- 11) وکیلی که در راه اریحا بود، مرد در حال مرگ را مشاهده کرد و سپس گفت: «اگر بتوانم یک مثقال درست کنم، می توانم به آن مرد کمک کنم. اما او چیزی برای دادن ندارد، من زمانی برای صدقه ندارم. و او گذشت
- 12) و سپس غریبی از سامره به آن راه آمد. او مجروح را دید. دلش به شدت متأثر شد و ایستاد و از اسبش پیاده شد.
- 13) مرد را زنده کرد و او را بر اسب خود نشاند و به مسافرخانه ای برد و به صاحب مسافرخانه دستور داد تا او را به قوت خود پرستاری کند.
- 14) تمام پولی را که داشت به نگهبان داد و گفت: ممکن است هزینه های شما بیشتر از این باشد، اما مراقب این بدبخت باشید و وقتی دوباره آمدم همه را خواهم پرداخت. و سپس به راه خود رفت.
- 15) حال ای استاد شریعت، کدام یک از این چهار نفر همسایه او بود که در میان دزدان افتاد؟
- 16) وکیل گفت: مردی که به او رحم کرد. او که به او اهمیت می داد

17) و عیسی گفت: به راه خود بروید و همینطور عمل کنید و زنده خواهید شد.

پایان - تمثیل سامری خوب

18) اکنون عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا به بیت عنیایی که ایلعازر در آن زندگی می کرد، رفتند.

19) و مریم نزد پای عیسی نشست و در حین خدمت مارتا از او شنید که سخنان زندگی را بیان می کند.

20) و مارتا صدا زد، اما مریم خداوند را رها نکرد تا به او خدمت کند.

21) و مرتا به عیسی گفت: «آیا برایت مهم نیست که مریم بارهای خدمت را تمام روز به دوش می کشد؟ من التماس می کنم که از او کمک بخواهید.

22) و عیسی گفت: «ای مارتا، تو برای مهمانان خود بیش از حد مضطرب هستی. در مورد مسائل زندگی نیازی به دردسر ندارید.

23) با توجه به چیزهای کوچک خسته می شوید و تنها چیزی که بیشتر از همه به آن نیاز دارید را نادیده می گیرید.

24) خواهر شما در اینجا قسمت بسیار بهتر را انتخاب کرده است، بخشی که هیچکس نمی تواند آن را از بین ببرد.

فصل 137

عیسی و شاگردانش برای دعا به یک مکان بازنشسته می روند. عیسی به ایلعازر می آموزد که چگونه دعا کند. دعای نمونه. ارزش دعای مهم تمثیل زن خانه دار مهم.

در شب، عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا به همراه ایلعازر از آن سوی دروازه های دهکده بیرون رفتند تا دعا کنند. و ایلعازر گفت: دعا کردن را به من بیاموز.

2) و عیسی گفت: دعایی که من به دوازده نفر یاد دادم که در جلیل دعا کنند، مورد قبول خداست. و وقتی دعا می کنی فقط بگو

3) پدر-خدای ما که در آسمان هستید. نام تو مقدس است. پادشاهی تو بیاید. همانطور که در آسمان انجام می شود در زمین نیز انجام خواهند شد.

4) نان مورد نیاز ما را امروز به ما بده.

5) به ما کمک کنید تا بدهی هایی را که دیگران به ما دارند فراموش کنیم تا همه بدهی های ما ادا شود.

6) و ما را از دام های وسوسه گر که بیش از آن بزرگ است که تحمل کنیم، محافظت کن.

7) و چون آمدند به ما قدرت غلبه ده.

8) و عیسی گفت: اجابت دعای شما ممکن است در مدت کوتاهی به طور کامل ظاهر نشود.

9) ناامید نباشید. دوباره و دوباره دعا کن، زیرا خداوند خواهد شنید.

تمثیل زن خانه دار مهم

10) و سپس مثلی گفت: زنی خانه دار شب خلوت بود و میهمانان آمدند و گرسنه بودند و تمام روز غذا نداشتند.

11) زن خانه نان نداشت و نیمه شب بیرون رفت و دوستی را صدا زد و گفت: سه قرص نان به من قرض بده که مهمان آمده اند و من چیزی ندارم که بخورند.

12) دوست پاسخ داد: چرا در ساعت نیمه شب مرا اذیت می کنی؟ درب من بسته است فرزندانم در رختخواب با من هستند. من نمی توانم برای دادن نان به تو برخیزم. فردا می توانید عرضه کنید

13) زن خانه دار دوباره درخواست کرد و دوباره و بعد چون التماس کرد و رد نشد، دوست برخاست و به او نان داد.

پایان - تمثیل زن خانه دار مهم

- 14) اینک، من به شما می گویم، محکم بخواهید و دریافت خواهید کرد. با اعتماد بجوید، خواهید یافت. با جدیت در بزن، در باز می شود.
- 15) همه چیز از آن توست و وقتی درخواست کنی نه آنطور که یک گدایی می خواهد، بلکه در کودکی راضی می شوی.
- 16) پسر ممکن است از پدرش یک قرص نان بخواهد. پدر سنگی به او نخواهد داد.
- 17) یا از او ماهی بخواهد؛ او خرچنگ نمی دهد. یا ممکن است از او یک تخم مرغ بخواهد. پدر سنگریزه ای از نهر نمی دهد.
- 18) بنگرید، اگر انسانهای جسمانی بدانند که چگونه به فرزندان جسم فراوان ببخشند، آیا پدر آسمانی شما هنگامی که شما دعا می کنید، به شما زیاد نخواهد داد؟

فصل 138

- مسیحیان در اورشلیم آنها با مردی نابینا از بدو تولد آشنا می شوند. عیسی درسی درباره علت بیماری و بلایا می دهد. او مرد نابینا را شفا می دهد. خداوند با پطرس، یعقوب و یوحنا در اورشلیم بودند. روز شنبه بود.
- 2) چون در راه می رفتند مردی را دیدند که نمی دید. او از بدو تولد نابینا بود.
- 3) و پطرس گفت: خداوند، اگر بیماری و نقص همه ناشی از گناه است، در این مورد چه کسی گناهکار بود؟ پدر و مادر یا خود مرد؟
- 4) و عیسی گفت: همه مصیبت ها پرداخت جزئی بدهی یا بدهی است که انجام شده است.
- 5) یک قانون پاداش وجود دارد که هرگز شکست نمی خورد و در آن قانون واقعی زندگی خلاصه می شود:
- 6) هر کاری که انسان با دیگری انجام دهد، شخص دیگری با او انجام خواهد داد.
- 7) در اینجا معنای شریعت یهود را می یابیم که به اختصار در کلمات " دندان در برابر دندان " بیان شده است. زندگی برای یک زندگی
- 8) کسی که در فکر یا گفتار یا کردار کسی را جریحه دار کند، مدیون قانون است و دیگری نیز در فکر یا گفتار یا کردار او را جریحه دار می کند.
- 9) هر کس خون کسی را بریزد، زمانی خواهد آمد که خون او توسط انسان ریخته شود.
- 10) مصیبت، سلول زندانی است که انسان باید در آن بماند تا بدهی خود را بپردازد، مگر اینکه ارباب او را آزاد کند تا شانس بیشتری برای پرداخت بدهی خود داشته باشد.
- 11) مصیبت نشانه ی یقینی است که باید بدهی هایی را پرداخت کند.
- 12) این مرد را ببینید! یک بار در زندگی دیگر او مردی ظالم بود و به شیوه ای بی رحمانه چشم یکی از هموطنانش را از بین برد.
- 13) پدر و مادر این مرد یک بار روی مردی نابینا و عاجز کردند و او را از در خانه بیرون کردند.
- 14) سپس پطرس پرسید: آیا وقتی با کلام آنها را شفا می دهیم، ارواح ناپاک را بیرون می کنیم یا آنها را از هر نوع ناراحتی شدید نجات می دهیم، بدهی های دیگران را می پردازیم؟
- 15) و عیسی گفت: ما نمی توانیم بدهی های کسی را پردازیم، اما به وسیله کلام می توانیم انسان را از مصیبت ها و ناراحتی هایش رها کنیم.
- 16) و او را آزاد کن تا بدهی هایش را بپردازد، با فداکاری از روی اراده برای مردم یا جانداران دیگر.
- 17) ببین، ما می توانیم این مرد را آزاد کنیم تا بهتر به نژاد خدمت کند و بدهی های خود را بپردازد.
- 18) سپس عیسی آن مرد را صدا زد و گفت: آیا آزاد می شوی؟ آیا بینایی خود را دریافت می کنید؟
- 19) مرد پاسخ داد، هر چه دارم، اگر بتوانم ببینم، آزادانه می دهم.
- 20) و عیسی آب دهان و مقداری از گل را گرفت و مرهم درست کرد و بر چشمان مرد نابینا گذاشت.

- 21) کلام را بر زبان آورد و سپس گفت: به سیلوم برو و بشوی و چنان که می شوی بگو یهوه. این کار را هفت بار انجام دهید و خواهید دید.
- 22) آن مرد را به سیلوم بردند. چشمان خود را شست و سخن گفت و فوراً چشمانش باز شد و دید.
- 23) مردی که سالها مرد را دیده بودند کنار راه نشسته و التماس می کنند، از دیدن او بسیار متعجب شدند.
- 24) گفتند: آیا این مرد همان ایوب نابینا نیست که در کنار راه می نشست و التماس می کرد؟
- 25) شنید که آنها در میان خود صحبت می کردند. گفت: بله من او هستم.
- 26) مردم پرسیدند: چگونه شفا یافتی؟ چه کسی چشمانت را باز کرد؟
- 27) گفت: مردی که مردم او را عیسی می نامند، مرهم از گل درست کرد و آن را بر چشمانم گذاشت و به من دستور داد که سخنی بگویم و هفت بار در سیلوم بشوی. من به دستور او عمل کردم و اکنون می بینم.
- 28) کاتبی در حال عبور بود، آن مرد را دید و شنید که می گوید عیسی به کلمه چشمان او را باز کرده است.
- 29) پس مرد را به کنیسه برد و ماجرا را برای کاهنان گفت که از مرد در مورد معجزه سؤال کردند.
- 30) مرد پاسخ داد: تا امروز نور را ندیدم، زیرا از بدو تولد نابینا بودم.
- 31) امروز صبح که در کنار سیلوم نشسته بودم، مردی که هرگز نمی شناختم مرهمی بر چشمانم گذاشت که مردم می گویند از گل ساخته بود. او به من دستور داد که یک کلمه بگویم و چشمانم را هفت بار در آب غسل دهم. من به دستور او عمل کردم و دیدم.
- 32) و کلبی از آن مرد پرسید: چه کسی بود که چشمانت را باز کرد؟
- 33) آن مرد پاسخ داد: برخی می گویند نام او عیسی است و از جلیل آمده است. اما برخی دیگر می گویند: او پسر خداست.
- 34) فریسی آمد و گفت: این روز سبت است. کسی که چنین کاری را در مورد روز سبت انجام نمی دهد، از جانب خدا نیست.
- 35) برخی از کاهنان بسیار شگفت زده شدند و گفتند: یک مرد شریر هرگز نمی تواند چنین معجزه ای انجام دهد. او باید قدرت خدا را داشته باشد. و بنابراین آنها در میان خود مبارزه کردند.
- 36) از آن مرد پرسیدند: در مورد این مرد جلیلی چه فکر می کنی؟»
- 37) گفت: او پیامبری است از جانب خدا.
- 38) اکنون، بسیاری از یهودیان باور نداشتند که این مرد از بدو تولد نابیناست. گفتند: هیچ قدرتی برای باز کردن چشمان نابینای متولد شده وجود ندارد.
- 39) سپس والدین آن مرد را نزد فریسیان آوردند تا شهادت دهند.
- 40) گفتند: این پسر ما است که نابینا به دنیا آمد. ما نمی دانیم که او چگونه بینایی خود را دریافت کرد. او سن بالایی دارد و می تواند بگوید. ازش پرس.
- 41) آنها می ترسیدند آنچه را که اعتقاد داشتند بگویند، که عیسی مسیحی است که آمد تا قدرت خدا را آشکار کند، مبدا کاهنان را آزار دهند و از کنیسه اخراج شوند.
- 42) بار دیگر حاکمان گفتند: این عیسی مردی شریر است. مردی که شفا یافته بود دوباره ایستاد و گفت:
- 43) این عیسی ممکن است گناهکار یا قدیس باشد، نمی دانم. اما این یک چیز را می دانم؛ من زمانی نابینا بودم، اما اکنون می بینم.
- 44) سپس علمای دین و فریسیان آن مرد را دشنام دادند و گفتند: تو پیرو این مرد از جلیل هستی. ما از موسی پیروی می کنیم، اما این مرد، او را نمی شناسیم و نمی دانیم از کجاست.
- 45) آن مرد پاسخ داد: عجب است که نمی دانی او از کجاست و با این حال او چشمان مرا باز کرد.

(46) می دانی که هیچ چیز جز قدرت خداوند قادر به انجام چنین کارهایی نیست.

(47) خداوند دعای گناهکاران را نمی شنود، و باید بدانید که او مرد بدی نیست که بتواند از قدرت خدا استفاده کند.

(48) فریسیان پاسخ دادند: ای بدبخت! تو زاده شدی و در گناه به دنیا آمدی و اکنون می کوشی تا شریعت را به ما بیاموزی. و سپس او را از کنیسه اخراج کردند.

فصل 139

عیسی با مردی که نابینا بود ملاقات کرد و به او آموزش داد. اسرار پادشاهی را آشکار می کند. گوسفندان. خود را چوپان اعلام می کند. به خانه ماسالیان می رود و روزهای معینی را در آنجا می گذراند.

وقتی عیسی شنید که چه شده است و چگونه کاهنان مردی را که او شفا داده بود از کنیسه بیرون کردند، آن مرد را یافت و به او گفت:

(2) آیا به خدا و پسر خدا اعتقاد دارید؟

(3) مرد پاسخ داد: من به خدا ایمان دارم. اما او پسر خدا که از او سخن می گوید کیست؟

(4) عیسی گفت: پسر خدا کسی است که با شما صحبت می کند.

(5) آن مرد پرسید: چرا می گویی پسر خدا؟ آیا جز یکی وجود دارد؟

(6) عیسی گفت: «همه انسانها پسران خدا هستند. خدا پدر نژاد است. اما همه با ایمان فرزندان خدا نیستند.

(7) کسی که بر خود پیروز شود با ایمان فرزند خداست و کسی که با تو سخن می گوید پیروز شده است و او را پسر خدا می گویند زیرا الگوی بنی انسان است.

(8) کسی که ایمان آورد و اراده خدا را انجام دهد، با ایمان فرزند خداست.

(9) مرد در شادی فریاد زد: خداوندا، من به خدا و به پسر خدا ایمان دارم.

(10) عیسی گفت: آدمم تا درهای زندان را باز کنم تا نابینایان را ببینند. اما، اینک، فریسیان از بدو تولد نابینا هستند.

(11) و هنگامی که مرهم حقیقت را بر چشمانشان بگذارم و به آنها دستور دهم که بروند و بشویند و کلام مقدس را بیان کنند، نخواهند رفت. آنها تاریکی را دوست دارند

(12) انبوهی از مردم به خداوند فشار آوردند و او ایستاد و گفت:

عیسی شبان و گوسفندان

(13) ای مردان اسرائیل، من به شما می گویم که دسته خدا بزرگ است. دیوارهایش محکم است، در مشرق دروازه‌ای دارد، و کسی که از دروازه وارد گله نمی‌شود، و از راه دیگری به آن می‌پیوندد، دزد است و برای غارت می‌آید.

(14) شبان گوسفندان در کنار دروازه ایستاده است. او علامت مخفی را می دهد؛ او در می زند؛ نگهبان دروازه را باز می کند.

(15) و سپس چوپان گوسفندان خود را به نام صدا می کند؛ صدای او را می شنوند و او را دنبال می کنند. آنها از طریق دروازه وارد چین می شوند.

(16) گوسفندان صدای غریبه را نمی شناسند. از او پیروی نخواهند کرد؛ آنها فرار می کنند

(17) مردم متّلی را که عیسی گفت، درک نکردند. و بعد گفت

(18) مسیح دروازه آفت است. من شبان گوسفندان هستم و کسی که از طریق مسیح از من پیروی کند به گله ای خواهد آمد که در آن آب های زنده جاری است و چراگاه های غنی در آنجا هستند.

19) پیامبران دروغین می آیند و می روند؛ آنها ادعا می کنند که شبان گوسفندان هستند. آنها ادعا می کنند که راه را می دانند؛ اما آنها کلمه قدرت را نمی دانند. نگهبان دروازه را باز نمی کند. گوسفندان به ندای آنها گوش نمی دهند.

20) شبان گوسفندان جان خود را برای نجات گوسفندان خواهد داد.

21) مزدوری فرار می کند تا جان خود را نجات دهد وقتی گرگ ها به گله هجوم می آورند. و سپس بره های لطیف را می ربایند، گوسفندها همه جا پراکنده می شوند.

22) من شبان گوسفندان هستم. من گوسفندان خدا را می شناسم. آنها صدای مرا می شناسند، همانطور که خدا مرا می شناسد و من او را می شناسم.

23) پدر مرا با عشقی بی مرگ دوست دارد، زیرا جان خود را برای گوسفندان می سپارم.

24) وقتی بخواهم جانم را می سپارم، اما ممکن است دوباره آن را بگیرم. زیرا هر پسر خدا با ایمان قدرت دارد که گوشت فانی خود را کنار بگذارد و دوباره آن را ببرد. این سخنان را از خدا دریافت کرده ام.

پایان - عیسی شبان و گوسفندان

25) باز مردم در میان خود ستیزه کردند. آنها در دیدگاه های خود در مورد مسیح اختلاف داشتند. آنها نمی توانستند کلماتی را که عیسی می گفت درک کنند.

26) برخی دوباره گفتند: او وسواس دارد یا دیوانه است. چرا به حرف های او گوش می دهیم؟

27) و دیگران گفتند: سخنان او سخنان وسواس نیست. آیا ارواح ناپاک می توانند چشمان نابینای متولد شده را باز کنند؟

28) سپس عیسی اورشلیم را ترک کرد و با ماسالیان روزهای معینی درنگ کرد.

فصل 140

عیسی و سه شاگرد به کفرناحوم بازگشتند. عیسی گزارش هفتاد نفر را دریافت می کند. او با شاگردان خود از سراسر جلیل عبور می کند و مؤمنان را تشویق می کند. او یک زن را شفا می دهد. مثل دانه کوچک و درخت بزرگ را نقل می کند.

زمان بازگشت سه امتیاز و ده نفر فرا رسیده بود که عیسی برای موعظه به خارج فرستاد.

2) و عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا سفر خود را به جلیل آغاز کردند.

3) از طریق سامره بالا رفتند. آنها از دهکده ها و شهرها رد شدند و مردم همه جا برای دیدن مردی که هفتاد نفر درباره اش گفته بود، ازدحام کردند. و عیسی تعلیم داد و بیماران را شفا داد.

4) و چون به کفرناحوم رسیدند، هفتاد نفر در آنجا بودند. و آنها پر از شادی شدند. آنها گفتند،

5) روح خداوند صباوت در تمام طول راه با ما بود و ما سیر شدیم.

6) قدرت کلام مقدس در ما آشکار شد. ما بیماران را شفا دادیم. ما باعث شدیم که لنگ راه برود، ناشنوا بشنود، نابینا ببیند.

7) هنگامی که ما کلام را به زبان می آوریم، شیاطین می لرزیدند و مطیع ما بودند.

8) و عیسی گفت: «هنگامی که می رفتی، آسمان ها از نور روشن شد، زمین روشن بود، به نظر می رسید که به هم می رسند و یکی می شوند. و من دیدم و شیطان مانند برق از آسمان فرود آمد.

9) و بنگر، زیرا تو قدرت داری که بر مارها و عقربها پا بگذاری و اینها نمادهای دشمنان انسانها هستند. شما در راه حق محفوظ هستید و هیچ ضرری نمی تواند داشته باشد.

10) و همانطور که شما رفتید، شنیدیم که یک استاد می گفت: آفرین.

11) اما شما ممکن است خوشحال نباشید زیرا قدرت شفای بیماران و لرزاندن شیاطین به وسیله کلام را دارید. زیرا چنین شادی از نفس نفسانی است.

- 12) ممکن است شاد باشید زیرا ملت‌های زمین گوشه‌ای برای شنیدن کلام و چشمانی برای دیدن جلال خداوند و دل‌هایی برای احساس تنفس درونی نفس مقدس دارند.
- 13) و ممکن است خوشحال باشید زیرا نام شما در کتاب زندگی نوشته شده است.
- 14) سپس عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، ای پروردگار آسمان و زمین، از تو سپاسگزارم، زیرا تو خود را به نوزادان نشان دادی و به آنها آموختی که چگونه راه را روشن کنند و خردمندان را به سوی تو رهنمون شوی.
- 15) آنچه را که به من بخشیده‌ای، من به آنها بخشیده‌ام، و به وسیله کلام مقدس به آنها قلب فهمیم بخشیده‌ام.
- 16) تا تو را بشناسند و از طریق مسیح که بود و هست و تا ابد خواهد بود، بشناسند.
- 17) و سپس به هفتاد و دوازده نفر گفت: خوشا به حال چشمان شما زیرا چیزهایی را که می‌بینید می‌بینید.
- 18) و خوشا به حال گوشه‌های شما زیرا آنچه را می‌شنوند می‌شنوند.
- 19) و خوشا به حال دل‌های شما زیرا که می‌فهمید.
- 20) در اعصار که گذشت، حکیمان زمین، انبیا، بصیرت و پادشاهان، خواستند شنیدن و دیدن و دانستن آنچه شما شنیده‌اید و دیده‌اید و دانسته‌اید. اما نرسیده بودند و نمی‌توانستند بشنوند و ببینند و بدانند.
- 21) و عیسی بار دیگر گفت: «اینک من ماه‌های بسیار پیش از شما رفته‌ام و نان بهشت و جام حیات را به شما داده‌ام.
- 22) سپر شما و اقامت شما بوده است. اما اکنون که راه را آموخته‌ای و قدرت داری که به تنهایی بایستی، اینک، من بدنم را می‌گذارم و نزد او می‌روم که همه چیز است.
- 23) پس از چهل روز، روی خود را به سوی اورشلیم خواهیم گردانید، جایی که مذبح خداوند را خواهیم یافت و جان خود را برای قربانیان داوطلبانه برای مردان تقدیم خواهیم کرد.
- 24) بیایید برخیزیم و از تمام سواحل جلیل عبور کنیم و با ایمان به همه پسران خدا سلام کنیم.
- 25) و برخاستند و رفتند. به تمام شهرها و روستاهای ساحل وارد شدند و در همه جا گفتند: «نعمت مسیح تا ابدالابد با شما خواهد بود.
- 26) حال در شهری در روز سبت به کنیسه رفتند و عیسی تعلیم داد.
- 27) و هنگامی که او صحبت می‌کرد، دو مرد، زنی را که از بیماری خم شده بود، بر تخت آوردند. هجده سال بود که بدون دست یاری از تخت بلند نشده بود.
- 28) و عیسی دست خود را بر زن گذاشت و گفت: برخیز و از ناتوانی خود رها شو.
- 29) و چون کلام را به زبان می‌آورد، زن متوجه شد که راست و نیرومند است، و برخاست و راه افتاد و گفت: خدا را ستایش کن.
- 30) حاکم کنیسه پر از خشم شد زیرا شفا دهنده در روز سبت شفا یافت.
- 31) و عیسی را رو در رو سرزنش نکرد، بلکه رو به جمعیت کرد و گفت:
- 32) ای مردان جلیلی، چرا قوانین خدا را زیر پا می‌گذارید؟ در هر هفته شش روز وجود دارد که ممکن است مبتلایان را برای شفا بیاورید.
- 33) این روزی است که خداوند برکت داده است، روز سبتی که مردم در آن کار نکنند.
- 34) عیسی گفت: ای کاتبان و فریسیان ناسازگار! در روز سبت، حیوانات باری خود را از طویله هایشان بر می‌دارید و آنها را برای خوردن و نوشیدن بیرون می‌برید. آیا این کار نمی‌کند؟
- 35) این دختر پدرت ابراهیم که هجده سال در بند بود، ایمان آورد تا آزاد شود.

(36) اکنون، مردان، به من بگویید، آیا شکستن بندهای او و آزاد کردن او در روز سبت جرم است؟

(37) حاکم دیگر نگفت؛ همه مردم شاد شدند و گفتند: اینک مسیح!

تمثیل دانه کوچک و درخت بزرگ

(38) عیسی مثلی گفت. او گفت: «پادشاهی مسیح مانند بذر کوچکی است که کسی آن را در زمین می گذارد.

(39) رشد کرد و پس از سالها به درختی تنومند تبدیل شد و بسیاری از مردم در سایه آن استراحت کردند و پرندگان در میان شاخه های پریگ آن لانه ساختند و بچه های خود را پرورش دادند.

فصل 141

عیسی کلمات تشویقی کننده می گوید. یک فریسی بدجنس را سرزنش می کند. در جشن عروسی شرکت می کند. مرد قطره چکان را شفا می دهد. مهمانانی را که به دنبال صندلی اصلی هستند سرزنش می کند. حکایتی از جشن عروسی را بیان می کند.

و عیسی به شهر دیگری در ساحل رفت و برای کسانی که از او پیروی می کردند سخنان نیکو گفت.

(2) و یکی ایستاد و گفت: خداوند، آیا اندکی هستند که وارد زندگی می شوند؟

(3) و عیسی گفت: راهی ناهموار است که به زندگی منتهی می شود. دروازه باریک است و به خوبی محافظت می شود. اما هر که با ایمان بجوید راه را خواهد یافت و آنان که کلام را می شناسند می توانند وارد شوند.

(4) اما بسیاری به دنبال راه برای منفعت خودخواهانه هستند. بر دروازه زندگی می کوبند. اما سریع است

(5) نگاهبان از برجک می گوید، من شما را نمی شناسم. گفتار شما اشدود است و لباس شما لباس گناه است. برو و راحت را برو

(6) و با گریه و دندان قروچه راه خود را خواهند رفت.

(7) و هنگامی که پدرشان ابراهیم را با اسحاق و یعقوب و انبیا ببینند که در ملکوت مسیح آرام گرفته اند، خشمگین خواهند شد.

(8) و اینک من می گویم که مردم از سرزمین های دور، از شرق، از غرب، از شمال، از جنوب خواهند آمد و با من به آگاهی از زندگی خواهند نشست.

(9) و بنگر، من می گویم، آخرین خواهد بود اولین، اولین خواهد بود آخرین خواهد بود.

(10) همه انسانها به پادشاهی مسیح فراخوانده شده اند. اما تعداد کمی برگزیده می شوند، زیرا افراد پاک دل به تنهایی می توانند پادشاه را ببینند.

(11) و همانطور که او صحبت می کرد، یک فریسی آمد و گفت: ای ای مرد جلیلی، اگر می خواهی جان خود را نجات دهی، اینجا نمان. فوراً فرار کن زیرا هیروودیس قسم خورده است که جان تو را خواهد گرفت و حتی اکنون مأموران او به دنبال تو هستند.

(12) و عیسی گفت: چرا فریسیان اینقدر نگران جان من هستند؟ و سپس به مردی که صحبت می کرد گفت:

(13) بیرون برو و به آن روباه حيله گر بگو: اینک من بیماران را شفا می دهم و ارواح ناپاک را امروز و فردا و روزهای آینده بیرون می کنم و سپس به آن خواهم رسید.

(14) برو به او بگو، لازم نیست در جلیل بترسم، زیرا باید با خشم بی رحمانه مردم در اورشلیم روبرو شوم.

(15) و در حالی که در آن مکان اقامت داشتند، مردی فریسی، عیسی و چند تن از پیروان او را دعوت کرد تا در روز سبت با او شام بخورند تا جشن ازدواج پسرش را جشن بگیرند.

(16) در میان میهمانان یک نفر مبتلا به بیماری قطره چکان بود.

(17) و عیسی به کسانی که فرستاده شده بودند تا سخنانی را از زبان او بیاورند گفت تا او را به جنایت متهم کنند.

18) ای حقوقدانان و ای فریسیان، در مورد بی قانونی شفا در روز سبت چه می گوید؟ اینجا یک مرد است، یکی از خودتان، و او به شدت مضطرب است.

19) آیا به نیروی خود خدا کلام شفابخش را بگویم و این مرد را شفا دهم؟

20) وکلا و فریسیان گنگ بودند. جواب ندادند.

21) سپس عیسی کلام شفابخش را گفت و مرد را شفا داد و او با خوشحالی راه خود را رفت.

22) سپس عیسی دوباره به وکیل‌ها و فریسیان گفت: کدام یک از شما که اسب یا گاو دارد، اگر در روز سبت در گودالی بیفتد، دوستان خود را برای بیرون آوردن آن دعوت نمی‌کند؟

23) و هیچ مردی نمی‌توانست پاسخ دهد، اینجا هستم.

عیسی در جشن عروسی شرکت می‌کند

24) هنگامی که عیسی به مهمانانی که به عید دعوت شده بودند نگاه کرد و آنها را دید که برای گرفتن بالاترین کرسی‌ها ازدحام می‌کنند، به آنها گفت:

25) ای مردان خودخواه، چرا وقتی میهمان دعوت شده‌اید، برای گرفتن بالاترین صندلی‌ها تلاش می‌کنید؟ شما ادب زندگی را به میزبان ما نشان نمی‌دهید.

26) هنگامی که مردان به جشن ازدواج دعوت می‌شوند، باید در صندلی‌های پایینی بنشینند تا میزبان آنها را در جایی که می‌خواهد قرار دهد.

27) می‌توانید بدون دعوت، بالاترین صندلی را بگیرید. اما آنگاه ممکن است مردی محترم‌تر بیاید و وقتی میزبان از شما بخواهد برخیزد و در یک صندلی پایین‌تر بنشینید تا مهمان شایسته‌تر خود را گرمی بدارد، نمی‌توانید از شرمساری خود سرخ شوید.

28) اما اگر در پایین‌ترین کرسی نشسته باشید و سپس توسط میزبان مورد احترام قرار گیرید و از شما خواسته شود که در جایگاهی بالاتر بنشینید، مهمان محترم خواهید بود.

29) در این واقعه به یک اصل در زندگی اشاره می‌کنیم، اینکه هر که بخواهد خود را بالا ببرد، ذلیل خواهد شد، و هر که خود را فروتن سازد، در نزد مردم متعالی خواهد شد.

30) سپس عیسی با همه مهمانان صحبت کرد. گفت: «هرگاه یکی از شما ضیافتی می‌گیرد، برای دوستان و خویشاوندان و ثروتمندان نباشد.

31) زیرا آنها چنین ادبی را عاریه می‌دانند و احساس می‌کنند که فقط در پرداخت بدهی از شما خواسته شده است که جشن بزرگتری برای شما بسازند.

32) اما وقتی میهمانی می‌گیرید، فقیر، لنگ، کور را دعوت کنید. در این، برکتی در انتظار توست، زیرا خوب می‌دانی که در عوض چیزی نخواهی گرفت. اما با آگاهی از کمک به کسانی که نیاز دارند، پاداش خواهید گرفت.

مثل مرد ثروتمند و عید او

33) سپس مثلی گفت: گفت: مردی ثروتمند ضیافتی آماده کرد. او بندگان خود را فرستاد تا برگزیدگان خود را دعوت کند که بیایند. اما آنها مایل بودند که نروند و بهانه‌هایی را که فکر می‌کردند میزبان احتمالی را راضی می‌کرد، ایجاد کردند.

34) یکی گفت من تازه یک زمین خریده‌ام و باید بروم و مالکیتم را به زمین ثابت کنم. دعا می‌کنم معذور شوم

35) دیگری گفت باید بروم و مالکیت خود را بر گوسفندی که خریده‌ام ثابت کنم. دعا می‌کنم معذور شوم

36) دیگری گفت: من ازدواج کرده‌ام اما مدت کمی است و نمی‌توانم بروم. التماس می‌کنم معذرت خواهی کنم

37) حال هنگامی که غلامان آمدند و به مردی که عید را آماده کرده بود گفتند که کسانی را که دعوت کرده است نمی‌آیند.

38) آن مرد در دل غمگین شد؛ و سپس خادمان خود را به خیابان‌ها و کوچه‌های شهر فرستاد تا فقیران، لنگ‌ها و نابینایان را به جشن بیاورند.

39) غلامان به خارج رفتند و فقیر، لنگ، نابینا را یافتند و به داخل آوردند. اما جا برای بیشتر وجود داشت.

- 40) سپس میزبان افراد مسلح خود را فرستاد تا مردم را به زور به مهمانی خود بیاورند. و بعد خونه پر شد
- 41) و خداوند برای مردم ضیافتی قرار داده است. سالها پیش او خادمان خود را نزد پسران محبوب مردم فرستاد. صدای او را نشنیدند. آنها به جشن نیامدند.
- 42) سپس خادمان خود را نزد غریبان و جمعیت فرستاد. آنها آمدند، اما جا برای بیشتر وجود دارد.
- 43) بنگرید، زیرا او فرشتگان خود را با صدای شیپور قوی بیرون خواهد فرستاد و مردم مجبور خواهند شد تا به عید بروند.
- پایان - تمثیل مرد ثروتمند و جشن او

فصل 142

- راه شاگردی، سختی های آن. صلیب و معنای آن خطر ثروت. مرد جوانی که ثروت را بیشتر از مسیح دوست داشت. مثل مرد ثروتمند و ایلعازر.
- اکنون عیسی و آن دوازده به شهر دیگری رفتند و چون وارد شهر شدند گفتند: سلام بر همه. اراده خوب برای همه
- 12) انبوهی از مردم به دنبال آن رفتند و استاد به آنها گفت: ببینید، زیرا شما برای منفعت طلبی پیرو هستید.
- 13) اگر می خواهید عاشقانه از من پیروی کنید و شاگرد نفس القدس باشید و سرانجام تاج زندگی را به دست آورید، باید هر آنچه از زندگی جسمانی وجود دارد را پشت سر بگذارید.
- 4) فریب نخورید. آقایون بمانید و هزینه را بشمارید
- 15) اگر کسی می خواهد برج یا خانه بسازد، ابتدا می نشیند و هزینه ها را می شمارد تا مطمئن شود که آنقدر طلا دارد که آن را تمام کند.
- 6) زیرا او خوب می داند که اگر در کار خود شکست بخورد، ممکن است تمام دارایی خود را از دست بدهد و مورد تمسخر قرار گیرد.
- 7) و اگر پادشاهی بخواهد پادشاهی دیگری را به دست گیرد، افراد مورد اعتماد خود را فرا می خواند و آنها قوت خود را خوب می دانند. او بازوها را با قدرتی بی همتا اندازه نمی گیرد.
- 8) قبل از اینکه شروع به دنبال کردن من کنید، هزینه را خوب حساب کنید. این به معنای دست کشیدن از زندگی و هر آنچه که دارید است.
- 9) اگر پدر، مادر، همسر یا فرزند را بیشتر از محبت مسیح دوست دارید، نمی توانید از من پیروی کنید.
- 10) اگر ثروت یا افتخار را بیشتر از مسیح دوست دارید، نمی توانید از من پیروی کنید.
- 11) مسیرهای زندگی نفسانی از سمت کوه به سمت بالا نمی رود. آنها در اطراف کوه زندگی می دهند، و اگر مستقیماً به دروازه بالایی آگاهی بروید، از مسیرهای زندگی جسمانی عبور می کنید. در آنها پا نگذارید.
- 12) و اینگونه است که انسانها صلیب را حمل می کنند. هیچ کس نمی تواند صلیب دیگری را تحمل کند.
- 13) صلیب خود را بردارید و مرا از طریق مسیح در مسیر شاگردی واقعی دنبال کنید. این راهی است که به زندگی منتهی می شود.
- 14) این شیوه زندگی را مروارید گرانها می نامند و کسی که آن را پیدا می کند باید هر چه دارد زیر پایش بگذارد.
- 15) اینک مردی در مزرعه ای محصول معدن شگفت انگیز طلا را یافت و بیرون رفت و خانه و هر چه داشت فروخت و مزرعه را خرید. سپس به ثروت شادی کرد.
- 16) در حال حاضر، کاتبان و فریسیان ثروتمندی حضور داشتند که به پول و قید و بندها و زمین های خود عشق می ورزیدند، و برای تحقیر آنچه عیسی گفت، بلند می خندیدند.
- 17) سپس عیسی با آنها صحبت کرد و گفت: « شما مردانی هستید که خود را در نظر مردم عادل می دانید. خدا به شرارت قلب شما آگاه است.
- 18) و ای انسانها باید بدانید که هر چیزی که مورد احترام و تعالی ذهن نفسانی باشد در نزد خداوند مکروه است.

- 19) و عیسی به راه خود رفت و در حالی که می رفت، مرد جوانی دوید و نزد پاهای او زانو زد و گفت: ای استاد خوب، به من بگو چه کنم تا زندگی جاودانی داشته باشم.
- 20) و عیسی گفت: چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس واقعاً خوب نیست جز خود خدا.
- 21) و خداوند فرموده است: اگر می خواهید وارد زندگی شوید، احکام شریعت را نگه دارید.
- 22) جوان پرسید به کدام دستورات اشاره کرد؟
- 23) و عیسی گفت: «نباید بکشید. تو نباید دزدی کنی. کارهای زناکارانه انجام نده. شما نباید به دروغ شهادت دهید.
- 24) و خدای خود را با تمام قلب خود دوست بدارید و همسایه خود را مانند خود دوست بدارید.
- 25) آن مرد پاسخ داد: این چیزها را از جوانی مشاهده کرده ام. هنوز چه کمبودی دارم؟
- 26) و عیسی گفت: یک چیز کم دارید. دلت به چیزهای روی زمین بسته است. شما آزاد نیستید
- 27) بیرون برو و هر چه داری بفروش و پولت را به فقرا بده و به دنبال من بیا و زندگی جاودانی خواهی داشت.
- 28) مرد از گفتار استاد ناراحت شد؛ زیرا او ثروتمند بود. صورتش را پنهان کرد و با اندوه به راهش رفت.
- 29) و عیسی به مرد غمگین نگاه کرد و گفت: برای مردانی که دارایی اندوخته اند بسیار سخت است که از در به ملکوت روح وارد شوند.
- 30) و شاگردانش از گفتار او شگفت زده شدند.
- 31) و به آنها پاسخ داد و گفت: ای مردم به شما می گویم کسانی که به ثروت اعتماد می کنند نمی توانند به خدا اعتماد کنند و نمی توانند به ملکوت روح بیایند.
- 32) آری، عبور شتر از سوراخ سوزنی آسانتر از یافتن راه زندگی برای مردی با مال اندوخته است. و شاگردانش گفتند: پس چه کسی می تواند راه را بیابد؟ چه کسی می تواند نجات یابد؟
- 33) و عیسی گفت: ثروتمند طلای خود را بدهد. بلندی ها می توانند خاک را بیوسند و خداوند نجات خواهد داد.
- 34) سپس عیسی این مثل را برای آنها گفت:
- مثل مرد ثروتمند و لازاروس
- 35) مردی ثروتمند در حالت باشکوهی زندگی می کرد. او بهترین لباس هایی را می پوشید که مردان می توانستند بسازند. تخته های او مملو از گرانترین و نندهای زمین بود.
- 36) گدا، کور و لنگ، که لازاروس نام داشت، عادت داشت در کنار دروازه زباله این خانه بنشیند تا زباله های هیئت مرد ثروتمند را با سگ ها تقسیم کند.
- 37) چنین گذشت که ایلعازر مرد، و فرشتگان او را به آغوش پدر ما ابراهیم بردند.
- 38) آن مرد ثروتمند نیز درگذشت و او را در قبری گرانقیمت دفن کردند. اما در آتش های پاک کننده چشمانش را ناراضی گشود.
- 39) نگریست و گدا را دید که در آغوش پدرش ابراهیم آرام گرفته و در تلخی جانش فریاد زد.
- 40) پدرم ابراهیم، به فرزندت به رحمت نگاه کن. من در این شعله ها عذابم.
- 41) ایلعازر را بفرست تا فقط یک فنجان آب به من بدهد تا زبان خشکیده ام خنک شود.
- 42) اما ابراهیم پاسخ داد: پسر، تو در زندگی فانی بهترین چیزهای زمین را داشتی و ایلعازر بدترین چیزها را داشت و در آنجا یک فنجان آب به او نمی دادی، بلکه او را از درگت بیرون می کردی.

43) شریعت باید اجرا شود و ایلعازر اکنون تسلی یافته است و شما مدیون خود را می پردازید.

44) علاوه بر این، بین منطقه تو و ما شکاف بزرگی است و اگر بخواهم نمی توانم ایلعازر را نزد تو بفرستم و تا بدهی هایت را نپردازی، نمی توانی نزد ما بیایی.

45) باز آن مرد مضطرب گفت: ای پدر ابراهیم، دعا می کنم، ایلعازر را به زمین و به خانه پدرم بفرست تا به برادرانم که هنوز در زندگی هستند، بگویند، زیرا من پنج نفر از آنها را دارم از وحشت. از این مکان، مبادا بر من فرود آیند نه به سوی تو.

46) و ابراهیم گفت: سخنان موسی و بینندگان را دارند، آنها را بشنوند.

47) آن مرد پاسخ داد: آنها به کلام مکتوب گوش نمی دهند. اما اگر مردی از قبر بالا برود، ایمان بیاورند.

48) اما ابراهیم پاسخ داد: اگر سخنان موسی و بینندگان را نشنوند متقاعد نخواهند شد هر چند یکی از مردگان در میان آنها ایستاده باشد.

پایان - تمثیل مرد ثروتمند و لزاروس

49) و پطرس گفت: «خداوند، ما همه ی خود را به دنبال تو گذاشته ایم. و پاداش ما چیست؟»

50) و عیسی گفت: «به راستی به شما می گویم که شما که همه چیز را به دنبال من رها کرده اید، به زندگی تازه ای خواهید رسید که با مسیح در خدا پنهان شده است.

51) و با من بر تخت قدرت بنشینید و قبایل اسرائیل را با من داوری کنید.

52) و کسی که بر نفس نفسانی غلبه کند و به واسطه مسیح از من پیروی کند، صد برابر ثروت زندگی بر روی زمین خواهد داشت و در جهان آینده، زندگی جاودانی خواهد داشت.

فصل 143

انصاف در ثواب. عیسی مثل کشاورز و کارگران را نقل می کند. قانون الهی طلاق را می شناسد. رمز و راز ازدواج.

خداوند در کنار دریا ایستاده بود. جمعیت آنجا بودند و یکی ایستاد و گفت:

2) آیا خداوند همان گونه که مردان پاداش می دهند، برای آنچه انجام می شود، پاداش می دهد؟

3) و عیسی گفت: مردم هرگز نمی دانند که دیگران چه کرده اند، این زندگی چنین زندگی ظاهری است.

4) ممکن است به نظر برسد که یک مرد کار بزرگی انجام می دهد و توسط مردم به عنوان شایسته پاداش بزرگ ارزیابی می شود.

5) ممکن است مرد دیگری در مزارع محصول زندگی شکست خورده به نظر برسد و در مقابل مردان آبروریزی شود.

6) انسانها از دل انسانها خبر ندارند. خداوند جز دل های مردم را می داند، و چون روز به پایان برسد، می تواند به مردی که زیر بار روز افتاد، پاداش حیات دهد و مردی را که بت دل های مردم بود، برگرداند.

تمثیل شوهر و زحمتکشانشان

7) و سپس مثلی گفت: گفت: ملکوت روح مانند مردی است که دارایی وسیعی داشت.

8) و صبحگاهان به بازار رفت تا مردانی را جستجو کند تا غله او را جمع کنند.

9) او سه مرد را پیدا کرد و پذیرفت که به هر کدام یک ریال برای خدمت آن روز بدهد و آنها را به مزرعه خود فرستاد.

10) بار دیگر در ساعت سوم روز به بازار رفت و پنج مرد را در انتظار یافت و گفت: به مزرعه من فرود آید و خدمت کنید تا حق شما را بپردازم. و پایین آمدند و خدمت کردند.

11) دوباره رفت؛ ساعت ششم روز بود و هفت مرد در جایگاه منتظر بودند. آنها را برای خدمت به میدان فرستاد.

- 12) و در ساعت یازدهم دوباره رفت. دوازده مرد در بطالت ظاهری آنجا ایستاده بودند. او به آنها گفت: «چرا تمام روز در اینجا بیکار ایستاده اید؟»
- 13) گفتند: چون کاری نداریم. هیچ مردی ما را استخدام نکرده است
- 14) و سپس آنها را برای خدمت به مزرعه خود فرستاد.
- 15) اکنون، چون غروب شد، مرد به مباشر خود گفت: کارگران مزرعه را بخوان و بهای خدمات هر کدام را پرداز. و همه حقوق دریافت کردند و هر یک در قبال اجرت خود یک پنی دریافت کردند.
- 16) اکنون، هنگامی که آن دوازده، که از ساعت یازدهم خدمت می‌کردند، هر کدام یک پنی در قبال مزد خود دریافت کردند، آن سه به شدت ناراحت شدند. آنها گفتند،
- 17) این دوازده نفر فقط یک ساعت کوتاه خدمت کرده‌اند و اکنون سهمی برابر با ما دارند که در ساعات سوزان روز زحمت کشیده‌ایم. آیا ما نباید حداقل دو سکه برای استخدام خود داشته باشیم؟
- 18) آن مرد پاسخ داد: دوستان من به شما ظلم نمی‌کنم. وقتی سر کار رفتی ما با هم قرارداد سریع نداشتیم؟ آیا من به طور کامل پرداخت نکرده‌ام؟
- 19) اگر من به این مردان مبلغی کوچکتر یا بزرگتر پردازم، چه سودی دارید؟ آنچه مال خودت است را بگیر و برو، زیرا من به دوازده تن خواهم داد آنچه را که به آن سه، پنج، هفت می‌دهم.
- 20) آنها تمام تلاش خود را انجام دادند و شما نمی‌توانید بیشتر از تلاش خود انجام دهید.
- 21) اجیر انسان بر اساس نیت قلبی است.
- پایان - مثل شوهر و زحمتکشانشان
- 22) همانطور که عیسی تعلیم می‌داد، فریسی آمد و گفت: «خداوند، آیا جایز است که مرد زن خود را رها کند؟»
- 23) و عیسی گفت: «باید بدانید. قانون چی می‌گه»
- 24) فریسی پاسخ داد: شریعت مقرر می‌دارد که مرد می‌تواند طلاق بگیرد و زن خود را رها کند.
- 25) و عیسی گفت: سختی دل‌های مردم، شریعت‌دهنده را وادار کرد که تمهیداتی از این قبیل تهیه کند. اما از اول اینطور نبود.
- 26) خداوند زنی را برای مرد آفرید و آنها یکی بودند؛ و پس از آن گفت: مرد پدر و مادر خود را ترک خواهد کرد و به زن خود خواهد چسبید. آنها دیگر تقسیم نمی‌شوند. آنها یک، یک جسم هستند.
- 27) آنچه را که خداوند به آن ملحق کرده است، هیچ انسانی نمی‌تواند از هم جدا شود.
- 28) اکنون که به خانه رفتند، مردی آزاد شد تا دوباره در مورد این موضوع طلاق سؤال کند.
- 29) و عیسی دوباره آنچه را که به فریسی گفت، گفت. و سپس قانون عالی زندگی زناشویی را بیان کرد:
- 30) هر کس زن خود را جز این که زن اجباری باشد، رها کند و زن دیگری بگیرد، زنا کرده است.
- 31) زنی که مرد را رها کند مگر اینکه آزاده و زناکار باشد و بعد زن مرد دیگری شود زنا می‌کند.
- 32) و توماس پرسید زنا چیست؟
- 33) و عیسی گفت: مردی که افکار شهوانی را در سر می‌پروراند و به هر زنی نه به همسر خود طمع می‌ورزد، زناکار است.
- 34) زنی که افکار شهوانی در سر می‌پروراند و به مردی که با او ازدواج نکرده طمع می‌ورزد، شوهر او نیست، نجیب است.
- 35) مردان نمی‌توانند قانونی برای بستن دو قلب وضع کنند.
- 36) وقتی دو نفر در عشق به هم گره می‌خورند به شهوت فکر نمی‌کنند. زن نمی‌تواند مرد را ترک کند. مرد تمایلی به فرار همسرش ندارد.

- (37) هنگامی که مردان و زنان افکار شهوانی را در سر می پروراندند و به هر جسم دیگری طمع می کنند، آنها یکی نیستند و خدا به آنها ملحق نمی شود.
- (38) و فیلیپ گفت: خداوند، آیا معدودی هستند که خدا در پیوندهای مقدس ازدواج کرده است؟
- (39) و عیسی گفت: خدا پاکدلان را می شناسد. مردان و زنان شهوتران جز مخلوقات نفس شهوانی نیستند. آنها نمی توانند یکجا باشند. و نمی توانند با خدا یکی شوند.
- (40) ناتانائیل گفت: آیا خوب نیست که همه مردان از نذر ازدواج خودداری کنند؟
- (41) و عیسی گفت: مردان پاک نیستند زیرا آنها مردان مجرد هستند. مرد شهوتران چه زن داشته باشد چه نداشته باشد زناکار است.
- (42) و سپس به همه گفت: بعضی چیزها را مردم با گفتن می دانند، در حالی که چیزهای دیگر نمی دانند تا زمانی که دروازه آگاهی به روی آنها باز شود.
- (43) رازی را می گویم که اکنون نمی توانید آن را درک کنید. اما روزی خواهید فهمید
- (44) خواجه مردی است که شهوت ندارد؛ برخی از مردان خواجه زاده می شوند، برخی به قدرت انسان ها خواجه می شوند و برخی نیز به واسطه نفس القدس، که آنها را به واسطه مسیح در خدا آزاد می کند، خواجه می شوند.
- (45) کسی که می تواند حقیقتی را که من می گویم دریافت کند، باید دریافت کند.

فصل 144

- کریستین ها در تیبریوس عیسی درباره زندگی درونی صحبت می کند. مَثَل پسر ولخرج را نقل می کند. کینه برادر بزرگتر.
- هنگامی که آنها در شهرها و شهرهای سرزمین جلیل سفر کردند، خداوند با شاگردانش به تیبریوس آمدند و در اینجا با عده ای روبرو شدند که نام مسیح را دوست داشتند.
- (2) و عیسی چیزهای زیادی در مورد زندگی درونی به آنها گفت. اما چون جمعیت بالا آمدند، مثلی گفت. او گفت،
- مَثَل پسر ولگرد
- (3) مردی که دارایی زیادی داشت دو پسر داشت. پسر کوچکتر از زندگی در خانه خسته شد و گفت:
- (4) پدرم دعا کن مالت را تقسیم کن و سهمی را که مال من است به من بده و من در سرزمینی دیگر بخت خود را خواهم جست.
- (5) پدر هر چه می خواست کرد و جوان با ثروت خود به سرزمینی بیگانه رفت.
- (6) و ولخرجی بود و به زودی تمام دارایی خود را در راه گناه هدر داد.
- (7) هنگامی که کار دیگری برای او باقی نمانده بود، در مزارع برای مراقبت از خوک استخدام شد.
- (8) و گرسنه بود و هیچ کس به او چیزی نمی داد و از غلاف خرنوبی که به خوک می داد خورد.
- (9) و پس از روزهای بسیار خود را یافت و با خود گفت: پدرم مردی ثروتمند است. او تعداد زیادی خدمتکار دارد که به وفور سیر می شوند، در حالی که من، پسرش، در مزارع در میان خوک ها از گرسنگی می میرم.
- (10) امید می ندارم که دوباره به عنوان پسر پذیرفته شوم، بلکه برمی خیزم و مستقیماً به خانه پدرم می روم و به سرکشی خود اعتراف می کنم.
- (11) و من خواهم گفت، پدر من، من دوباره آمده ام. من اسراف هستم و مال خود را در راه گناه از دست داده ام. من لایق این نیستم که پسر شما خوانده شوم.
- (12) من نمی خواهم که دوباره به عنوان پسر پذیرفته شوم، اما بگذار در میان بندگان جایی داشته باشم تا در آنجا پناهگاهی از طوفان ها داشته باشم و به اندازه کافی بخورم.
- (13) و برخاست و خانه پدرش را جست و جو کرد و چون آمد مادرش او را در حالی که هنوز دور بود دید.

- (14) قلب مادر می تواند اولین آرزوی ضعیف یک کودک سرگردان را احساس کند.)
- (15) پدر آمد و دست در دست هم راه را طی کردند تا پسر را ملاقات کنند و شادی بود، شادی بزرگ.
- (16) پسر بسیار تلاش کرد تا برای رحمت و جانشینی خدمتگزار دعا کند. اما عشق برای گوش دادن به التماس بزرگتر از آن بود.
- (17) در باز شد. او در قلب مادر و در قلب پدر استقبال کرد.
- (18) پدر خادمان را به داخل فراخواند و به آنها دستور داد که بهترین لباس را برای او بیاورند. بهترین صندل برای پای او حلقه ای از خالص ترین طلا برای او
- (19) سپس پدر گفت: بندگان من بروید و گوساله پرور را بکشید. جشنی آماده کنید، زیرا ما خوشحالیم.
- (20) پسر ما که فکر می کردیم مرده اینجا زنده است. گنجی که فکر می کردیم گم شده پیدا شد
- (21) به زودی جشن آماده شد و همه شاد بودند، هنگامی که پسر بزرگ که در منطقه ای دور خدمت می کرد و نمی دانست برادرش بازگشته است، به خانه آمد.
- (22) و چون علت این همه شادی را فهمید، آزرده شد و به خانه نرفت.
- (23) پدر و مادرش هر دو با گریه از او خواهش می کردند که بی اعتنایی و حماقت پسرشان را نادیده بگیرد. اما او این کار را نکرد. او گفت،
- (24) این همه سال در خانه ماندم، هر روز به تو خدمت کردم، هنوز از شدیدترین دستورات تو سرپیچی نکردم.
- (25) و با این حال هرگز برای من بچه ای نکشتی و برای من ضیافتی ساده درست نکردی تا با دوستانم شادی کنم.
- (26) اما هنگامی که پسر، این اسراف که بیرون رفته و نیمی از دارایی تو را در راه گناه هدر داده، به خانه می آید، چون کاری از دستش بر نمی آید، برای او گوساله فربه را می کشی و ضیافتی شگفت انگیز می سازی.
- (27) پدرش گفت: پسر، هر چه دارم مال توست و تو همیشه در شادی ما با ما هستی.
- (28) و چه خوب است که وقتی برادرت که نزد ما نزدیک و عزیز است و ما او را مرده می پنداشتیم زنده نزد ما بازگردد، خوشحالی خود را نشان دهیم.
- (29) ممکن است ولگرد بوده باشد. ممکن است با زنان و دزدان همجنس گرا رابطه داشته باشد، اما او هنوز برادر شما و پسر ماست.
- (30) سپس عیسی گفت تا همه بشنوند. کسی که گوش هایی برای شنیدن و قلبی برای درک داشته باشد، معنای این مثل را خواهد فهمید.

پایان - تمثیل پسر ولگرد

(31) سپس عیسی و آن دوازده به کفرناحوم آمدند.

فصل 145

- عیسی در مورد تأسیس پادشاهی کریستین و آمدن آینده خداوند به قدرت صحبت می کند. به وفاداری توصیه می کند. مثل قاضی ظالم. مثل فریسی و باجگیر.
- گروهی از فریسیان آمدند تا با عیسی صحبت کنند و گفتند: «رابونی، شنیدیم که می گویی پادشاهی نزدیک است.»
- (2) در دانیال می خوانیم که خدای آسمان پادشاهی را تشکیل خواهد داد و می پرسیم آیا این ملکوت خدایی است که شما درباره آن صحبت می کنید؟ اگر چنین است، چه زمانی می آید؟
- (3) و عیسی گفت: همه انبیا در مورد این پادشاهی خدا گفته اند، و آن نزدیک است. اما مردان هرگز نمی توانند آن را ببینند.
- (4) هرگز با چشمان نفسانی دیده نمی شود. آن در داخل است.
- (5) اینک گفتم و اکنون باز هم می گویم جز پاکدلان شاه را نمی بینند و همه پاکدلان تابع پادشاه هستند.

- (6) اصلاح، و روی گردانی از گناه؛ تو را آماده کن، ای آماده کن! پادشاهی نزدیک است
- (7) و سپس با شاگردان خود سخن گفت و گفت: فصول پسر انسان گذشته است.
- (8) زمانی فرا می رسد که بیش از هر چیز آرزو می کنید که یکی از این روزها را دوباره ببینید. اما شما نمی توانید آن را ببینید.
- (9) و بسیاری از مردم خواهند گفت، اینک مسیح اینجاست. ببینید، مسیح وجود دارد. فریب نخورید؛ به راه آنها نرو
- (10) زیرا وقتی پسر انسان دوباره بیاید، هیچ کس نیازی به نشان دادن راه ندارد. زیرا همانطور که رعد و برق آسمان ها را روشن می کند، پسر انسان نیز آسمان ها و زمین را روشن خواهد کرد.
- (11) اما، اینک، من می گویم که قبل از اینکه پسر انسان به قدرت برسد، نسل های بسیاری آمده و خواهند رفت. اما وقتی او بیاید هیچ کس نخواهد گفت: «اینک مسیح است. بین اونجا
- (12) اما همانطور که قبل از طوفان در روزگار نوح بود، چنین خواهد بود. مردم خوردند، نوشیدند، نوشیدند، پر از شادی شدند و از شادی آواز خواندند.
- (13) و عذاب آنها را ندانستند تا اینکه کشتی به پایان رسید و نوح داخل شد. اما پس از آن سیل آمد و همه آنها را با خود برد.
- (14) همچنین در ایام لوط؛ مردم خوردند و نوشیدند. خریدند، فروختند، کاشتند و درو کردند، راهشان را در گناه رفتند و اهمیتی ندادند.
- (15) اما هنگامی که لوط عادل از دروازه های شهر خود خارج شد، زمین زیر شهر به لرزه درآمد و آتش های گوگرد از آسمان فرود آمد.
- (16) آرواره های شکاف زمین پهن شدند و خانه ها و ثروتشان را فرو بردند و فرود آمدند تا دیگر بلند نشوند.
- (17) هنگامی که پسر انسان به قدرت برسد، چنین خواهد بود.
- (18) من به شما مردان سفارش می کنم، همانطور که در آن زمان به مردان دستور می دهم، به دنبال حفظ ثروت خود نباشید، وگرنه جان خود را از دست خواهید داد. برو جلو و به دیوارهای در حال فروپاشی گناه نگاه نکن. همسر لوط را فراموش نکنید.
- (19) هر که برای نجات جان خود بکوشد جان خود را از دست بدهد. هر کس جان خود را آزادانه در راه خدمت به جان بدهد، جان خود را نجات خواهد داد.
- (20) سپس زمان الک کردن فرا می رسد. دو مرد در رختخواب خواهند بود. یکی نامیده می شود، دیگری باقی می ماند. دو زن در کنار هم کار خواهند کرد. یکی ربوده می شود، دیگری رها می شود.
- (21) شاگردانش گفتند: «این مثل را برای ما توضیح بده. یا مثل نیست؟»
- (22) و عیسی گفت: خردمندان خواهند فهمید، زیرا نان بهشت کجاست، پاک دل را در آنجا خواهید یافت. و جایی که لاشه نهفته است، همه پرندگان شکاری را جمع خواهد کرد.
- (23) اما اینک من می گویم قبل از فرا رسیدن این روزها، پسر انسان توسط یکی از شما به دست مردان شریر تسلیم خواهد شد و جان خود را برای شما و تمام جهان خواهد داد.
- (24) بله، بیشتر. نفس مقدس به قدرت خواهد رسید و شما را با حکمت عادل پر خواهد کرد.
- (25) و شما این داستان شگفت انگیز را در یهودیه و در سامره و در سرزمین های دورتر زمین خواهید گفت.
- (26) و سپس برای تعلیم اینکه مردم باید دعا کنند و هرگز غش نکنند، این مثل را گفت:

مثل قاضی ظالم

(27) قاضی بود که از خدا نمی ترسید و به انسان توجه نمی کرد.

(28) بیوه زنی بود که بارها از قاضی التماس می کرد که خطاهایش را اصلاح کند و از دشمنانش انتقام بگیرد.

(29) ابتدا قاضی او را نشنید، اما پس از چند روز گفت:

(30) من از خدا نمی ترسم و مرد را هم در نظر نمی گیرم، مبادا این بیوه با التماس هر روز من را از پا درآورد که انتقام او را از دشمنانش بگیرم.

پایان - مَثَل قاضی ظالم

(31) هنگامی که شاگردان معنای این مَثَل را پرسیدند، خداوند پاسخ داد: خردمندان می توانند بفهمند. احق ها نیازی به دانستن ندارند

(32) و سپس برای اینکه به برخی از پیروان خود که به خود اعتماد داشتند و گمان می کردند که از دیگران مقدس ترند، درسی بیاموزد، این مَثَل را گفت:

مَثَل فریسی و باجگیر

(33) دو مرد برای دعا به کنیسه رفتند. یکی از آنها فریسی بود. دیگری باجگیر بود.

(34) فریسی برخاست و با خود این گونه دعا کرد، خدایا، تو را شکر می کنم که مانند دیگر مردان باجگیر، ظالم و زناکار نیستم.

(35) حتی مثل این باجگیر نیستم. هفته ای دو بار روزه می گیرم و دهک هر چیزی را که به دست می آورم می دهم.

(36) باجگیر نیامد؛ چشمانش را به آسمان بلند نکرد، سینه اش را زد و گفت:

(37) پروردگارا به من رحم کن. من در نظر تو گناهکار هستم. من لغو شده ام.

(38) و اکنون ای مردان به شما می گویم که باجگیر می دانست که چگونه دعا کند و عادل شد.

(39) فریسی می دانست که چگونه صحبت کند، اما با این حال محکوم رفت.

(40) هر که خود را ستایش کند ذلیل خواهد شد و هر که خود را ستایش نکند در پیشگاه خداوند متعال است.

پایان - مَثَل فریسی و باجگیر

فصل 146

آخرین ملاقات عیسی با شاگردانش در جلیل. میریام ترانه ستایش می خواند. آهنگ. کریستین ها سفر خود را به اورشلیم آغاز می کنند. آنها در Enon Springs استراحت می کنند. درخواست خودخواهانه مادر جیمز و جان. مسیحیان به اورشلیم می رسند.

کار عیسی در زمین جلیل انجام شد، و او پیامی فرستاد و بسیاری از شهرهای بسیاری از جلیل آمدند. آمد تا از دست او دعای خیر کند.

(2) در میان انبوهی که آمدند، لوقا، سوری اهل انطاکیه، پزشک دانشمند و مردی عادل و درستکار بود.

(3) تئوفیلوس، سناتور یونانی، وزیر دربار سزار نیز در آنجا بود. و بسیاری از مردان شرافتمند و نامدار دیگر.

(4) و میریام خواند:

همه ستاره روز را از بالا درود می فرستند!

(5) درود بر مسیحی که همیشه بوده و هست و همیشه خواهد بود!

(6) همه درود بر تاریکی سرزمین سایه! همه درود بر طلوع صلح بر روی زمین. اراده خوب برای مردان!

(7) درود بر پادشاه پیروز، که با مرگ ستمگر دست و پنجه نرم می کند، که در نبرد پیروز می شود و زندگی جاودانه را برای مردان آشکار می کند!

(8) همه درود بر صلیب شکسته، نیزه مثله شده!

(9) همه درود بر پیروزی روح! همه درود بر قبر خالی!

(10) درود بر او که مردم آن را تحقیر می کنند و از سوی جماعت طرد شده اند. زیرا او بر تخت قدرت نشسته است!

- 11) همه نگرگ! زیرا او پاک دلان هر آب و هوایی را فرا خوانده است تا با او بر تخت قدرت بنشینند!
- 12) همه نگرگ، حجاب درنده! راه ورود به بالاترین بارگاه های خدا برای فرزندان انسان باز است!
- 13) ای مردان زمین شاد باشید، شاد باشید و بسیار شاد باشید!
- 14) چنگ را بیرون بیاورید و بلندترین سیمهای آن را لمس کنید. عود را بیرون بیاورید و شیرین ترین نت های آن را بنوازید!
- 15) زیرا مردانی که پست شدند، اکنون بلند مرتبه هستند، و آنانی که در تاریکی و در وادی مرگ راه می رفتند، برخاسته اند و خدا و انسان برای همیشه یکی هستند.
- 16) آلولویا! خداوند را تا ابد ستایش کن آمین
- 17) و عیسی چشمان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:
- 18) پدر-خدای من، اکنون سعادت محبت، رحمت و حقیقت تو بر این مردان باشد.
- 19) چراغ از میان آنها برداشته می شود و اگر نور باطن شعله ور نباشد، باید راههای تاریکی و مرگ را گام بردارند.
- 20) و سپس به همه گفت: خداحافظ
- 21) سپس عیسی و مادرش و دوازده نفر و مریم و مریم مادر آن دو شاگرد یعقوب و یوحنا،
- 22) و بسیاری از ارواح وفادار دیگر که مسیح را دوست داشتند، به اورشلیم رفتند تا عید یهود را جشن بگیرند.
- 23) و همانطور که در راه خود حرکت می کردند، به چشمه های انون، نزدیک به سلیم، جایی که منادی زمانی تدریس می کرد، رسیدند.
- 24) و چون کنار چشمه استراحت می کردند، مریم همسر زبیدی و مادر آن دو شاگرد یعقوب و یوحنا نزد استاد آمد و گفت:
- 25) پروردگارا، می دانم که پادشاهی نزدیک است، و این نعمت را می خواهم: امر کن که این پسران من با تو بر تخت بنشینند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ.
- 26) و عیسی به او گفت: تو نمی دانی چه می خواهی.
- 27) و سپس رو به یعقوب و یوحنا کرد و گفت: آیا آمادگی دارید و آنقدر قوی هستید که از جامی که من خواهم نوشم بنوشید؟
- 28) گفتند: بله استاد، ما آنقدر قوی هستیم که به کجا می روید.
- 29) سپس عیسی گفت: از جام من خواهی نوشید. اما من قضاوت نمی کنم که چه کسی در سمت راست یا چپ من بنشیند.
- 30) مردانی که زندگی می کنند و ایمان دارند بر تخت قدرت خواهند نشست.
- 31) حال، چون رسولان دعاهای مادر را برای پسرانش شنیدند و دانستند که یعقوب و یوحنا از خداوند طلب لطف دارند، خشمگین شدند و گفتند:
- 32) ما مطمئناً فکر می کردیم که یعقوب و یوحنا از خود خودخواه بالاتر رفته اند. در میان فرزندان انسان به چه کسی اعتماد کنیم؟
- 33) و عیسی آن ده نفر را از هم جدا کرد و به آنها گفت: درک ماهیت ملکوت روح برای مردم چقدر سخت است!
- 34) به نظر می رسد این دو شاگرد نمی دانند که فرمانروایی در آسمان شبیه به فرمانروایی بر روی زمین نیست.
- 35) در تمام پادشاهی های جهان، مردان قدرت، کسانی که خود را تعالی می بخشند، اقتدار خود را نشان می دهند و با حکومت آهنین حکومت می کنند.
- 36) اما باید بدانید که آنانی که بر فرزندان نور حکومت می کنند، کسانی هستند که به دنبال قدرت زمینی نیستند، بلکه جان خود را برای فداکاری با اراده برای مردان می سپارند.

37) هر که بزرگ باشد باید وزیر همه باشد. بالاترین کرسی در بهشت زیر پای کسی است که پست ترین مرد زمین است.

38) قبل از ساخته شدن جهان‌ها نزد پدر-خدایمان جلال داشتیم و هنوز هم می‌آیم تا به نسل انسان خدمت کنم. وزیر مردم بودن جانم را برای مردان بدهم

39) و سپس مسیحیان سفر کردند و به اورشلیم آمدند.

فصل 147

عیسی با مردم معبد در مورد مسیحیت صحبت می‌کند. یهودیان را به خاطر خیانت سرزنش می‌کند. یهودیان سعی کردند او را سنگسار کنند اما یوسف مانع آنها شد. کریستین‌ها به جریکو می‌روند و بعداً به بتابارا می‌روند.

اکنون بسیاری از یهودیان از جلیل، یهودیه و سامره در اورشلیم و در عید بودند.

2) ایوان سلیمان مملو از کاتبان و فریسیان و پزشکان شریعت بود و عیسی با آنها راه می‌رفت.

3) کاتبی که به عیسی نزدیک شد گفت: ربونی، چرا مردم را در تعلیق در انتظار نگه می‌داری؟ اگر تو همان مسیحی هستی که انبیا گفتند می‌آید، حالا به ما نمی‌گویی؟

4) و عیسی گفت: اینک من بارها به شما گفته‌ام، اما شما مرا باور نکردید.

5) هیچ کس نمی‌تواند کاری را که من انجام داده‌ام انجام دهد و حقیقت را برای مردم بیاورد، همانطور که من حقیقتی را آورده‌ام که از جانب خدا نیامده است.

6) آنچه انجام داده‌ام و گفته‌ام گواهان من است.

7) خداوند ندا می‌دهد و آنهاپی که گوش هایشان برای شنیدن صدای آسمانی هماهنگ شده است، ندا را شنیده و به من ایمان آورده اند. زیرا خدا برای من شهادت می‌دهد.

8) نمی‌توانید صدای خدا را بشنوید زیرا گوش‌های شما بسته است. شما نمی‌توانید کارهای خدا را درک کنید زیرا قلب شما پر از خود است.

9) و شما اهل مشغله و فساد و منافق هستید. شما این مردانی را که خداوند مرا به من داده است، به خانه‌های خود ببرید و با سفسطه و دروغ آنها را مسموم کنید و فکر کنید که آنها را از آغوش خدا خواهید ربود.

10) به شما می‌گویم ای مردان، این مردان محاکمه می‌شوند و شما نمی‌توانید یکی از آنها را ربوده باشید.

11) پدر من که آنها را به من داده است از همه شما بزرگتر است و من و او یکی هستیم.

12) و سپس یهودیان سنگ برداشتند تا به سوی او پرتاب کنند و فریاد زدند: اکنون به اندازه کافی شنیدیم. دور با او؛ بگذار سنگسار شود

13) اما یوسف، یکی از اعضای شورای بزرگ یهودیان، در ایوان بود و بیرون آمد و گفت:

14) ای مردان اسرائیل، عجولانه کاری نکنید. آن سنگ‌ها را پرتاب کنید دلیل شما در چنین مواقعی راهنمایی بهتر از اشتیاق است.

15) شما اتهامات خود را درست نمی‌دانید و اگر این مرد ثابت کند که مسیح است و شما باید جان او را بگیرید، خشم خدا بیش از پیش بر شما خواهد بود.

16) و عیسی به آنها گفت: «اینک من بیماران شما را شفا دادم، نابینایان را بینا، ناشنویان را شنوید، لنگانتان را راه رفتم، و ارواح ناپاک را از دوستانتان بیرون کردم.

17) برای کدام یک از این کارهای بزرگ می‌خواهید جان من را بگیرید؟

18) یهودیان پاسخ دادند: ما شما را به خاطر اعمال نیکتان سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به خاطر سخنان ناپسند و کفرآمیزتان. تو فقط انسان هستی و هنوز هم می‌گویی خدا هستی.

- (19) عیسی گفت: پیامبری از خودتان به پسران انسان گفت: اینک شما خدایان هستید!
- (20) حالا ای هارک، ای مردان، اگر او می توانست این را به مردانی که به سادگی کلام خدا را شنیده اند بگوید، چرا باید فکر کنید که من به نام خدا توهین می کنم زیرا می گویم من پسر خدا هستم؟
- (21) اگر به آنچه من می گویم ایمان ندارید باید به آنچه من انجام می دهم ایمان داشته باشید و باید پدر را در این اعمال ببینید و بدانید که من در پدر- خدا ساکن هستم و پدر در من ساکن است.
- (22) و سپس یهودیان دوباره سنگ برداشتند و او را در صحن معبد سنگسار می کردند. اما او خود را از نظر دور کرد و ایوان و بارگاه را ترک کرد و به راه افتاد.
- (23) و با آن دوازده به اریحا رفت و پس از چند روز از اردن گذشتند و روزهای زیادی در بیتباره ماندند.

فصل 148

- ایلعازر می میرد و عیسی و دوازده نفر به بیت عنیا باز می گردند. رستاخیز ایلعازر که حاکمان اورشلیم را به شدت هیجان زده می کند. مسیحیان به تپه های افرایم می روند و در آنجا می مانند.
- یک روز در حالی که عیسی و آن دوازده در سکوت در خانه ای در عربه بودند، رسولی آمد و گفت:
- (2) خداوند، عیسی، بشنو! دوست تو در بیت عنیا بیمار است و نزدیک به مرگ است.
- (3) سپس استاد رو به دوازده نفر کرد و گفت: اینک ایلعازر به خواب رفته است و من باید بروم و او را بیدار کنم.
- (4) شاگردانش گفتند: «اگر به خواب رفته است چه باید بروی؟ او بیدار خواهد شد؟»
- (5) سپس عیسی گفت: خواب مرگ است. زیرا لازاروس مرده است.
- (6) اما عیسی برای رفتن عجله نکرد. او دو روز در عربه ماند. و سپس گفت: ساعت فرا رسیده است و ما باید به بیت عنیا برویم.
- (7) اما شاگردان او را تشویق کردند که نروند. گفتند: یهودیان منتظر بازگشت تو هستند تا جان تو را بگیرند.
- (8) عیسی گفت: مردم نمی توانند جان مرا بگیرند مگر اینکه جان خود را به آنها تسلیم کنم.
- (9) و هنگامی که زمان فرا رسد من جان خود را فدا خواهم کرد. آن زمان نزدیک است و خداوند دانایتر است. من باید بلند شوم و بروم.
- (10) و توماس گفت: پس ما نیز خواهیم رفت. بله، ما جان خود را تقدیم خواهیم کرد و با او خواهیم مرد. و برخاستند و رفتند.
- (11) اکنون مریم، مارتا، روت و بسیاری از دوستان در خانه خود گریه می کردند که یکی نزدیک شد و گفت: خداوند آمده است. اما مریم این کلمات را نشنید.
- (12) اما روت و مارتا شنیدند و برخاستند و به ملاقات خداوند رفتند. او در دروازه روستا منتظر ماند.
- (13) و هنگامی که استاد مارتا را ملاقات کردند، گفت: "خیلی دیر کردی، زیرا ایلعازر مرده است. اگر فقط با ما بودی می دانم که او نمی مرد.
- (14) اما اکنون هم می دانم که تو بر مرگ قدرت داری. تا به وسیله کلام مقدس زندگی را از مرگ برخاسته باشید.
- (15) عیسی گفت، اینک، زیرا ایلعازر دوباره زنده خواهد شد.
- (16) و مارتا گفت، می دانم که او برخاسته و زنده خواهد شد، هنگامی که همه مردگان برخیزند.
- (17) عیسی گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر چه مرده باشد، زنده خواهد ماند.
- (18) و کسی که زنده است و به من ایمان زنده دارد هرگز نخواهد مرد. آیا حرف های من را باور می کنید؟

- 19) و مارتا گفت: خداوندا، من ایمان دارم که تو آمده‌ای تا مسیح خدا را آشکار کنی.
- 20) عیسی گفت: برگرد و خواهرت و مادرم و نبی را بخوان و بگو که آمده ام. و من اینجا در کنار دروازه خواهم ماند تا آنها نزد من بیایند.
- 21) و روت و مارتا چنان کردند که عیسی به آنها دستور داد، و اندکی بعد مریم و نبی با خداوند ملاقات کردند.
- 22) مریم گفت: چرا درنگ کردی؟ اگر پیش ما بودی برادر عزیزمان نمی مرد.
- 23) سپس عیسی به خانه رفت و چون غم و اندوه سنگین همه را دید، خود را غمگین کرد و گفت: قبری که در آن خوابیده است کجاست؟
- 24) گفتند: پروردگارا بیا و ببین. و عیسی گریست.
- 25) مردم گفتند: ببینید عیسی چقدر این مرد را دوست داشت!
- 26) و دیگران گفتند: آیا این خداوند که چشمان یک نابینا را گشود، نمی توانست این مرد را از مرگ نجات دهد؟
- 27) اما به زودی عزاداران در کنار قبر ایستادند، مقبره ای که از صخره تراشیده شده بود. سنگی عظیم در را بست
- 28) و عیسی گفت: سنگ را بردارید.
- 29) اما مارتا گفت: خداوندا، خوب است؟ برادر ما چهار روز مرده است. بدن باید در حال پوسیدگی باشد و آیا خوب است که اکنون آن را ببینیم؟
- 30) خداوند پاسخ داد: «آیا فراموش کردی، مارتا، وقتی در دروازه دهکده بودیم، چه گفتم؟ آیا نگفتم که جلال خداوند را ببینید؟
- 31) و آنگاه سنگ را برانداختند. گوشت پوسیده نشده بود. و عیسی چشمان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:
- 32) ای پدر-خدای من، تو که همیشه دعاهای من را شنیدی، اکنون از تو سپاسگزارم، و برای اینکه این جماعت بدانند که تو مرا فرستاده ای، که من از آن تو هستم و تو از آن منی، کلام قدرت را قوی کن.
- 33) و سپس کلام را گفت و با صدایی که جانها می توانند درک کنند، گفت: ای ایلعازر، بیدار!
- 34) و ایلعازر برخاست و از قبر بیرون آمد. لباس قبر در اطراف او بود و عیسی فرمود:
- 35) او را رها کنید و بگذارید برود.
- 36) مردم شگفت زده شدند و جمعیت به ایمان خود به او اعتراف کردند.
- 37) و عده‌ای به اورشلیم رفتند و این رستاخیز مردگان را به فریسیان گفتند.
- 38) رؤسای کاهنان حیران شدند و گفتند: چه کنیم؟ این مرد کارهای بزرگ زیادی انجام می دهد و اگر ما او را در کارش نگه نداریم، همه مردم به او به عنوان پادشاه نگاه می کنند و از طریق رومیان ممکن است تاج و تخت را بگیرد و ما جایگاه و قدرت خود را از دست بدهیم.
- 39) و سپس رؤسای کاهنان و فریسیان در شورا گرد هم آمدند و در جستجوی نقشه‌ای بودند که به وسیله آن او را به قتل برسانند.
- 40) در آن زمان قیافا کاهن اعظم بود و بیرون آمد و گفت: ای مردان اسرائیل آیا شریعت را نمی دانید؟
- 41) آیا نمی دانی که در چنین مواقعی ممکن است برای نجات ملت و قوانین خود یک جان از دست بدهیم؟
- 42) قیافا نمی دانست که او پیامبر است و سخنان راست را بیان می کند.
- 43) او نمی دانست که زمان آن فرا رسیده است که عیسی برای هر مردی، برای یهودی و یونانی و تمام جهان قربانی شود.
- 44) از آن روز به بعد، یهودیان هر روز با هم مشورت می کردند و برنامه‌هایی را برای کشتن خداوند انجام می دادند.
- 45) اکنون عیسی و آن دوازده در بیت عنیا نماندند. اما در تپه‌های افرایم، در حدود سامره، خانه‌ای یافتند و روزهای زیادی در آنجا ماندند.

فصل 149

یهودیان برای شرکت در جشن در اورشلیم جمع می شوند. کریستین ها به جریکو می روند. عیسی با زکیوس شام می خورد. او مثل ده استعداد را نقل می کند.

عید فصح بزرگ یهودیان، عید بهار، هر یهودی وفادار را به اورشلیم فرا می خواند.

(2) ده روز قبل از عید، خداوند و شاگردانش تپه های افرایم را ترک کردند و از راه اردن به اریحا فرود آمدند.

(3) چون وارد اریحا شدند، باجگیر ثروتمندی برای دیدن خداوند بیرون آمد. اما او قد کوچکی داشت و ازدحام جمعیت زیاد بود و او را نمی دید.

(4) درختی چنار بر سر راه ایستاد و از درخت بالا رفت و در میان شاخه های آن جایگاهی یافت.

(5) چون عیسی آمد، آن مرد را دید و گفت: ای زکیوس، عجله کن، پایین بیا. من امروز با شما خواهم ماند

(6) و زکتوس نازل شد و خداوند را با شادمانی پذیرفت. اما بسیاری از فرقه سختگیرتر صدا زدند و گفتند:

(7) برای شرم! او نزد زکتوس، گناهکار و باجگیر می رود.

(8) اما عیسی به آنچه آنها گفتند اهمیتی نداد. او با زکیوس که مردی با ایمان بود به راه خود رفت و چون با هم صحبت می کردند زکیوس گفت:

(9) پروردگارا، من تا به حال سعی کرده ام کار درست را انجام دهم. من نصف اموالم را به فقیر می دهم و اگر به کسی ظلم کنم، با چهار برابر دادن اجرت، اشتباه را برطرف می کنم.

(10) عیسی به او گفت: جان و ایمان تو برای خدا شناخته شده است و اینک عنایات خداوند صباپوت با تو و تمام خانه تو می ماند.

تمثیل ده استعداد

(11) سپس عیسی برای همه مثلی گفت. او گفت: رعیت یک امپراتور را پادشاه کردند و او به سرزمین بیگانه رفت تا حقوق خود را مطالبه کند و پادشاهی را به خود بگیرد.

(12) قبل از رفتن، ده خدمتگزار مورد اعتماد را فرا خواند و به هر کدام یک مثقال داد و گفت:

(13) برو و تا فرصت داری از این مثقال استفاده کن تا برای من مال و ثروت بیشتری به دست آوری، و او راه خود را ادامه داد.

(14) و پس از چند روز دوباره آمد و ده نفر را فراخواند و گزارش خواست.

(15) اولی آمد و گفت: «خداوندا، من نه پوند اضافه کردم. تو یکی به من دادی و اینم ده.

(16) پادشاه پاسخ داد: آفرین ای مرد امین. چون در چیز کوچکی وفادار بوده ای، من قضاوت می کنم که در چیز بزرگ تری خدمتگزار وفادار خواهی بود.

(17) اینک من تو را بر نه شهر مهم قلمرو خود حاکم می کنم.

(18) دومی آمد و گفت: «خداوندا، من برای تو چهار پوند اضافه کردم. تو یکی به من دادی و اینم پنج.

(19) پادشاه پاسخ داد، و تو وفاداری خود را ثابت کردی. اینک من تو را بر چهار شهر مهم قلمرو خود حاکم می کنم.

(20) دیگری آمد و گفت: پروردگارا، آنچه به من دادی دو برابر کردم. تو یک پوند به من دادی و اینجا دوتا.

(21) حاکم گفت: و تو وفاداری خود را ثابت کردی. اینک من تو را بر یکی از شهرهای مهم قلمرو خود حاکم می کنم.

(22) دیگری آمد و گفت: خداوندا، این چیزی است که به من دادی. می دانستم که تو مردی ریاضت کشی هستی که اغلب در جایی درو می کنی که نمی کاری و به شدت می ترسیدم، بنابراین پوندی را که به من دادی برداشتم و در مکانی مخفی پنهان کردم. و اینجاست.

(23) پادشاه فریاد زد: ای مرد تنبل! تو می دانستی که من چه نیازی دارم، که از هر مردی انتظار داشتم بهترین کار خود را انجام دهد.

(24) اگر ترسو بودید و می ترسیدید به قضاوت خود در بازارهای تجارت اعتماد کنید، چرا بیرون نیامدید و پول من را برای منفعت گذاشتید تا من بتوانم با بهره آن را داشته باشم؟

(25) سپس حاکم رو به مباشر مال خود کرد و گفت: این مَثقال را از خودت بگیر و به کسی بده که با کوشش 9 به دست آورده است.

پایان: تمثیل ده استعداد

(26) زیرا اینک من می گویم که هر که از آنچه دارد استفاده کند و به دست آورد، فراوان خواهد داشت. اما کسی که استعداد خود را در زمین پنهان کند، آنچه را که دارد از دست خواهد داد.

فصل 150

عیسی بارتیمائوس نابینا را شفا می دهد. با دوازده به بیت عنی می رود. انبوه مردم به استقبال او می آیند و با ایلعازر صحبت می کنند.

کریستین ها راه خود را به سوی بیت عنی آغاز کردند و همچنان که می رفتند، در حالی که هنوز در اریحا بودند، از کنار گدای نشسته در راه گذشتند. و او بارتیمائوس کور بود.

(2) و چون گدا شنید که جمعیت عبور می کنند، گفت: این چه چیزی است که می شنوم؟

(3) مردم به او گفتند: عیسی ناصری در حال عبور است.

(4) و مرد فوراً فریاد زد: خداوند عیسی پسر داوود، بمان! به بارتیمائوس کور بیچاره رحم کن!

(5) مردم به او گفتند: ساکت باش. آرام باش

(6) اما بارتیمائوس نابینا دوباره صدا زد، ای پسر داوود، بشنو! به بارتیمائوس کور بیچاره رحم کن!

(7) عیسی ایستاد و گفت: او را نزد من بیاور.

(8) و سپس مردم نابینا را نزد خداوند آوردند و چون او را بزرگ کردند گفتند: خوش باش، اکنون بارتیمائوس، خداوند تو را می خواند.

(9) و سپس خرقة خود را به کناری انداخت و در حالی که در راه منتظر بود به سوی عیسی دوید.

(10) و عیسی گفت: ای بارتیمائوس چه خواهی داشت؟

(11) مرد نابینا گفت: ربونی چشمانم را بگشا تا بینم.

(12) و عیسی گفت: بارتیمائوس، به بالا نگاه کن. بینایی خود را دریافت کنید ایمانت تو را کامل کرده است.

(13) و بی درنگ بینا شد و از کمال دل گفت: خدا را ستایش کن.

(14) و همه مردم گفتند: خدا را ستایش کنید.

(15) سپس عیسی و آن دوازده به بیت عنی رفتند. شش روز مانده به عید بود.

(16) و چون مردم دانستند که عیسی در بیت عنی است از دور و نزدیک آمدند تا او را ببینند و سخنان او را بشنوند.

(17) و همه مشتاق بودند که با ایلعازر که عیسی از مردگان بیدار کرده بود صحبت کنند.

(18) اکنون در اورشلیم کاهنان و فریسیان همه هوشیار بودند. آنها گفتند: این عیسی در عید خواهد بود و ما نباید اجازه دهیم که او دوباره از بین برود.

(19) و به همه دستور دادند که هوشیار باشند و برای دستگیری خداوند کمک کنند تا جان او را بگیرند.

فصل 151

- عیسی در کنیسه تدریس می کند. باعث ورود پیروزمندان خود به اورشلیم می شود. انبوه مردم، همراه با بچه ها، او را ستایش می کنند و می گویند: حسنا به پادشاه! کریستین ها به بیتانی باز می گردند.
- روز قبل از روز سبت، هشتمین روز از ماه نیشان یهودیان، عیسی به بیت عنیا آمد.
- 2) و در روز سبت به کنیسه رفت و تعلیم داد.
- 3) و در صبح روز اول هفته، یکشنبه هفته، دوازده رسول خود را نزد خود خواند و گفت:
- 4) امروز به اورشلیم می رویم. نترس؛ زمان من هنوز نرسیده است
- 5) اکنون دو نفر از شما ممکن است به دهکده بتفاگ بروید و الاغی را پیدا کنید که به درختی بسته شده است و در همان حوالی یک کلت کوچک را خواهید دید.
- 6) الاغ را باز کن و او را به اینجا نزد من بیاور. اگر کسی پرسید که چرا الاغ را می گیری، فقط بگو: ارباب به او نیاز دارد. و سپس مالک با شما می آید.
- 7) و شاگردان همانطور که عیسی به آنها دستور داد رفتند. آنها الاغ و کلت را در نزدیکی دری باز پیدا کردند. و چون گره الاغ را باز می کردند صاحب گفت: چرا الاغ را می گیری؟
- 8) و شاگردان گفتند: استاد به او نیاز دارد و صاحبش گفت: خوب است.
- 9) سپس حیوان را آوردند و کتلهای خود را بر او پوشاندند و عیسی بر الاغ نشست و به اورشلیم رفت.
- 10) و انبوهی از مردم آمدند و راه را پر کردند و شاگردانش خداوند را ستایش کردند و گفتند:
- 12) و بسیاری جامه های خود را در راه پهن کردند و برخی شاخه های درختان را پاره کردند و در راه انداختند.
- 13) و بسیاری از کودکان با گلدسته هایی از گل های شیرین آمدند و آن ها را بر خداوند گذاشتند یا در راه می پاشیدند و می گفتند: سلام بر پادشاه! زنده باد شاه!
- 14) تخت داوود دوباره ساخته خواهد شد. حسنا به پروردگار صباوت!
- 15) در میان انبوه، فریسیان بودند که در حال عبور به عیسی گفتند: این جمعیت پر سر و صدا را توییخ کن. برای آنها شرم آور است که اینطور در خیابان گریه کنند.
- 16) خداوند پاسخ داد، ای مردان به شما می گویم، اگر اینها سکوت کنند، همان سنگ ها با صدای بلند فریاد می زنند.
- 17) و سپس فریسیان با یکدیگر مشورت کردند. گفتند: تهدیدهای ما سخنان بیهوده است. بنگر، زیرا همه جهان از او پیروی می کنند.
- 18) هنگامی که عیسی به نزدیکی اورشلیم می رسید، مکث کرد و گریست و گفت: اورشلیم، اورشلیم، شهر مقدس یهودیان! جلال خداوند از آن تو بود. اما شما خداوند را دور انداخته اید.
- 19) چشمان شما بسته است. شما نمی توانید پادشاه را ببینید. پادشاهی خداوند آسمان و زمین آمده است. شما آن را درک نمی کنید
- 20) اینک روزی فرا می رسد که لشکریان از دور راه تو را می اندازند. شما را احاطه خواهد کرد و شما را از هر طرف در بر خواهد گرفت.
- 21) تو را به زمین می زند و تو و فرزندانت را در خیابان ها می کشد.
- 22) و از معبد مقدس شما، و از قصرها و دیوارهای شما، سنگی بر سنگ باقی نمی گذارند، زیرا امروز پیشنهادهای خدای آسمان را رد می کنید.
- 23) هنگامی که عیسی و جمعیت به اورشلیم آمدند، شور و هیجان حاکم شد و مردم پرسیدند: این مرد کیست؟
- 24) جمعیت پاسخ دادند: «این است پادشاه، نبی، کاهن خدا. این مرد اهل جلیل است.
- 25) اما عیسی درنگ نکرد. او مستقیماً به ایوان معبد رفت و مملو از مردمی بود که به شدت برای دیدن شاه فشار می آوردند.

- (26) مریضان، معتادین، لنگان، نابینایان آنجا بودند، و عیسی مکث کرد و دستان خود را بر آنها گذاشت و آنها را به کلام مقدس شفا داد.
- (27) معبد و صحن های معبد مملو از کودکان بود که خدا را ستایش می کردند. گفتند: حسنا به پادشاه! پسر داوود پادشاه است! همه درود بر شاه! حمد خدا!
- (28) فریسیان وقتی آواز خواندن کودکان را شنیدند، خشمگین شدند. آنها به عیسی گفتند: می شنوی بچه ها چه می گویند؟
- (29) و عیسی گفت: می شنوم، اما آیا هرگز سخنان خودمان را نخوانده ای که گفت:
- (30) از دهان نوزادان و شیرخواران ستایش را به کمال رساندی!
- (31) و چون شام شد خداوند و شاگردانش دوباره به بیت عنیا رفتند.

فصل 152

- عیسی درخت انجیر بی ثمر را سرزنش می کند. بازرگانان را از معبد بیرون می کند. به مردم یاد می دهد. به بتانی بازی گردد. روز بعد، دوشنبه هفته، استاد با دوازده به اورشلیم رفت.
- (2) و چون از راه می گذشتند درخت انجیری پر از برگ دیدند که نشانی از میوه نداشت.
- (3) و عیسی به درخت گفت: او گفت: ای دست و پاگیر زمین! شما درخت انجیر زیباست، اما یک چیز فریبنده.
- (4) غذایی را که درختان مثمر باید داشته باشند از زمین می گیرید و هوا می دهید.
- (5) به زمین برگرد و خودت خوراکی برای خوردن درختان دیگر باش.
- (6) هنگامی که عیسی با درخت چنین صحبت کرد، به راه خود رفت.
- (7) و چون به معبد رسید، اینک اتاقها پر شد از تاجران خرده پا که کبوترها و حیوانات و چیزهای دیگر را برای قربانی می فروختند. معبد تجارتی بود.
- (8) و عیسی از این دیدن خشمگین شد و گفت: ای مردان اسرائیل شرمنده! اقرار است این خانه نماز باشد. اما اکنون لانه دزدان است. این غارت را از این مکان مقدس بردار.
- (9) بازرگانان فقط می خندیدند و می گفتند: ما در تجارت خود توسط صاحبان حکومت محافظت می شویم. ما نخواهیم رفت.
- (10) سپس عیسی مانند یک بار قبل از ریسمان تازیانه درست کرد و به میان بازرگانان شتافت و تمام پول آنها را بر زمین انداخت.
- (11) قفس کبوترها را پهن کرد و طناب هایی را که بره های بلعیده را نگه می داشت برید و آنها را آزاد کرد.
- (12) و سپس بازرگانان را از محل بیرون کرد و با جارویی تمیز و نو طبقات را جارو کرد.
- (13) رؤسای کاهنان و کاتبان پر از خشم بودند، اما از لمس یا حتی تویخ خداوند می ترسیدند، زیرا همه مردم در دفاع از او ایستادند.
- (14) و عیسی تمام روز به مردم تعلیم می داد و بسیاری از بیماران را شفا می داد.
- (15) و چون شام شد دوباره به بیت عنیا رفت.

فصل 153

- مسیحیان به اورشلیم می روند. آنها به درخت انجیر پرموده توجه می کنند. معنای نمادین آن عیسی در معبد تعلیم می دهد. توسط کشیشان محکوم شده است. مثالی از ضیافت یک مرد ثروتمند را نقل می کند.
- روز سه شنبه، اوایل روز، اریاب و آن دوازده به اورشلیم رفتند.

2) و چون رفتند، آن دوازده درختی را دیدند که خداوند روز قبل با آن صحبت کرده بود، و اینک برگها خشک شده بودند، گویی که با آتش سوخته باشند.

3) و پطرس گفت: خداوندا، درخت را ببین! برگ های آن خشک شده و درخت مرده به نظر می رسد.

4) و عیسی گفت: برای کسانی که ثمر نمی دهند نیز چنین خواهد شد. هنگامی که خداوند آنها را به حساب فراخواند، در آنها می دمدم و برگهایشان و کلمات پوچشان پژمرده و پوسیده می شود.

5) خداوند اجازه نخواهد داد که درختان بی ثمر زندگی زمین را محصور کنند و آنها را کنده و همه را دور خواهد انداخت.

6) اکنون، می توانید قدرت خدا را نشان دهید. به خدا ایمان داشته باش و می توانی فرمان دهی که کوه ها بروند و زیر پای تو فرو بریزند.

7) و شما با باد و موج صحبت کنید و آنها می شنوند و آنچه شما فرمان می دهید اطاعت می کنند.

8) خداوند دعای ایمان را می شنود و هنگامی که با ایمان بخواهید دریافت خواهید کرد.

9) شما نمی توانید اشتباه بپرسید. خداوند دعای کسی را که با خون انسانهای دیگر بر دستانش به سوی او بیاید نمی شنود.

10) و کسی که افکار حسودانه را در سر می پروراند و هموعان خود را دوست ندارد، می تواند برای همیشه نزد خدا دعا کند و او را نشنود.

11) خدا نمی تواند برای مردان کاری انجام دهد که آنها برای سایر مردان انجام می دهند.

12) و عیسی دوباره در صحن های معبد قدم زد.

13) کاهنان و کاتبان از شورای قیافا و سایر مردان صاحب قدرت بسیار جسارت یافتند، پس نزد عیسی آمدند و گفتند:

14) چه کسی به شما این اختیار را داده است که کاری را که انجام داده اید انجام دهید؟ چرا دیروز بازرگانان را از معبد بیرون کردی؟

15) و عیسی به آنها پاسخ داد و گفت: «اگر به آنچه من می پرسم پاسخ دهید، من به شما پاسخ خواهم داد. آیا جان، منادی، مرد خدا بود یا مردی فتنه گر؟

16) کاتبان و فریسیان از پاسخ دادن به او بیزار بودند. آنها در میان خود چنین استدلال کردند:

17) اگر بگوییم یحیی نبی مبعوث از جانب خداست، خواهد گفت:

18) یحیی برای من شهادت داد که من پسر خدا هستم، چرا سخنان او را باور نمی کنید؟

19) اگر بگوییم یحیی مردی جسور و فتنه گر بود، مردم خشمگین می شوند، زیرا فکر می کنند او پیامبر خدای زنده است.

20) پس آنها به عیسی پاسخ دادند و گفتند: ما نمی دانیم. نمی توانیم بگوییم

21) سپس عیسی گفت: «اگر به من نگوید، به شما نخواهم گفت که چه کسی به من قدرت داد تا دزدان را از خانه خدا بیرون کنم.

تمثیل جشن یک مرد ثروتمند

22) و سپس برای آنها مثلی گفت: او گفت: روزی مردی ضیافتی ترتیب داد و از همه ثروتمندان و مردم شریف آن سرزمین دعوت کرد.

23) اما چون آمدند، دیدند در تالار ضیافت پایین است و نمی توانستند داخل شوند مگر اینکه سر به زیر انداخته و به زانو افتادند.

24) اینها سرشان را خم نکردند و به زانو افتادند و رفتند. آنها به جشن نرفتند.

25) و سپس آن مرد رسولان خود را فرستاد تا از مردم عادی و افراد پست دعوت کنند تا بیایند و با او ضیافت کنند.

26) این افراد با خوشحالی آمدند. سرها را خم کردند و به زانو افتادند و وارد تالار ضیافت شدند و آنجا پر شد و همه شادی کردند.

پایان: تمثیل جشن مرد ثروتمند

27) سپس استاد گفت: اینک ای کاهنان و کاتبان و فریسیان! پروردگار آسمان و زمین ضیافتی مجلل برپا کرده است و شما قبل از هر چیز دعوت شده اید.

28) اما شما درب تالار ضیافت را چنان پایین یافته اید که برای ورود باید سر خود را خم کنید و بر روی زانوهای خود بیفتید و پادشاهی را که مهمانی برپا کرده بود تحقیر کرده اید و از خم کردن سر خودداری کرده اید و به زمین می افتید. زانوهایت، و تو راه خود را رفته ای.

29) اما اکنون خداوند دوباره صدا می زند؛ مردم عادی و مردم پایین به تعداد زیادی آمده اند، به عید وارد شده و همه شادی می کنند.

30) ای مردان به شما می گویم که باجگیران و درباریان از دروازه ها به ملکوت خدای آسمان می روند و شما بیرون می مانید.

31) یوحنا به عدالت نزد شما آمد. او حقیقت را آورد، اما شما او را باور نکردید.

32) اما باجگیران و درباریان ایمان آوردند و تعمید گرفتند و اکنون به عید داخل شده اند.

33) اکنون به شما می گویم، همانطور که بارها به شما گفته ام، بسیاری فرا خوانده شده اند، اما برگزیدگان اندک هستند.

فصل 154

عیسی در صحن معبد تدریس می کند. مثل صاحبخانه و کشاورزان بدکار. تمثیل جشن عقد و مهمان بدون ردای عروسی.

انبوه مردم آنچه را که عیسی می گفت می شنیدند، و بنابراین سکوی در صحن معبد ساختند، و عیسی در آن مکان ایستاد و تعلیم داد. او با تمثیل صحبت کرد. او گفت،

مثل اهل خانه و شوهران شرور

2) مردی دارای اموال وسیعی بود. او یک تاکستان کاشت، یک پرچین در اطراف آن قرار داد، یک برج ساخت، و دستگاه پرس برای تولید شراب نصب کرد.

3) تاکستان خود را به دست کشاورزان سپرد و سپس به سرزمینی دور سفر کرد.

4) اکنون، در زمان انگور، آن مرد خدمتکاری را فرستاد تا سهم خود را از میوه انگور دریافت کند و برای او بیاورد.

5) کشاورزان بیرون آمدند و مرد را زدند. چهل ضربه شلاق به پشتش زد و او را از دروازه تاکستان بیرون انداخت.

6) سپس صاحب مرد دیگری را فرستاد تا خود را نزد او بیاورد. کشاورزان او را گرفتند و به شدت زخمی کردند و از تاکستان بیرون انداختند و او را نیمه جان در کنار راه رها کردند.

7) صاحب مرد دیگری را فرستاد تا خودش را نزد او بیاورد. کشاورزان او را گرفتند و با نیزه قلبش را سوراخ کردند. سپس او را در آن سوی پرچین دفن کرد.

8) مالک ناراحت شد. در درون خود فکر کرد، چه کنم؟ و سپس گفت: این کار را خواهم کرد. تنها پسرم اینجاست و او را نزد کشاورزان می فرستم.

9) حتماً به پسرم احترام می گذارند و آنچه از آن من است برای من می فرستند.

10) پسرش را فرستاد؛ کشاورزان با خود مشورت کردند. گفتند: این تنها وارث این همه مال است و اگر جان او را بگیریم، میراث عظیم از آن ماست.

11) جان او را گرفتند و از پرچین تاکستان بیرون انداختند.

12) آن روز خواهد آمد؛ مالک برمی گردد تا با کشاورزان حساب کند و همه آنها را می گیرد و در آتش سوزان می اندازد تا در آنجا بمانند تا بدهی های خود را بپردازند.

13) و تاکستان خود را در اختیار مردان صادق قرار دهد.

پایان: مثل اهل خانه و شوهران شرور

14) سپس رو به کاهنان و کاتبان کرد و گفت: آیا پیامبران شما نگفتند:

15) سنگی که سازندگان دور انداختند، سنگ بنای طاق شد؟

16) ای مردانی که خود را مردان خدا و کشاورزان جلوه می دهید، اینک رسولان خدا و پیامبران و بینندگان او را سنگسار کرده و کشته اید و اکنون به دنبال کشتن فرزند او هستید.

17) من به شما می گویم که پادشاهی از شما ربوده خواهد شد و به مردمی داده خواهد شد که اکنون قومی نیستند و به قومی که اکنون ملت نیستند.

18) و مردانی که گفتارشان را نمی فهمی، میان زنده و مرده می ایستند و راه زندگی را نشان می دهند.

19) رؤسای کاهنان و فریسیان با شنیدن این مثل به شدت خشمگین شدند و می خواستند خداوند را گرفته و به او آسیب برسانند، اما به شدت ترسیدند. آنها از جمعیت می ترسیدند.

تمثیل جشن از دواج و مهمان بدون لباس عروسی

20) و عیسی مثل دیگری گفت. او گفت: پادشاهی مانند پادشاهی است که به افتخار ازدواج پسرش ضیافتی برپا کرد.

21) خادمان خود را فرستاد تا مردمی را که به جشن دعوت شده بودند فراخوانند.

22) خادمان صدا زدند: اما پس از آن مردم نمی آمدند.

23) و سپس پادشاه رسولان دیگری را به خارج فرستاد تا بگویند: اینک سفره‌های من اکنون پهن شده است. گاوها و پروارهای من آماده شده اند.

24) برگزیده ترین نوشیدنی ها و غنی ترین شراب ها در تابلوهای من هستند. به جشن ازدواج بیا

25) مردم خندیدند و دعوت او را تحقیر کردند و به راه خود رفتند. یکی به مزرعه اش، دیگری به کلاش.

26) و دیگران خادمان پادشاه را گرفتند. به طرز شرم آور از آنها سوء استفاده کرد. و برخی از آنها را کشتند.

27) و سپس پادشاه سربازان خود را فرستاد که قاتلان را کشتند و شهرهای آنها را به آتش کشیدند.

28) و سپس پادشاه غلامان دیگری را بیرون فرستاد. به آنها گفت: به گوشه و کنار خیابانها، راهها، و به بازارهای تجارت بروید و بگویید:

29) هر که بخواهد می تواند به جشن عقد بیاید.

30) خادمان رفتند و صدا زدند: و اینک سالن ضیافت پر از مهمان شد.

31) اما هنگامی که پادشاه برای دیدن مهمانان وارد شد، مردی را دید که لباس عروسی بر تن نداشت. او را صدا زد و گفت

32) دوست چرا بدون لباس عروس اینجایی؟ آیا پسرم را به این شکل بی حرمتی می کنی؟

33) مرد گنگ بود: او جواب داد نه

34) سپس پادشاه به نگهبانان خود گفت: این مرد را ببرید و دست و پای او را ببندید و به تاریکی شب بیندازید.

پایان: تمثیل جشن از دواج و مهمان بدون لباس عروسی

35) عده زیادی فراخوانده شده اند، اما هیچ یک به عنوان مهمان انتخاب نشده اند که لباس عروسی نپوشیده باشند.

فصل 155

عیسی عدالت پرداخت مالیات سکولار را به رسمیت می شناسد. او درسی در مورد روابط خانوادگی در زندگی فراتر می دهد. بزرگترین احکام در عشق است. او شاگردان خود را از ریاکاری کاتبان و فریسیان برحذر می دارد.

هنگامی که عیسی صحبت می کرد، فریسیان آمدند تا از او سؤال کنند. آنها فکر می کردند که او را با آنچه او می گوید متهم کنند،

- 2) هرودیان سختگیر صحبت کرد و گفت: پروردگارا، تو مرد راستی هستی. شما راه را به خدا نشان می دهید و به شخصیت انسانها توجه نمی کنید.
- 3) به ما بگویید، نظر شما چیست؟ آیا ما که نسل ابراهیم هستیم به قیصر خراج بدهیم؟ یا نباید؟
- 4) و عیسی به شرارت قلب خود پی برد و گفت: «چرا اینگونه مرا وسوسه می کنی؟ پول خراج را که در مورد آن صحبت می کنید به من نشان دهید.
- 5) مرد تکه سکه ای بیرون آورد که روی آن تصویری حک شده بود.
- 6) و عیسی گفت: تصویر و نام چه کسی روی این سکه است؟
- 7) مرد پاسخ داد: تصویر تیس سزار و نام او.
- 8) و عیسی گفت: آنچه مال قیصر است به قیصر بدهید. بلکه چیزهای خدا را به خدا بده.
- 9) و آنها که او را شنیدند گفتند: او خوب جواب می دهد.
- 10) و سپس صدوقی که فکر می کرد رستاخیز مردگان نیست، آمد و گفت: ربیونی، موسی نوشت که اگر مرد متاهلی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، بیوه او زن برادرش می شود.
- 11) اکنون، هفت برادر بودند و بزرگترین آنها زن داشت. او مرد و فرزندی نداشت. برادری بیوه خود را به همسری گرفت و سپس مرد.
- 12) و هر برادری این زن را برای همسر خود داشت. در طول زمان زن مرد.
- 13) حال کدام زن در قیامت برای همسری خواهد داشت؟
- 14) و عیسی گفت: در این مرحله از زندگی، مردان فقط برای رضای خودخواهانه خود، یا برای تداوم نژاد، ازدواج می کنند. اما در دنیای آینده و در روز قیامت، مردان ندر ازدواج را بر عهده نمی گیرند.
- 15) اما مانند فرشتگان و دیگر فرزندان خدا، نه برای خشنودی خود، و نه برای تداوم نژاد، اتحادیه تشکیل می دهند.
- 16) مرگ به معنای پایان زندگی نیست. قبر هدف انسانها نیست، زمین هدف دانه هاست.
- 17) زندگی پیامد مرگ است. ممکن است بنظر برسد که بذر می میرد، اما درخت از گور آن برمی خیزد.
- 18) پس ممکن است به نظر برسد که انسان می میرد، اما زنده می ماند و از گور به زندگی سر می زند.
- 19) اگر می توانستید کلمه ای را که موسی درباره بوته ای در حال سوختن گفت که می سوخت و هنوز نابود نمی شد، درک می کردید، می دانستید که مرگ نمی تواند زندگی را از بین ببرد.
- 20) و موسی گفت که خدا خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل است.
- 21) خدا خدای استخوان های مردگان نیست، بلکه انسان زنده است.
- 22) ای مردان به شما می گویم که انسان به قبر می رود، اما او دوباره برمی خیزد و زندگی را آشکار می کند.
- 23) زیرا هر زندگی با مسیح در خدا پنهان است، و انسان تا زمانی که خدا زنده خواهد بود، زندگی خواهد کرد.
- 24) فریسیان و علمای دین که خداوند را شنیدند، فریاد زدند که او راست می گوید. و از ناراحتی صدوقیان خوشحال شدند.
- 25) و سپس کاتبی صادق بیرون آمد و به عیسی گفت: «خداوند، تو مانند کسی که خدا فرستاده صحبت می کنی و می توانم بخوام.
- 26) بزرگترین و اولین احکام شریعت کدام است؟
- 27) و عیسی گفت: «اول این است که ای اسرائیل بشنو، خداوند خدای ما یکی است. و یهوه خدای خود را با تمام دل و با تمام عقل و با تمام جان و با تمام قوت خود محبت خواهی کرد.

(28) و همسایه خود را مانند خود دوست بدارید.

(29) اینان بزرگترین دهها هستند و شریعت و انبیا و مزامیر بر آنها آویخته است.

(30) کاتب پاسخ داد: جان من شهادت می دهد که تو راست می گویی، زیرا عشق شریعت را برآورده می کند و از قربانی های سوختنی و قربانی ها فراتر می رود.

(31) و عیسی به او گفت: اینک تو رازی را حل کردی. تو در داخل پادشاهی هستی و پادشاهی در توست.

(32) عیسی به شاگردان خود گفت و همه مردم شنیدند. او گفت: برحذر باشید از کاتبان و فریسیان که به پوشیدن جامه های بلند و تزئین شده افتخار می کنند.

(33) و دوست داشته باشید که در بازار به شما سلام کنند و در اعیاد بالاترین کرسی ها را بجویند و مزد فقیران را که به سختی به دست آورده اند برای ارضای نفس خود بگیرند و در ملاء عام بلند و بلند دعا کنید.

(34) اینها گرگهایی هستند که خود را شبیه گوسفند می پوشانند.

(35) سپس به همه گفت: کاتبان و فریسیان به موجب شریعت بر مسند موسی قرار می گیرند و به موجب شریعت می توانند شریعت را تفسیر کنند.

(36) پس آنچه از شما فرمان می دهند انجام دهید. اما از اعمال آنها تقلید نکنید.

(37) آنچه را که موسی تعلیم داد می گویند؛ آنها کارهای بلزیوب را انجام می دهند.

(38) از رحمت سخن می گویند، اما بارهای سختی را بر دوش انسان می بندند.

(39) از یاری سخن می گویند، و با این حال برای برادر برادرشان کوچکترین تلاش مفیدی نمی کنند.

(40) از انجام کارها خودنمایی می کنند و با این حال کاری نمی کنند جز اینکه ردای زرق و برق و جلیقه های گشاد خود را نشان می دهند و وقتی مردم آنها را ارباب شریعت می خوانند لبخند می زنند.

(41) وقتی مردم فلان و فلان را پدر خطاب می کنند، به راه می افتند و غرور خود را نشان می دهند.

(42) بشنو، حالا شما مردان، اینجا هیچ کس را پدر صدا نکنید. خدای آسمان و زمین و تنها او پدر نسل انسان است.

(43) مسیح سلسله مراتب، ارباب عالی و متعالی پسران انسان است.

(44) اگر عزت داری، پای استاد بنشین و خدمت کن. او بزرگترین مردی است که به بهترین ها خدمت می کند.

فصل 156

کاتبان و فریسیان خشمگین هستند. عیسی آنها را به خاطر نفاقشان سرزنش می کند. او بر اورشلیم ناله می کند. کنه بیوه. عیسی سخنرانی خداحافظی خود را برای مردم معبد ایراد می کند.

کاتبان و فریسیان از خشم وحشی بودند. و عیسی گفت:

(2) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ای ریاکاران! تو در راه ایستاده ای در راه مسدود می کنی به پادشاهی نخواهی رفت و پاکدلانی را که می خواهند وارد شوند کنار می زنی.

(3) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ای ریاکاران! دریا و خشکی را می پیچید تا یکی را دین پرست بسازید، و هنگامی که او ساخته شد، مانند شما پسر جهنم است.

(4) وای بر شما که خود را راهنمایان مردم می خوانید! و شما راهنمایان کور هستید.

(5) زیرا دهک زیره، نعناع و شوید را می پردازید و امور مهم قانون را ناتمام می گذارید. از قضاوت، عدالت، ایمان.

- (6) قبل از نوشیدن پشه ها را فیلتر می کنید. ولی بعد شتر و امثال آن را می بلعید.
- (7) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ای منافقان! بیرون جام را تمیز می کنید و می شستید در حالی که پر از پلیدی و زورگیری و زیاده روی است.
- (8) به داخل لیوان رفته و آن را تمیز کنید، سپس بخارات سمی بیرون فنجان را آلوده نمی کند.
- (9) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ای ریاکاران! شما خود مانند قبرهای سفیدکاری شده هستید. لباس های بیرونی تو زیباست، اما تو پر از استخوان های مرده ای.
- (10) به نظر مردان خدایی هستید. اما در دل های خود شهوات و ریاضات و گناهان پست را می پرورانید.
- (11) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ای ریاکاران! شما مقبره های مقدسان قدیم را می سازید و زینت می دهید و می گوید:
- (12) اگر ما در زمان زندگی این مردان زندگی می کردیم، از آنها محافظت می کردیم، مانند پدرانمان رفتار نمی کردیم، وقتی با آنها بدرفتاری کردند و آنها را به شمشیر کشیدند.
- (13) اما شما فرزندان کسانی هستید که مقدسین را کشتند و ذره ای از آنها عادلتر نیستید.
- (14) بیرون بروید و پیمانان پدرانتان را که غرق در جنایت بودند پر کنید.
- (15) شما فرزندان افعی هستید و چگونه جز مارهای خاک هستید؟
- (16) اکنون خداوند انبیا و بینندگان و حکیمان و مقدسان خود را دوباره نزد شما فرستاده است و شما آنها را در کنیسه های خود تازیانه خواهید زد و در کوچه ها سنگسارشان کرده و به صلیب میخکوب خواهید کرد.
- (17) وای بر شما! زیرا خون تمام مردان مقدسی که بر روی زمین کشته شده اند، بر سر شما خواهد آمد.
- (18) از هابیل عادل تا زکریا پسر باراخیا که در مکان مقدس در مقابل مذبح خداوند کشته شد.
- (19) اینک، من می گویم که همه این چیزها بر این قوم و مردم اورشلیم خواهد آمد.
- (20) و عیسی به اطراف نگریست و گفت: اورشلیم، اورشلیم، ای شهر ظالم اورشلیم که پیامبران را در کوچه ها می کشی و مقدسانی را که خدا برای تو فرستاده می کنی.
- (21) بارها می خواستم شما را به عنوان فرزند در آغوش خدا جمع کنم. اما شما نمی خواهید.
- (22) تو خدا را رد کردی و اکنون خانه ات ویران است و دیگر مرا نخواهی دید تا اینکه بگویی:
- (23) سه بار خوشا به حال پسر انسان که به عنوان پسر خدا می آید.
- (24) سپس عیسی رفت و کنار خزانه نشست و مردم را در حالی که عشرشان را می دادند تماشا کرد.
- (25) ثروتمندان آمدند و از فراوانی خود دادند. و سپس دید که یک بیوه فقیر اما وفادار آمد و یک فرت در جعبه گنج گذاشت.
- (26) سپس به شاگردان خود که در آنجا ایستاده بودند گفت: «ببینید، زیرا این بیوه فقیر که در خزانه پول گذاشته است، بیش از همه آنها انجام داده است.
- (27) زیرا او هر چه داشت داده است. ثروتمندان فقط اندکی از داشته هایشان را داده اند.
- (28) گروهی از یهودیان یونانی در عید بودند و فیلیپ را ملاقات کردند که می توانست با آنها صحبت کند و گفتند: «سرور، این عیسی را که مسیح نامیده می شود، خواهیم دید.
- (29) و فیلیپ راه را رهبری کرد و آنها را نزد مسیح آورد.
- (30) و عیسی گفت: ساعت فرا رسیده است. پسر انسان آماده تجلیل است و غیر از این نمی تواند باشد.

- 31) مگر یک دانه گندم در زمین بیفتد و بمیرد چیزی جز یک دانه گندم نیست. اما اگر بمیرد دوباره زنده می‌شود و از قبرش صد دانه گندم بیرون می‌آید.
- 32) روح من اکنون مضطرب است. چه باید بگویم؟ و سپس چشم به آسمان انداخت و گفت:
- 33) پدر-خدای من، من نمی‌خواهم که از همه بارهایی که باید تحمل کنم، رها شوم. من فقط فضل و قدرت می‌خواهم تا بارها را هر چه که هست تحمل کنم
- 34) این ساعتی است که برای آن به زمین آمدم. ای پدر، نام خود را جلال بده!
- 35) سپس آن مکان با نوری درخشان تر از خورشید ظهر روشن شد. مردم عقب ایستادند. آنها می‌ترسیدند.
- 36) و سپس صدایی که به نظر می‌رسید از آسمان می‌آمد گفت:
- 37) من هم نام خود و هم شما را تجلیل کرده‌ام و دوباره آنها را گرامی خواهم داشت.
- 38) مردم این صدا را شنیدند و برخی ندا کردند: اینک رعد و برقی دور! برخی دیگر گفتند: فرشته ای با او صحبت کرد.
- 39) اما عیسی گفت: این صدا برای من نبود. برای تو بود تا بدانی که من از جانب خدا آمده‌ام.
- 40) اکنون داوری جهان نزدیک است. شاهزاده تاریکی آشکار خواهد شد و نزد خود خواهد رفت.
- 41) اکنون پسر انسان از زمین بلند خواهد شد و همه انسانها را به سوی خود خواهد کشید.
- 42) مردم گفتند: شریعت اعلام می‌کند که مسیح تا ابد باقی می‌ماند. چگونه می‌توان گفت که پسر انسان اکنون بلند خواهد شد؟ پسر انسان کیست؟
- 43) و عیسی به آنها گفت: نور اکنون می‌درخشد. در نور راه برو در حالی که هنوز نور داری
- 44) تاریکی فرا می‌رسد. اما کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌تواند راه را بیابد.
- 45) باز هم می‌گویم، تا زمانی که نور دارید، در نور راه بروید تا مردم بدانند که شما فرزندان نور هستید.
- 46) و عیسی در ایوان معبد ایستاد و آخرین درخواست خود را به جماعت کرد. او گفت،
- 47) کسی که به من ایمان دارد، به خدایی که مرا فرستاد تا اراده او را انجام دهم، ایمان دارد، و کسی که اکنون مرا می‌بیند، پدر-خدای من را می‌بیند.
- 48) بنگر، من نوری به جهان آمدم. هر که به من ایمان آورد، در نور، نور حیات، راه خواهد رفت.
- 49) شما مردانی که اکنون مرا می‌شنوید، اگر به من اعتقاد ندارید، شما را قضاوت نمی‌کنم.
- 50) من نیامده‌ام که جهان را قضاوت کنم، بلکه آمده‌ام تا جهان را نجات دهم.
- 51) خداوند یگانه داور مردم است؛ اما آنچه من می‌گویم در روزی که خدا جهان را داوری خواهد کرد، در برابر شما خواهد ایستاد.
- 52) زیرا من از خودم سخن نمی‌گویم. من کلماتی را می‌گویم که خدا به من داده است که بگویم.
- 53) و سپس گفت: اورشلیم، با تمام جلال و جنایات، بدرود.

فصل 157

- کریستین ها در کوه زیتون. عیسی نابودی اورشلیم و بلایای وحشتناکی را که پایان عصر را رقم خواهد زد، پیشگویی می‌کند. او شاگردانش را به وفاداری تشویق می‌کند.
- سپس عیسی با دوازده نفر بیرون رفت و بر کوه زیتون، درست آن سوی دروازه شهر، نشست.
- 2) و شاگردانش گفتند: اینک شهر شگفت‌انگیز اورشلیم! خانه‌های آن همه بسیار زیبا هستند! معابد و زیارتگاه‌های آن با چنین شکوهی پوشیده شده اند!

- (3) عیسی گفت: شهر جلال قوم من، اسرائیل است، اما اینک زمانی خواهد رسید که هر سنگی فرو ریخته خواهد شد و برای اقوام زمین زمزمه خواهد بود.
- (4) و شاگردان پرسیدند این ویرانی کی خواهد آمد؟
- (5) عیسی گفت: این دور زندگی انسان پر نخواهد بود تا زمانی که لشکرهای فاتح بر دروازه های او رعد و برق نزنند و وارد شوند و خون مانند آب در کوچه ها جاری شود.
- (6) تمام اثاثیه گرانبهای معبد، بارگاه و کاخ ها ویران خواهند شد یا به عرشه کاخ ها و بارگاه های پادشاهان منتقل خواهند شد.
- (7) بین این روزها نزدیک نیست. قبل از آمدن آنها، اینک، کاتبان و فریسیان و کاهنان اعظم و پزشکان شریعت با شما بدرفتاری خواهند کرد.
- (8) بدون دلیل شما را به دادگاه می برند. سنگسار خواهید شد در کنیسه ها کتک خواهید خورد. در برابر فرمانروایان این جهان محکوم خواهید شد و فرمانداران و پادشاهان شما را به اعدام محکوم خواهند کرد.
- (9) اما شما تزلزل نخواهید کرد و به راستی و درستی شهادت خواهید داد.
- (10) و در این ساعات نگران گفتار خود نباشید. لازم نیست به این فکر کنید که چه بگویید.
- (11) زیرا، اینک، نفس القدس شما را تحت الشعاع قرار خواهد داد و به شما کلماتی برای گفتن خواهد داد.
- (12) اما آنگاه قتل عام ادامه خواهد یافت و مردم گمان خواهند کرد که با کشتن شما خدا را خشنود می کنند و ملت های دور و نزدیک به خاطر مسیح از شما متنفر خواهند شد.
- (13) و مردم در میان خویشاوندان تو فکر بد را برمی انگیزند و از تو متنفر خواهند شد و تو را رها خواهند کرد تا بمیری.
- (14) و برادران نسبت به برادران دروغگو خواهند بود. پدران می ایستند و بر ضد خود شهادت می دهند و فرزندان والدین را به انبوه تشییع جنازه می برند.
- (15) هنگامی که فریاد عقاب روی را در هوا خواهید شنید و لشکرهای او را در دشت می بینید، پس بدانید که ویرانی اورشلیم نزدیک است.
- (16) پس خردمندان منتظر نباشند و فرار کنند. کسی که در خانه اش است صبر کند تا برای جمع آوری مال خود وارد خانه نشود بلکه فرار کند.
- (17) و کسی که در مزرعه کار می کند، نباید برگردد، بلکه تمام وجود خود را رها کند تا جان خود را نجات دهد.
- (18) و وای بر مادران با فرزندانشان در آن روز. هیچ کس از شمشیر فرار نخواهد کرد.
- (19) مصیبت این روزها را نمی توان با کلمات بیان کرد، زیرا از زمانی که خداوند انسان را بر روی زمین آفرید هرگز چنین نبوده است.
- (20) فاتح بسیاری از پسران ابراهیم را به اسارت به سرزمین های بیگانه خواهد برد، و آنانی که خدای اسرائیل را نمی شناسند، شاهراه های اورشلیم را زیر پا خواهند گذاشت تا دوران ضدیهود به پایان برسد.
- (21) اما هنگامی که مردم به کیفر جنایات خود رسیدند، ایام مصیبت پایان می یابد. اما اینک زمانی فرا خواهد رسید که تمام جهان مانند گلا دیاتورها در یک حلقه به پا خواهند خاست و فقط به خاطر ریختن خون خواهند جنگید.
- (22) و مردم تعقل نمی کنند. آنها نه می بینند و نه برای دیدن دلیلی برای قتل عام، ویرانی، دزدی اهمیت می دهند. زیرا آنها با دوست یا دشمن خواهند جنگید.
- (23) و هوا مملو از دود مرگ به نظر می رسد. و آفت بر شمشیر خواهد آمد.
- (24) و نشانه هایی که مردم هرگز ندیده اند در آسمان و زمین ظاهر می شود. در خورشید و ماه و ستاره ها
- (25) دریاها غرش خواهند کرد و صداهایی از آسمان خواهد آمد که مردم هرگز نمی توانند آن ها را درک کنند و اینها باعث ناراحتی ملت ها با حیرت خواهد شد.

- (26) قلب قویترین انسانها به امید آمدن چیزهای وحشتناک تر بر روی زمین از ترس غش می کند.
- (27) اما در حالی که درگیری ها در خشکی و دریا بیداد می کند، شاهزاده صلح بر فراز ابرهای آسمان می ایستد و دوباره می گوید:
- (28) صلح، صلح در زمین؛ حسن نیت برای مردان؛ و هر کس شمشیر خود را دور خواهد انداخت و ملتها دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
- (29) و آن گاه مردی که پاچ را حمل می کند از طاق بهشت عبور می کند. علامت و نشان پسر انسان در شرق آسمان خواهد بود.
- (30) خردمندان سرهای خود را برافراشته و خواهند دانست که رستگاری زمین نزدیک است.
- (31) قبل از فرا رسیدن این ایام، اینک، مسیحیان دروغین و پیامبران فقیر فریب خورده در بسیاری از سرزمینها ظهور خواهند کرد.
- (32) آیات نشان می دهند و کارهای عظیم انجام می دهند. و بسیاری را که عاقل نیستند همراه خواهند کرد. و بسیاری از خردمندان فریب خواهند خورد.
- (33) و اکنون بار دیگر به شما می گویم، هنگامی که مردم بگویند مسیح در بیابان است، بیرون نروید.
- (34) و اگر بگویند مسیح در نهان است باور نکنید. زیرا هنگامی که او بیاید جهان خواهد دانست که او آمده است.
- (35) زیرا همانطور که نور صبح از مشرق می آید و به سوی مغرب می تابد. ظهور عصر و پسر انسان نیز چنین خواهد بود.
- (36) شریان زمین وقتی ببینند که پسر انسان با قدرت بر ابرهای آسمان فرود آمد، گریه خواهند کرد.
- (37) مواظب خود باش، ای مواظب باش، زیرا نمی دانی ساعت و روزی که پسر انسان می آید.
- (38) دل هایتان به چیزهای نفسانی و دغدغه های زندگی مملو نشود، مبادا آن روز فرا رسد و شما را ناآماده ببیند.
- (39) در هر فصل از سال مراقب باشید. و دعا کنید که خداوند را با شادی ملاقات کنید نه با اندوه.
- (40) پیش از آمدن این روزها، پدر ما، خدای ما رسولان خود را به خارج، آری، به گوشه و کنار زمین خواهد فرستاد، و آنها خواهند گفت.
- (41) خود را آماده کن، ای آماده کن. شاهزاده صلح خواهد آمد و اکنون بر ابرهای آسمان می آید.
- (42) چون عیسی چنین گفت، با شاگردان خود به بیت عنیا بازگشت.

فصل 158

- عیسی و دوازده در نماز در زیتون. عیسی معانی عمیق تر آموزه های مخفی را برای شاگردانش آشکار می کند. او به آنها می گوید که چه چیزی به مردم بیاموزند. تعدادی مثل را بیان می کند. آنها به بتانی باز می گردند.
- صبح چهارشنبه هفته فرا رسید و عیسی با دوازده آن برای دعا نزد زیتون رفتند. و هفت ساعت در نماز گم شدند.
- (2) آنگاه عیسی آن دوازده نفر را به کنار خود فرا خواند و گفت: امروز پرده را از هم جدا می کنیم و ما از آن سوی پرده به سوی صحن های مخفی خدا قدم خواهیم گذاشت.
- (3) و عیسی معنای راه پنهان و نفس مقدس و نوری که از بین نمی رود را برای آنها باز کرد.
- (4) او همه را در مورد کتاب زندگی، رول های گرافائل، کتاب یاد خدا که در آن تمام افکار و سخنان انسان ها نوشته شده است به آنها گفت.
- (5) با آنها با صدای بلند صحبت نکرد؛ اسرار ارباب را با لحن زیر بیان کرد و وقتی نام خدا را بر زبان آورد، نیم ساعت در بارگاه های بهشت سکوت شد، زیرا فرشتگان با نفس بند آمده صحبت می کردند.
- (6) و عیسی گفت: «این چیزها را نمی توان با صدای بلند گفت. آنها هرگز نمی توانند نوشته شوند. آنها پیام های سرزمین سکوت هستند. آنها نفس های قلب درونی خدا هستند.

- 7) و سپس استاد دروسی را که باید به مردان دیگر بیاموزند به دوازده نفر آموخت. او گاه در تمثیل تدریس می کرد؛ او گفت،
 8) سخنان دیروز در مورد آمدن پسر انسان را به خاطر می آورید. اکنون، آنچه را که من به شما گفته‌ام و دارم به شما می گویم، به دیگران بیاموزید.
 9) به آنها بیاموزید که نماز بخوانند و غش نکنند. در هر لحظه از روز آماده باشد، زیرا زمانی که از او انتظاری ندارند، آنگاه خداوند خواهد آمد.

مَثَل اهل خانه و خدمتگزاران

- 10) مردی به سرزمینی دور رفت و خانه و تمام دارایی خود را در خدمت بندگان گذاشت. پنج نفر برای نگهداری خانه او و پنج نفر برای نگهداری انبارها و گله های او.
 11) خادمان مدت زیادی منتظر بازگشت او بودند، اما او نیامد و در کار خود بی خیال شدند. برخی اوقات خود را به عیاشی و مستی می گذراندند و برخی در جایگاه خود می خوابیدند.
 12) و شب تا شب دزدان آمدند و مال را از خانه و انبار بردند و برگزیدگان گله را بیرون کردند.
 13) و چون دانستند که بسیاری از اموالی که از آنها بر جای مانده بود غرق شده است، گفتند:
 14) ما نمی توانیم مقصر باشیم. اگر روز و ساعتی را می دانستیم که پروردگاران باز می گردد، مال او را به خوبی حفظ می کردیم و به دزدان اجازه نمی دادیم آن را ببرند. او مطمئناً مقصر است زیرا به ما نگفت.
 15) اما پس از روزهای بسیار، خداوند بازگشت و چون دانست که دزدان مال او را ربوده اند، خادمان خود را صدا زد و به آنها گفت:
 16) چون از آنچه به شما داده شده است غفلت کرده اید و وقت خود را به عیاشی و خواب گذرانده اید، اینک همه به من بدهکار هستید.
 17) آنچه را که من با غفلت تو از دست دادم، مدیون من هستی. و سپس کارهای سنگینی را به آنها محول کرد و آنها را با زنجیر به جایگاههایشان بست و در آنجا ماندند تا تمام کالاهایی را که اربابشان در اثر غفلت آنها از دست داده بود، بپردازند.
 18) مردی دیگر مال خود را قفل کرد و خوابید و در شب دزدان آمدند و قفل درهای او را باز کردند و چون نگهداری ندیدند وارد شدند و مال او را بردند.
 19) و چون آن مرد از خواب بیدار شد و درهای خود را باز و تمام گنجایش را از بین برد، گفت: اگر می دانستم ساعتی که دزدان می آیند، مراقب بودم.
 20) مراقب باشید، دوستان من، مراقب باشید! او در هر ساعت آماده باش، و اگر پروردگارت در نیمه شب یا سحرگاه بیاید، مهم نیست، زیرا او تو را آماده پذیرایی خواهد یافت.

پایان: مَثَل اهل بیت و بندگان

تمثیل ده باکره

- 21) و اینک، خبر ازدواج داده شد و دوشیزگان، ده تن از آنان، برای ملاقات داماد به هنگام آمدن او جدا شدند.
 22) (باکره‌ها جامه‌های مناسب پوشیدند و چراغ‌های خود را برداشتند و به انتظار نشستند تا بگویند، اینک داماد می آید!)
 23) حال، پنج نفر عاقل بودند. چراغهای خود را پر از روغن کردند. و پنج نفر احمق بودند، زیرا چراغهای خالی حمل می کردند.
 24) داماد در زمان مورد انتظار نیامد. باکره‌ها از ساعت خود خسته شده بودند و می خوابیدند.
 25) نیمه شب فریاد آمد، بین داماد می آید!
 26) باکره‌ها برخاستند. خردمندان به سرعت چراغ‌های خود را مرتب کردند و آماده پذیرایی از داماد بیرون رفتند.
 27) باکره‌های احمق گفتند: ما روغن نداریم، چراغ‌های ما نمی سوزند.

- (28) از خردمندان وام گرفتند که گفتند: ما روغنی نداریم. نزد بازرگان برو و چراغهایت را بخر و پر کن و سپس برای ملاقات داماد بیرون بیا. (29) اما وقتی برای خرید نفت رفتند، داماد آمد. دختران باکره که با چراغ‌های خود آماده بودند، با او به جشن ازدواج رفتند. (30) و چون باکره‌های احمق آمدند در بسته شد و با اینکه در زدند و بلند صدا کردند در باز نشد. (31) سرور ضیافت فریاد زد، من شما را نمی‌شناسم! او باکره‌ها با شرمندگی راه خود را رفتند.

پایان: تمثیل ده باکره

- (32) باز هم به شما می‌گویم و شما به کسانی که از شما پیروی می‌کنند بگویید:
 (33) در هر لحظه از شبانه روز آماده باشید، زیرا زمانی که از او انتظار ندارید، خداوند خواهد آمد.
 (34) بنگر، هنگامی که او با همه فرستادگان نور خود بیاید، کتاب زندگی و کتاب اسناد گشوده می‌شود - کتابهایی که در آنها افکار و گفتار نوشته شده است.
 (35) و هر کس می‌تواند اسنادی را که برای خود نوشته است بخواند و قبل از سخن گفتن قاضی عذاب خود را خواهد دانست و این وقت غربال است.
 (36) بر اساس سوابق خود، مردان خود را خواهند یافت.

تمثیل گوسفند و بز

- (37) قاضی عدالت است، پادشاه تمام زمین، و او جمعیت را جدا خواهد کرد، همانطور که شبانان گوسفند و بز را جدا می‌کنند.
 (38) گوسفندان جایگاه خود را در سمت راست و بزها در سمت چپ خواهند یافت و هر کس جایگاه خود را خواهد دانست.
 (39) و سپس قاضی به کسانی که در سمت راست هستند می‌گوید: ای برکت داده شده از پدر خدا، به میراث خود بیایید که از زمان های قدیم برای شما آماده شده است.
 (40) شما بندگان نژاد بوده اید؛ و من گرسنه بودم و به من نان دادی. تشنه بودم و به من آب دادی. برهنه بود و تو به من لباس دادی.
 (41) بیمار بودی، به من خدمت کردی. و در زندان بود و با خوشحالی به سراغ من آمدی. من غریبه بودم و در خانه های شما خانه پیدا کردم.
 (42) آنگاه صالحان خواهند گفت: چه زمانی تو را گرسنه، تشنه، مریض، زندانی یا غریب در دروازه های خود دیدیم و خدمت کردیم؟
 (43) و آنگاه قاضی خواهد گفت: تو به پسران مردم خدمت کردی و هر چه برای اینها کردی برای من کردی.
 (44) قاضی به کسانی که در سمت چپ هستند می‌گوید: از من دور شوید. تو به پسران انسان خدمت نکردی.
 (45) گرسنه بودم و چیزی به من ندادی که بخورم. تشنه بودم و به من آب ندادی. من غریبه بودم و تو مرا از خانه ات راندی. من زندانی بودم و بیمار بودم، شما به من خدمت نکردید.
 (46) سپس اینها می‌گویند: چه زمانی از مراقبت از شما غافل شدیم؟ چه زمانی تو را گرسنه، تشنه، بیمار، غریب یا در زندان دیدیم و خدمت نکردیم؟
 (47) و سپس قاضی می‌گوید: زندگی تو پر از نفس بود. تو به خودت خدمت کردی نه به هم‌نوعت، و چون یکی از اینها را نادیده گرفتی، مرا مورد بی‌مهری و غفلت قرار دادی.
 (48) آنگاه عادلان پادشاهی و قدرت خواهند داشت، و آنان که عادل هستند برای پرداخت بدهی های خود بیرون خواهند رفت تا از همه رنج‌هایی که مردم به دست آنها کشیده اند رنج ببرند.
 (49) کسانی که گوشه‌های شنیدن و دل‌هایی برای فهم دارند، این مثلها را درک خواهند کرد.

پایان: مثل گوسفندان و بزها

(50) وقتی تمام این مَثَل ها را تمام کرد، گفت: بی دانید که در دو روز عید بزرگ عید فصح فرا می رسد و اینک پسر انسان به دست مردان شریر تسلیم خواهد شد.

(51) و او جان خود را بر صلیب خواهد بخشید و مردم خواهند دانست که او، پسر انسان، پسر خداست.

(52) سپس عیسی و آن دوازده به بیت عنیا بازگشتند.

پایان قسمت 2

قسمت 3/بخش هجدهم

محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا

عیسی در 33 سالگی

بخش هجدهم

(فصل 159-164)

TZADDI

خیانت و دستگیری عیسی

فصل 159

کریستین ها در یک جشن در خانه سایمون شرکت می کنند. مریم ارباب را با مرهم گران قیمتی مسح می کند و یهودا و دیگران او را به خاطر ولخرجی سرزنش می کنند. عیسی از او دفاع می کند. حاکمان یهودیان حنانیا را برای دستگیری عیسی استخدام می کنند. حنانیا به یهودا رشوه می دهد تا به او کمک کند.

بارسیمون که زمانی جذامی بود و توسط عیسی توسط کلام مقدس پاک شد، در بیت عنیا اقامت گزید.

(2) به افتخار کریستین لرد ضیافتی داد و لازاروس در میان مهمانان بود و روت و مارتا خدمت کردند.

(3) و هنگامی که میهمانان بر سر سفره دراز کشیدند، مریم عطری پر از عطر برداشت و آن را بر سر و پای عیسی ریخت.

(4) سپس زانو زد و با موهای خود پاهای او را مسح کرد. بوی عطر غنی تمام اتاق را پر کرده بود.

(5) اکنون، یهودا، که همیشه به جنبه خودخواهانه زندگی نگاه می کند، فریاد زد: شرمنده! چرا آن عطر گران قیمت را اینطور هدر دادی؟

(6) ممکن بود آن را به سیصد پنی می فروختیم و پولی داشتیم که مابحتاج خود را تامین کنیم و فقرا را سیر کنیم.

(7) اکنون، یهودا خزانه دار بود و تمام پول گروه کریستین را حمل می کرد).

(8) و دیگران گفتند: چرا ای مریم، تو چه ولخرجی! شما نباید چنین ثروتی را دور بریزید.

(9) اما عیسی گفت: «ای مردان آرام باشید. او را تنها بگذار نمیدونی چی میگی»

(10) فقرا پیوسته با شما هستند؛ در هر زمان که بتوانید آنها را اداره کنید. اما من مدت زیادی با شما نخواهم بود.

(11) و مریم غم و اندوه روزهای آینده را می داند. او مرا از قبل برای دفنم مسح کرده است.

(12) انجیل مسیح در همه جا موعظه خواهد شد و کسی که داستان مسیح را بیان می کند، از این روز خواهد گفت. و آنچه مریم در این ساعت انجام داد، یادگاری شیرین برای او در هر کجای مردان خواهد بود.

(13) و چون عید تمام شد عیسی با ایلعازر به خانه خود رفت.

(14) اکنون، در اورشلیم، کاهنان و فریسیان مشغول نقشه های خود برای گرفتن خداوند و گرفتن جان او بودند.

(15) کاهن اعظم همه دانایان را به مشورت فراخواند و گفت: این کار باید مخفیانه انجام شود.

(16) هنگامی که انبوه جمعیت نزدیک نیستند باید او را گرفت، در غیر این صورت ممکن است جنگ ایجاد کنیم. مردم عادی ممکن است در دفاع از او بایستند و این مکان مقدس را به خون انسان آلوده کنند.

(17) و آنچه انجام می دهیم، باید قبل از روز بزرگ عید انجام دهیم.

(18) و حنانیا گفت: من نقشه ای دارم که موفق خواهد شد. آن دوازده با عیسی هر روز به تنهایی برای دعا بیرون می روند.

- 19) و ما محل امتحان آنها را خواهیم یافت. آنگاه می‌توانیم آن مرد را بگیریم و بدون اطلاع مردم به اینجا بیاوریم.
- 20) من یکی از آن دوازده نفر را می‌شناسم، مردی که مال می‌پرستد و در ازای مبلغی گمان می‌کنم به جایی که مرد عادت به نماز خواندن دارد، راه می‌یابد.
- 21) و قیافا گفت: «اگر به مردی که از او می‌گویید رشوه بدهی تا عیسی را در مخفی بگیری، آن‌گاه صد نقره به تو می‌دهیم.
- 22) و حنانيا گفت: خوب است.
- 23) و سپس به بیت عنیا رفت و آن دوازده را در خانه شمعون یافت و یهودا را به کنار خواند و گفت:
- 24) اگر می‌خواهید مبلغی برای خود درآورید، به من گوش دهید:
- 25) کاهن اعظم و سایر حاکمان اورشلیم مایلند وقتی تنها هستند با عیسی صحبت کنند تا از ادعاهای او مطلع شوند.
- 26) و اگر ثابت کند که مسیح است، آنها در دفاع از او خواهند ایستاد.
- 27) حال، اگر فردا شب به جایی که ارباب توست هدایت کنی تا کشیشی را بفرستند تا تنها با او صحبت کند، مبلغی سی قطعه نقره هست که کاهنان به تو خواهند داد.
- 28) و یهودا با خود استدلال کرد. او گفت، مطمئناً ممکن است خوب باشد که به خداوند فرصتی بدهیم تا وقتی او کاملاً تنها است، در مورد ادعاهای خود به کاهنان بگوید.
- 29) و اگر کاهنان بخواهند به او آسیبی برسانند، او این قدرت را دارد که ناپدید شود و راه خود را ادامه دهد. و سی قطعه جمع خوبی است.
- 30) پس به حنانيا گفت: من راه را هدایت خواهم کرد و با بوسه به او بفهمانم که چه کسی خداوند است.

فصل 160

- عیسی و دوازده نفر عید فصح را به تنهایی در خانه نیکودیموس می‌خورند. عیسی پای شاگردان را می‌شوید. یهودا میز را ترک کرد و برای تسلیم به خداوند بیرون رفت. عیسی به یازده نفر تعلیم می‌دهد. او عشای ربانی را برپا می‌کند.
- صبح روز پنج شنبه عیسی دوازده شاگرد را نزد خود خواند و به آنها گفت: این روز یاد خداست و ما شام عید را به تنهایی خواهیم خورد.
- 2) و سپس به پطرس و یعقوب و یوحنا گفت: اکنون به اورشلیم بروید و در آنجا عید را آماده کنید.
- 3) و شاگردان گفتند: مایلید کجا برویم تا جایی را پیدا کنیم که در آن عید را آماده کنیم؟
- 4) و عیسی گفت: از کنار دروازه چشمه برو، مردی را خواهی دید که پارچ در دست دارد. با او سخن بگو و بگو: این روز اول فطیر است.
- 5) خداوند از شما می‌خواهد که تالار ضیافت خود را جدا کنید تا آخرین عید فصح خود را با دوازده تن بخورد.
- 6) از صحبت نکردن بترسید. مردی که خواهید دید، نیکودیموس، فرمانروای یهودیان و در عین حال مرد خداست.
- 7) و شاگردان رفتند و آن مرد را همانطور که عیسی گفته بود یافتند و نیکودیموس به سرعت به خانه خود رفت. سالن ضیافت، یک اتاق بالا، جدا شد، شام آماده شد.
- 8) اکنون بعد از ظهر خداوند و شاگردانش به اورشلیم رفتند و عید را آماده دیدند.
- 9) و چون ساعت خوردن عید فرا رسید، دوازده نفر شروع به نزاع در میان خود کردند و هر یک مشتاق حفظ کرسی های محترم بودند.
- 10) و عیسی گفت: «دوستان من، آیا درست زمانی که سایه این شب تاریکی فرا می‌رسد، برای خود مبارزه می‌کنید؟
- 11) در ضیافت بهشت کرسی شریفی نیست مگر کسی که فروتنانه در پایین ترین کرسی نشسته باشد.

- 12) سپس خداوند برخاست و طشتی پر از آب و حوله ای برداشت و با تعظیم، پای هر دوازده را شست و با حوله خشک کرد.
- 13) او بر آنها دمید و گفت: و این پاها تا ابد در راههای عدالت قدم بردارند.
- 14) او نزد پطرس آمد و می‌خواست پاهای او را بشوید، پطرس گفت: خداوندا، آیا پاهای مرا می‌شوی؟
- 15) و عیسی گفت: « شما معنای کاری را که من انجام می‌دهم نمی‌فهمید، اما خواهید فهمید.
- 16) و پطرس گفت: استاد من، نه، برای شستن پاهای من خم نشو.
- 17) و عیسی گفت: دوست من، اگر پاهای تو را نشویم، با من شریک نیستی.
- 18) و پطرس گفت: پس ای پروردگار من، هر دو پا، دست و سرم را بشوید.
- 19) و عیسی به او گفت: کسی که اول غسل کرده پاک است و جز پاهایش نیازی به شستن ندارد.
- 20) پاها واقعاً نماد درک انسان هستند و کسی که پاک است باید در جریان زندگی هر روز شعور خود را خوب بشوید.
- 21) سپس عیسی با شاگردان خود بر سر سفره عید نشست و گفت: درس ساعت را ببینید.
- 22) شما مرا استاد می‌نامید. من چنین هستم پس اگر پروردگار و ارباب شما زانو زدند و پاهای شما را بشویند، آیا نباید پاهای یکدیگر را بشویند و به این ترتیب تمایل خود را به خدمت نشان دهند؟
- 23) شما این چیزها را می‌دانید و اگر آنها را انجام دهید، سه بار خوشا به حال شما.
- 24) و سپس گفت: این ساعتی است که من واقعاً می‌توانم نام خدا را ستایش کنم، زیرا بسیار آرزو داشتم که قبل از اینکه از حجاب بگذرم در این عید با شما غذا بخورم.
- 25) زیرا دیگر آن را نخواهم خورد تا اینکه دوباره با شما در ملکوت پدر خدایمان بخورم.
- 26) و سپس آواز عبری ستایش را که یهودیان عادت داشتند قبل از جشن بخوانند، خواندند.
- 27) و سپس عید را خوردند و در همان حال که غذا می‌خوردند، استاد گفت: اینک یکی از شما در این شب روی برمی‌گرداند و مرا به دستان شرور تسلیم خواهد کرد.
- 28) و شاگردان از سخن او شگفت زده شدند. آنها با تعجب به صورت یکدیگر نگاه کردند. همه فریاد زدند: خداوندا، آیا من هستم؟
- 29) و پطرس به یحیی که در کنار خداوند نشسته بود گفت به چه کسی اشاره می‌کند؟
- 30) و یحیی دست خود را دراز کرد و دست استاد را لمس کرد و گفت: کدام یک از ما چنان فاسق است که به پروردگارش خیانت کند؟
- 31) و یهودا گفت: خداوندا، آیا من هستم؟
- 32) و عیسی گفت: او کسی است که اکنون دست خود را با دست من در ظرف گذاشته است. آنها نگاه کردند و دست یهودا با دست عیسی در ظرف بود.
- 33) و عیسی گفت: پیامبران نمی‌توانند کوتاهی کنند. باید به پسر انسان خیانت کرد، اما وای بر کسی که به پروردگارش خیانت کند.
- 34) و یهودا بلافاصله از سر سفره برخاست. ساعتش رسیده بود.
- 35) و عیسی به او گفت: آنچه را که باید انجام دهی، به سرعت انجام بده. و یهودا راه خود را رفت.
- 36) و هنگامی که عید تمام شد، خداوند با آن یازده مدتی به فکر خاموش نشستند.
- 37) سپس عیسی قرص نانی را که نشکسته بود برداشت و گفت: این قرص نماد بدن من است و نان نماد نان زندگی است.

- (38) و همانطور که من این نان را می‌شکنم، گوشت من نیز مانند الگوی پسران انسان خواهد شکست. زیرا مردان باید آزادانه بدن خود را برای قربانی کردن برای مردان دیگر تسلیم کنند.
- (39) و همانطور که از این نان می‌خورید، نان زندگی را نیز خواهید خورد و هرگز نخواهید مرد. و سپس به هر کدام یک تکه نان داد تا بخورند.
- (40) سپس جامی از شراب برداشت و گفت: خون جان است، این خون انگور است. این نماد زندگی کسی است که جان خود را برای مردان می‌بخشد.
- (41) و هنگامی که این شراب را می‌نوشید، اگر با ایمان بنوشید، زندگی مسیح را می‌نوشید.
- (42) و سپس شام خورد و پیاله را گذاشت و شاگردان شام خوردند. و عیسی گفت: «این عید حیات است، عید فصح بزرگ پسر انسان، شام خداوند، و شما اغلب نان را بخورید و شراب بنوشید.
- (43) از این پس این نان را نان ذکر می‌نامند. این شراب ذکر خواهد بود. و چون این نان را بخوری و از این شراب بنوشی مرا یاد کن.

فصل 161

- عیسی به یازده نفر تعلیم می‌دهد. به آنها می‌گوید که همه از او بیگانه خواهند شد و پطرس سه بار قبل از صبح او را انکار خواهد کرد. او آخرین کلمات تشویق کننده را بیان می‌کند. به تسلی دهنده قول می‌دهد
- اکنون، پس از آنکه یهودا برای ملاقات فرستادگان کاهنان و خیانت به پروردگارش بیرون آمد،
- (2) استاد گفت: ساعت فرا رسیده است، پسر انسان اکنون جلال خواهد یافت.
- (3) فرزندان کوچک من، من برای مدت کوتاهی با شما هستم. به زودی مرا خواهید جست و نخواهید یافت، زیرا جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید بیابید.
- (4) من به شما دستور تازه ای می‌دهم: همانطور که من شما را دوست دارم و جانم را برای شما می‌دهم، شما نیز جهان را دوست بدارید و جان خود را برای نجات جهان بدهید.
- (5) همدیگر را دوست بدارید همانطور که خود را دوست دارید، و آنگاه جهان خواهند فهمید که شما پسران خدا هستید، شاگردان پسر انسانی که خدا او را جلال داده است.
- (6) و پطرس گفت: خداوند، هر جا که تو بروی من آنجا خواهم رفت، زیرا جان خود را برای پروردگرم فدا خواهم کرد.
- (7) و عیسی گفت: «ای دوست من، به شجاعت فخر مکن. تو امشب آنقدر قوی نیستی که دنبال من بیای.
- (8) اکنون، پیتر، بشنو! قبل از اینکه فردا صبح خروس بخواند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.
- (9) و سپس به یازده نفر نگاه کرد و گفت: همه شما در این شب از من بیگانه خواهید شد.
- (10) پیغمبر گفت: اینک او شبان گوسفندان را خواهد زد. گوسفندها فرار کرده و پنهان خواهند شد.
- (11) اما پس از برخاستن من از مردگان، اینک شما دوباره خواهید آمد و من پیش از شما به جلیل خواهم رفت.
- (12) و پطرس گفت: «پروردگارا، اگر چه دیگران تو را ترک نخواهم کرد.
- (13) و عیسی گفت: ای شمعون پطرس، اینک غیرت تو از شجاعت بیشتر است! بنگر، زیرا شیطان می‌آید تا تو را مانند ظرف گندم الک کند، اما من دعا کرده ام که در ایمانت شکست نخوری. تا پس از آزمایش برج قدرتی بایستید.
- (14) و حواریون همگی فریاد زدند: هیچ نیرویی در زمین نیست که بتواند ما را بیگانه کند یا موجب انکار پروردگاران شود.
- (15) و عیسی گفت: دل شما غمگین نشود. همه شما به خدا ایمان دارید. به من ایمان داشته باش
- (16) بنگر، زیرا در سرزمین پدری من عمارت های بسیاری وجود دارد. آگه نبود بهت نمیگفتم

- 17) من به وطن خود خواهم رفت و برای شما مکانی آماده خواهم کرد تا جایی که من آنجا هستم شما باشید. اما اکنون شما راه وطن من را نمی دانید.
- 18) و توماس گفت: ما نمی دانیم کجا می خواهی بروی. چگونه می توانستیم راه را بدانیم؟
- 19) و عیسی گفت: من راه، حقیقت، زندگی هستم. من مسیح خدا را آشکار می کنم. هیچ کس نمی تواند به وطن من برسد مگر اینکه از طریق مسیح با من بیاید.
- 20) اگر مرا می شناختید و درک می کردید، آنگاه پدر-خدای من را می شناختید.
- 21) فیلیپوس گفت: پدر را به ما نشان دهید تا راضی شویم.
- 22) و عیسی گفت: آیا من در تمام این سالها با شما بوده ام و هنوز مرا نمی شناسید؟
- 23) کسی که پسر را دیده است، پدر را دیده است، زیرا پدر خود را در پسر ظاهر کرده است.
- 24) اینک بارها به شما گفته ام که آنچه می گویم و انجام می دهم، سخنان و اعمال انسان نیست.
- 25) آنها سخنان خداوندی هستند که در من زندگی می کند و من در او.
- 26) ای مردان مؤمن به من بشنوید: هر که به من و پدر خدای من ایمان آورد، آنچه را که من گفته ام و انجام داده ام، خواهد گفت و انجام خواهد داد.
- 27) آری، بیشتر، او کارهای بزرگتری از من انجام خواهد داد، زیرا من به سراغ کسی می روم که کارهایش را انجام می دهم، و سپس می توانم دستم را برای کمک دراز کنم.
- 28) و به نام من از طریق مسیح می توانید از خدا درخواست کنید و او درخواست شما را برآورده خواهد کرد.
- 29) آیا به آنچه من گفتم اعتقاد دارید؟ بله، شما ایمان دارید، و اگر مسیح را دوست داشته باشید و از من پیروی کنید، سخنان من را حفظ خواهید کرد.
- 30) من تاک هستم. شما شاخه های انگور هستید. پدر من کشاورزان است.
- 31) شاخه های بی ارزش و بی ارزش را کشاورزان می برند و در آتش می اندازند تا بسوزانند.
- 32) و شاخه هایی را که میوه می دهند، هرس می کنند تا محصول فراوانی داشته باشند.
- 33) شاخه اگر از انگور جدا شود میوه نمی دهد. و وقتی از من جدا می شوی نمی توانی ثمر بدهی.
- 34) در من بمانید و کارهایی را انجام دهید که خدا به وسیله من به شما آموخته است که چگونه انجام دهید و ثمره بسیار خواهید داشت و خداوند شما را گرامی خواهد داشت همانطور که من را گرامی داشته است.
- 35) و اکنون به راه خود می روم، اما از پدر-خدای خود دعا خواهم کرد و او تسلی دهنده دیگری را نزد شما خواهد فرستاد که با شما خواهد ماند.
- 36) بنگرید، این تسلی دهنده خدا، نفس القدس، با خدا یکی است، اما او یکی است که جهان نمی تواند آن را دریافت کند، زیرا او را نمی بیند. او را نمی شناسد
- 37) اما شما او را می شناسید و او را خواهید شناخت، زیرا او در روح شما خواهد ماند.
- 38) من شما را ویران نخواهم گذاشت، اما در مسیح که محبت خدا بر مردم آشکار شده است، در تمام راه با شما خواهم بود.

فصل 162

عیسی رسالت نفس مقدس را به طور کامل آشکار می کند. به شاگردانش صریحاً می گوید که در شرف مرگ است و آنها غمگین هستند. برای آنها و همه عالم مؤمنان دعا می کند. سالن ضیافت را ترک می کنند.

- اکنون جان عمیقاً اندوهگین بود زیرا استاد گفت من می روم و جایی که من می روم شما نمی توانید بیایید.
- (2) او گریست و گفت: پروردگارا، من با تو در هر آزمایش و تا مرگ خواهم رفت.
- (3) عیسی گفت: و از طریق آزمایش و مرگ از من پیروی خواهید کرد. اما اکنون شما نمی توانید به جایی که من خواهم رفت بروید. اما تو خواهی آمد
- (4) و عیسی دوباره با آن یازده نفر صحبت کرد و گفت: به خاطر رفتن من غمگین مباشید، زیرا بهتر است که بروم. اگر من نروم تسلی دهنده پیش شما نخواهد آمد.
- (5) این چیزها را در حالی که با شما در جسم هستم می گویم، اما هنگامی که نفس القدس قوت یابد، اینک او بیش از پیش به شما تعلیم خواهد داد و تمام سخنانی را که به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.
- (6) هنوز چیزهای زیادی برای گفتن وجود دارد. چیزهایی که این عصر نمی تواند دریافت کند، زیرا نمی تواند درک کند.
- (7) اما، اینک، من می گویم، قبل از آمدن روز بزرگ خداوند، نفس مقدس همه اسرار را آشکار خواهد کرد.
- (8) اسرار روح، زندگی، مرگ، جاودانگی، یگانگی انسان با هر انسان دیگری و با خدایش.
- (9) آنگاه جهان به سوی حقیقت هدایت می شود و انسان حقیقت خواهد بود.
- (10) هنگامی که او تسلی دهنده بیاید، جهان را به گناه و حقیقت آنچه من می گویم و داوری عادلان متقاعد خواهد کرد. و سپس شاهزاده زندگی جسمانی رانده خواهد شد.
- (11) و چون تسلی دهنده بیاید، نیازی به شفاعت ندارم. زیرا تو مورد تایید خواهی بود و خداوند تو را همانگونه که مرا می شناسد، خواهد شناخت.
- (12) ساعتی فرا رسیده است که شما گریه خواهید کرد. شریان خوشحال خواهند شد، زیرا من می روم. اما من دوباره خواهم آمد و همه غمهای شما به شادی تبدیل خواهد شد.
- (13) آری، همانا شما مانند کسی که برادری را از مردگان برمی گرداند خوشحال خواهید شد.
- (14) و شاگردان گفتند: پروردگارا، دیگر به ضرب المثل سخن مکن. به صراحت با ما صحبت کن. می دانیم که تو دانا هستی و همه چیز را می دانی.
- (15) معنای حرف شما چیست، من می روم، اما دوباره می آیم؟
- (16) عیسی گفت: ساعتی فرا رسیده است که همه شما پراکنده خواهید شد و همه خواهند ترسید.
- (17) برای نجات جان خود می گریزد و مرا تنها می گذارد. با این حال من تنها نخواهم بود. پدر-خدای من در تمام راه با من است.
- (18) و مردان شیر مرا به جایگاه داوری مردان شیر خواهند برد و در حضور جمعیت جان خود را خواهم داد، الگویی برای پسران انسان.
- (19) اما من دوباره برخوام خاست و نزد تو خواهم آمد.
- (20) این چیزها را می گویم تا هنگامی که آنها واقع شوند، در ایمان استوار شوید.
- (21) و تو کتکهای مردم را تحمل کن و در راه خاری که من می روم پیروی کنی.
- (22) ناامید نباشید. خوش باش، اینک من بر جهان غلبه کرده ام و تو بر جهان غلبه خواهی کرد.
- (23) آنگاه عیسی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «ای پدر، خدای من، ساعت فرا رسیده است.
- (24) اکنون پسر انسان باید از روی زمین بلند شود و لنگ نزند تا تمام جهان قدرت قربانی را بدانند.
- (25) زیرا همانطور که من جان خود را برای مردان می دهم، مردم نیز باید جان خود را برای مردان دیگر بدهند.
- (26) ای خدا، آمده ام تا اراده تو را انجام دهم و به نام مقدس، مسیح جلال می یابد تا مردم مسیح را به عنوان زندگی، نور، عشق و حقیقت ببینند.

- 27) و از طریق مسیح خود به زندگی، نور، عشق، حقیقت تبدیل می شوند.
- 28) نام تو را به خاطر کسانی که به من بخشیده‌ای ستایش می‌کنم، زیرا آنها تو را گرمی داشته‌اند و تو را گرمی خواهند داشت.
- 29) و هیچ یک از آنها گم نشدند و هیچ کس رفت، مگر فرزند نابینا نفسانی که برای فروش پروردگارش بیرون شده است.
- 30) خدایا این مرد را ببخش زیرا نمی‌داند چه می‌کند.
- 31) و اکنون، ای خدا، من نزد تو می‌آیم و دیگر در زندگی فانی نیستم. این مردانی را که من حکمت و محبت تو را به آنها معرفی کرده‌ام حفظ کن.
- 32) همانطور که آنها به من ایمان دارند، و به کلماتی که من می‌گویم، همه جهان به آنها و به کلماتی که می‌گویند ایمان بیاورند.
- 33) همانطور که مرا به دنیا فرستادی، من هم آنها را فرستادم. من دعا می‌کنم که آنها را همانطور که من را گرمی داشتید، گرمی بدارید.
- 34) من دعا نمی‌کنم که آنها را از دنیا بگیری، بلکه دعا می‌کنم که از شر دنیا در امان بمانند و در معرض وسوسه‌هایی قرار نگیرند که تحمل آن‌ها بسیار بزرگ است.
- 35) آنها زمانی از دنیا بودند، اما اکنون دیگر از دنیا نیستند، همانطور که من دیگر از دنیا نیستم.
- 36) خدایا کلام تو راست است و با کلام تو آنها را تقدیس کن.
- 37) خدایا من فقط برای اینها دعا نمی‌کنم. من همچنین برای همه کسانی که به من ایمان می‌آورند و مسیح را به خاطر آنچه انجام می‌دهند و می‌گویند می‌پذیرند دعا می‌کنم تا همه یکی شوند.
- 38) همانطور که من با تو یکی هستم و تو با من یکی می‌شوی آنها با ما یکی شوند.
- 39) تا تمام جهان بدانند که تو مرا فرستاده‌ای تا اراده خود را انجام دهم و آنها را همانطور که تا به حال مرا دوست داشته‌ای دوست داری.
- 40) چون عیسی چنین گفت، سرود ستایش یهود را خواندند، سپس برخاستند و به راه خود رفتند.

فصل 163

- عیسی به دیدار پپلاطس می‌رود و او را ترغیب می‌کند که برای نجات جان خود از کشور فرار کند. عیسی از انجام این کار خودداری می‌کند. او در باغ ماسالیان با شاگردانش ملاقات می‌کند. صحنه در جتسیمانی. گروه یهودی به رهبری یهودا نزدیک است.
- هنگامی که عیسی و آن یازده نفر بیرون رفتند، یک نگهبان رومی نزدیک شد و گفت: سلام! آیا یکی از شما مرد جلیلی است؟
- 2) و پطرس گفت: ما همه مردم جلیل هستیم. دنبال کی میگردی
- 3) نگهبان پاسخ داد: من به دنبال عیسی هستم که مسیح نامیده می‌شود.
- 4) و عیسی پاسخ داد: اینجا هستم.
- 5) نگهبان صحبت کرد و گفت: من به صورت رسمی نمی‌آیم. من پیامی از طرف فرماندار برای شما دارم.
- 6) اورشلیم با یهودیان انتقام جوی زنده است که سوگند یاد می‌کنند که جان شما را خواهند گرفت و پپلاطس با شما مشورت خواهد کرد و از شما می‌خواهد که بدون معطلی نزد او بیایید.
- 7) و عیسی به پطرس و بقیه گفت: به دره بروید و در کنار قیدرون منتظر من باشید و من به تنهایی بروم و فرماندار را ببینم.
- 8) و عیسی با نگهبان بالا رفت و چون به قصر رسید، پپلاطس او را در دروازه ملاقات کرد و گفت:
- 9) جوان، حرفی برای گفتن دارم که شاید برای شما خوب باشد. من سه سال و بیشتر به آثار و سخنان شما نگاه کردم.
- 10) و من بارها در دفاع از شما ایستاده‌ام زمانی که هموطنان شما غش کرده‌اند و شما را به عنوان یک جنایتکار سنگسار کرده‌اند.

- (11) اما اکنون کاهنان، کاتبان و فریسیان مردم عادی را به مرحله ای از بی حوصلگی و ظلم جنون آمیز برانگیخته اند و قصد دارند جان شما را بگیرند.
- (12) چون می گویند سوگند خورده ای هیکل آنها را خراب کنی. برای تغییر قوانینی که موسی داده است. فریسی و کاهن را تبعید کنید و خود را بر تخت بنشینید.
- (13) و آنها معتقدند که شما کاملاً با رم همبازی هستید.
- (14) خیابان های تمام اورشلیم در این لحظه مملو از انبوهی از دیوانگان است که همه قصد دارند خون شما را بریزند.
- (15) جز در پرواز امنی برای شما نیست. منتظر آفتاب صبح نباش راه رسیدن به مرز این سرزمین نفرین شده را می دانی.
- (16) من یک گروه کوچک نگهبان دارم، سوار بر اسب و مسلح، و آنها شما را از دسترس خارج خواهند کرد.
- (17) تو نباید اینجا درنگ کنی، ای جوان، باید برخیز و برو.
- (18) و عیسی گفت: یک شاهزاده نجیب در پیلاطوس پونتیوس خود قیصر دارد و از نظر انسان جسمانی سخنان شما با نمک مرد حکیم چاشنی می شود. اما از نظر مسیح سخنان شما حماقت است.
- (19) ترسو هنگام خطر فرار می کند. اما کسی که برای جستجو و نجات از دست رفته می آید باید جان خود را برای کسانی که برای جستجوییشان می آید قربانی کند و نجات دهد.
- (20) قبل از پایان عید، همه این قوم با ریختن خون بی گناهی لعنت خواهند شد. و حتی الان هم فاناتلان پشت در هستند.
- (21) و پیلاطس گفت: چنین نخواهد شد. شمشیر رم برای نجات جان شما از غلاف بیرون می آید.
- (22) و عیسی گفت: نه، پیلاطس، نه. هیچ ارتشی در تمام دنیا به اندازه کافی بزرگ نیست که زندگی من را نجات دهد.
- (23) و عیسی با فرماندار خداحافظی کرد و رفت. اما پیلاطس یک نگهبان دوگانه با او فرستاد تا مبادا به دست کسانی بیفتد که برای گرفتن جان او هوشیار بودند.
- (24) اما در یک لحظه عیسی ناپدید شد. نگهبانان دیگر او را ندیدند و اندکی بعد به نهر کیدرون رسید که در آن یازده نفر بودند.
- (25) اکنون، درست در آن سوی نهر، باغی و خانه ای وجود داشت که یکی از ماسالیان در آنجا زندگی می کرد، جایی که عیسی غالباً در آنجا بوده است.
- (26) ماسالیان دوست او بود و معتقد بود که عیسی مسیحی است که انبیای یهود مدتها پیش گفته بودند که خواهد آمد.
- (27) اکنون، در باغ میوه، یک قلاب مقدس بود. ماسالیان این مکان را جتسیمانی نامید.
- (28) شب تاریک بود، اما در باغ تاریکی مضاعف بود و عیسی به هشت شاگرد دستور داد در کنار نهر بمانند.
- (29) در حالی که او به همراه پطرس، یعقوب و یوحنا برای دعا به جتسیمانی رفتند.
- (30) آنها در کنار درخت زیتون نشستند و عیسی اسرار زندگی را برای پطرس، یعقوب و یوحنا باز کرد. او گفت،
- (31) روح ابدیت یک امر آشکار نیست. و این خدای پدر، خدای مادر، خدای پسر در یک واحد است.
- (32) در زندگی مظاهر، یکی سه شد، و خدای پدر، خدای قدرت است. و خدای مادر خدای دانای کل است و خدای پسر عشق است.
- (33) و خدای پدر قدرت آسمان و زمین است. و خدای مادر نفس مقدس، اندیشه آسمان و زمین است. و خدای پسر، تنها پسر، مسیح است و مسیح عشق است.
- (34) من به عنوان انسان آدم تا این عشق را به مردم نشان دهم،
- (35) من به عنوان انسان در معرض تمام آزمایش ها و وسوسه های نسل بشر بوده ام. اما من بر جسم با همه هوسها و اشتهايش غلبه کرده ام.

- 36) کاری که من انجام داده ام همه مردان می توانند انجام دهند.
- 37) من اکنون در شرف نشان دادن قدرت انسان برای غلبه بر مرگ هستم. زیرا هر انسانی جسمی از خداست.
- 38) جان خود را خواهم داد و دوباره آن را خواهم گرفت تا اسرار زندگی و مرگ و رستاخیز مردگان را بدانید.
- 39) من خود را در جسم می گذارم، اما به شکل روح با قدرتی برخوادم خاست تا خود را نمایان کنم تا چشمان فانی بتوانند ببینند.
- 40) پس در تثلیث روز، تمام زندگی، همه مرگ، معنای رستاخیز مردگان را نشان خواهم داد.
- 41) و کاری که من انجام می دهم همه مردان می توانند انجام دهند.
- 42) و شما سه نفر من که حلقه درونی کلیسای مسیح را تشکیل می دهید، صفات همه خدایان را به مردم نشان خواهید داد.
- 43) و پطرس قدرت خدا را آشکار خواهد کرد. و یعقوب فکر خدا را نشان خواهد داد. و یوحنا محبت خدا را نشان خواهد داد.
- 44) از مردم نترسید، زیرا شما فرستاده شده اید تا کارهای عظیم خدای پدر، خدای مادر، خدای پسر را انجام دهید.
- 45) و تمام قوای زندگی نفسانی نمی توانند زندگی شما را نابود کنند تا زمانی که کار شما انجام شود.
- 46) اکنون شما را ترک می کنم و در تاریکی تنها خواهم رفت و با خدا صحبت خواهم کرد.
- 47) غم و اندوه من را فراگرفته است، تو را اینجا می گذارم تا با من تماشا کنی.
- 48) سپس عیسی سیصد ذراع به طرف مشرق رفت و بر روی خود افتاد و دعا کرد. او گفت،
- 49) خدای من! خدای من! آیا راهی وجود دارد که بتوانم از وحشت ساعات آینده فرار کنم؟ گوشت انسان من کوچک می شود. روح من محکم است پس نه خواست من، بلکه خواست تو انجام شود، خدایا.
- 50) در عذاب دعا کرد؛ فشار بر شکل انسان زیاد بود. رگهایش پاره شد و پیشانی اش غرق در خون بود.
- 51) سپس نزد آن سه نفر بازگشت و همه را در خواب یافت. او گفت،
- 52) ای شمعون، شمعون، آیا می خواهی! نمیتونی یک ساعت هم با من تماشا کنی؟ هشیار باشید و مراقب باشید و دعا کنید که وسوسه های شما آنقدر بزرگ نباشد که شما آن را تحمل کنید.
- 53) می دانم روح هوشیار و مشتاق است. اما گوشت ضعیف است.
- 54) و سپس دوباره رفت و دعا کرد، ای پدر، خدا! اگر باید این جام تلخ را بنوشم، به من قوت روح عطا کن. زیرا نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود.
- 55) و سپس دوباره نزد شاگردان خود رفت. او آنها را هنوز در خواب یافت. او آنها را بیدار کرد و به جیمز گفت:
- 56) آیا در حالی که ارباب شما با بزرگترین دشمن انسانها کشتی می گرفت، خوابیده اید؟ نمیتونی یک ساعت هم با من تماشا کنی؟
- 57) و سپس دوباره رفت و نماز خواند. خدایا، من تسلیم تو هستم. اراده تو انجام شود
- 58) و سپس دوباره به سوی آن سه نفر بازگشت و آنها همچنان خوابیدند. به جان گفت
- 59) با تمام عشقی که به من داری، نمیتوانی حتی یک ساعت هم با من تماشا کنی؟
- 60) و سپس فرمود: بس است. ساعت فرا رسیده است و خیانت کننده من نزدیک است. برخیز و بگذار برویم
- 61) چون دوباره به قیدرون آمدند، اینک هشت شاگرد در خواب بودند و عیسی گفت: ای مردان، بیدار شوید. اینک، زیرا که خیانت کننده پسر انسان آمده است.

فصل 164

- یهودا با یک بوسه به پروردگارش خیانت می کند. عیسی توسط اوباش دستگیر می شود و شاگردان برای نجات جان خود فرار می کنند. عیسی به اورشلیم برده می شود. پیتر و جان به دنبال اوباش هستند.
- خداوند با یازده نفر در باغ ماسالیان بودند و وقتی صحبت می کردند گروهی از مردان را دیدند که با فانوس و شمشیر و چماق به آنها نزدیک می شدند.
- (2) و عیسی گفت: اینک فرستادگان شیطان! و یهودا راه را رهبری می کند.
- (3) و شاگردان گفتند: خداوند، برای نجات جان خود فرار کنیم.
- (4) اما عیسی گفت: چرا باید برای نجات جان خود فرار کنیم در حالی که این تحقق سخنان انبیا و بینندگان است؟
- (5) و عیسی به تنهایی به ملاقات مردان رفت. و چون آمدند گفت: ای مردان، چرا اینجا هستید؟ دنبال کی میگردی
- (6) و گفتند: ما آن مرد جلیل را می جوئیم. ما به دنبال عیسی هستیم، کسی که خود را مسیح می نامد.
- (7) و عیسی پاسخ داد: اینجا هستم.
- (8) و سپس دستان خود را بلند کرد و با اندیشه ای نیرومند اترها را به حالت نور رساند؛ و تمام باغ از نور می درخشید.
- (9) مردان دیوانه به عقب رانده شدند و بسیاری فرار کردند و تا رسیدن به اورشلیم درنگ نکردند. و دیگران با صورت بر زمین افتادند.
- (10) دلیرترین مردان و آنها با سخت ترین دلها باقی ماندند، و هنگامی که نور کم شد، خداوند دوباره پرسید که چه کسی را می جوئی؟
- (11) و حنایا گفت: «ما مرد جلیل را می جوئیم. ما به دنبال عیسی هستیم، کسی که خود را مسیح می نامد.
- (12) و عیسی به او پاسخ داد و گفت: یک بار قبلاً به شما گفتم. اما اکنون یک بار دیگر به شما می گویم که من او هستم.
- (13) توسط حنایا، یهودا ایستاد. اما در یک لحظه رفت و پشت سر خداوند آمد و گفت: پروردگارا. و سپس او را بوسید تا نشان دهد که او عیسی است که آنها در جستجوی او بودند.
- (14) و عیسی گفت: «ای اسخریوطی، آیا تو می آیی و با بوسه به ارباب خود خیانت می کنی؟
- (15) این کار باید انجام شود. اما وای بر کسی که به پروردگارش خیانت کند.
- (16) طمع نفسانی تو وجدانت را داغ کرده است و نمیدانی چه میکنی. اما بعد از مدتی وجدانت خود را ثابت می کنی و در پشیمانی، اینک، دوره خود را می بندی و جانت را می گیری.
- (17) سپس آن یازده نفر آمدند، یهودا را گرفتند و می خواستند به او آسیب برسانند. اما عیسی گفت:
- (18) شما نباید به این مرد آسیب برسانید. شما حق ندارید این مرد را قضاوت کنید. وجدان او قاضی اوست، او را محکوم می کند و خود را اعدام می کند.
- (19) سپس گروهی که به رهبری مالخوس، خدمتکار قیافا، عیسی را گرفته، او را با زنجیر می بندند.
- (20) و عیسی گفت: «چرا با شمشیر و چماق در شب می آید تا مرا به این مکان مقدس ببرید؟
- (21) آیا در اماکن عمومی اورشلیم صحبت نکرده ام؟ آیا مریض تو را شفا ندادم و چشمان کورت را باز نکردم و لنگت را راه رفتن و ناشنوای تو را نساخته ام؟ هر روز می توانستی مرا پیدا کنی
- (22) و اکنون می خواهی مرا با زنجیر ببندی، این زنجیرها جز حلقه های نی چیست؟ و سپس دستانش را بالا برد. زنجیر پاره شد و به زمین افتاد.
- (23) و ملخوس فکر کرد که خداوند فرار خواهد کرد تا جان او را نجات دهد و با چماق به صورت او خواهد زد.

- (24) اما پطرس شمشیر در دست داشت و با عجله بر آن مرد زد و او را مجروح کرد.
- (25) اما عیسی گفت: پطرس بمان، بمان. شمشیر خود را برافراشت. شما به جنگ با شمشیر و چماق فراخوانده نشده اید. هر که شمشیر به دست بگیرد به شمشیر هلاک خواهد شد.
- (26) من نیازی به حمایت پسران ندارم، زیرا می توانم این لحظه را صدا کنم و یک لشکر، بله، دوازده لشکر از رسولان خدا، بیایند و در دفاع از من بایستند. اما بعدش خوب نیست
- (27) و سپس به مالخوس گفت: ای مرد، نمی خواهم به تو آسیبی برسانم. و سپس دست خود را بر زخمی که پطرس ایجاد کرده بود گذاشت و آن زخم شفا یافت.
- (28) سپس عیسی گفت: نگران نباش که مبادا خود را از تو جدا کنم و برای نجات جانم فرار کنم. من هیچ آرزویی برای نجات جانم ندارم. با من هر طور که می خواهی رفتار کن
- (29) و سپس جمعیت برای دستگیری آن یازده نفر شتافتند تا آنها را برای محاکمه به عنوان یاوران عیسی در جنایاتش بازگردانند.
- (30) اما شاگردان، هر یک از آنها، عیسی را ترک کردند، و آنها برای نجات جان خود فرار کردند.
- (31) اکنون جان آخرین بار بود که فرار کرد. جمعیت او را گرفتند و جامه هایش را پاره پاره کردند. اما او با برهنگی فرار کرد.
- (32) ماسالیان آن مرد را دید و به خانه اش برد و لباس دیگری به او داد. و سپس به دنبال آنها رفت که خداوند را دور کردند.
- (33) و پطرس به خاطر بزدلی ضعیف خود شرمنده شد و چون دوباره خودش شد به یحیی ملحق شد و از پشت سر جمعیت به دنبال او رفت و به اورشلیم آمد.

قسمت 3/ بخش نوزدهم

محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا

بخش نوزدهم

(فصل 165-171)

KOPH

محاکمه و اعدام عیسی

فصل 165

عیسی قبل از قیافا پیترسه بار پروردگارش را انکار می کند. این کیفرخواست توسط هفت یهودی حاکم امضا شده است. صد شاهد شهادت دروغ بر صحت اتهامات شهادت می دهند.

قیافا کاهن اعظم یهودیان بود.

(3) خدمتکاری که در قصر را نگه می داشت، یحیی را می شناخت و این شاگرد درخواست کرد که او و پطرس در تالار پذیرفته شوند.

(4) کنیز به آنها اجازه داد وارد شوند و یحیی داخل شد. اما پطرس ترسید و در صحن بیرونی ماند.

(5) زن در حالی که پطرس در کنار در ایستاده بود به او گفت: آیا تو پیرو این مرد جلیلیه ای؟

(6) پطرس گفت: نه، من نیستم.

(7) مردانی که عیسی را به تالار آورده بودند، در صحن بیرونی کنار آتش نشستند، زیرا شب خنک بود و پطرس با آنها نشست.

(8) کنیز دیگری که در آن مکان منتظر بود، پطرس را دید و به او گفت: «مسلماناً تو اهل جلیل هستی. گفتار تو سخنان جلیل است. تو پیرو این مرد هستی»

(9) پطرس گفت: نمی دانم منظور شما چیست. من حتی این مرد را نمی شناسم.

(10) سپس غلام قیافا، یکی از کسانی که خداوند را گرفته، به صحن آوردند، پطرس را دید و به او گفت:

(11) آیا تو را در باغ ماسالیان با این ناصری فتنه گر ندیدم؟ من مطمئنم که این کار را کردم و شما یکی از کسانی هستید که او را دنبال کردید.

(12) سپس پطرس برخاست و بر زمین کوبید و به هر چیز مقدس سوگند یاد کرد که جنایتکار را نمی شناسد.

(13) اکنون یوحنا نزدیک ایستاده بود و چون این سخنان را شنید و دانست که پطرس پروردگار خود را انکار کرده است، با حیرت به او نگاه کرد.

(14) درست در آن موقع خروسی با صدای بلند در زیر صحن بلند شد و پیترس سخنانی را که خداوند گفته بود به یاد آورد:

(15) قبل از اینکه خروس فردا صبح بخواند، سه بار من را انکار خواهید کرد.

(16) وجدان پطرس او را سخت گرفت و شب بیرون رفت و گریست.

(17) قیافا در حالت نشست. مرد اهل جلیل در مقابل او ایستاد.

(18) قیافا گفت: ای اورشلیم، آن مردی که متهم می کنید کیست؟

(19) آنها پاسخ دادند: به نام هر یهودی وفادار، ما این مرد جلیلی، این عیسی را که خود را پادشاه ما می داند، به عنوان دشمن خدا و انسان متهم می کنیم.

(20) قیافا به عیسی گفت: ای مرد، اکنون اجازه داری صحبت کنی و درباره آموزه ها و ادعاهایت صحبت کنی.

(21) عیسی گفت: ای کاهن انسان جسمانی، چرا از سخنان و اعمال من می پرسی؟

- (22) اینک من در هر مکان عمومی به مردم تعلیم داده ام. من بیمار شما را به سلامتی بازگرداندم. کرانت را بشنوند و لنگت را راه می اندازند و مردگان را زنده کردم.
- (23) کارهای من نه در مخفیانه بلکه در تالارها و معابر عمومی شما انجام شده است.
- (24) برو از مردمی که با طلا و وعده های پر زرق و برق خریدار نشده اند، از حرف ها و کارهای من بگو.
- (25) هنگامی که عیسی چنین گفت، یک نگهبان یهودی آمد و به صورت او زد و گفت: چگونه جرأت می کنی با او، ای کاهن اعظم یهود، چنین صحبت کنی؟
- (26) و عیسی گفت: «اگر دروغ گفته ام، به آنچه می گویم شهادت دهید. اگر راست گفته ام چرا مرا اینگونه زدی؟»
- (27) و سپس قیافا گفت: «هر چه می کنی، از راه قانونی انجام بده، زیرا ما باید برای هر کاری که انجام می دهیم یا می گوئیم به دادگاه بالاتر پاسخ دهیم.»
- (28) شاکیان این مرد اتهامات خود را به صورت قانونی مطرح کنند.
- (29) سپس کاتب قیافا برخاست و گفت: من این اتهامات را به صورت قانونی در اینجا دارم. اتهاماتی که توسط کاتبان و کاهنان و فریسیان صورت گرفته و امضا شده است.
- (30) قیافا گفت: ای مردان ساکت باشید و سخنان خوانده شده را بشنوید. کاتب یک رول برداشت و خواند:
- (31) به سنهدرین یهودیان و قیافا کاهن اعظم، ارجمندترین مردان:
- (32) بالاترین وظیفه ای که انسان می تواند نسبت به امت خود داشته باشد و وظیفه او حفظ آنها از شر دشمنان است.
- (33) مردم اورشلیم آگاهند که دشمنی قدرتمند در میان آنهاست.
- (34) مردی به نام عیسی آمده است و ادعا می کند که وارث تاج و تخت داوود است.
- (35) او به عنوان یک متقلب دشمن است، و به نام هر یهودی وفادار ما در اینجا این اتهامات را ارائه می کنیم که صلاحیت اثبات آنها را داریم:
- (36) ابتدا خدا را ناسزا می گوید؛ او می گوید پسر خداست. که او و خدا یکی هستند؛
- (37) و روزهای مقدس ما را با شفا دادن و انجام کارهای دیگر در روزهای سبت بی حرمت می کند.
- (38) و خود را پادشاه و جانشین داوود و سلیمان ما اعلام کرد.
- (39) او اعلام می کند که معبد ما را ویران خواهد کرد و آن را در سه روز به شکلی باشکوه تر بنا خواهد کرد.
- (40) او اعلام می کند که مردم را از اورشلیم بیرون خواهد کرد، همانطور که بازرگانان را از صحن معبد بیرون کرد. و قبیله ای از انسان ها را که خدا را نمی شناسند، به تپه های مقدس ما اشغال کنند.
- (41) او مخالف است که هر طبیب و کاتب و فریس و صدوقی تبعید خواهد شد و دیگر هرگز باز نخواهد گشت.
- (42) و ما به این اتهامات دست و مهر می زنیم. آناس. سیمون ابن اداب. آنانیا. یواش. آزانیه. حزقی
- (43) پس از آنکه کاتب اتهامات را خواند، همه مردم خون خواستند. گفتند: بگذار چنین بدبختی سنگسار شود. بگذار او را مصلوب کنند.
- (44) قیافا گفت: ای مردان اسرائیل، آیا از اتهامات این افراد حمایت می کنید؟
- (45) صد مرد که رشوه گرفته بودند برای شهادت برخاستند. آنها سوگند یاد کردند که هر اتهامی درست است.
- (46) قیافا به عیسی گفت: ای مرد، حرفی برای گفتن داری؟ آیا تو پسر خدا هستی؟
- (47) و عیسی گفت: پس گفتی. و بعد دیگر چیزی نگفت.

فصل 166

- عیسی در برابر سنهدرین نیکودیموس برای عدالت خواهان است. او پی کفایتی شاهدان را نشان می دهد. شورا نتوانست عیسی را مجرم اعلام کند، اما قیافا، رئیس قاضی، او را مجرم اعلام کرد. او باش با عیسی بدرفتاری می کنند. او را به دربار پیلطس می برند.
- هنگامی که عیسی نخواست صحبت کند، قیافا در برابر جمعیت یهودی ایستاد و گفت:
- (2) زندانی را روزه ببندید، زیرا او باید برای پاسخگویی به جان خود به دادگاه بزرگ یهودیان برود.
- (3) تا زمانی که یافته های ما توسط این شورای عالی یهودیان تأیید نشود، نمی توانیم یک جنایتکار را اعدام کنیم.
- (4) به محض اینکه روز شد، شورای عالی مردم تشکیل شد. خداوند و شاکیانش در مقابل میله ایستادند.
- (5) قیافا رئیس بود. او برخاست و گفت: شاکیان این مرد از جلیل اتهامات و شواهد خود را بیاورند.
- (6) کاتب قیافا برخاست و اتهامات و اسامی کسانی را که مرد جلیلیه را متهم کرده بودند، خواند.
- (7) و همه شاهدان در برابر شورای یهودیان ایستادند و شهادت دادند.
- (8) و سپس وکلا شواهد را سنجیدند و نیکودیموس در میان مردانی که دادخواست می کردند ایستاد.
- (9) دستهای خود را بلند کرد و گفت: اکنون عدالت برقرار شود، هر چند هر کاتب و فریسیون و کاهن و صدوقی و نیز عیسی متهم دروغگو قضاوت شوند.
- (10) اگر بتوانیم ثابت کنیم که این عیسی دشمن و خائن به قوانین و سرزمین ماست، اجازه دهید او یک جنایتکار قضاوت شود و به خاطر جنایاتش زجر بکشد.
- (11) اگر ثابت شود که اینان که شهادت می دهند در نظر خدا و انسان سوگند دروغ می گویند، پس مرد جلیلیه را رها کنید.
- (12) و سپس شهادت شهود را نزد قاضیان شریعت آورد. هیچ دو نفر موافقت نکردند. در گرمای شور و شوق، یا برای سود، مردان شهادت داده بودند.
- (13) شورا با کمال میل قضاوت می کرد که عیسی جنایتکار است و او را به اعدام محکوم می کرد. اما در برابر همه شواهد آنها می ترسیدند.
- (14) و قیافا گفت: ای مرد جلیلی، در حضور خدای زنده، اکنون دستور می دهم که به من اجابت کنی، آیا تو مسیح پسر خدا هستی؟
- (15) و عیسی گفت: «اگر جواب بدهم، بله، نه می شنوید و نه هنوز ایمان می آورید.
- (16) اگر جواب می دادم نه، مثل شاهدان شما خواهم بود و در نزد انسان و خدا دروغگو خواهم بود. اما این را می گویم،
- (17) زمانی خواهد رسید که پسر انسان را بر تخت قدرت و در ابرهای آسمان می بینید.
- (18) سپس قیافا لباسهای خود را درید و گفت: آیا به اندازه کافی نشنیده ای؟ آیا سخنان ناپسند کفرآمیز او را نشنیدید؟ دیگر چه نیازی به شاهد داریم؟ با او چه کنیم؟
- (19) مردم گفتند: او را بمیران. و سپس جمعیت هجوم آوردند و به صورت او تف کردند و با دستان خود او را زدند.
- (20) سپس پارچه ای به چشمانش بستند و بر صورتش زدند و گفتند: تو پیامبری. به ما بگو چه کسی صورتت را زد
- (21) و عیسی جواب نداد و مرد جلیلی مانند بره در برابر قیچی خود مقاومت نکرد.
- (22) قیافا گفت: تا زمانی که حاکم روم حکم این دادگاه را تأیید نکند، نمی توانیم مردی را بکشیم.
- (23) پس این جنایتکار را بردارید تا پیلطس کاری را که ما انجام داده ایم تأیید کند.
- (24) و سپس عیسی در طول راه به سمت قصر فرماندار رومی کشیده شد.

فصل 167

- عیسی در برابر پیلطس بی گناه اعلام می شود. عیسی در برابر هیروودیس و شکنجه می شود و نزد پیلطس بازگردانده می شود که دوباره او را بی گناه اعلام می کند. یهودیان خواهان مرگ او هستند. زن پیلطس از شوهرش می خواهد که کاری به مجازات عیسی نداشته باشد. پیلطس گریه می کند.
- یهودیان به کاخ فرماندار رومی وارد می شوند تا مبادا آلوده شوند و لیاقت شرکت در جشن را نداشته باشند. اما عیسی را به صحن قصر بردند و پیلطس در آنجا با آنها ملاقات کرد.
- (2) و پیلطس گفت: چرا این غوغا در روز اول آغاز شد؟ دعای شما چیست؟
- (3) یهودیان گفتند: ما مردی شرور و فتنه گر را پیش روی تو می آوریم.
- (4) او در برابر شورای عالی یهودیان محاکمه شده است و ثابت شده است که به قوانین ما، دولت ما و دولت روم خائن است.
- (5) ما دعا می کنیم که او را به مرگ بر روی صلیب محکوم کنید.
- (6) و پیلطس گفت: چرا او را نزد من می آورید؟ برو پیشش و خودت قضاوتش کن
- (7) شما یک قانون دارید و به حکم قانون روم، حق قضاوت و حق اجرا دارید.
- (8) یهودیان پاسخ دادند، ما حق نداریم مردی را بر روی صلیب اعدام کنیم، و از آنجا که این مرد خائن به تیبریوس است، مشاوران ما معتقدند که او باید با خفت آورترین مرگ روبرو شود - مرگ بر صلیب.
- (9) اما پیلطس گفت: هیچ کس را نمی توان در قانون روم مرتکب جرمی تشخیص داد، مگر اینکه شهادت تمام شود و متهم اجازه دفاع از خود را داشته باشد.
- (10) پس من لایحه اتهام شما را با مدارکی که دارید می گیرم و طبق قانون روم قضاوت می کنم.
- (11) یهودیان نسخه ای از اتهامات را به زبان دربار روم تهیه کرده بودند و به لایحه اضافه کرده بودند:
- (12) ما ادعا می کنیم که عیسی دشمن روم است. که او از مردم می خواهد که هیچ خراجی به تیبریوس نپردازند.
- (13) و پیلطس صورت حساب را گرفت. نگهبانان او عیسی را از پله ها به داخل سالن کاخ هدایت کردند.
- (14) و عیسی در برابر فرماندار روم ایستاد و پیلطس دستورات یهودیان را برای او خواند و گفت:
- (15) پاسخ شما به این لایحه چیست؟ این اتهامات درست است یا دروغ؟
- (16) و عیسی گفت: «چرا باید در دادگاه زمینی دعا کنم؟ اتهامات توسط مردان قربانی تایید شده است. چه نیازی است که بگویم
- (17) بله، من پادشاه هستم. اما انسانهای جسمانی نمی توانند پادشاه را ببینند و پادشاهی خدا را نبینند. آن در داخل است.
- (18) اگر من همان طور که انسان های نفسانی پادشاه هستند، پادشاه بودم، بندگانم در دفاع از من می ایستادند، و من با کمال میل تسلیم پیروان شریعت یهود نمی شدم.
- (19) من شهادتی از پسران انسان ندارم. خدا گواه من است و گفتار و کردارم گواه حق است.
- (20) و هر کسی که حقیقت را درک کند، سخنان من را می شنود و در جان خود به من شهادت می دهد.
- (21) و پیلطس گفت: حقیقت چیست؟
- (22) و عیسی گفت: حقیقت آن خدایی است که می داند. آن تغییر ناپذیر است. نفس مقدس حقیقت است. او تغییر نمی کند و نمی تواند بگذرد.
- (23) و پیلطس دوباره نزد یهودیان رفت و گفت: «این مرد هیچ جرمی ندارد. من نمی توانم او را به اعدام محکوم کنم.

- (24) و سپس یهودیان غوغا کردند. آنها با صدای بلند گریه کردند و گفتند: شورای ما قطعاً می داند. عاقل ترین مردان تمام سرزمین او را به جرم های متعددی مجرم شناخته اند.
- (25) او قوم یهود را منحرف می کند. حکومت روم را سرنگون می کند و خود را پادشاه می کند. او مجرمی است که از جلیل آمده است. او باید به صلیب کشیده شود.
- (26) و پیلطس گفت: «اگر عیسی اهل جلیل است، تابع فرماندار جلیل است که باید داور باشد.
- (27) اکنون هیرودیس از جلیل پایین آمده بود و همراه خود در اورشلیم بود.
- (28) و پیلطس خداوند را در غل و زنجیر نزد او فرستاد. او همچنین نسخه ای از اتهامات و شهادت یهودیان را فرستاد و از او خواست که در مورد این پرونده قضاوت کند.
- (29) و هیرودیس گفت: «دربار این مرد بسیار شنیده ام و از دیدن او در دربار خود خرسندم.
- (30) و سپس از خداوند در مورد ادعاهای خود، در مورد عقاید و اهداف خود پرسید.
- (31) و عیسی یک کلمه جواب نداد. و هیرودیس خشمگین شد. گفت: آیا با جواب ندادن به حاکم زمین دشنام می دهی؟
- (32) و سپس نگهبانان خود را فراخواند و گفت: این مرد را ببرید و او را شکنجه دهید تا جواب مرا بدهد.
- (33) نگهبانان عیسی را گرفتند و او را زدند. او را مسخره کرد؛ او را در ردای سلطنتی پیچید. تاجی از خار ساختند و بر سر او نهادند. بی شکسته ای را در دستان او گذاشتند.
- (34) و سپس با تمسخر گفتند: درود بر تو ای پادشاه سلطنتی! سوژه ها و دوستانت کجا هستند؟
- (35) اما عیسی یک کلمه پاسخ نداد. سپس هیرودیس او را با این یادداشت ادبی نزد پیلطس فرستاد:
- (36) ای شایسته ترین مشاور روم، من تمام اتهامات و شهادت هایی را که در مورد این مرد فتنه گر جلیلی برای من فرستادی بررسی کردم، و در حالی که ممکن است او را به عنوان متهم در جنایات مجرم شناخته باشم.
- (37) من حقوق خود را به عنوان قاضی به شما می سپارم زیرا شما از نظر قدرت از من برتر هستید. من هر گونه قضاوتی را که در این مورد انجام دهید تایید خواهم کرد.
- (38) اکنون پیلطس و تترارک با هم دشمن بودند، اما تجربه این ساعت دشمنی آنها را از بین برد و در روزهای بعد با هم دوست شدند.
- (39) هنگامی که عیسی را دوباره به دربار پیلطس آوردند، فرماندار روم در برابر شاکیان خداوند ایستاد و گفت:
- (40) من نمی توانم این ناصری را جنایتکار بدانم که متهم است. هیچ مدرکی وجود ندارد که او باید از مرگ رنج ببرد. پس من او را خوب تازیانده خواهم زد و او را رها خواهم کرد.
- (41) یهودیان با عصبانیت فریاد زدند که چنین انسان خطرناکی زنده بماند. او باید به صلیب کشیده شود.
- (42) آنگاه پیلطس گفت: به شما می خواهم اندکی صبر کنید. و سپس به یک اتاق داخلی رفت و در سکوت نشست.
- (43) و چون به همسرش فکر می کرد، زنی خداپرست که از میان گول ها برگزیده شده بود، وارد شد و گفت:
- (44) ای پیلطس از تو می خواهم، به من گوش کن: از آنچه در این ساعت انجام می دهی برحذر باش. به این مرد اهل جلیل دست نزنید. او مرد مقدسی است
- (45) اگر این مرد را تازیانده بزنید، پسر خدا را تازیانده بزنید. دیشب همه چیز را در رویایی بسیار واضح دیدم که نمی توان آن را به عنوان رویای بیهوده کنار گذاشت.
- (46) این مرد را دیدم که بر روی آبهای دریا راه می رفت. صدای او را شنیدم و طوفان خشمگین را آرام کردم. او را دیدم که با بال های نور پرواز می کرد.

- 47) اورشلیم را در خون دیدم. من دیدم که مجسمه های سزار سقوط کردند. در برابر خورشید پرده ای دیدم و روز تاریک بود مثل شب.
- 48) زمینی که بر آن ایستاده بودم مانند نی در برابر باد تکان خورد. من به تو می گویم پیلاتس، اگر دست هایت را در خون این مرد غسل کنی، ممکن است از اخم های تیبریوس بزرگ و نفرین های سناتورهای روم بترسی.
- 49) و سپس او رفت و پیلاتس گریست.

فصل 168

- آخرین تلاش پیلاتس برای آزادی عیسی با شکست مواجه شد. او دست هایش را به صورت ظاهری بی گناه می شست. عیسی را برای اعدام به یهودیان تحویل می دهد. سربازان یهودی او را به کالواری می برند.
- یک قوم خرافه، یهودیان هستند. آنها ایمان دارند که از بت پرستان سرزمین های دیگر وام گرفته اند که در پایان هر سال،
- 2) ممکن است تمام گناهان خود را روی سر شخصی که برای تحمل گناهانشان جدا کرده اند جمع کنند.
- 3) مرد تبدیل به بزغاله برای انبوه مردم می شود. و معتقدند که وقتی او را به وحشی یا سرزمین های بیگانه می برند، از گناه رها می شوند.
- 4) پس هر بهار قبل از عید، زندانی را از زندان های آن سرزمین برمیگزینند و به شکلی از خود غش می کردند و او را از گناهانشان می بردند.
- 5) در میان اسرای یهودی در اورشلیم سه نفر از رهبران گروهی شرور و فتنه گر بودند که به دزدی و قتل و تجاوز دست زده بودند و به صلیب کشیده شده بودند.
- 6) بارعباس بار جزیه از جمله مردانی بود که قرار بود بمیزند. اما او ثروتمند بود و از کاهنان موهبتی را خریده بود تا در عید آینده قربانی مردم شود و مشتاقانه منتظر بود تا ساعت خود برسد.
- 7) اکنون پیلاتس به این فکر افتاد که برای نجات خداوند این خرافات را به حساب آورد و پس دوباره به حضور یهودیان رفت و گفت:
- 8) ای مردان اسرائیل، طبق رسم خود، امروز برای شما زندانی را آزاد خواهیم کرد که گناهان شما را بردارد.
- 9) این مرد را به وحشی یا سرزمین های بیگانه می بری و از من خواسته ای که باراباس را که گنااهش در قتل تعداد زیادی مرد ثابت شده است را آزاد کنم.
- 10) اکنون به من بشنوید، بگذارید عیسی آزاد شود و باراباس بدهی خود را بر صلیب بپردازد. پس می توانید این عیسی را به طبیعت بفرستید و دیگر خبری از او نشوید.
- 11) از آنچه حاکم گفت مردم خشمگین شدند و شروع کردند به نقشه کشیدن برای تخریب کاخ روم و تبعید پیلاتس و خانواده و نگهبانانش.
- 12) هنگامی که پیلاتس اطمینان یافت که اگر به خواسته های مردم توجه نکند، جنگ داخلی رخ خواهد داد، کاسه ای آب برداشت و در حضور جمعیت دست های خود را شست و گفت:
- 13) این مردی که شما او را متهم می کنید فرزند مقدس ترین خدایان است و من بی گناهی خود را اعلام می کنم.
- 14) اگر خون او را می ریختی، خون او بر دستان توست نه دست من.
- 15) و سپس یهودیان فریاد زدند که خون او بر دستان ما و فرزندان ما باشد.
- 16) و پیلاتس از ترس مانند برگ می لرزید. باراباس را آزاد کرد و در حالی که خداوند در برابر جمعیت ایستاده بود، حاکم گفت: اینک پادشاه شما! و آیا پادشاه خود را می کشی؟
- 17) یهودیان پاسخ دادند: او پادشاه نیست. ما شاهی نداریم جز تیبریوس بزرگ.
- 18) حال، پیلاتس راضی نمی شد که سربازان رومی دست های خود را به خون بی گناهی آغشته کنند، و از این رو سران کاهنان و فریسیان مشورت کردند که با عیسی که مسیح نامیده می شد چه کنند.

- (19) قیافا گفت: ما نمی توانیم این مرد را مصلوب کنیم. او باید سنگسار شود و نه بیشتر.
- (20) آنگاه زمزمه گفت: عجله کن! بگذار سنگسار شود و سپس او را به سمت تپه آن سوی دروازه های شهر بردند، جایی که جنایتکاران را به قتل رساندند.
- (21) خروارها نتوانستند صبر کنند تا به محل مجسمه ها برسند. همین که از دروازه شهر گذشتند بر او هجوم آوردند و با دستانش زدند و تف بر او انداختند و سنگسارش کردند و بر زمین افتاد.
- (22) و یکی، مردی از خدا، ایستاد و گفت، اشعیا گفت، او به خاطر گناهان ما کبود خواهد شد و از زخم او شفا خواهیم یافت.
- (23) در حالی که عیسی کبود و متلاشی شده روی زمین دراز کشیده بود، فریسی فریاد زد: بمانید، بمانید! اینک نگهبانان هیروودیس می آیند و این مرد را مصلوب خواهند کرد.
- (24) و آنجا در کنار دروازه شهر صلیب باراباس را یافتند. و آنگاه جمعیت دیوانه فریاد زدند: بگذار او را مصلوب کنند.
- (25) قیافا و سایر یهودیان حاکم بیرون آمدند و رضایت دادند.
- (26) سپس عیسی را از روی زمین بلند کردند و با نوک شمشیرها او را راندند.
- (27) مردی به نام شمعون، دوست عیسی، در نزدیکی صحنه بود و چون عیسی زخمی و زخمی نتوانست صلیب خود را تحمل کند، آن را بر دوش این مرد گذاشتند و او را به کالواری بردند.

فصل 169

- یهودا پر از پشیمانی است. با عجله به معبد می رود و سی تکه نقره را به پای کاهنان می اندازد که آن را می گیرند و مزرعه سفالگری می خرنند. یهودا خود را حلق آویز کرد. جسد او در مزرعه سفالگر دفن شده است.
- اکنون یهودا که به پروردگار خود خیانت کرد، با مردم بود. اما در تمام مدت او فکر می کرد که عیسی قدرت خود را نشان خواهد داد و قدرت خدا را که در اختیار داشت نشان خواهد داد و جمعیت شیطانی را به زمین خواهد زد و خود را آزاد خواهد کرد.
- (2) اما چون مولای خود را روی زمین دید و از زخم های زیادی در حال خونریزی است، گفت:
- (3) خدایا من چه کردم؟ من به پسر خدا خیانت کردم. لعنت خدا بر روح من خواهد بود.
- (4) و سپس برگشت و با عجله دوید تا به در معبد رسید؛ کاهنان را یافت که سی قطعه نقره را برای تسلیم به خداوند به او دادند و گفتند:
- (5) رشوه خود را پس بگیر. این بهای تمام شده روح من است. من به پسر خدا خیانت کردم.
- (6) کشیش ها پاسخ دادند: این برای ما مهم نیست.
- (7) آنگاه یهودا نقره را بر زمین انداخت و با اندوه به تعظیم رفت و بر تاقچه ای آن سوی دیوارهای شهر خود را حلق آویز کرد و مرد.
- (8) به مرور زمان بست ها جا افتاد، جسد او به دره هینون افتاد و پس از چند روز آن را توده ای بی شکل یافتند.
- (9) حاکمان نتوانستند بهای خون را در خزانه بگذارند و سی قطعه نقره را که با آن یک مزرعه سفالگری خریدند، گرفتند.
- (10) جایی که می توانستند کسانی را که هیچ حقی برای خوابیدن در محوطه مقدس خود نداشتند دفن کنند.
- (11) و جسد مردی را که پروردگارش را فروخت در آنجا گذاشتند.

فصل 170

- مصلوب شدن. عیسی برای قاتلان خود دعا می کند. پیلطس بالای صلیب کتیبه ای می گذارد. عیسی به دزد توبه کار سخنان تشویق کننده می گوید. مراقبت از مادر و میریام را به جان متعهد می کند. سربازان لباس های او را بین خود تقسیم می کنند.

- اوباش یهودی به سمت کالواری پیشروی کردند و همانطور که می رفتند مریم ها، میریام و سایر زنان که اندک نبودند، در کنار خداوند نزدیک بودند.
- (2) با صدای بلند گریستند. وقتی عیسی آنها را دید که گریه و زاری می کنند، گفت:
- (3) برای من گریه نکنید، زیرا اگر می روم، از دروازه صلیب می گذرم، اما در روز بعد خورشید، قلب های خود را بلند کنید، زیرا من شما را در مقبره ملاقات خواهم کرد.
- (4) موکب بزرگ به کالواری آمد. سربازان رومی قبلاً دو زندانی دولتی را به صلیب بسته بودند.
- (5) میخ زده نشدند، بلکه به سادگی بسته شدند.)
- (6) چهار سرباز گارد رومی که هیرودیسیس از جلیل آورده بود برای اجرای دستورات دربار فراخوانده شدند.
- (7) اینها مردانی بودند که برای شکنجه عیسی و اعتراف به گناهی از او جدا شده بودند.
- (8) اینان مردانی بودند که او را تازیانه زدند و تاجی از خار بر سرش گذاشتند و نی شکسته ای در دستانش گذاشتند و او را در ردای سلطنتی پیچیدند و در برابر او به عنوان پادشاه به تمسخر تعظیم کردند.
- (9) این سربازان خداوند را گرفتند و برهنه کردند، او را بر صلیب گذاشتند و او را در آنجا با ریسمان می بستند. اما این کافی نیست
- (10) یهودیان ظالم با چکش و با میخ نزدیک بودند. فریاد زدند: «نه ریسمان، بلکه میخ. سریع میخ ها را بکوبید و او را روی صلیب نگه دارید.
- (11) و سپس سربازان میخ ها را گرفتند و از میان پاها و دستان او فرو بردند.
- (12) به او داری آرام بخش، سرکه و مرم دادند. اما او از نوشیدن آبش خودداری کرد.
- (13) سربازان محلی برای کاشت صلیب باراباس بین سایر جنایتکاران آماده کرده بودند. و در اینجا صلیب عیسی را که مسیح نامیده می شد برافراشتند.
- (14) و سپس سربازان و جمعیت به تماشای مرگ او نشستند.
- (15) و عیسی گفت: پدر، خدای من، این مردان را ببخش. آنها نمی دانند چه می کنند.
- (16) اکنون پیلاتس لوحی آماده کرده بود تا بر روی صلیب بگذارند که بر روی آن به زبانهای عبری، لاتین و یونانی این کلمات راست نوشته شده بود: عیسی مسیح، پادشاه یهودیان.
- (17) و این بر صلیب گذاشته شد. کاهنان وقتی این کلمات را روی لوح صلیب خواندند خشمگین شدند.
- (18) و سپس دعا کردند که پیلاتس نگوید: او مسیح، پادشاه یهودیان است. اما بگویید، او ادعا می کند که مسیح، پادشاه یهودیان است.
- (19) اما پیلاتس گفت: آنچه نوشته ام، نوشته ام، بگذارید بماند
- (20) جماعت یهودی که خداوند را بر روی صلیب دیدند از خوشحالی وحشی شدند. آنها گفتند: سلام، پادشاه جعلی!
- (21) شما که معبد را خراب می کنید و در سه روز دوباره آن را می سازید، چرا خود را نجات نمی دهید؟
- (22) اگر مسیح، پسر خدا هستید، از صلیب بیاوید. آنگاه همه مردم ایمان خواهند آورد.
- (23) کاهنان و کاتبان و فریسیان به صحنه نگاه کردند و تمسخر کردند. گفتند: دیگران را از قبر نجات داد. چرا خودش را نجات نمی دهد؟
- (24) سربازان یهودی و نگهبانان رومی که از جلیل آمده بودند با صدای بلند او را مسخره و تمسخر می کردند.
- (25) یکی از مردان دیگر بر روی صلیب به تمسخر پیوست. او گفت: «اگر مسیح هستی، قدرت داری. فقط کلمه را بگو، و خودت و من را نجات بده.
- (26) مرد دیگر روی صلیب مرد را سرزنش کرد. گفت: ای بدبخت! آیا از خدا نمی ترسی؟
- (27) این مرد از هر جنایتی مبرا است در حالی که من و شما مقصریم و بدهی های خود را می پردازیم.

- (28) سپس به عیسی گفت: «خداوند، می‌دانم پادشاهی تو می‌آید، پادشاهی که جهان هرگز نمی‌تواند آن را درک کند.
- (29) و چون بر ابرهای آسمان آمدی مرا یاد کن.
- (30) عیسی گفت: اینک، زیرا من امروز شما را در قلمرو ارواح ملاقات خواهم کرد.
- (31) اکنون زنان بسیاری از یهودیه و جلیل نزدیک صلیب ایستاده بودند. در میان آنها مادر خداوند و مریم بودند.
- (32) مریم مادر دو حواری یعقوب و یوحنا و مریم مجدلیه و مرتا و روت و مریم و سالومه.
- (33) هنگامی که عیسی مادر خود و مریم خواننده را دید که نزدیک صلیب و یحیی نزدیک ایستاده اند، به یحیی گفت:
- (34) مادرم و خواهرم میریام را به مهربان‌ترین مراقبت تو رها می‌کنم.
- (35) و یحیی پاسخ داد، تا زمانی که آنها زندگی می‌کنند، خانه من خانه سه بار مادر مبارکت و خواهرت میریام خواهد بود.
- (36) طبق یک رسم یهودیان، لباس مجرمان متعلق به کسانی بود که مجریان قانون بودند و جان تبهکاران را می‌گرفتند.
- (37) پس هنگامی که خداوند مصلوب شد، نگهبانان رومی لباسهای خداوند را بین خود تقسیم کردند.
- (38) اما وقتی کت او را پیدا کردند، یک کت بدون درز و بسیار ارزشمند بود.
- (39) برای آن نگهبانان قرعه کشی کردند و به این ترتیب تعیین کردند که چه کسی باید جایزه را داشته باشد.
- (40) و اینچنین کتاب مقدس که می‌گوید تمام جامه‌های مرا بین خود تقسیم کردند و برای لباس من قرعه انداختند.

فصل 171

- صحنه‌های پایانی مصلوب شدن. یوسف و نیکودیموس با رضایت پیلاتس جسد عیسی را از صلیب می‌گیرند و در قبر یوسف می‌گذارند. نگهبانی متشکل از صد سرباز یهودی در اطراف مقبره قرار داده شده است.
- اکنون، در ساعت ششم روز، با اینکه خورشید در اوج خود بود، روز به تاریکی شب تبدیل شد.
- (2) و مردم در جستجوی فانوس بودند و بر تپه‌ها آتش می‌افروختند تا ببینند.
- (3) و هنگامی که خورشید از درخشیدن خودداری کرد و تاریکی فرا رسید، خداوند فریاد زد: هلولی! (لاما sabachthani! تو خورشید! ای خورشید! چرا مرا ترک کردی؟)
- (4) مردم سخنان او را نفهمیدند. آنها فکر کردند که او نام ایلیا را به زبان می‌آورد و گفتند:
- (5) ایلیاس را در وقت حاجت می‌خواند؛ حالا ببینیم میاد یا نه
- (6) و عیسی گفت: تشنه‌ام. یک سرباز رومی اسفنجی را در سرکه و مر آغشته کرد و روی لب هایش گذاشت.
- (7) اکنون در ساعت نهم روز زمین شروع به لرزیدن کرد و در تاریکی آن روز بدون آفتاب، سیلابی از نور طلایی بر فراز صلیب ظاهر شد.
- (8) و از نور صدایی شنیده شد که می‌گفت: اینک تمام شد.
- (9) و عیسی گفت: ای پدر، خدای من، جان خود را به دست تو می‌سپارم.
- (10) یک سرباز رومی با دلسوزی گفت: این عذاب خیلی زیاد است. آسودگی خواهد آمد و با نیزه قلب او را سوراخ کرد و تمام شد. پسر انسان مرده بود
- (11) و آنگاه زمین دوباره تکان خورد؛ شهر اورشلیم به این سو و آن سو تکان خورد. تپه‌ها فرو ریخت و مقبره‌ها باز شد.
- (12) و مردم فکر کردند که مردگان را دیدند که برخاستند و در خیابان‌ها راه می‌رفتند.

- (13) معبد می لرزید و پرده بین عبادتگاه و مکان مقدس دوتایی پاره شد و وحشت در همه مکان حکمفرما بود.
- (14) نگهبان رومی که جسد را روی صلیب تماشا می کرد، فریاد زد: «این قطعاً پسر خدا بود که مرد.
- (15) و سپس مردم با عجله از جلگه پایین آمدند. کاهنان، فریسیان و علما از ترس پر شده بودند.
- (16) سرپوش کنیسه ها و خانه های خود را طلبیدند و گفتند: اینک خشم خدا!
- (17) روز بزرگ عید مقدس یهودیان نزدیک بود و یهودیان طبق قانون نمی توانستند اجازه دهند جنایتکار در روز سبت بر صلیب آویزان شود.
- (18) و از این رو آنها دعا کردند که پیلاتس اجساد مردان مصلوب شده را بیرون بیاورد.
- (19) و پیلاتس نگهبانان خود را به کالواری فرستاد تا ببینند آیا همه آنها مرده اند یا خیر.
- (20) و هنگامی که نگهبانان رفتند، دو یهودی سالخورده برای دیدن فرماندار به در قصر آمدند و آنها اعضای شورای عالی یهودیان بودند.
- (21) با این حال آنها معتقد بودند که عیسی پیامبری است که از جانب خدا فرستاده شده است.
- (22) یکی خاخام یوسف، مشاور آریماتی، و عادل بود و شریعت خدا را دوست داشت.
- (23) و نیکودیموس شخص دیگری بود که آمد.
- (24) این مردان پیش پای پیلاتس افتادند و دعا کردند که جسد ناصری را بگیرند و در قبر بگذارند.
- (25) و پیلاتس رضایت داد.
- (26) اکنون، یوسف مخلوطی گران قیمت برای مومیایی کردن بدن خداوند، در حدود صد پوند آلوئه و مر، تهیه کرده بود، و آنها آن را برداشتند و به کالواری رفتند.
- (27) چون نگهبانان برگشتند گفتند: ناصری مرده است. بدخواهان زنده هستند
- (28) و پیلاتس به نگهبانان گفت که بروند و مردان زنده را بزنند تا بمیرند و سپس اجساد آنها را به شعله های آتش بدهند. اما جسد ناصری را به خاخام هایی بسپارید تا آن را بخوانند.
- (29) سربازان همانطور که پیلاتس گفت انجام دادند.
- (30) خاخامها آمدند و جسد خداوند را بردند و چون آن را با ادویه هایی که خریده بودند آماده کردند.
- (31) آن را در قبر نوسازی که برای یوسف ساخته شده بود در صخره ای مستحکم گذاشتند.
- (32) و سپس سنگی را به سمت قبر غلتان کردند.
- (33) کاهنان ترسیدند که مبادا دوستان عیسی شبانه بیرون بروند و جسد ناصری را ببرند و سپس گزارش دهند که او از مردگان برخاسته است، همانطور که او گفته بود.
- (34) و از فرماندار درخواست کردند که سربازان خود را به آرامگاه بفرستد تا از بدن مرده محافظت کنند.
- (35) اما پیلاتس گفت: من نگهبان رومی نمی فرستم. اما شما سربازان یهودی دارید و می توانید صد مرد را با یک صدیانی مقبره بفرستید.
- (36) و سپس صد سرباز را برای نگهبانی قبر فرستادند.

قسمت 3/بخش XX

محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا

بخش XX
(فصل 172)**RESH**
رستاخیز عیسی**فصل 172**

- پیلطس مهر روی را بر در سنگی مقبره می گذارد. در نیمه شب گروهی از برادران ساکت در اطراف مقبره راهپیمایی می کنند. سربازها نگران هستند. عیسی به ارواح در زندان موعظه می کند. او صبح یکشنبه از قبر برمی خیزد. سربازان توسط کشیشان رشوه می گیرند تا بگویند شاگردان جسد را دزدیده اند.
- قبری که جسد خداوند را در آن نهادند در باغی پر از گل بود، باغ سیلوم و خانه یوسف نزدیک بود.
- (2) قبل از شروع نگهداری، قیافا گروهی از کاهنان را به باغ سیلوم فرستاد تا مطمئن شوند که جسد عیسی در داخل قبر است.
- (3) سنگ را دور کردند. جسد را آنجا دیدند و دوباره سنگ را جلوی در گذاشتند.
- (4) و پیلطس کاتب خود را فرستاد که مهر روم را بر سنگ گذاشت، به گونه ای که هر که سنگ را جابجا کند، مهر را بشکند.
- (5) شکستن این مهر روی برای کسی که مهر را شکست به معنای مرگ بود.
- (6) سربازان یهودی همگی به وفاداری سوگند یاد کردند. و سپس ساعت شروع شد.
- (7) نیمه شب همه چیز خوب بود، اما ناگهان آرامگاه تبدیل به شعله ای از نور شد و گروهی از سربازان سفیدپوش در باغ قدم زدند.
- (8) بر مقبره آمدند و جلوی در راهپیمایی کردند و مخالفت کردند.
- (9) سربازان یهودی هوشیار بودند. آنها فکر می کردند که دوستان برای سرقت جسد ناصری آمده اند. کاپیتان گارد فریاد زد که هجوم آورد.
- (10) آنها زدند؛ اما یک سرباز سفیدپوش سقوط نکرد. آنها حتی متوقف نشدند. آنها به راهپیمایی پرداختند و در میان مردان ترسیده به مقابله پرداختند.
- (11) آنها بر مهر روی ایستادند. آنها صحبت نکردند؛ شمشیرهای خود را غلاف نکردند. این اخوان ساکت بود.
- (12) سربازان یهودی از ترس فرار کردند. بر زمین افتادند
- (13) آنها از هم جدا ایستادند تا اینکه سربازان سفیدپوش دور شدند و سپس نور اطراف مقبره کم رنگ شد.
- (14) سپس بازگشتند؛ سنگ در جای خود بود. مهر و موم مختل نشد و آنها ساعت خود را از سر گرفتند.
- (15) اکنون عیسی در داخل قبر نخواستید. بدن مظهر روح است؛ اما روح روح است بدون ظاهر.
- (16) و در قلمرو ارواح که آشکار نبود، خداوند بیرون آمد و تعلیم داد.
- (17) درهای زندان را گشود و زندانیان را آزاد کرد.
- (18) زنجیر ارواح اسیر را گسست، و اسیران را به سوی نور هدایت کرد؛
- (19) با پدرسالاران و پیامبران قدیم به مجلس نشست.
- (20) اربابان همه زمانها و اقلیم را ملاقات کرد و در مجالس بزرگ برخاست و داستان زندگی خود در زمین و مرگ خود را در راه فداکاری برای انسان بیان کرد.

- 21) و از وعده های او که دوباره جامه بدن بپوشد و با شاگردانش راه برود، فقط برای اثبات امکانات انسان.
- 22) کلید زندگی، مرگ و رستاخیز مردگان را به آنها بدهد.
- 23) در شورا همه ارباب نشستند و در مورد مکاشفات عصر آینده صحبت کردند.
- 24) هنگامی که او، نفس مقدس، زمین و هوا را از نفس مقدس پر کند و راه انسان را به سوی کمال و حیات بی پایان بگشاید.
- 25) باغ سیلوم در روز سبت ساکت بود. سربازان یهودی تماشا می کردند و هیچ کس دیگری به مقبره نزدیک نمی شد. اما شب بعد صحنه عوض شد.
- 26) در نیمه شب، هر سرباز یهودی صدایی شنید که می گفت: آدون ماشیاچ کومی، که به معنای خداوند مسیح برخیز.
- 27) و بار دیگر گمان کردند که دوستان عیسی بیدار هستند و می آیند تا جسد پروردگارشان را ببرند.
- 28) سربازان با شمشیرهای برافراشته و کشیده هوشیار بودند و سپس دوباره سخنان را شنیدند.
- 29) به نظر می رسید که صدا همه جا را فرا گرفته بود، اما آنها هیچ کس را نمی دیدند.
- 30) سربازان از ترس سرخ شدند و همچنان فرار کردن به معنای مرگ برای بزدی بود و به همین دلیل ایستادند و تماشا کردند.
- 31) دوباره، و این درست قبل از طلوع خورشید بود، آسمان از نور شعله ور شد، رعد و برقی دور به نظر می رسید که خبر از طوفان آینده می داد.
- 32) و سپس زمین شروع به لرزیدن کرد و در پرتوهای نور شکی را دیدند که از آسمان نازل شد. گفتند: بین فرشته ای می آید.
- 33) و سپس دوباره شنیدند، آدون ماشیاچ کومی.
- 34) و سپس ردای سفید بر مهر روی لگدمال کرد و سپس آن را پاره کرد. سنگ عظیم را طوری در دست گرفت که گویی سنگریزه ای از نهر است و به کناری انداخت.
- 35) و عیسی چشمان خود را گشود و گفت: همه درود بر آفتاب طلوع. فرا رسیدن روز عدالت!
- 36) و سپس جامه دفن و سربندها و پوشش خود را تا کرد و همه را کنار گذاشت.
- 37) و برخاست و لحظه ای در کنار لباس سفید پوش ایستاد.
- 38) سربازان ضعیفتر بر زمین افتادند و صورت خود را در دستان خود پنهان کردند. قوی تر ایستاد و تماشا کرد.
- 39) جسد ناصری را دیدند. دیدند که از حالت فانی به نامیرا تغییر می کند و سپس ناپدید می شود.
- 40) سربازان از جایی صدایی شنیدند. بله، از همه جا گفت:
- 41) صلح، صلح در زمین; حسن نیت برای مردان
- 42) آنها نگاه کردند، قبر خالی بود و خداوند همانطور که گفته بود برخاسته بود.
- 43) سربازان به اورشلیم و کاهنان شتافتند و گفتند:
- 44) اینک ناصری چنانکه گفت قیام کرده است. قبر خالی است و جسد مرد رفته است. نمی دانیم کجاست و سپس از شگفتی های شب گفتند.
- 45) قیافا شورای یهودیان را فراخواند. او گفت: نباید این خبر منتشر شود که عیسی از مردگان برخاسته است.
- 46) زیرا اگر چنین شود همه مردم خواهند گفت او پسر خداست و تمام شهادتهای ما نادرست خواهد بود.
- 47) و سپس صد سرباز را فراخواندند و به آنها گفتند:

(48) تو نمی‌دانی جسد ناصری اکنون در کجا آرمیده است، پس اگر بیرون بروی و بگوئی که شاگردانش آمدند و جسد را در حالی که تو خواب بودی دزدیدند.

(49) هر یک از شما یک قطعه نقره خواهد داشت و ما آن را با پیلاطس برای شکستن مهر رومی درست می‌کنیم.

(50) سربازان همان کاری را کردند که به آنها دستمزد می‌دادند.

قسمت 3/بخش XXI

محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا

**بخش XXI
(فصل 173-180)****SCHIN**

مادی شدن بدن روحانی عیسی

فصل 173

- عیسی به طور کامل به مادرش، مریم، مریم مجدلیه و پطرس، یعقوب و یوحنا ظاهر می شود.
- حال، زمانی که خاخام ها جسد خداوند را گرفتند و در قبر گذاشتند. مادر خداوند و مریم مجدلیه و مریم آنجا بودند.
- 2) و چون جنازه را دفن کردند به خانه یوسف رفتند و در آنجا ماندند.
- 3) آنها نمی دانستند که سربازان یهودی برای نگهبانی مقبره فرستاده شده اند، و نه اینکه مهر رومی روی سنگ گذاشته شده است.
- 4) پس در صبح روز اول هفته با عطر و ادویه به مقبره شتافتند تا خداوند را مومیایی کنند.
- 5) اما وقتی به مقبره رسیدند، سربازان وحشت زده را دیدند که دیوانه وار در حال دویدن هستند.
- 6) زنان علت را نمی دانستند. اما وقتی قبر خالی پیدا کردند هیجان زده و ناراحت شدند.
- 7) سربازان نمی دانستند چه اتفاقی افتاده است. آنها نمی توانستند بگویند چه کسی جسد خداوند را برد.
- 8) مریم مجدلیه با عجله به سوی اورشلیم دوید تا این خبر را به پطرس و بقیه بگوید.
- 9) او درست در کنار دروازه، پیتر، جیمز و جان را ملاقات کرد. او گفت: «کسی سنگ را کنار زده و جسد خداوند را برده است.
- 10) و آنگاه سه شاگرد به سوی قبر دویدند. اما یحیی ناوگان پیاده بود و اولین کسی بود که به مقبره رسید. او آن را خالی یافت. جسد پروردگارش رفته بود.
- 11) وقتی پطرس آمد داخل قبر شد و لباس قبر را دید که مرتب تا کرده و کنار گذاشته شده بود.
- 12) حالا شاگردان صحنه را درک نکردند. آنها معنی پروردگارشان را نمی دانستند وقتی که پیش از مرگ به آنها خبر داد که در روز اول هفته از مرگ برمی خیزد.
- 13) آن سه شاگرد به اورشلیم بازگشتند. مادر خداوند و مریم رفتند.
- 14) و مریم به درون قبر نگریست و دو استاد را دید که در آنجا نشسته اند. گفتند: چرا گریه می کنی؟
- 15) و مریم گفت: چون پروردگار من رفته است. کسی جسد پروردگارم را برداشته است. نمی دانم کجاست
- 16) سپس برخاست و به اطراف نگاه کرد. مردی نزدیک ایستاد و گفت: چرا گریه می کنی؟ دنبال کی میگردی
- 17) و مریم گمان کرد که باغبان است و گفت: اگر جنازه پروردگارم را بردی، به من بگو کجاست تا آن را در قبر مطهر بگذارم.
- 18) و سپس آن مرد نزدیک شد و گفت: مادرم! و مریم گفت: پروردگارا!
- 19) چشمان مریم باز شد و خداوند را دید.
- 20) و عیسی گفت، اینک، در حالی که در راه تا صلیب می رفتیم، به شما گفتم که در روز اول هفته، شما را در مقبره ملاقات خواهم کرد.

21) مریم مجدلیه در فاصله کمی نشسته بود و عیسی نزد او رفت و گفت:

22) چرا زنده را در میان مردگان جستجو می کنیم؟ پروردگارت قیام کرد چنانکه گفت: اکنون ای مریم بنگر! صورت من را ببین!

23) سپس مریم فهمید که خداوند است. که او از مردگان برخاسته بود.

24) و سپس سالومه و مریم) مادر دو شاگرد یعقوب و یوحنا(، یوآنا و سایر زنانی که به قبر آمده بودند، عیسی را دیدند و با او صحبت کردند.

25) و مریم مجدلیه از شادی لبریز شد. او دوباره به دنبال پیترو، جیمز و یوحنا رفت. او آنها را پیدا کرد و گفت:

26) اینک من خداوند را دیده ام. و مریم خداوند را دیده است. مادر خداوند خداوند را دیده است. و بسیاری دیگر چهره او را دیده اند. زیرا او از مردگان برخاسته است.

27) اما شاگردان فکر کردند که او رؤیایی از خداوند را دیده است. آنها فکر نمی کردند که او از مردگان برخاسته است.

28) سپس مریم سایر اعضای گروه را یافت و همه را در مورد خداوند برخاسته به آنها گفت. اما هیچ یک از آنها ایمان نیاوردند.

29) اکنون پطرس، یعقوب و یوحنا در باغ سیلوم بودند. با باغبان درباره اتفاقات آن روز صحبت می کردند که جان غریبه ای را دید که از راه می رفت.

30) غریبه دستانش را بلند کرد و گفت: من هستم. سپس شاگردان فهمیدند که خداوند است.

31) و عیسی گفت: بنگرید، زیرا بدن انسان می تواند به صورت برتر تبدیل شود، و آن صورت بالاتر، استاد همه چیز آشکار می شود، و می تواند به میل خود، هر شکلی به خود بگیرد.

32) و بنابراین من به شکلی که برای شما آشناست به نزد شما می آیم.

33) برو با توماس و سایر مردانی که آنها را به عنوان رسول برای مردم دعوت کرده ام صحبت کن و به آنها بگو:

34) اینکه کسی که یهودیان و رومیان او را مرده می پنداشتند در باغ سیلوم راه می رود.

35) دوباره در معبد اورشلیم در برابر کاهنان و فریسیان خواهد ایستاد.

36) و بر حکیمان جهان ظاهر خواهد شد.

37) به آنها بگو که من قبل از آنها به جلیل خواهم رفت.

38) سپس پطرس، یعقوب و یوحنا بیرون رفتند و برادران خود را یافتند و گفتند: اینک خداوند از مردگان برخاسته است و ما او را در رو دیدیم.

39) برادران از سخنان سه شاگرد شگفت زده شدند. اما با این حال آنها به سخنان خود به عنوان سخنان بیهوده نگاه می کردند و آنها را باور نمی کردند.

فصل 174

عیسی هنگام سفر به اماتوس نزد زکوس و کلئوفاس ظاهر می شود، اما آنها او را نمی شناسند. او چیزهای زیادی در مورد مسیح به آنها می گوید. عصرانه را با آنها می خورد و خود را به آنها نشان می دهد. به اورشلیم می روند و خبر می دهند.

در عصر روز رستاخیز، دو دوست عیسی، زاخوس و کلئوفاس از اماتوس، در هفت مایلی دورتر، به خانه خود می رفتند.

2) و همانطور که راه می رفتند و در مورد چیزهایی که رخ داده بود صحبت می کردند، غریبه ای به جمع آنها پیوست.

3) گفت: دوستان من به نظر ناامید و غمگین هستید. آیا اندوه بزرگی بر شما وارد شده است؟

4) کلئوفاس گفت: آیا تو در یهودیه غریبه ای و از چیزهای هیجان انگیزی که در اینجا رخ داده است خبر نداری؟

5) غریبه گفت: چه چیزهایی؟ به چه چیزی اشاره می کنید؟

6) کلئوفاس گفت: آیا درباره مرد جلیلی که پیامبری در گفتار و کردار توانا بود نشنیده ای؟

- (7) مردی که بسیاری گمان می‌کردند که آمده است تا پادشاهی یهودیان را دوباره بسازد و رومیان را از شهر اورشلیم بیرون کند و خود پادشاه شود؟
(8) غریبه گفت: از این مرد به من بگو.
- (9) کلتوفاس گفت: نام او عیسی بود. او در بیت لحم به دنیا آمد. خانه او در جلیل بود. مردم را همانطور که خودش را دوست داشت دوست داشت.
- (10) او در حقیقت، استادی بود که از جانب خدا فرستاده شده بود، زیرا قدرت بی نظیری داشت. او مریضان را شفا داد و ناشنویان را بینا و لنگان را راه رفتن و حتی مردگان را زنده کرد.
- (11) کاتبان و فریسیان یهودی به شهرت و قدرت او حسادت کردند و او را دستگیر کردند. آنها توسط شاهدان دروغگو مجرم بودن او را در بسیاری از جنایات ثابت کردند،
- (12) و روز جمعه گذشته او را به محل مجرمه‌ها بردند و به صلیب کشیدند.
- (13) او درگذشت و او را در قبر مردی ثروتمند در باغ سیلوم دفن کردند.
- (14) همین امروز صبح وقتی دوستانش به مقبره رفتند آنجا را خالی یافتند. جسد خداوند رفته بود.
- (15) و اکنون خبر برخاستن او از مردگان منتشر شده است.
- (16) غریب گفت: بله، من در مورد این مرد شنیده‌ام. اما عجیب به نظر می‌رسد که بعد از همه چیزهایی که انبیای یهود مدت‌ها پیش در مورد او پیشگویی کرده بودند که وقتی او آمد، مردم او را نمی‌شناختند.
- (17) این مرد به دنیا آمد تا مسیح را به مردم نشان دهد، و فقط برای این است که بگوییم عیسی مسیح است.
- (18) طبق کلام، این عیسی به دست مردم رنج برد تا جان خود را الگوی پسران انسان کند.
- (19) از مرگ برخاستن تا مردم راه برخاستن از مرگ را بدانند.
- (20) و مرد غریبه همه چیز را در مورد شریعت، انبیا و مزامیر به دو شاگرد گفت و چیزهای زیادی را که درباره این مرد جلیلی نوشته شده بود برای آنها خواند.
- (21) و اکنون مردان به خانه خود رسیده بودند، و چون شب نزدیک بود، غریبه را وادار کردند تا نزد آنان بماند.
- (22) و با ایشان داخل شد و چون در شام بر سر سفره نشسته بودند، تکه‌ای نان برداشت و آن را به نام مسیح برکت داد.
- (23) و فوراً چشمان ایشان باز شد و دریافتند که او، غریب، خداوند، مرد جلیلی است. که او از مردگان برخاسته بود. و سپس شکل عیسی ناپدید شد.
- (24) هنگامی که او رفت، دو شاگرد شگفت زده شدند. گفتند: «آیا در حالی که در راه با ما صحبت می‌کرد و شهادت شریعت و انبیا و مزامیر را می‌گفت، دل‌های ما از شادی نمی‌سوخت؟»
- (25) سپس زاخوس و کلتوفاس به اورشلیم بازگشتند و هر جا می‌رفتند گفتند: اینک ما خداوند را دیدیم.
- (26) او با ما به اماوس رفت. با ما شام خورد و نان زندگی را برای ما شکست.

فصل 175

- عیسی ظاهر می‌شود و به طور کامل برای ده حواری در خانه شمعون و ایلعازر و خواهرانش ظاهر می‌شود.
- غروب روز رستاخیز فرا رسیده بود. ده رسول در خانه شمعون در بیت عنیا بودند. وکیل، توماس، آنجا نبود.
- (2) درها بسته و بسته بودند، زیرا یهودیان گفته بودند که گالبله‌ها را از زمین بیرون خواهند کرد.
- (3) و هنگامی که آنها صحبت می‌کردند، اینک عیسی آمد و در میان آنها ایستاد و گفت: سلام! صلح!

- 4) و شاگردان از ترس کوچک شدند؛ آنها فکر می کردند این یک شبی است که دیدند.
- 5) و عیسی گفت: چرا اینطور مضطرب می شوید؟ چرا می ترسی؟ من هیچ فرم فانتومی نیستم. من پروردگار شما هستم و از مردگان برخاسته ام.
- 6) من اغلب گفتم، بری خیزم. اما تو مرا باور نکردی. و حالا بیا اینجا و بین یک شیخ مانند من گوشت و استخوان و مغز ندارد.
- 7) اکنون بیا و دستهای مرا ببند و پاهایم را لمس کن و دستهایت را بر سر من بگذار.
- 8) و هرکس آمد و دستهای خود را به هم چسباند و پاهای او را لمس کرد و دستان خود را بر سر او گذاشت.
- 9) و عیسی گفت: آیا اینجا چیزی برای خوردن دارید؟
- 10) و قطعه ماهی را بیرون آوردند. آن را در حضور همه خورد و آن ده ایمان آوردند.
- 11) نانا نائیل گفت: و اکنون می دانیم که او از مردگان برخاسته است. او ضامن رستاخیز مردگان است. و عیسی ناپدید شد.
- 12) اکنون مریم، مارتا، روت و ایلعازار در خانه خود بودند و این شایعه را شنیده بودند که پروردگارش از مردگان برخاسته است، و مارتا گفت:
- 13) نمی تواند باشد، زیرا از زمان شروع جهان چنین چیزی هرگز رخ نداده است.
- 14) اما مریم گفت: آیا خداوند برادر ما را از مردگان بازگرداند؟ و او مطمئناً می تواند خود را دوباره زنده کند.
- 15) و همانطور که آنها صحبت می کردند، خداوند در میان آنها ایستاد و گفت:
- 16) همه نگرگ! زیرا من از مردگان برخاسته ام، اولین ثمره قبر!
- 17) و مارتا دوید و صندلی را آورد که خداوند همیشه دوست داشت در آن بنشیند و عیسی روی صندلی نشست.
- 18) و برای مدت طولانی در مورد محاکمه و صحنه های کالواری و باغ سیلوم صحبت کردند.
- 19) سپس عیسی گفت: نترس، زیرا من در تمام طول راه همدم تو خواهم بود. و سپس او ناپدید شد.

فصل 176

- عیسی در کاخ شاهزاده راوانا در هند، به طور کامل به حکیمان شرقی ظاهر می شود. به کاهنان جادوگر در ایران. این سه مرد خردمند در ستایش شخصیت ناصری صحبت می کنند.
- راوانا، شاهزاده هند، ضیافتی داد. کاخ او در اورپسا جایی بود که مردان متفکر از سراسر شرق دورتر در آنجا ملاقات می کردند.
- 2) راوانا شاهزاده ای بود که سال ها پیش عیسی کودک با او به هند رفت.
- 3) این جشن به احترام حکمای مشرق زمین برگزار شد.
- 4) در میان مهمانان منگ تسه، ویدیاپاتی و لاماس حضور داشتند.
- 5) خردمندان سر سفره نشستند و از نیازهای هند و جهان صحبت کردند.
- 6) در تالار ضیافت در شرق بود. یک صندلی خالی پشت میز در سمت شرق بود.
- 7) و هنگامی که حکیم صحبت می کردند، غریبه ای وارد شد، بی خبر، و دستان خود را به نشانه دعای خیر بلند کرد و گفت: سلام!
- 8) هاله ای بر سر او نشست و نور بر خلاف نور خورشید تمام اتاق را پر کرد.
- 9) حکیمان برخاستند و سر به زیر انداختند و گفتند: سلام!
- 10) و عیسی بر صندلی خالی نشست. و سپس حکیمان فهمیدند که این پیامبر عبری است که آمده است.

- 11) عیسی گفت: اینک من از مردگان برخاسته ام. به دستانم، پاهایم، پهلوهایم نگاه کن.
- 12) سربازان رومی دست و پایم را با میخ سوراخ کردند. و سپس یکی قلبم را سوراخ کرد.
- 13) مرا در قبر گذاشتند و سپس با فاتح مردان کشتی گرفتم. بر مرگ غلبه کردم، بر او مهر زدم و برخاستم.
- 14) جاودانگی را آشکار کرد و بر دیوارهای زمان رنگین کمائی برای پسران انسان نقاشی کرد. و کاری که من انجام دادم همه مردم انجام خواهند داد.
- 15) این انجیل رستاخیز مردگان به یهودیان و یونانیان محدود نمی شود. این میراث هر انسان در هر زمان و اقلیم است. و من اینجا نمایشی از قدرت انسان هستم.
- 16) آنگاه برخاست و دست همه افراد و لشکر سلطنتی را فشار داد و گفت:
- 17) بنگر، من افسانه‌ای نیستم که از بادهای زودگذر ساخته شده‌ام، زیرا گوشت و استخوان و مغز هستم. اما من می توانم به میل خود از مرز عبور کنم.
- 18) و سپس در آنجا مدت طولانی با هم صحبت کردند. سپس عیسی گفت:
- 19) من راه خود را می روم، اما شما به تمام جهان خواهید رفت و انجیل قدرت مطلق انسانها، قدرت حقیقت، رستاخیز مردگان را موعظه خواهید کرد.
- 20) کسی که به این انجیل پسر انسان ایمان دارد هرگز نخواهد مرد. مردگان دوباره زنده خواهند شد.
- 21) سپس عیسی ناپدید شد، اما او دانه را کاشته بود. کلمات زندگی در اورپسا گفته شد و تمام هند شنیدند.
- 22) کاهنان شعبده باز در تخت جمشید در سکوت بودند و کاسپار و اربابان شعبده باز که برای اولین بار در خانه شبان در بیت لحم به فرزند موعود سلام می کردند، با کاهنان بودند.
- 23) و عیسی آمد و با آنها نشست. تاجی از نور بر سرش بود.
- 24) و هنگامی که سکوت به پایان رسید، کاسپار گفت: استادی از شورای سلطنتی اخوان ساکت اینجاست. بیایید ستایش کنیم
- 25) و همه کاهنان و اربابان ایستادند و گفتند: سلام! چه پیامی از شورای سلطنت می آورید؟
- 26) و عیسی گفت: «برادران من از اخوان ساکت، سلام، صلح بر روی زمین. حسن نیت برای مردان!
- 27) مشکل اعصار حل شد؛ پسر انسان از مردگان برخاسته است. نشان داده است که گوشت انسان را می توان به گوشت الهی تبدیل کرد.
- 28) این گوشتی که در آن به سوی شما می آیم، در برابر چشمان مردم، با سرعت نور از بدن انسان تغییر یافت. و بنابراین من پیامی هستم که برای شما می آورم.
- 29) من به سوی تو می آیم، اولین نفری که به تصویر AM تبدیل می شود.
- 30) کاری که من انجام داده ام، همه مردم انجام خواهند داد. و آنچه من هستم، همه انسانها خواهند بود.
- 31) اما عیسی دیگر چیزی نگفت. در یک نفس کوتاه ماجرای مأموریت خود را برای پسران انسان گفت و سپس ناپدید شد.
- 32) مجوس گفتند: چند وقت پیش این وعده را که اکنون محقق شده بود، بر صفحه شماره گیری بهشت خواندیم.
- 33) و سپس این مرد را دیدیم که به تازگی قدرت انسان را برای برخاستن از گوشت و خون جسمانی به گوشت خدا، کودکی در بیت لحم، به ما نشان داده است.
- 34) و پس از سالها آمد و با ما در همین نخلستان ها نشست.
- 35) و داستان زندگی انسانی خود، از آزمایش ها، و سوسه های دردناک، ضرب و شتم ها و مصائب را گفت.

36) او بر راه خاردار زندگی فشار آورد تا اینکه قیام کرد و قوی ترین دشمنان خدا و انسان را سرنگون کرد. و او اکنون تنها ارباب نژاد بشر است که بدنش به جسم الهی تبدیل شده است.

37) او خدای امروز است. اما هر کس از زمین پیروز خواهد شد و مانند او پسر خدا خواهد بود.

فصل 177

عیسی به طور کامل در معبد اورشلیم ظاهر می شود. حاکمان یهود را به خاطر ریاکاری سرزنش می کند. خود را به آنها نشان می دهد و آنها از ترس عقب می افتند. او در خانه شمعون به رسولان ظاهر می شود. توماس متقاعد شده است.

آن روز سبت بود و بسیاری از کاهنان و کاتبان و فریسیان در معبد اورشلیم بودند. قیافا، حنا و برخی دیگر از یهودیان حاکم آنجا بودند.

2) غریبه ای در لباس ماهیگیر آمد و پرسید: عیسی که مسیح نامیده می شود چه شده است؟ آیا او اکنون در معبد تدریس نمی کند؟

3) یهودیان پاسخ دادند: آن مرد جلیلیه یک هفته پیش مصلوب شد، زیرا او مردی خطرناک و مردی شرور و فتنه گر بود.

4) غریبه پرسید جنازه این مرد جلیلیه را کجا گذاشتی؟ آرامگاه او کجاست؟

5) یهودیان پاسخ دادند ما نمی دانیم. پیروانش شبانه آمدند و جسد را از قبری که در آن خوابیده بود ربودند و بردند و سپس اعلام کردند که از مردگان برخاسته است.

6) غریبه پرسید: از کجا می دانی که شاگردانش جسد را از قبر دزدیده اند؟ آیا کسی شاهد دزدی بوده است؟

7) یهودیان پاسخ دادند: ما در آن مکان صد سرباز داشتیم و هر یک از آنها می گوید که شاگردانش جسد را از قبر دزدیده اند.

8) غریبه پرسید: آیا از هر صد مرد شما یکی می ایستد و می گوید من جسد را دیدم که از قبر ربوده شده است؟

9) یهودیان پاسخ دادند: ما نمی دانیم. این مردان مردان حقیقت هستند. ما نمی توانیم به حرف آنها شک کنیم.

10) غریب گفت: شما کاهنان و کاتبان و فریسیان مرا می شنوید: من شاهد حقایق بودم و در باغ سیلوام بودم و در میان صد مرد شما ایستادم.

11) و این را می دانم که هیچ مردی از صد مرد شما نمی گوید من جسد را از قبر ربوده شده دیدم.

12) و در حضور خدای آسمانها و زمین شهادت خواهم داد که جسد از قبر دزدیده نشده است. مرد جلیلی از مردگان برخاسته است.

13) سپس کاهنان و علما و فریسیان شتافتند تا آن مرد را بگیرند و بیرون کنند.

14) اما ماهیگیر فوراً تبدیل به شکل درخشانی از نور شد و کاهنان و کاتبان و فریسیان از ترس مرگبار عقب افتادند. آنها مرد جلیلی را دیدند.

15) و عیسی به مردان ترسیده نگاه کرد و گفت: این جسدی است که در آن سوی دروازه های شهر سنگسار کردید و بر جلگه مصلوب کردید.

16) به داستان من، پاهای من، پهلوهای من نگاه کنید و زخم های سربازان را ببینید.

17) اگر معتقدید که من فانتوم ساخته شده از هوا هستم، بیرون بیاوید و مرا به دست بگیرید. ارواح گوشت و استخوان حمل نمی کنند.

18) من به زمین آمدم تا رستخیز مردگان را نشان دهم، تبدیل بدن انسان جسمانی به گوشت انسان الهی.

19) سپس عیسی داستان خود را بلند کرد و گفت: درود بر هر یک از شما. حسن نیت برای همه بشریت و سپس او ناپدید شد.

20) اما توماس، خداوند را از زمانی که از مردگان برخاسته بود ندیده بود، و چون آن ده نفر از دیده شدن و گفتگو با او سخن گفتند، گفت:

21) تا زمانی که اثر ناخن را در دستها و پاهایش، زخم نیزه در پهلویش نبینم و همانطور که قبلاً با او صحبت کرده ام، با او صحبت نکنم، دلیلی نمی توانم باور کنم که او از مردگان برخاسته است.

22) در خانه شمعون در بیت عنیا، مردان جلیلی ملاقات کرده بودند. عصر روز اول هفته بود و فردای آن روز همه روی خود را به سمت خانه‌هایشان برمی‌گرداندند.

23) یازده حواری همگی آنجا بودند: درها بسته و حصار بود و عیسی آمد و گفت: سلام بر همه!

24) و سپس به توماس گفت: ای دوست، تو نمی‌دانی که من از مردگان برخاسته‌ام. وقت آن رسیده است که بدانی

25) به اینجا بیا و اثر ناخن را در دستانم ببین، زخم نیزه را در پهلوی من، و همانطور که بارها با من صحبت کرده‌ای، با من صحبت کن.

26) و توماس آمد و دید و سپس ندا داد: مولای من و پروردگار من! اکنون ایمان ندارم، می‌دانم که از مردگان برخاسته‌ای.

27) و عیسی گفت: چون مرا دیدی ایمان آوردی و خوشا به حال چشمانت.

28) اما سه بار خوشا به حال کسانی که مرا نمی‌بینند و ایمان می‌آورند.

29) سپس عیسی از نظر آنها ناپدید شد، اما شاگردان در ایمان خود استوار شدند.

فصل 178

عیسی در مقابل آپولون و اخوان ساکت در یونان ظاهر می‌شود که کاملاً تحقق یافته است. به کلوداس و ژولیت در تیر نزدیک رم ظاهر می‌شود. در معبد مصری در هلیوپولیس برای کاهنان ظاهر می‌شود.

آپولون، همراه با برادران خاموش یونان، در بیشه ای دلفی نشسته بود. اوراکل بلند و بلند صحبت کرده بود.

2) کاهنان در محراب بودند و همانطور که نگاه می‌کردند اوراکل شعله ای از نور شد. به نظر می‌رسید که در آتش سوخته بود و همه سوخته بودند.

3) کشیش‌ها پر از ترس شدند. گفتند: فاجعه بزرگی در راه است. خدایان ما دیوانه اند. اوراکل ما را نابود کرده اند.

4) اما هنگامی که شعله‌های آتش تمام شد، مردی بر روی پایه اورک ایستاد و گفت:

5) خدا با انسان صحبت می‌کند، نه با فحشی از چوب و طلا، بلکه با صدای انسان.

6) خدایان با یونانیان و زبانهای خویشاوند از طریق تصاویر ساخته شده توسط انسان صحبت کرده اند، اما خدای یگانه اکنون به وسیله مسیح تنها پسری که بود و هست و همیشه خواهد بود با انسان صحبت می‌کند.

7) این اوراکل شکست خواهد خورد. اوراکل زنده خدا، یکتا، هرگز شکست نخواهد خورد.

8) آپولون مردی را که صحبت می‌کرد می‌شناخت. او می‌دانست که این ناصری است که زمانی به حکیمان آکروپولیس تعلیم داده بود و بت‌پرستان را در ساحل آتن سرزنش کرده بود.

9) و در یک لحظه عیسی در برابر آپولو و اخوان ساکت ایستاد و گفت:

10) بنگر، زیرا من با هدایایی برای مردان از مردگان برخاستم. عنوان اموال وسیع شما را برای شما می‌آورم.

11) تمام قدرت در آسمان و زمین از آن من است. تمام قدرت را در آسمان و زمین به تو می‌دهم.

12) بیرون بروید و انجیل رستاخیز مردگان و حیات جاودانی به وسیله مسیح را به ملت‌های روی زمین بیاموزید، محبت خدا بر مردم آشکار شده است.

13) و سپس دست آپولو را در هم بست و گفت: گوشت انسانی من با عشق الهی به شکلی والاتر تبدیل شد و من می‌توانم به میل خود در جسم یا در سطوح عالی زندگی ظاهر شوم.

14) کاری که من می‌توانم انجام دهم همه مردان می‌توانند انجام دهند. برو انجیل قدرت مطلق انسان را موعظه کن.

15) سپس عیسی ناپدید شد. اما یونان و کرت و تمام ملل شنیدند.

- (16) کلوداس و ژولیت، همسرش، در پالاتین در روم زندگی می کردند و خدمتکاران تیبریوس بودند. اما آنها در جلیل بودند.
- (17) با عیسی در کنار دریا راه رفته بود، سخنان او را شنیده بود و قدرت او را دیده بود. و آنها معتقد بودند که او مسیح آشکار شده است.
- (18) اکنون کلوداس و همسرش در قایق کوچکی در تیر بودند. طوفانی از دریا بیرون آمد، قایق غرق شد و کلوداس و همسرش در حال غرق شدن بودند و جان خود را از دست دادند.
- (19) عیسی آمد و دست آنها را گرفت و گفت: کلوداس و ژولیت برخیز و با من بر امواج راه برو.
- (20) و برخاستند و با او بر امواج راه رفتند.
- (21) هزار نفر دیدند که این سه بر روی امواج راه می روند و دیدند که به خشکی رسیدند و همه در شگفت ماندند.
- (22) عیسی گفت: ای مردان روم، من قیامت و حیات هستم. آنها که مرده اند زنده خواهند شد و بسیاری از کسانی که زنده خواهند شد هرگز نخواهند مرد.
- (23) خدا مدتها پیش به زبان خدایان و نیمه خدایان با پدران شما صحبت کرد. اما اکنون او از طریق انسان کامل با شما صحبت می کند.
- (24) او پسر خود مسیح را در بدن انسان فرستاد تا جهان را نجات دهد و همانطور که من از قبر پرآب بلند شدم و این بندگان تیبریوس را نجات دادم.
- (25) بنابراین مسیح پسران و دختران نسل بشر، بله، هر یک از آنها را از تاریکی و از گورهای جسمانی به نور و زندگی جاودانی خواهد برد.
- (26) من مظهر عشق زنده شده از مردگان هستم. به دستان من، پاهای من، پهلوهای من را که انسانهای نفسانی سوراخ کرده اند، بنگر.
- (27) کلوداس و ژولیت که من آنها را از مرگ نجات داده ام، سفیران من در روم هستند.
- (28) و راه را نشان خواهند داد و انجیل نفس القدس و رستاخیز مردگان را بشارت خواهند داد.
- (29) و این تمام چیزی بود که او گفت، اما روم و تمام ایتالیا شنیدند.
- (30) کاهنان هلیوپولیس در معبد خود گرد هم آمدند تا رستاخیز برادرشان ناصری را جشن بگیرند. آنها می دانستند که او از مردگان برخاسته است.
- (31) ناصری ظاهر شد و بر روی یک پایه مقدس ایستاد که تا به حال هیچ کس روی آن ایستاده نبود.
- (32) این افتخاری بود که برای کسی که اولین بار رستاخیز مردگان را نشان می داد محفوظ بود.
- (33) و عیسی اولین نفر از تمام نژاد بشر بود که رستاخیز مردگان را نشان داد.
- (34) هنگامی که عیسی بر روی پایه مقدس ایستاد، استادان ایستادند و گفتند: سلام! ناقوس های بزرگ معبد به صدا درآمد و تمام معبد از نور شعله ور شد.
- (35) عیسی گفت: برای اربابان این معبد خورشید تمام احترام.
- (36) در جسم انسان جوهر رستاخیز مردگان وجود دارد. این جوهر که توسط نفس مقدس تسریع شده است، ماده بدن را به آهنگی بالاتر می برد.
- (37) و آن را مانند ماده اجسام هواپیمای بالابالا قرار دهید که چشم انسان نمی تواند آن را ببیند.
- (38) در مرگ یک خدمت مقدس وجود دارد. جوهر بدن را نمی توان با نفس القدس زنده کرد تا زمانی که ثابت حل شود. بدن باید متلاشی شود و این مرگ است.
- (39) سپس خداوند بر این مواد منعطف دمید، همانطور که هنگام شکل گیری جهان ها بر هرج و مرج اعماق دمید.
- (40) حیات از مرگ سرچشمه می گیرد؛ شکل جسمانی به شکل الهی تغییر می کند.
- (41) اراده انسان فعل نفس القدس را ممکن می سازد. وقتی اراده انسان و اراده خدا یکی باشد، قیامت یک واقعیت است.

- 42) در این ما شبی زندگی فانی، وزارت مرگ، رمز و راز زندگی خدایی داریم.
- 43) جان انسانی من به طور کامل داده شد تا اراده من را با اراده خدایی هماهنگ کنم. وقتی این کار انجام شد همه کارهای زمینی من انجام شد.
- 44) و شما برادران من، دشمنانی را که من باید ملاقات کنم، به خوبی می شناسید. شما از پیروزی های من در جتسیمانی خبر دارید. محاکمه های من در دادگاه های مردان؛ مرگ من بر صلیب
- 45) شما می دانید که تمام زندگی من یک نمایش بزرگ برای پسران انسان بود. الگویی برای پسران مردان من زندگی کردم تا امکانات انسان را نشان دهم.
- 46) کاری که من انجام داده ام، همه مردم می توانند انجام دهند، و آنچه من هستم، همه انسان ها خواهند بود.
- 47) استادان نگاه کردند. شکل روی پایه مقدس از بین رفته بود، اما همه کاهنان معبد و همه موجودات زنده گفتند: خدا را ستایش کن.

فصل 179

- عیسی در دریای جلیل برای رسولان ظاهر می شود. برای تعداد زیادی از مردم ظاهر می شود. به رسولان خود می گوید که دوباره به اورشلیم بروند و او در آنجا با آنها ملاقات خواهد کرد.
- اکنون، رسولان در جلیل در خانه بودند. زنان تا پنطیکاست در یهودیه ماندند.
- 2) و پطرس، یعقوب و یوحنا، و اندریاس، فیلیپ و ناتانائیل در کفرناحوم بودند. آنها به یونس و زبیدی پیوستند و در قایقهای خود برای ماهیگیری بیرون رفتند.
- 3) تمام شب زحمت کشیدند و چون صبح شد ماهی نداشتند.
- 4) و چون به ساحل نزدیک شدند، مردی در ساحل ایستاد و گفت: چند ماهی داری؟
- 5) و پطرس پاسخ داد: هیچ.
- 6) دوباره آن مرد صدا زد و گفت: اکنون از سمت راست قایق شما یک دسته ماهی می گذرد. تور خود را بیرون بینداز
- 7) تور خود را انداختند و پر شد. و یوحنا فریاد زد: این خداوند است که در ساحل ایستاده است.
- 8) و پیتر در دریا فرو رفت و تا ساحل شنا کرد. مردان دیگر تور را آوردند و در آن صد و پنجاه و سه ماهی بود، اما نشکست.
- 9) و عیسی گفت: فرزندان من، بیایید در اینجا با هم افطار کنیم.
- 10) آنها چند ذغال زنده در ساحل یافتند و پیتر ماهی را آورد و لباس پوشاند. مقداری نان داشتند.
- 11) و چون غذا آماده شد روزه خود را افطار کردند و عیسی از ماهی و نان خورد.
- 12) اکنون بعد از صرف صبحانه همه مردان در ساحل نشسته بودند و عیسی به پطرس گفت: آیا خداوند خدای خود را با تمام دل دوست داری و آیا همسایه خود را همانطور که خود را دوست داری دوست داری؟
- 13) و پطرس گفت: آری، خداوند، من یهوه خدای خود را با تمام قلبم دوست دارم. من همسایه ام را همانطور که خودم را دوست دارم دوست دارم.
- 14) و عیسی گفت: پس گوسفندان مرا بچرخانید.
- 15) و سپس به یعقوب گفت: آیا او را، نفس مقدس، با تمام وجود دوست داری، و آیا همسایه خود را همانطور که خودت را دوست داری، دوست داری؟
- 16) و یعقوب پاسخ داد، آری، خداوند، من نفس مقدس را با تمام قلبم دوست دارم. من همسایه ام را همانطور که خودم را دوست دارم دوست دارم.
- 17) سپس عیسی گفت: از گوسفندان من محافظت کنید.

- (18) و سپس به یوحنا گفت: آیا مسیح را که محبت الهی آشکار شده است، با تمام دل دوست داری، و آیا همسایه خود را همانطور که خود را دوست داری، دوست داری؟
- (19) و یوحنا پاسخ داد: آری، خداوند، من مسیح را با تمام قلبم دوست دارم. من همسایه ام را همانطور که خودم را دوست دارم دوست دارم.
- (20) و عیسی گفت: پس بره های من را بچرخانید.
- (21) سپس عیسی برخاست و به پطرس گفت: مرا دنبال کن. و پطرس به دنبال او رفت.
- (22) وقتی پطرس دید که یحیی او را تعقیب می کند، به عیسی گفت: خداوند، اینک یوحنا به دنبال تو می آید. او چه کند؟
- (23) اما پطرس به استاد نشنید که به یحیی گفت: پس بره های من را بچرخان.
- (24) و عیسی با پطرس صحبت کرد و گفت: برای شما مهم نیست که یحیی چه خواهد کرد. حتی اگر بخواهم او بماند تا من دوباره بیایم.
- (25) فقط وظیفه خود را انجام دهید. بیا دنبالم.
- (26) و عیسی گذشت، آنها نمی دانستند او کجا رفت.
- (27) به زودی این خبر در سراسر کفرناحوم پخش شد که عیسی از مردگان برخاسته است، که با شاگردان خود در کنار دریا قدم زده و صبحانه را با آنها صرف کرده است. جمعیت برای دیدن بیرون آمدند.
- (28) اکنون پطرس، یعقوب و یوحنا همراه با مردان دیگری که به عنوان رسولان خداوند خوانده شده بودند، برای دعا به کوههای نزدیک کفرناحوم رفتند.
- (29) و چون دعا کردند استاد آمد؛ او را دیدند و با او صحبت کردند.
- (30) به آنها گفت: عید پنطیکاست نزدیک است. به اورشلیم بروید و من در آنجا شما را ملاقات خواهم کرد.
- (31) و هنگامی که او صحبت می کرد، جمعیت زیادی آمدند. آنها خداوند را دیدند. آنها گفتند،
- (32) بنگر، زیرا اکنون می دانیم که او، ناصری، از مردگان برخاسته است، زیرا او را رو در رو دیده ایم.

فصل 180

- عیسی به رسولان در اورشلیم ظاهر می شود و کاملاً مادی شده است. دستوراتش را به آنها می دهد. به آنها وعده وقف ویژه برای کارشان در روز پنطیکاست می دهد. به کوه زیتون می رود و در مقابل بسیاری از شاگردان به آسمان صعود می کند. شاگردان به اورشلیم بازگشتند.
- یازده رسول خداوند در اورشلیم و در اتاق بزرگی بودند که به فرمان خداوند انتخاب کرده بودند.
- (2) و چون دعا می کردند خداوند بر ایشان ظاهر شد و گفت:
- (3) درود بر همگان؛ نیت خیر به هر موجود زنده ای و بعد مدت طولانی با آنها صحبت کرد.
- (4) و شاگردان پرسیدند، آیا اکنون پادشاهی را به اسرائیل باز می گردانی؟
- (5) و عیسی گفت: نگران حکومت های مردم نباشید. استادان کارگردانی خواهند کرد.
- (6) آنچه را که به شما داده شده است انجام دهید و صبر کنید و غر نکنید.
- (7) تمام قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است، و اکنون به شما دستور می دهم که به تمام جهان بروید و انجیل مسیح، وحدت خدا و انسان، رستاخیز مردگان و حیات جاودانی را موعظه کنید.
- (8) و هنگامی که می روید و موعظه می کنید، مردم را به نام مسیح تعمید دهید.

- (9) کسانی که ایمان می آورند و تعمید می یابند در تازه شدن زندگی مسیح قیام می کنند و کسانی که کافر می شوند در تازه شدن زندگی مسیح بر نمی خیزند.
- (10) شما قدرتی را که من به شما می دهم به مردم بدهید.
- (11) کسانی که ایمان آورده و تعمید می گیرند، بیماران را شفا می دهند. نابینا را خواهد دید، ناشنوا را می شنود، لنگ را راه می برد.
- (12) ارواح ناپاک را از وسواس خارج کنند. مارهای کشنده را زیر پا بگذارند و آسیبی نبینند. باید از میان شعله های آتش بگذرد و نسوزد. و اگر آب زهری بنوشند آن را نمی کشد.
- (13) شما کلام مقدس را که کلمه قدرت است می شناسید.
- (14) چیزهای پنهانی را که به شما گفته ام و اکنون نمی توان آن را به همه جهان گفت، باید به مردان وفادار بشناسید که به نوبه خود آنها را برای سایر مردان وفادار آشکار کنند.
- (15) تا زمانی فرا خواهد رسید که تمام جهان سخنان حق و قدرت را بشنوند و درک کنند.
- (16) و اکنون به سوی خدا بالا می روم، همانطور که شما و تمام جهان بسوی خدا قیام خواهید کرد.
- (17) بنگر، در روز پنطیکاست به همه شما قدرتی از بالا داده خواهد شد.
- (18) اما در اینجا تا آن زمان در اندیشه و دعای مقدس باقی خواهید ماند.
- (19) سپس عیسی نزد زیتون رفت و شاگردانش به دنبال او رفتند و در مکانی نه چندان دور از بیت عنیا با مریم و سالومه ملاقات کرد.
- (20) مارتا، روت و میریام را ملاقات کرد. ایلعازر و تعدادی دیگر را که از جلیل آمده بودند ملاقات کرد.
- (21) و عیسی جدا ایستاد و دستان خود را بلند کرد و گفت:
- (22) عنایات مقدسان، خدای قادر مطلق، و نفس مقدس مسیح، محبت خدا آشکار شد،
- (23) در تمام راه بر تو خواهد بود تا زمانی که برخیزی و با من بر تخت قدرت بنشینی.
- (24) و سپس او را دیدند که بر بالهای نور برخاست. تاج گلی دور او را گرفته بود. و بعد دیگر شکل او را ندیدند.
- (25) اما چون به آسمان خیره شدند دو مرد در جامه های سفید ظاهر شدند و گفتند:
- (26) ای مردان جلیلی، چرا چنین با نگرانی به خداوند صعود کننده خیره می شوید؟ اینک او دوباره از بهشت خواهد آمد همانطور که دیدید او به بهشت رفت.
- (27) آنگاه آن یازده و ایلعازر و مردان دیگر از جلیل و زنان مؤمن که اندکی نبودند، به اورشلیم بازگشتند و در آنجا ماندند.
- (28) و پیوسته در دعا و اندیشه مقدس بودند. آنها منتظر نفس مقدس و آمدن قدرت موعود از بالا بودند.

قسمت 3/بخش XXII

محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسا

**بخش XXII
(فصل 181-182)****TAU**
تأسیس کلیسای کریستین**فصل 181**

یازده حواریون ماتیاس را برای پر کردن جای خالی که به دلیل فرار یهودا خالی شده بود انتخاب می کنند. کریستین ها خوشحال هستند. میریام ترانه ستایش می خواند. فهرست حواری.

این واقعیت که عیسی از مردگان برخاسته بود توسط بسیاری از حاکمان یهودیان انکار نشد.

(2) و پپلاطس دستور داد که پیروان ناصری در هیچ مکانی در قلمرو او در عبادت خود مورد آزار قرار نگیرند.

(3) روز پنطیکاست نزدیک بود و همه به دنبال مظهر قدرت روح بودند.

(4) اکنون در اورشلیم یازده نفر گرد هم آمده بودند تا مردی را برای پر کردن جای یهودا که به پروردگارش خیانت کرده بود انتخاب کنند.

(5) و پطرس گفت: خداوند دوازده مرد را به عنوان دوازده سنگ پایه که معبد کریستین باید بر روی آنها ساخته شود، به این خدمت فراخواند.

(6) این یهودا که به پروردگارش خیانت کرد، به جای خود آن سوی حجاب رفته است.

(7) پیامبر درباره او نوشته است: مسکن او ویران خواهد شد. هیچ کس در آن ساکن نخواهد شد. دفتر او اجازه می دهد دیگری بگیرد.

(8) از میان کسانی که از گیلگال، جایی که منادی غسل تعمید داده است، تا امروز ما را همراهی کرده اند، یکی برای تکمیل عدد دوازده انتخاب خواهد شد تا جایی که برادر ما با تجاوز از آن سقوط کرده است.

(9) و سپس آن یازده زمان طولانی و طولانی را به دعا گذراندند و هنگامی که قرعه کشی کردند، ماتیاس از دره نیل برای آن مکان انتخاب شد.

(10) ماتیاس در واقع اسرائیلی بود. اما او در تمام حکمت های مدارس مصر آموخته بود و اسرار مضرعیم را در اریحا آموزش داده بود.

(11) او از اولین کسانی بود که به منادی سلام کرد. در میان اولین کسانی که ناصری را به عنوان مسیح، پسر خدا شناخت.

(12) او با گروه کریستین در تمام سفرهایشان در سرزمین جلیل، یهودیه و سامره همراه بود.

(13) رسولی مبعوث شد که ماتیاس را یافت و او آمد و به یازده نفر پیوست و مدتی آن دوازده در نماز خاموش گم شدند.

(14) مسیحیان که از جلیل و جاهایی در یهودیه آمده بودند، حدود شش نفر، آنجا بودند، و پطرس از متیاس به آنها گفت، و اینکه چگونه به قید قرعه به عنوان رسول خداوند انتخاب شده است.

(15) کریستین ها همه خوشحال شدند و نام خدا را ستایش کردند. و مریم سرود ستایش خواند.

(16) این اسامی رسولان خداوند است. پیتر، یعقوب و یوحنا؛ فیلیپ، اندرو و ناتانیل؛

(17) توماس و شمعون، غیور؛ متی و ماتیاس؛ جیمز و جود؛ پسران آلفیوس).

فصل 182

وقایع روز پنطیکاست. وقف رسولان. کلیسای کریستین تأسیس شد. پیتر خطبه مقدماتی را موعظه می کند. خطبه. سه هزار نفر غسل تعمید می گیرند و عضو کلیسا می شوند.

- اکنون که روز پنطیکاست فرا رسیده بود، اورشلیم پر از یهودیان پرهیزگار و مسیحیان از بسیاری از سرزمین ها بود.
- 2) کریستین ها همه ملاقات کردند و در هماهنگی کامل بودند.
- 3) و در حالی که در سکوت نشسته بودند، صدای شنیدند مانند زمزمه دور طوفان.
- 4) صدا همچنان بلندتر شد، تا اینکه مانند صدای رعد، اتاقی را که رسولان در آن نشسته بودند پر کرد.
- 5) نور درخشان ظاهر شد، و بسیاری فکر کردند، ساختمان در آتش است.
- 6) دوازده گلوله که گوی آتش به نظر می رسید از بهشت افتاد - یک توپ از هر نشانه از تمام دایره آسمان ها، و بر سر هر رسول یک گلوله آتشین شعله ور ظاهر شد.
- 7) و هر گلوله هفت زبان آتشین را به سوی آسمان می فرستاد و هر رسولی به هفت گویش زمین صحبت می کرد.
- 8) غوغاهای جاهل با آنچه شنیدند و دیدند، سبک برخورد کردند. گفتند: این مردان مست هستند و نمی دانند چه می گویند.
- 9) اما دانایان شگفت زده شدند. گفتند: آیا این مردانی که صحبت می کنند همه یهودی نیستند؟ چگونه است که آنها به تمام زبان های زمین صحبت می کنند؟
- 10) و پطرس گفت: ای اورشلیم و شما که در آن سوی دروازه های شهر زندگی می کنید. درود بر تو و همه انسانها.
- 11) این زمانی است که مردان مقدس از قدیم آرزوی دیدن آن را داشتند، با ایمان این ساعت را دیدند و اکنون در خلسه با ما ایستاده اند.
- 12) یوئیل نبی در زمان های قدیم از چیزهایی که می بینید و می شنوید می گفت. نفس القدس با زبانش صحبت کرد و گفت:
- 13) و در روزهای آخر واقع خواهد شد که بر پسران انسان دمیده، آنها را از برکت قدوسیت پر خواهم کرد.
- 14) پسران و دختران شما خواهند ایستاد و نبوت خواهند کرد. جوانان شما بینا خواهند بود. پیرمردهای شما رویاهایی می بینند
- 15) و در آسمانهای بالا معجزات و در زمین نشانه های شگفتی نمایم.
- 16) صداهایی از آسمان بلند می شود و صداهایی شنیده می شود که مردم از درک آنها ناتوان خواهند بود.
- 17) خورشید نمی درخشد. ماه قبل از آمدن روز بزرگ خداوند در خون خواهد رفت.
- 18) و این چنین خواهد بود که کسانی که نام خدا را با ایمان می خوانند، نجات خواهند یافت.
- 19) این روز قدرت کریستین است. روزی که او، مرد جلیلی، جلال یابد.
- 20) او به عنوان یک نوزاد در بیت لحم آمد و از روز تولد او پادشاهان زمین به قصد گرفتن جان او بیرون آمدند.
- 21) خداوند او را در گودی دستش نگه داشت.
- 22) مردم او را عیسی نامیدند، و او را خوب خواندند، زیرا او فرستاده شد تا گمشدگان را جستجو کند و نجات دهد.
- 23) و عیسی به مردانگی رسید و در معرض تمام آزمایشات و وسوسه های پسران انسان قرار گرفت تا بتواند بارهائی را که مردم باید تحمل کنند و راه کمک به آنها را بداند.
- 24) او در سرزمین های دور زندگی می کرد و با کلام مقدس بیماران را شفا می داد، درهای زندان را باز می کرد و زندانیان را آزاد می کرد و در هر کجا او را «عمانوئل» می گفتند.
- 25) اما مردان شریر او را تحقیر کردند و طردش کردند و با رشوه خواران او را در بسیاری از جنایات ثابت کردند.
- 26) و در حضور انبوهی از مردان که اکنون صدای من را می شنوند، او را به صلیب میخکوب کردند.

- (27) بر او مهر مرگ زدند؛ اما مرگ بسیار ضعیفتر از آن بود که او را در مقبره نگه دارد و هنگامی که استادان جاودانه گفتند: آدون ماشیچ کومی، او باندهای مرگ را پاره کرد و دوباره زنده شد.
- (28) او خود را زنده نشان داد، نه تنها به حاکمان اورشلیم، بلکه برای بسیاری از نقاط دور زمین.
- (29) و سپس، در برابر چشمان متحیر بسیاری که اکنون سخنان من را می شنوند، با حضور عده ای از درباریان جهان فرشتگان، به عرش خدا عروج کرد.
- (30) او که اکنون رفیع می شود و نفس مقدس را کامل می دمد، دوباره بر ما می دمد و بدین ترتیب آنچه را که اکنون می بینید و می شنوید بیرون می ریزد.
- (31) ای مردان اسرائیل، بدانید که خداوند این مرد جلیلی را که شما او را آزار دادید و مصلوب کردید، خداوند و مسیح آفرید.
- (32) سپس مردم گفتند: چه کنیم؟
- (33) و پطرس گفت: این خداوند کریستین ما را فرستاده تا دروازه های سپیده دم را باز کنیم. از طریق مسیح همه انسانها می توانند وارد نور و زندگی شوند.
- (34) کلیسای کریستین بر این فرض استوار است که عیسی عشق به خدا آشکار شده است. که عشق ناجی پسران انسان است.
- (35) این کلیسای کریستین فقط پادشاهی قدوس در روح است که آشکار شده است.
- (36) در این روز کلیسای کریستین باز می شود و هر که بخواهد می تواند وارد شود و به فیض بی حد مسیح نجات یابد.
- (37) دوباره مردم گفتند: چگونه می توانیم وارد شویم تا در فیض بی کران مسیح سهیم شویم؟
- (38) و پطرس گفت: اصلاح کنید و تعمید دهید و از گناه روی گردانید و زندگی عمیقی را که با مسیح در خدا پنهان شده است انجام دهید و وارد شده و رستگار خواهید شد.
- (39) سه هزار نفر از گناه رویگردان شدند و تعمید گرفتند و به دنبال زندگی پنهان با مسیح در خدا بودند.
- (40) در یک روز کلیسای کریستین به قدرتی قدرتمند تبدیل شد. و مسیح به کلمه ای قدرتمند تبدیل شد که جمعیت بسیاری را در بسیاری از سرزمین ها به وجد آورد.

پایان

شاخص های مرجع عددی سریع

فهرست سریع الفبای عبری بخش

بخش سریع و فهرست فصل

بخش عددی سریع بخش شاخص فصل

فهرست فصل عددی سریع

هر بخش در انجیل آکواریان (کتاب) با یک عدد رومی و یک حرف از الفبای عبری یادداشت شده است.

I	II	III	IV	V	VI	VII	VIII	IX	X	XI
<u>ALEPH</u>	<u>BETH</u>	<u>GIMEL</u>	<u>DALETH</u>	<u>HE</u>	<u>VAU</u>	<u>ZAIN</u>	<u>CETH</u>	<u>TETH</u>	<u>JOD</u>	<u>CAPH</u>
א	ב	ג	ד	ה	ו	ז	ח	ט	י	כ

XII	XIII	XIV	XV	XVI	XVII	XVIII	XIX	XX	XXI	XXII
<u>LAMED</u>	<u>MEM</u>	<u>NUN</u>	<u>SAMECH</u>	<u>AIN</u>	<u>PE</u>	<u>TZADDI</u>	<u>KOPH</u>	<u>RESH</u>	<u>SCHIN</u>	<u>TAU</u>
ל	מ	נ	ס	ע	פ	צ	ק	ר	ש	ת

بخش سریع و فهرست فصل

قسمت 1 - عیسی ناصری (از تولد تا 30 سالگی)

I	II	III	IV
<u>ALEPH</u>	<u>BETH</u>	<u>GIMEL</u>	<u>DALETH</u>
<i>‘āleḥ</i>	<i>bēṭ</i>	<i>gīmel</i>	<i>dāleṭ</i>
א	ב	ג	ד
فصل 1	فصل 2-6	فصل 7-12	فصل 13-15

V	VI	VII	VIII
<u>HE</u>	<u>VAU</u>	<u>ZAIN</u>	<u>CETH</u>
<i>hē</i>	<i>vāv</i>	<i>zayin</i>	<i>ḥeṭ</i>
ה	ו	ז	ח
فصل 16-20	فصل 21-35	فصل 36-37	فصل 38-41

IX	X	XI	XII
<u>TETH</u>	<u>JOD</u>	<u>CAPH</u>	<u>LAMED</u>
<i>ṭeṭ</i>	<i>yōḏ</i>	<i>kāḥ</i>	<i>lāmed</i>
ט	י	כ	ל
فصل 42-43	فصل 44-46	فصل 47-55	فصل 56-60

قسمت 2 - عیسی مسیح (30 تا 33 ساله)

XIII	XIV	XV	XVI	XVII
<u>MEM</u>	<u>NUN</u>	<u>SAMECH</u>	<u>AIN</u>	<u>PE</u>
<i>mēm</i>	<i>nun</i>	<i>sāmeḥ</i>	<i>‘ayin</i>	<i>pē</i>
מ	נ	ס	ע	פ
فصل 61-64	فصل 65 تا 71	فصل 72-90	فصل 91-123	فصل 124 - 158

بخش 3 - محاکمه / اعدام / رستاخیز / عروج / کلیسای مسیح (کلیسای کریستین)

XVIII	XIX	XX	XXI	XXII
<u>TZADDI</u>	<u>KOPH</u>	<u>RESH</u>	<u>SCHIN</u>	<u>TAU</u>
<i>ṣāḏi</i>	<i>qōḥ</i>	<i>rēš</i>	<i>šin/śin</i>	<i>tāv</i>
צ	ק	ר	ש	ת
فصل 159 - 164	فصل 165 - 171	فصل 172	فصل 173 - 180	فصل 181-182

شاخص عددی سریع

بخش اول - دو-سه

قسمت 1					
عیسی ناصری (از تولد تا 30 سالگی)					
بخش I - XII					
I ALEPH	II BETH	III GIMEL	IV DALETH	V HE	VI VAU
VII ZAIN	VIII CHETH	IX TETH	X JOD	XI CAPH	XII LAMED
فصل 1-60					
بخش اول - I - ALEPH (فصل 1) - تولد و اوایل زندگی مریم مادر عیسی					
فصل 1					
بخش دوم - II - BETH (فصل 2 - 6) - تولد و کودکی یحیی بابتیست ("یوحنا منادی") و عیسی					
فصل 2	فصل 3	فصل 4	فصل 5	فصل 6	
بخش سوم - III - GIMEL (فصل 7 - 12) - آموزش الیزابت و مریم در زوان، مصر					
فصل 7	فصل 8	فصل 9	فصل 10	فصل 11	فصل 12
بخش IV - DALETH (فصل 13 - 15) - دوران کودکی و آموزش اولیه جان هاربینگر					
فصل 13	فصل 14	فصل 15			
بخش پنجم - V - HE (فصل 16 - 20) - کودکی و آموزش اولیه عیسی					
فصل 16	فصل 17	فصل 18	فصل 19	فصل 20	
بخش ششم - VI - VAU (فصل 21 - 35) - زندگی و آثار عیسی در هند					
فصل 21	فصل 22	فصل 23	فصل 24	فصل 25	
فصل 26	فصل 27	فصل 28	فصل 29	فصل 30	
فصل 31	فصل 32	فصل 33	فصل 34	فصل 35	
بخش هفتم - VII - ZAIN (فصل 36 - 37) - زندگی و آثار عیسی در تبت و هند غربی					
فصل 36	فصل 37				
بخش هشتم - VIII - CHETH (فصل 38 - 41) - زندگی و آثار عیسی در ایران (عیسی 24 ساله)					
فصل 38	فصل 39	فصل 40	فصل 41		
بخش نهم - IX - TETH (فصل 42 - 43) - زندگی و آثار عیسی در آشور					
فصل 42	فصل 43				
بخش X - JOD (فصل 44 - 46) - زندگی و آثار عیسی در یونان					
فصل 44	فصل 45	فصل 46			
بخش یازدهم - XI - CAPH (فصل 47 - 55) - زندگی و آثار عیسی در مصر (عیسی 7 آزمون برادری را پشت سر گذاشت)					
فصل 47	فصل 48	فصل 49	فصل 50	فصل 51	
فصل 52	فصل 53	فصل 54	فصل 55		
بخش XII - LAMED (فصل 56 - 60) - شورای هفت حکیم					
فصل 56	فصل 57	فصل 58	فصل 59	فصل 60	

قسمت 2

عیسی مسیح ناصری - 30 تا 33 ساله

بخش سیزدهم - هفدهم

XIII
MEMXIV
NUNXV
SAMECHXVI
AINXVII
PE

فصل 61 - 158

بخش - XIII - MEM - (فصل 61 - 64) - وزارت جان منادی

فصل 61

فصل 62

فصل 63

فصل 64

بخش - XIV - NUN - (فصل 65 - 71) - وزارت مسیحی عیسی - دوره مقدماتی

فصل 65

فصل 66

فصل 67

فصل 68

فصل 69

فصل 70

فصل 71

بخش - XV - SAMECH - (فصل 72 - 90) - اولین دوره سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 72

فصل 73

فصل 74

فصل 75

فصل 76

فصل 77

فصل 78

فصل 79

فصل 80

فصل 81

فصل 82

فصل 83

فصل 84

فصل 85

فصل 86

فصل 87

فصل 88

فصل 89

فصل 90

بخش - XVI - AIN - (فصل 91 - 123) - دوره دوم سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 91

فصل 92

فصل 93

فصل 94 (شروع - خطبه در کوه)

فصل 95

فصل 96

فصل 97

فصل 98

فصل 99

فصل 100

فصل 101 (یابان - مو عظه روی کوه)

فصل 102

فصل 103

فصل 104

فصل 105

فصل 106

فصل 107

فصل 108

فصل 109

فصل 110

فصل 111

فصل 112

فصل 113

فصل 114

فصل 115

فصل 116

فصل 117

فصل 118

فصل 119

فصل 120

فصل 121

فصل 122

فصل 123

بخش - XVII - PE - (فصل 124 - 158) - دوره سوم سالانه خدمت مسیحی عیسی

فصل 124

فصل 125

فصل 126

فصل 127

فصل 128

فصل 129

فصل 130

فصل 131

فصل 132

فصل 133

فصل 134

فصل 135

فصل 136

فصل 137

فصل 138

فصل 139

فصل 140

فصل 141

فصل 142

فصل 143

فصل 144

فصل 145

فصل 146

فصل 147

فصل 148

فصل 149

فصل 150

فصل 151

فصل 152

فصل 153

فصل 154

فصل 155

فصل 156

فصل 157

فصل 158

قسمت 3					
محاکمه / اعدام / رستاخیز / معراج / کلیسای مسیح (کلیسای کریستین)					
عیسی مسیح ناصری (33 ساله)					
بخش XXII-XVIII					
XVIII TZADDI	XIX KOPH	XX RESH	XXI SCHIN	XXII TAU	
فصل 159 - 182					
بخش - XVIII-TZADDI - (فصل 159 - 164) - خیانت و دستگیری عیسی					
فصل 159	فصل 160	فصل 161	فصل 162	فصل 163	فصل 164
بخش - XIX-KOPH - (فصل 165 - 171) - محاکمه و اعدام عیسی					
فصل 165	فصل 166	فصل 167	فصل 168		
فصل 169	فصل 170	فصل 171			
بخش XX-RESH - (فصل 172) - رستاخیز عیسی					
فصل 172					
بخش XXI-SCHIN - (فصل 173 - 180) - مادی شدن بدن روحانی عیسی					
فصل 173	فصل 174	فصل 175	فصل 176		
فصل 177	فصل 178	فصل 179	فصل 180		
بخش XXII-TAU - (فصل 181 - 182) - تأسیس کلیسای کریستین					
فصل 181			فصل 182		

فهرست فصل عددی سریع

قسمت 1: عیسی ناصری (از تولد تا 30 سالگی)

فصل 1	فصل 2	فصل 3	فصل 4	فصل 5	فصل 6	فصل 7
فصل 8	فصل 9	فصل 10	فصل 11	فصل 12	فصل 13	فصل 14
فصل 15	فصل 16	فصل 17	فصل 18	فصل 19	فصل 20	فصل 21
فصل 22	فصل 23	فصل 24	فصل 25	فصل 26	فصل 27	فصل 28
فصل 29	فصل 30	فصل 31	فصل 32	فصل 33	فصل 34	فصل 35
فصل 36	فصل 37	فصل 38	فصل 39	فصل 40	فصل 41	فصل 42
فصل 43	فصل 44	فصل 45	فصل 46	فصل 47	فصل 48	فصل 49
فصل 50	فصل 51	فصل 52	فصل 53	فصل 54	فصل 55	فصل 56
فصل 57	فصل 58	فصل 59	فصل 60			

قسمت 2: عیسی مسیح ناصری (سن 30 تا 33)

فصل 61	فصل 62	فصل 63	فصل 64	فصل 65	فصل 66	فصل 67
فصل 68	فصل 69	فصل 70	فصل 71	فصل 72	فصل 73	فصل 74
فصل 75	فصل 76	فصل 77	فصل 78	فصل 79	فصل 80	فصل 81
فصل 82	فصل 83	فصل 84	فصل 85	فصل 86	فصل 87	فصل 88
فصل 89	فصل 90	فصل 91	فصل 92	فصل 93	فصل 94	فصل 95
فصل 96	فصل 97	فصل 98	فصل 99	فصل 100	فصل 101	فصل 102
فصل 103	فصل 104	فصل 105	فصل 106	فصل 107	فصل 108	فصل 109
فصل 110	فصل 111	فصل 112	فصل 113	فصل 114	فصل 115	فصل 116
فصل 117	فصل 118	فصل 119	فصل 120	فصل 121	فصل 122	فصل 123
فصل 124	فصل 125	فصل 126	فصل 127	فصل 128	فصل 129	فصل 130
فصل 131	فصل 132	فصل 133	فصل 134	فصل 135	فصل 136	فصل 137
فصل 138	فصل 139	فصل 140	فصل 141	فصل 142	فصل 143	فصل 144
فصل 145	فصل 146	فصل 147	فصل 148	فصل 149	فصل 150	فصل 151
فصل 152	فصل 153	فصل 154	فصل 155	فصل 156	فصل 157	فصل 158

قسمت 3: محاکمه / اعدام / رستاخیز / عروج / کلیسای مسیح (کلیسای کریستین)

فصل 159	فصل 160	فصل 161	فصل 162	فصل 163	فصل 164	فصل 165
فصل 166	فصل 167	فصل 168	فصل 169	فصل 170	فصل 171	فصل 172
فصل 173	فصل 174	فصل 175	فصل 176	فصل 177	فصل 178	فصل 179
فصل 180	فصل 181	فصل 182				

دامنه عمومی - انتشار اطلاعات

انجیل آکواریایی عیسی مسیح نوشته لوی اچ داوولینگ در ابتدا در سال 1908 در لس آنجلس، کالیفرنیا منتشر شد. در صفحه عنوان نسخه 1996 که توسط Adventures Unlimited Press منتشر شده است، آمده است: «این کتاب در مالکیت عمومی است و نیازی به مجوز نیست برای هر گونه بازتولید مواد موجود در داخل».

آخرین نسخه های آنلاین و PDF را می توانید در لینک زیر مشاهده کنید: <https://theaquariangospel.yolasite.com>

این نسخه پی دی اف تولید شده و مرتباً توسط TM Aquarian Thunder Productions

آخرین به روز رسانی Thursday, July 28, 2022:

لطفاً برای نسخه های به روز شده دوباره بررسی کنید